۴۹۳
۲

بخانهٔ
شورای
لامی

۴
الف-۲۳
۴۹۳

۱۳۵۲۵/
کتابخانه
مجلس سنا
۳۰۱
۷۵۰۷

۳۰۱
۴
الف ۱۳
۴۹۳

۱۳۵۲۵/
کتابخانه
مجلس سنا
۳۰۱
۷۵۰۷

۳۰۱
۴
الف ۱۳
۴۹۳

۱۳۵۲۵/
کتابخانه مجلس سنا
۲۰۱
۷۵۰۷
۲۰۱
الف ۱۳۳
۴۹۳

هستی و ما بدکرین بلند و نیستی مطلع دیوان کی مست شاه بیت قصیده اما صاحب مرغ نشر بجاد
بالش جلالت زینت آرای او و تاک ولایت و فتح جانی که کرد بهیب عصمتش حکم بزرگی و بزرگ و نمایان
جای شستن مرغ در دریا دام ماهی کرده دو کی فرمان حلش امر بر کشایش کاد ایام کند عقده
کوهر در مشی صدف و بیاض تدبیر مرغ کشوده شود و آنرا بعد عروج صواح مرغ نیش طبقات سمی
بزبان تدبیر باید دو استفاضه نبود از شفیعه در دکا و صدف و انتباهش اخبار عالم تا بر دو نوره کرده
بیما ما کی نه دریای عمان از بحر بخشش طلب کو هر چاه مینا و بحر از بیمود و کشکول کشتی بر سر دست دارد
و اکر نه بیشت کی می سحاب صلاح عالم و الاری او ست دین با غنان بهر بکشتان اینلو فری سبز هم نرم مقصود
با سبد خاصیتی که میکاود نصور و تا فتاب عالم جان فیض لبس کو هر با او اشتیاق عیسی کرد صدف کو هر شناسی
علی علی اعلا شی خواند و ست **ابو سعید** ابو سعید الله و ابو سعید الدین تجاوز الله عن جمیع ما اسرف
حسین الطالقانی سی وت ابید عادی مزایای صحابی خود شیدند نظاره و باب فطنت و دکاء جبلی جوهر بیما
میکرد او که چون فیض از دو سنان تقیبی و بادوان دیوانی نقر فی بضاعت و حقیر فی استطاعت
نکلف عود نمود که رساله نصاب الصبیان حضرت مولانا اعظم فخر الصدر ابو نصر فراهی را که فهم عبارات و لطافت
مشکلات آن و دری او و الاشاره حضرت نظر آن ظاهر بیان سبب تشریح صنوح حی که بمناظلی استعارات و کنایات
لطیف آن نقاب حجاب از جمیع مشاهد مقصود کشوده و کرد در نوشته شود و فقراء حلی اخوان
ذوی الاحلام الاذهان بلی فرض و محتم ست لهذا جوت بر نهج شرح کتاب بعلی کرد مزده عقد لئالی است
مشکوة انور و ابیاتی فکر حت کشاده و فقر دعی از علم عروض و ابیاتی بما است که بجود در آن دل داده
سبب تزیل و تقطیع قابلیت عرایس عباد الذی کرد طبعه و من الله الامانة و التوفیق من **اصل** هی کرد بلد
ابو نصر فراهی **شرح** بهاء دو هی کو هد برای تندیس ست ابو نصر کنیه مصنف ست اسمش حمد ست و نیس
بدر الدین کنیه هر ناصیت که مصدر باشد یا ام یا ابی یا بنت مثل ابو القاسم و ابی عامر و در آن فوائد
کلیم و نیست شعیب و در زمان و لقب هر ناصیت که دلالت کند بر مدح یا ذم مثل شمس الدین و بدر الدین
و بطور تقدیم شمس الدین صبی آنا در دین و بدر الدین یعنی ماه دین و جمله کنیه که دیدند که مکاتیب
بر اسلام ست و کنیه که کنیه که دیدند که بیشتر کنیه باشد و اسم هر ناصیت که مصدر بنا شد

باب

باب با ام یا ابی یا بنت و دلالت هم نکند بر مدح یا ذم زید در مردان و زینب در زنان فراهی
بفتح فا و تخفیف راء قریه ست و الف و هاء و شد یاء منسوب بفراهه بر وزن سحابه ست و فراهه
بر وزن سحابه ست و فراهه نام ولایتی ست که از ولایات خراسان که واقع ست در میلد هرات
و سیستان اکر کویند که چرا مصنف در اول کتاب خود را نکیته ذکر کرد نه باسم و لقب
جواب کوییم که از جهت استشهاد او نکیته بالی جهت قال جل له مصنف دو تصنیف و معلم و تعلیم
و مبتدی و در تعلم این کتاب محتاج بودند بیاد وی الله کلام و در نکیته او لطفی بود که دلالت
میکرد با همیتی که آن نصر ست لهذا خود را نکیته ذکر کردند نه باسم و لقب که القال علی ما جری
یعنی حال بر چیزی ست که جاری شده ست بر زبان اکر کویند که چرا مصنف در اول کتاب خود
شروع نموده ست بمصراعی جواب کوییم که از جهت حصول براعت استهلال براعت استهلال در لغت
طلب بلند و حسن ست از جهت دیدن ماه و در اصطلاح موافقت اول کتاب ست با مطلب چون
مطلب مصنف ایراد لغات بود بنظم پس مناسب آن بود که در اول خود کتاب خود شروع نماید بمصراعی
مصراعی تا معنی تا باشد اول کتاب با مطلب **اصل** حید حافل و حقد حاسده ما حرکت
الشمال لیل الدمن و تحرکت الشمال لیل الدبق **شرح** حید بحا مهمله و یا مشدد مفتوح و دال
ابجد لیسه ماضی مجهول باب ضرب ست الحید و دوری و دال فهم و فضیلت کردن از کسی و نسبتی
خود حاند بحا مهمله و کسر نون و دال ابجد بجهاد معنی آمده ست نواده و یار و خادم و اما در اینجا
هر چهار معنی مناسبت اما آنست که مراد نواده باشد چه تصنیف این کتاب از جهت او ست و آن
مفعول بجای فاعل حسد و همین شی واجع بابو نصر ست حسد بحا مهمله و یا مشدد و دال ابجد لیسه ماضی
مجهول باب ضرب ست الحسد بمعنی تمنا نعمت زائل شدن حاسد بحا مهمله و کسر سین سعد فعل و دال ابجد مفعول
بجای فاعل حسد و همین شی واجع بابو نصر هر دو میتوانند بود اما اول نظر بفقره سابقه ست
که دعای نواده ست او فتح و نعم من او فتا لیف و رساله الیف ست هر چند مستلزم تکلیف
تنبیه ست ما دو حرکت ما دام ست و حرکت بحا مهمله و شد و اقرب تنبیه ما بیه ماضی
مجهول باب تفعیل ست التحریک جنبانیدن الشمال بفتح و کسر شین نوعی ست و حنیفه بمعنی الاحلام

و شمل بفتح شین و سکون یاء حطی و فتح میم و لام و شامل بفتح شین و سکون یاء و میم و فتح همزه و فتح میم
و لام و شمل بفتح شین و فتح و سکون میم و لام و شمال بفتح شین و سکون یاء و میم و فتح همزه و تخفیف و تشدید
لام و شمل بر وزن جوهر و شمول بر وزن صبور و شمیل بر وزن امیر و شمر بر وزن هر یا زده نام باد است
که صورت دادن جانب راست کسی که رو بقبله باشد در بلاد خراسان و آن باعل حرکت و مرکبست
مستعمل است النخل بفتح نون و سکون خاء نخل و لام بمعنی درخت خرما و مفعول به حرکت و مفعول کریم
مستعمل است الدین بفتح دال الحمد و کسر جاء اول و یاء حطی و نون و کسر صاد مشدد بمعنی فاعل از دین
بکسر از باب ضرب بمعنی یار یک شدن و مفعول الفعل است و دال و حرکت از برای عطف بر جمله
سابقه است و حرکت تاء قرینت و جاء حطی و شد داء قرینت بصیغه غایب ماضی معلوم باب تفعل است
الحلی بحذف نون الشمال بکسر شین قرینت و تخفیف میم بمعنی دست چپ فاعل تحرکت و صرف مستعمل
و دو مبادا آن و شمال اول بتخفیف میم است و تخفیف میم و تشدید لام و تشدید لام و دو حرکات با اختلاف در معنی
لحل بفتح نون و سکون خاء نخله مصدر باب ضرب بمعنی تحقیق و مجرور بلام حرف جر و دو مبادا آن و نخل اول
بتخفیف میم است و تخفیف نام اتحاد در حروف و حرکات است با اختلاف در معنی الدین بفتح دال الحمد و کسر
تاء اول و تا حطی و تاء دیگر صیغه امر مشدد بمعنی مفعول از دین بفتح یا از باب ضرب بمعنی کردن است پس از دا
بجهت آنکه گفته و خود و کرده شده است و دین و آن مضاف الیه نخل گردیده باشد آن و دین آن بمعنی
تخفیف نام است بمعنی حسد برده شده باد نواده ابو نصر و نخل دست شناسه شناسه باد حسد برده شده
و ما حصل آن جمله آنکه نواده ابو نصر در فضایل و کمالات چنان باشد که فاضلان و کاملان که عهد ایشان
یعنی جمله دست شناسه شده کامند بر حسد برده شده باد ما دام که دنیا معمور است چه کسی جمله و نیز در
باشند بر عین ما حصل و کامل حسد برده و اگر خرما و آرد باشد بلا و جه و جمع غالبا معنی و فایده در آنکه
دنیا غالبا باین دو چیز معمور و در منصف وجود و ظهور است چنانچه در دهمی تولد بفتح مصطفی صفت
اکی کو بند که جواب مصنف بجهت حصول حسد که صفت منه مهمات است جا کرده است جواب کو نیم از جهت
آنکه لزوم حسد بمعنی حسد و اگر آن اضافی محسود بکار الاذیت پس فی الحقیقه دعا بجهت حصول صفت
مذکوره است که کرده بند که جواب مصنف در بیان انجاز ایجاد کرده است در نسخه خرما جواب

کو نیم

کو نیم از جهت منزلت آن بر سایر انجاز و زیرا که خلق شده است آن و بقدر کل آدم علی نبینا و علیه السلام بعضی
و در حدیث وارد شده است که و اعلم کم الخلق فانها خلقت من بقیة طین آدم علی نبینا و علیه السلام یعنی کرا
داده درخت خرما را که منزلت آن بجهت آنست که بدستی خلق کرده شده است از بقیه کل آدم علی نبینا و علیه السلام
و فرمود پیغمبر آنست که هرگاه سرد درخت خرما را بیرون نمایند با نو کنید سر از آب خشک و خصوصیتی مخالف
سایر انجاز که چیزی نیست و دیگر هم خدا آنکه اشاره فرمود که مؤنث هستند تا ایشان مذکر و مؤنث لفظ از جمله
مؤنث نیز نیفتد باد عید هدا کوکی بند که چرا مصنف دست چپ را انشا و کرد دست بر دست راست
جواب کو نیم که از جهت تجنیس که واقع است میان شمال و شمال که صبا مرا بنیل دخل از عرب و عنت
میانند با شعار و سی و چون خوش آمدن شعر طبعهای موزون را عرب نیست و قلم آنرا و کلیه هم
علمها است قد زاد وی بنظم یاد کرده ایم تا بی تکلف یاد گیرند یعنی شرح این جمله نخلی بعبد عبادت قبیل
از جمله دعا است سبب نهی همچو کسی بدان نصر نهی که صبا مرا بنیل بکسر و فتح صاد سعفص جمع سعی بفتح صاد و سین
با حطی است بمعنی شیر با الف نام نبین سعفص و مشدد لام مصدر باب تفعل است بمعنی آموختن است لغت بعض
و فتح نون منقطع و تاء مهمله و ده مشدد زاد و ممنوع از دست که تغییر کنند تا هر قومی از غرضهای خود و در انجا از
زبان قوم عرب است و عنت بفتح راء قرینت و سکون عین منقطع و تاء مثناة فوقانی مصدر دیگر و عنت بفتح و
بفتح مصدر باب علم بمعنی میل و خواهش کردن در جنس است اگر متعدی بفی باشد مفعول عنه حصل
و خواهش کرده اند آن از چیزی اگر متعدی بفی باشد بمعنی فی است و اشعار بفتح همزه جمع
شعر بکسر شین و شعر دو لغت مصدر باب حسن بمعنی دانستن و در باب فتح است و در اصطلاح سخن
موزون قافیه داری و اگر بند که دلالت کند بر معنی و فاعل و مفعول و فاعل از معنی کرده باشند
طبع بفتح طاء حطی و سکون باء ابجد و عین سعفص بمعنی قوتیست که ادراک کند بآن علوم
و صادر از آن ذهن و صلیقه و قریحه و طبیعت نیز گویند مردم و صفت از دن بفتح و تند
بکسر از باب ضرب بمعنی سنجیدن و صفت طبع یا صفت شعر است بخلاف مضاف در ثانی یعنی طبعهای
شعر موزون غریزی بفتح غین منقطع و کسر را قرینت و یاء حطی و کسر راء و تشدید یاء است
منسوب بغریزه است بمعنی طبیعت یعنی خو و سرشتی که انسان بر آن آفریده شده باشد و فتح

وفتح وسکون دال ابجد و واو فرشت بوی زن و طیب عبنی باده و مقدار چیزیست ملکه وی نفع و ذا
و سکون یاء دو نقطه زیر دو با تاء فارسی و اسم اشاره بمعنی او و در اشاره با لسان مستعمل است پس
ایراد نون در این مقام بدل لفظ آن حالی از تکلفی نیست اهم نفع نون و سکون ظاء ضلع در لغت بمعنی
پاره ضرب بمعنی مرد بلای و شنیدن و در اصطلاح کلام موزون را گویند تکلف صدر باب
تفعل بمعنی رنج جوی کشیدن است بیت صبکی بدان نصر مرا می که کما کاش بانس فیبرا ان ما الی و ابیش از
آمون نوشند یا مرکز قلن زبان هر دو صیل و خواهش هیشود و شعرهای فارسی و جهان خوش آمدن تمام
و کلام موزون بر دهن و سلیقه‌های پیچیده و مستقیم را طبع و خلق سبب و امر و تمیز و یا مرکز
زبان نوعی کلید هر علمها سبب تعیین موضوع علیه علوم و یکی سبب پس یاده آدمی تعیین لغت
یاد کردیم تا عشقت و نیع یاد کنیم بیت و جید تعیین که ضاد بطور مرهم بنی بر از تعلم عیان آن و تعلیمها
در آورد هم با تعیین و خواند لا ابو احمد هر کس را دعت امد سرح بیت نفع باء ابجد در لغت بمعنی
و در اصطلاح علما کلام موزون مرکب از دو مصراع و اگر بند و در انجام اراده معنی اصطلاحیست
ضاد بطه صاد و ضلع و کسر باء ابجد و طاء حطی مقدار ضبط و ضابطه نفع از باب نصر عبنی نگاه داشتن
علوم تدریجی بنسبت جمع علم یکسه عبنی دانستن سبب و یای عیان یای عبنی بی سبب تعلیم و یکی تلف
و سکون لام حطی و منع عیان سعفص و قاد لغت بمعنی ماده چیزیست و در اصطلاح شعر را گویند
کرا بیا اشتر کلی از دو بیت باشند و تا بند مرجی باشند دو مصراع جای آخر و بسو چنانکه بیت سعدی
گفته نظم ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا و طیفه خور داری دوستان را کجا
کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری پس در انجا مراد از قطعه معنی لغت است چه در شعر
اول تا بند مرجی و بنی بیت بیت است و مستقل اند و که مراد معنی عرض باشند صد کاهی نظم و نثر
قافیه در فصل اول مرجی با یک بیتی باشند نیز مستقل اند لفظ نصر نون و سکون یاء عیان سعفص و فاء
غین و فاء در لغت نوشته است که از دوری آن کنایه نمایند و در اصطلاح کتاب مختصر را گویند
و در انجا مراد معنی لغت است اصطلاحیست بیت و جید بیتی که دارنده بود هر چیز را از علم
صناعه و غیر علم الفرائض و هندسه و طب و تاریخ و نجوم و در میان این پاره‌ها در آورده

تا

تا منی تعلم و خواندن این کتاب هر شخص هر کس را رغبت افتد و خواهش شود اصل و بنیاد
این دو بیت بیت اشاره بود انما نصاب صبیان نام نهاد و بعد التوفیق و علیه التکلان شرح
عبنی نفع میم مفتوح و جمع نفع بفتح یا باب منع عبنی خواهم آوردن شعر نیست نصاب بکسر نون و تخفیف صاد
سعفص و جاء ابجد در لغت بمعنی اصل سبب و در اصطلاح اهل شرع مالی را گویند که زکوة در آن واجب
شده باشد و در انجا مراد معنی اصطلاحیست التوفیق مصدر باب تفعیل عبنی ساختن و اسباب کردن
کار و سبب التکلان نفس اماره تو نیست و سکون کاف مصدر باب ضرب سبب عبنی اعتماد کردن بر چیزی است
بیت و چون این ابیات را فراهم آورده شده دو بیت آمد انرا نصاب صبیان نام کردم
و بالله التوفیق و بر دست توکل و اعتماد حاصل و بعد تمهید این کتاب نصاب صبیان انکه در نصاب
در شرح عقد دعا را گویند که در کوه بران تعالی کی تنه باشند کران دو بیت و دو هم بیت دو
و بیت دیگر بیت در طلا و چون بعد ابیات این کتاب بعد در نصاب نفرموده طلا رسیده بود لهذا
آن نصاب در بیان نام کرده نصاب صبیان از جهت اشعار به انکه هر گاه صبیان از قبل
از علم را آگاه بند علم و دانش ایشان بحد نصاب میرسد و کوه بر ایشان واجب میشود و بر
ایشان است که آنچه خود فرا گرفته بدیگران یاد دهند و خود شروع نمایند بتحصیل علم دیگر
تنبیه در بیان بعضی مسائل و اصطلاحات علم عروض که موقوف شروع در مقصود است
و در این تمهید دو فایده است فایده اول در بیان حاجت بعلم عروض بدانکه شعر را
موزون میگویند و موزون مخفف ناچار است از بعضی محاذات باده و نقصان از کلام بان میزان ظاهر
شود و میزان شعر علم عروض دانسته میشود پس هر شاعر و متتبع شعر را لازم است دانستن
آن فایده دوم در بیان واضع علم عروض بدانکه واضع علم عروض خلیل بن احمد بصری است که
اسمش ابن عبد الرحمن است چنانچه گفته اند که او روزی بر دکان قصاری میگذشت آواز
کرنه قصاری شنید و چون آن صوت بود تجاذب و ایقاعی متناسب گفت والله قطعه
من هذا شیء یعنی بخدا قسم که ظاهر میشود از این آواز جمعی واحد نمیشناسد استخراج علم عروض
همان آن نشد فایده سوم در مقدمه علم عروض بدانکه عروض بضم عین و سعفص و فاء

قصار
بفتح قاف و تشدید صاد سعفص و راء مهمله است
کلاه

فوشت وضد او تقطیع مفتعلن مفتعلن بعینه مفعول از عروض بحر از باب ضرب ممنوع عروض کردن است و چون
این علم مروج علیه شعر است یعنی شعر را بران عرض میکنند نامونه اند از نامونه جدا ذکر نمیکنند
که در اهل اعروض نامیده اند **الثانیة** در بیان موزون و تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه
وزن در اصطلاح عروضیان سنجیدن کلام است بمیزان بحری از بحور عروض و مقرر و مدون است که بیت
میزان بحری از بحور عروض موزون است و آنچه بمیزان هیچ بحری درست نباید نامونه
و این سنجیده را باصطلاح عروضیان تقطیع گویند و کیفیت تقطیع آنست که الفاظی که بیت
از آن ترکیب یافته بر تفصیل و جدا سازند بوجهی که هر یک از حروف از حروف دیگر جدا باشد
که این بیت در آن بحر است بطریقی که حروف متحرک و ساکن ملفوظ موزون برابر باشد با حروف
ساکن و متحرک میزان پس در تقطیع عدد حروف ملفوظ و حرکات و سکنات معتبر باشد و حقیقت
حروف و حرکت و لفظ نباشد **الثالثة** بدانکه نون تنوین و اعراب ضمیران ظاهر نویسند تا ملفوظ
مکتوب شعر یکسان باشد و التباس نشود **الرابعة** در بیان حروف ملفوظ غیر مکتوب بدانکه
حروف ملفوظ غیر مکتوبه که در تقطیع بیت معتبر و نوشته میشود چهار است اول الف اشباع و آن
یعنی الفی که از کشیدن فتحه و الف حاصل میشود و آن در تقطیع و الف نوشته میشود و اول متحرک
ساکن ما مانند ما فعلن است ثانی یا اشباع و او است و آن نیز در تقطیع دو یا فرض نوشته میشود اول
متحرک و ثانی ساکن ما مانند یا ورد که بر وزن فعلات است ثالث یا اشباع کسره است و آن نیز در تقطیع
میشود و حرف ساکن محسوب میشود ما مانند یا آنکه از اشباع کسره نون مبدل و در تقطیع معنی بدل
نوشته میشود که بر وزن مفاعلن است رابع حرف مشدد است و آن نیز در تقطیع دو حرف نوشته میشود
اول متحرک و ثانی ساکن ما مانند فرح که بر وزن فعلن است **الخامسة** بدانکه الف الله و واو له و یاء یدعو و امثال
آن که در بعض الفاظ عربی ملفوظ و غیر مکتوب است نیز در تقطیع معتبر است **السادسة** در بیان حروف
مکتوبه غیر ملفوظه که در تقطیع بحر بیت غیر معتبر و ساقط میشود پنج است اول الف فاصل است و آن
در وقتی است که در میان مصراع باشد چون حرکت آن نقل بما قبل و ما قبلش متصل بما بعد آن ساقط میشود
مانند سیه است که در تقطیع بصورت سیهو نوشته میشود که بر وزن فعلن است ثانی واو عطف است

که

عطف است که ما قبلش در تقطیع ملفوظ و آن ساقط میشود مانند دل و جان که بر وزن فعلان است
ثالث واو بیان ضمه است یعنی واو یکه دلالت کند بر اینکه ما قبلش مضموم است که آن نیز ساقط میشود
مانند هجو تو که در تقطیع بصورت هجی تو نوشته میشود که مفعولن است رابع یاء بیان ضمه است
که آن واو و یاء مد و لین تنوین ما هیده مانند یعنی واو یکه بعد از ضاد مفتوح نوشته میشود برای آنکه مضموم گردد
که فتحه ضاد خالص نیست بلکه بوی از ضمه دارد که آن نیز در تقطیع ساقط میشود مانند خوات که بر وزن
فاع است و خود که بر وزن فع است خامس ها بیان حرکت است یعنی هائیکه با حرکت دهند دلالت کند بر
اینکه ما قبلش متحرک است و آن در وقتی که ما قبلش مفتوح یا مکسور و در میان مصراع باشد در تقطیع ساقط
میشود مانند خنده که بر وزن ما فاعلن است و چه مسکن که بر وزن مفاعیلن است و اگر ما قبلش مضموم
باشد بحرکت کسره در تقطیع بجای آن یاء نوشته میشود مانند خندی من که بر وزن مفتعلن است
بلا آنکه هر یک از این پنج حرف مذکور هرگاه ملفوظ شود در تقطیع معتبر نیست **السابعة**
در بیان نون ساکن و ما قبلی دیگر از حروف ساکن مکتوب بدانکه هرگاه در بیت دو ساکن جمع شود و ساکن
اول حرف مد یعنی الف یا قبل مفتوح و واو ما قبل مضموم و یاء ما قبل مکسور باشد و ساکن ثانی باشد
و در میان مصراع باشد نون ساقط میشود مانند جان و جهان و جهان در جان کم و چون
کم و چین روم که بنون هر سه در تقطیع ساقط و بصورت جاکم و چوکم و چی روم نوشته
میشود که بر وزن فاعلن است و اگر ساکن اول حرف مد باشد اما ساکن ثانی نون نباشد
مانند یار ما یا ساکن ثانی نون باشد اما ساکن اول حرف مد نباشد مانند امن یا هجران نباشد
مانند شکر و آن دو ساکن در میان مصراع باشد ساکن ثانی در تقطیع متحرک میشود مانند
یار شو و امن خور و شکر کو که واو یار و شکر و نون امن هر سه در تقطیع متحرک میشود چه هر یک
بر وزن فاعلن است و هرگاه بعد از حرف مد دو ساکن جمع شود مانند کار در و در میان مصراع
پس اگر آن دو ساکن را در بیان یک متحرک از میزان باشد ساکن اول در تقطیع متحرک و ساکن ثانی
ساقط میشود مانند کار دمن که در تقطیع میزان فاعلاتن بصورت کار دمن نوشته میشود
چه دو ساکن آن که راء و دال است در بیان یک متحرک از میزان افتاده که عین است و اگر دو ساکن

در هر اجزا دو متحرک از میان باشند هر دو ساکن متحرک بعلتی و ماند کار دو کس که در تقطیع میزان
کند در تقطیع میزان مفتعلن بحر رمل را و دال سبب دو اجزا و متحرک از میزان او فتاده که تا
دو عین سبب ثانی بدانکه هرگاه سه ساکن در اخر مصراع جمع نشود ساکن آخر در تقطیع ساقط
میشود مانند مردیست که صورت مرد لیس نوشته میشود که مرد فعلات علی ابیات
در بیان اساس و بنای آن بیت بدانکه مرکب سبب از ارکان و ارکان مرکب سبب از اجزاء و مراد از اجزا
ارکان مرکب سبب از آن سه چیز است سبب و وتد و فاصله سبب بر دو قسم است خفیف و ثقیل
سبب خفیف کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف که اول آن متحرک و ثانیش ساکن باشد مانند
هل و سبب ثقیل کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف متحرک مانند لک و وتد نیز بر دو قسم است
مجموع و مفروق وتد مجموع کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف که اول و ثانی آن متحرک و ثالثش
ساکن باشد مانند لک و وتد مفروق کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف که اول و ثالث آن متحرک و
ثانیش ساکن باشد مانند بیل و فاصله نیز بر دو قسم است صغری و کبری فاصله صغری کلمه
ایست که مرکب باشد از چهار حرف که سه حرف اول آن متحرک و چهارمش ساکن باشد مانند
شرفی و فاصله کبری کلمه ایست که مرکب باشد از پنج حرف که چهار حرف اول آن متحرک و پنجمش ساکن
باشد مانند طلبات بدانکه بعضی از شعرا میان فاصله اجزا و اجزا عمل نمیکنند بلکه فاصله صغری را
مرکب از سبب ثقیل و خفیف و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع میدانند

در بیان اساس و بنای بیت بدانکه بیت دو مصراع است و هر مصراعی مشتملست بر چند رکن و رکن اول
مصراع اول را اصطلاح عروضیان صدر و بعد از آن آخر آن را عروض میگویند و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا
و رکن آخر آن را ضرب و هر رکنی بدو باقی ارکان میانه صدر و عروض را حشو گویند چنانکه
بحر سهولت ناظم نظم کرده نظم صدر است و عروض ابتدا و ضرب و آن چیزی که در میانه باشد
حشو است بدانکه در میان ارکان اصل بحور بدانکه ارکانی که بحور مرکب از آن هشت است دو نای
از آن جمله خماسی و پنج حرفی و شش تای دیگر سباعی یعنی هفت حرفی است اول طویل است و آن مرکب است
از وتد مجموع که مقدم که مفروق است و سبب خفیف مؤخر که ثقیل است سبب دویم فاعلن است و آن مرکب است از سبب

خفیف

خفیف مقدم که ثقیل است و وتد مجموع مؤخر که خفیف است و هر یک از این دو رکن مرکب است از حرف متحرک
و دو حرف ساکن سیم مفاعیلن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که مفاعی است و دو سبب
خفیف مؤخر که یعنی لن است چهارم مستفعلن است و آن مرکب است از دو سبب خفیف مقدم که تفعل است
و وتد مجموع مؤخر که علن است و این دو رکن است که آن از ارکان بحر منسرح است خفیف را مستفعلن
چه دو رکن که از ارکان دو بحر مذکور باشند مرکب است از وتد مفروق که در میان دو سبب خفیف است
و در بیت خفیف عین آن از لام جدا نوشته میشود و بعضی وقت مستفعلن تا معلوم شود که تفعل و تا
مفروق است و مستفعلن دو سبب خفیف و هر یک از این دو رکن مرکب است از چهار حرف متحرک و متشابه
چهار فاعلاتن است و آن مرکب است از وتد مفروق مقدم که فاع است و دو سبب خفیف که لاتن است
و این دو رکن که آن از ارکان بحر مضارع باشند که دو بیت خفیف آن از لام جدا نوشته میشود
و بعضی وقت مستفعلن تا معلوم شود که تفع و تا مفروق است و لاتن دو سبب خفیف اما دو رکنی که
آن از ارکان بحر غریب مضارع باشند مرکب است از وتد مجموع که در میان دو سبب خفیف است اشتم
مفعولات بضم تا است و آن مرکب است از دو سبب خفیف که مف و عو است و وتد مجموع مؤخر که لات است
و هر یک از این دو رکن نیز مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن هفتم مفاعلتن است و آن
مرکب است از وتد مجموع مقدم که مفاعی است و فاصله صغری که علتن است هشتم متفاعلن است و آن
مرکب است از فاصله صغری که متفا است و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک از این دو رکن مرکب است
از پنج حرف متحرک و دو حرف ساکن نهم بدانکه ارکانی که بحسب صورت هشت است اما
ده است اجزا فاعیل و مفاعیل و فعاعیل و افعال مثل امثال و مراد از نهم آن نیز که بند و همچنان
از اصول ارکان عروضی کمتر از پنج حرف و بیشتر از هفت حرف نیامده است دهم در بیان بحور
و اسامی بحور بدانکه بحور که ارکان یا از ترکیب بعضی با بعضی حاصل میشود و نوزده است طویل
مدید بسیط وافر کامل هزج رجز رمل سریع منسرح خفیف
مضارع مقتضب مجتث متقارب متدارک حدید قریب
شاکل و پنج بحر اول از انجمله که از طویل تا کامل ناصر عروضیست که غیر عرب از عجم و ترک و غیره و از بحور

حدود ۱۸

شعر بحر تو گرینید چه اگر گرینید نا مطبوع آید و هر چند که موزون باشد شاید که نا موزون نماید
و سه بحر اخیر که جدید و غریب و مشاکل است خاصه عجم است که عرب در آن نحو و شعر نگرینند و یازده
بحر دیگر که از هزج است تا متدارک مشترک اند در میان عرب و عجم شرح بدانکه یازده بحر اول
نحو و مذکوره و ملکه از طویل تا متقارب است خلیل بن احمد و بحر مستدرک ابو الحسن اخفش و بحر
جدید را لوذعی هروی کرده و بحر قریب را مولانا یوسف عروضی نشانوری کرد اول کسی است که دو قاعده
تصنیف علم عروض کرده استخراج و بحر متشاکل را یکی از متاخران استخراج اما اول بحر طویل است
و دیگر اصل او از آن نحو و مذکوره و عجم بدانکه اصل وزن بحر طویل هر بیتی چهار رکن است
و اصل وزن بحر مدید هر بیتی چهار فاعلاتن فاعلاتن است و اصل وزن بحر بسیط هر بیتی چهار
مستفعلن فاعلن است و اصل وزن بحر وافر هر بیتی چهار شش مفاعلتن است و اصل وزن
بحر کامل هر بیتی شش متفاعلن است و اصل وزن بحر هزج هر بیتی نزد عرب شش مفاعیلن است
و نزد عجم هشت مفاعیلن است و اصل وزن بحر رجز هر بیتی نزد عرب شش مستفعلن و نزد
عجم هشت مستفعلن است و اصل وزن بحر رمل هر بیتی نزد عرب شش فاعلاتن و نزد عجم هشت
فاعلاتن است و اصل وزن بحر سریع هر بیتی نزد عرب و عجم دو مستفعلن و مفعولات بضم تا است
و اصل وزن منسرح هر بیتی نزد عرب دو مستفعلن و مفعولات مستفعلن و نزد عجم چهار
مستفعلن و مفعولات بضم تا است و اصل وزن بحر خفیف هر بیتی نزد عرب و عجم دو فاعلاتن
مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مضارع هر بیتی نزد عرب دو مفاعیلن فاعلاتن است
مفاعیلن است و نزد عجم چهار مفاعیلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مقتضب هر بیتی نزد عرب
دو مفعولات مستفعلن و نزد عجم چهار مفعولات مستفعلن است و اصل وزن
بحر مجتث هر بیتی نزد عرب دو مستفعلن فاعلاتن است و نزد عجم چهار مستفعلن
فاعلاتن است و اصل وزن بحر متقارب هر بیتی نزد عرب و عجم هشت فعولن است و اصل وزن
بحر متدارک هر بیتی نزد عرب و عجم هشت فاعلن است و اصل وزن بحر جدید هر بیتی دو فاعلاتن
فاعلاتن مستفعلن است و اصل وزن بحر قریب هر بیتی دو مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن فاعلاتن است

واصل وزن بحر متشاکل هر بیتی دو فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است اصل القطعة الاولی
فی بحر المتقارب الثمن المقصور شرح القطعة بکسر قاف قرشت و سکون طاء حطی و فتح
عین سعفص و تا است الاولی بضم همزه و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره مؤنث اول بفتح
همزه و شد واو مفتوحه است بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و واء قرشت در لغت بمعنی
دریا است و در اصطلاح عروضیان هر طایفه و باء ابجد تصغیر اسم فاعل باب تفاعل است المتقارب فعلاه
قرشت و فاء و واء قرشت و باء ابجد تصغیر اسم مفعول باب تفعیل است الثمن بتاء مثناة فوقانی
شدن الثمن بتاء مثناة فوقانی تصغیر اسم مفعول باب تفعیل است الثمن هشت گرفته شده المقصور
بقاف و صاد سعفص و واء قرشت تصغیر اسم مفعول باب ضرب است القصر کوتاه کردن البیان
قطعه اول در بحر متقارب مثمن مقصور مشتمل بر آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع سه فعولن باشد
و یک فعولن بسکون لام حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم بحر متقارب بقرب بنای
وزن میزان طبع آزمای فعولن فعولی فعولن فعول چه گفتی بگو ای مرد دلربای
این بحر از فروع متقارب است چه اساس هر مصراع چهار فعولن باشد مثمن است و چون مثمن است
بحر متقارب مثمن مقصور را است که متقارب بمعنی نیکو نزدیک شده است و چون او را
و اسباب این بحر بهم نزدیک شده است چه هر وتدی را سببی و دو سبب است لهذا اختلاف وتد
نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن نامیده اند و چون
از حرف وتد ساکن لفظ لن که سبب خفیف است ساقط شد ما قبل آن که لام بحر است
ساکن شده لهذا مقصور نامیده اند و قصر بفتح قاف و سکون صاد سعفص و واء قرشت
نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست و تقطیع چنین است
الا هو فعولن تال لا فعولن هر چند آن فعولن خدای فعولن و دو آن قطعه بدین اصل و
بیت حلق تست اصل الله سبحانه الله و حمن خدای دلیل است و هادی تو گو و همنای
الله بکسر همزه مخفف لام و الف و هاء و الله بفتح همزه و شد لام و الف و هاء و رحمن بفتح راء و
سکون حاء حطی و ضم میم و نون زائده هر سه عربیست بمعنی خدای تعالی شانه و اول همزه وصلی و اصل را

گویند جمعش آلهه است و آن فعال بمعنی مفعول از الاهه بکسر الف و هاء و ضم از باب نصر بمعنی
پرستیدن است و ناقی مصدر نحوی و اگر بیند و پس و آن بنا بر اجماع اقوال علم و غیر مشتق است و اصل
الذی بوده است همزه را حذف کردند و الف و لام تعریف داخل شدند و لام اول را چون ساکن
بود دو ناقی که متوالی است ادغام کردند و الله شد و قالت اطلاق کرده میشود و مراد از قدیس
الله تعالی و پس بر خلاق رحیم که اطلاق کرده میشود بر او است قدیس و بر عنوان آن صفت مشبهه بمعنی
فاعل از دهه از باب علم بمعنی بخشنده است و دلیل بفتح دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر
و هادی لها و کسر دال ابجد و یاء حطی هر دو عربیت بمعنی راهنمائی اولاد اهنمائی نحوی و اصل
گویند جمعش اولاد و اولاء بفتح است و ناقی راهنمائی نحوی را گویند و پس جمعش هادون و هدات
بضم است و هر دو صفت مشبهه بمعنی فاعل است و اولاد اند لالت بحرکات دال و دو لول بفتح از باب نصر بمعنی
راه نمودن و ناقی از هدی بضم ها و فتح دال و قصر و هدی بفتح اهل ابیه و هدیه بکسر ها هدایت
باب بمعنی راه راست نمودن است سل سما آسمان از ارض و غیر از زمین محل و مکان و مقام
جای شین سما بفتح سین مسعفص و تخفیف میم و الف ممدوده منقلبه از واو عربیت بمعنی آسمان
و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش اسمیه و سموات و سمی بر وزن حلی و سما بفتح و تنوین و قصر نیز
از همه و دن شعر بیت آسمان بفتح همزه و الف و سکون سین بی نقطه مرکب از اس بمعنی آسیا و از ها
بمعنی ماند و ماد صلیت ابجد بفتح همزه و سکون را قرشت و ضاد منقطع و معجمه بفتح عین بی نقطه
و سکون یاء ابجد و داء قرشت و الف ممدوده هر دو عربیت بمعنی زمین اولاده مطلق زمین را
نامند و آن مستعمل زمین و اسم جنس یا جمع بلاد واحد و جمعش اعتبار اولاد اولاد اعراب اوض و ارض
و اراضی بفتحتین و اوض بضم و اوض عمد است و ناقی زمین را گویند که دو و کبک و درخت
سیاه باشد پس و تفسیر بطلی زمین و قصرش از همه نیز و ده شعر بیت محل بفتح میم و فتح حا
حطی و مشدد لام و مکان بفتح میم و تخفیف کاف و الف منقلبه از واو و نون و مکانه بناء
فاعله نیز و مکان بفتح میم و تخفیف عین مسعفص و الف منقلبه از واو و نون هر دو عربیت
بمعنی جای اولاده نیز و مکان را گویند جمعش محال بفتح است و میم جای بودن را گویند جمعش مکنه

واما کی

واما کی بفتح است و نالشجای یاد کردن را گویند جمعش معنی بکسر است و پس تفسیر بطلی و جای
از همه و دن شعر بیت و هر سه اسم مکان است و بدل از محل بفتح و حاول بضم از باب نصر و جای بمعنی فرود
آمدن و ناقی از کردن بفتح از باب نصر بمعنی بودن و نالشجای و دن بفتح اسم مصدر و باب افعال بمعنی یاد کردن
اهل سقر دوزخ نار آتش ولی چه جنت بهشت آخرت آنسرای فرج سقر بفتح سین مسعفص
و فتح قاف و راء قرشت و صقر بفتح صاد مسعفص و فتح قاف نیز عربیت بمعنی دوزخ و آن مرفوع و بدل
الف و لام مستعمل است نار بنون و الف منقلبه از واو و راء قرشت عربیت بمعنی آتش و آن بجای ملک
استعمال شده و جمعش انوار بفتح و نیران و نیار بکسر و نیره بر وزن قره و نوز بضم است جنت بفتح
جیم و شد نون و تاء عربیت بمعنی بهشت یعنی باغ و نوشتاند جمعش جنات بفتح و همان بکسر است آخرت
بضم همزه و الف و کسر خاء نخل و فتح داء قرشت و تاء الاخری بضم همزه و قصر نیز عربیت بمعنی آن سرای یعنی
دار البقای آنسرای مرکب از آن اسم اشاره بجز دو و از سرای بمعنی خانه و مادی و ولی و جمعش
ضرورت شعر بیت ما دعوة شش و فاجره و جه دوی مخزون مقب باشند و جل
فرج دعوة بکسر دال قرشت و فتح همزه و تاء ممدوده معوضه از واو و سحر بفتح و سین مسعفص
و سکون حا مهمله و دال قرشت و بر وزن نیز هر دو عربیت بمعنی شش یعنی بکر سعیدی که جای نفس
جمع اولاد ذات و دون بکسر جمع ذاتی سحر و بضم و اسحار بفتح است شش بضم شین با نقطه و اسحار
فتحه فاء و تخفیف و الف مقصوره منقلبه از واو کاهی ممدوده و مانند نیز عربیت بمعنی چهره
بسر کردن و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش انف و انفه و انفاء بفتح و قفی بر وزن حلی و قفیس
بکسر است دوم بکسر جا مطلق بی نقطه و اخفاء ها کاه فارسی ماء و داء النهر است و جمعه بفتح و واو و سکون
جیم و ها عربیت بمعنی روی هر چیز جمعش اوجه بفتح و وجوه و اجوه بضم است روی بضم داء بی نقطه
و واو معرف و ادنی است نخل بفتح نون و کسر و سکون خاء نخل و دال نخل و دی بر وزن حلی نیز عربیت
بمعنی دان یعنی نزدیک ساق و سین و آن مؤنث مستعمل و جمعش اخاذ بفتح است عقب بفتح عین مسعفص
و کسر قاف و باء ابجد عربیت بمعنی باشنه جمعش اعقاب بفتح است رجل بکسر راء قرشت و سکون جیم و لام
عربیت بمعنی پای یعنی تمام پا را اصل قدم کلدان تا قدم جمعش ارجل بفتح است شفه لب

جمع دربان نم دهان ید و جارحه دست و حلقوم رای شعر بفتح و کسر شین قرشت و فتح فا
و تا عربیست بمعنی آب شبیه اش شفتان بمعنی ای و جمعش شفاه بکسر و شفوات اهتحان سب لسان
بکسر لام و تخفیف سین سعفص و مقول بر وزن منبر نیز هر دو عربیست بمعنی زبان اما مؤنث
مستعمل و جمعش السنه و السن بفتح سین و اسن بضمتین جمع قانی مقاول و مقاول بفتح سب و الف اسم آلت
از قول از باب نصر بمعنی گفتن سیم بر کات فا و تخفیف میم منقلبه از واو و کاهی تشدید و بر کات
میم و فا و نون و یا نیز عربیست بمعنی دهان شبیه اش فمان و فموان بضمتین و جمعش افواه و افوام
بفتح سب یا بفتح یا حطی و تخفیف و تشدید دال ابجد و حذف یا حطی و یای مزید بر وزن فتی نیز و جاء
بجیم و کسر و راء قرشت و فتح حاء حطی و تاء هر دو عربیست بمعنی دست یعنی از آنچه تا آنچه دست یا تا فا
جمع اول ایدی بفتح یا و بدون یا حطی و جمع جمعش ایاد بفتح و همچنانی جوارح بفتح سب و آن مضارع
بضم از باب فتح بمعنی جستن کردن و کسب کردن و نیز بر وزن دست و جمعنا غالب صلوه و ای فعال از دست
لهذا جارحه انش نامیده اند حلقوم بضم حاء حطی و سکون لام و ضم قاف عربیست بمعنی راه و حلق جمعش
حلاقیم بفتح سب اصل فرس اسب بغل استر مرج زین لیعبر اشتر سب و فرس چه در رای
فرس بفتح فا و فتح را قرشت و سین سعفص عربیست بمعنی اسب بر وزن ماده و اینی فرس نیز گویند جمعش افراس
بفتح و فروس بفتح سب بغل بفتح یا ابجد و سکون عین منقطع و لام عربیست بمعنی استر جمعش
بغال بکسر و اسم جمعش صعفوق بر وزن فتح و مد و حمل نیز گویند سرج بفتح سین سعفص و سکون
راء قرشت و جیم عربیست بمعنی زین جمعش سروج بضم سب بفتح و کسر راء ابجد و کسر عین سعفص
و یا حطی و راء قرشت عربیست بمعنی اشتر نر هست باد و دنه کنا نر اذل نیز گویند یا نر جمل و ناقه
که آن را جذع گویند جمعش اجمره و باء عربیست بفتح و ادان بضم و کسر و کاهی از برای ماده نیز مستعمل
جرس بفتح جیم و فتح را قرشت و سین سعفص عربیست بمعنی درای یعنی زنگ و زنگله مطلقا جمعش
اجراس بفتح سب و درای دال بی نقطه و تخفیف و راء بی نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایان بمعنی
رجل بر وزن فلس و جمعش رجال بفتح سب و مسکین کردی رجل بفتح راء قرشت و فتح
و سکون جیم و لام عربیست بمعنی مردان و نیز بمعنی آنها اما نساء بمعنی که متولد شود جمعش رجال و نساء

و رجله

و رجله بکسر و رجله بر وزن عنبه و مرجل و اداجل بفتح و نونش و رجله سب مرتله بر کات
میم و سکون راء قرشت و فتح همزه و تاء فا بیت و اما ترتبه بکسر همزه و سکون میم و فتح راء قرشت
و فتح همزه و تا فا بیت نیز عربیست بمعنی ذل جمعش ذلی بکسر ذال و لسنون و لسنون بکسر و
مذکر تن مرء بفتح سب و مرح بفتح رای و سکون فا و جیم عربیست بمعنی جفت یعنی خلاف فرد و بمعنی سوی
زن نیز آمده سب و میاید در اصل هفتم از فقه سیم فمی بفتح عین مضلع و کسر نون و شد یا حطی
و فا نیز عربیست بمعنی ما الا و جمعش اضیاء بفتح سب و آن صفت مشبهه بمعنی مایل از فعل بر وزن ال
و سعاد و غیبه بضم و کسر و غنیا بضم از باب نصر و علم بمعنی توانگر شدن مسکین بفتح و کسر میم و سکون
سعفص و کسر کاف و یا حطی و نون عربیست بمعنی مرد کدا یعنی و جمعش مساکین بفتح و مسکینون
بکسر و مونثش مسکینه و مسکین نیز و جمعش مساکین است و آن مضمشبهه بمعنی فاعل از سکون از باب
ضرب بمعنی از میلات و حول نیز مساکین و از میله ستاد هر سها لهذا مسکینش نامیده اند
اصل قنا است کادیر عدیا ب خوش جد بیع جیم حماء سب لای قاه بفتح قاف
و تخفیف نون و تا مدوده و کطامه بکسر کاف و تخفیف طاء مضلع و فتح میم و تاء و کطیمه بر وزن
فضیه نیز هر سه عربیست بمعنی کادیر یعنی چاهها ی دو پهلوی همچی که میانه آنها دو نی و میان
و جوف باشد جمع او قنی بر وزن حلیت کادیر بکسر راء و یاء معروف و رای فارسیست عذب
بفتح عین سعفص و سکون ذال مخلوطا ابجد عربیست بمعنی آب خوش و گوارا یعنی شیرین و دو هفتم و آن
صفت مشبهه از عذوبه بضم از باب نصر حسن بمعنی خنک شدن الست بیبع بفتح یا حطی و سکون
لون و ضم باء ابجد و یاء سعفص عربیست بمعنی چشمه آب جمعش ینابیع بفتح سب و همزه آید در اصل دو هم
از قطره بضم و آن بمعنی از بفتح و بیبع بضم از باب ضرب و نصر بمعنی پدید آمدن آب از چشمه سب
حماء بفتح حاء حطی و فتح میم و همزه و حماء بفتح حاء و سکون میم و همزه و تاء نیز عربیست بمعنی لای
یعنی گل سیاه که گندیده تر و خوش و جاه و امثال آن که از لجن نیز گویند و صفت او حماء بفتح حاء و همزه
بفتح از باب علم بمعنی بالجن شدن جاه سب لای بلام و الف و تاء دو نقطه در پایان و نون بفتح لام
هر دو نای سیست اصل گران عود و بر بط و ترشه عود و ود و لحن بفتح جیم سب زمزمه نای

کران بکسر کاف و تخفیف راء قرشت و الف و نون و بی نقطه بفتح هر دو با ابجد و سکون راء
قرشت و طاء حطی و لغز فیه و نافی معرب بی نقطه بکسر افزه نافه سی یعنی سینه و نقطه عربی بمعنی
اردلک ست یعنی عود بنی سان شهی بر شبه لا سینه او دکی که مانی اند و عود بنم عین
سعفص و داو و دال ابجد نیز عربیت بنای شهرت نقش طرز شده و تمر بضم واو و فتح تا قرشت
و راء قرشت و شد بر یکسر فتح شین قرشت و سکون راء قرشت و عین سعفص و تا هر دو
بمعنی زود یعنی تا زی که نوان نده و بر تکی بو نقاد و کمند جمع اولی تا قار بفتح و معنی نافی شرع بر و نقاد
بغل و عبث ست و دو بنم راء قرشت بی نقطه و دال مهمل و دال بی نقطه فارسیست بمعنی نافع ساز
سعفص و سکون نون و جیم و مهر جنبانک فارسیست یعنی بهاد تا و داری که میزاند جهش
صنوج بضم ست نرم باد بکسر میم و سکون ذای و جیم و الف و راء قرشت و نون و نرم بو فتح عربیت
یعنی نای یعنی که نوان نده مرا بو فتح ست و آن اسم المتاع از نرم بفتح از باب نصر و ضرب
نای و اخق ست نای بنون و الف و راء و بی نقطه و دو باین فارسیست مثل نمن جیم و هاء
نهاد و شنی شنو ست و بیل ابد و بیل رای نمن بفتح نا خطی و میم و نون عربیت بمعنی بهاء
یعنی بهت چیزی که خرید باشد جهش نمان با ثمن و با نمد بفتح ست نها با ء یک نقطه و تخفیف هاء الف
مقصوره فارسیست نها بفتح نا ابجد و تخفیف هاء و الف ممدوده مستقبله از واو و بیاء عربی بی مبدء
باب حسن و علم و نصر و فتح ست بمعنی خوب و زیبا شدن لبس تعریش بی شین حلو و فاز با نقطه دار و
و تمر شرا بفتح و زن شمر و یاء و ر شی مفید بمعنی حاصل مصدر ست بشی و بفتح نا ء خطی و میم با ابجد
و واو و یاء قرشت عربی و مصدر باب نصر ست بمعنی هلاک شدن و مردن و بیل بفتح یا و سکون
یاء حطی و لام نیز عربی و مصدر باب نصر ست بنای شهرت نقش آن شده و بیل بفتح واو و سکون
یاء حطی و لام عربیت بمعنی وای انس از داخت و خوشحالی و آن کلامیست که در وقت خوشی
آمدن درد و عذاب گفته میشود و وای بفتح واو و الف و یاء دو نقطه دو باین فارسیست
مثل عیون شود و چشم بلید ست کند بو ولی نعی المهی نیز وای عیب بفتح یای سعفص
و ضم نا حطی و واو و نون عربیت بمعنی تفحص شین و چشم بهی شوم و بلید چشم و آن نسخه ست بمعنی

فاعل

فاعل از عین بفتح از باب نصر بمعنی چشم زدن ست شود و چشم بضم شین با ء نقطه دار و میم مجهول
مرکب از شو و بمعنی شوم و از چشم و فارسیست بلید بفتح با ابجد و کسر لام و یا حطی و دال ابجد و زن
احمد نیز عربیت بمعنی کند ذهن و فقیه شرح مطلبی کند از جهت شرقیت و آن هر دو مشتبه
از بلادت بفتح با و یا حطی و علم بمعنی کند ذهن شدن لست لو دعی بفتح لام و سکون واو و فتح فا
نخد و کسر عین سعفص و شد یا حطی و لام فی یا و المهی بتبدیل همزه بیا و شد یا آخر تین هر نیج عربیت بمعنی
نیز وای یعنی تند عقل و زیرک نیز وای بکسر ذاء دو نقطه در بالا مرکب از ذ و نیز فارسی بمعنی تند
و از وای عربی بمعنی عقل و اعتقاد و جهش آماده بمد و آداء بفتح همزه و مد و آداء بفتح و دعی بضم دال
و کسر راء و شد نا و دعی و زن غنی و قلب همزه اش با الف ذهبه و عاقبت فارسیست مثل
حقیق و جدید بفتح جیم و کسر دال ابجد و یا حطی و داء قرشت و قبین بفتح قاف و کسر میم و یا حطی و نون و زن
کتف و فرس نیز و حری بفتح حا حطی و کسر راء قرشت و شد یا حطی و حرا بفتح حا حطی و فتح راء قرشت و زن
و حر بفتح و کسر نون نیز هر سه عربیت بمعنی سزاوار و بمعنی لائق بحری جمع جدید و جدید و زن بفتح
و جد دانیم و تثنیه حری دست حریان و جهش حریون و مونث حری و مونث حر ست و آن هر سه مشتبه
اول بالف از حری از باب نصر و ضرب بمعنی سزاوار گردانیدن و ثالث و رابع از جداوت و قدمت بفتح از باب
حسن و با از حری بفتح از باب نصر بمعنی سزاوار شدن نسل و داو بفتح سین بی نقطه فارسیست هاء
بها و الف مقصوره عربیت بمعنی کبر یعنی بکر و آن اسم فعل بمعنی خذ و فاعل و مفعول طلب ست از حلم
بفتح و سکون دال ابجد و هم خاء نخد و لام عربیت بمعنی وای یعنی داخل شی و آن امر حاضر از دخول
از باب نصر بمعنی در آمدن ست مثل القطعة الثانیة فی الجزء الجنت الثمن الجنی و المقصود
الجنت بجیم و تا قرشت و شد تا ء نخد بصیغه اسم مفعول مضاعف باب تفعل مثال الجنات
او بفتح بر کندن الجنی بجیم نخد و یا ابجد بصیغه اسم مفعول باب ضرب ست الجنی بر کردانیدن
جامه و دو خانی آن برای کتاده شدن یعنی قطعه دیگر در بحر محبت منی مجنون مقصود ست

وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل
شود چنانکه ناظم گفته قطعه زهی نگارش جانها قد تو سرو بستان ✓ فتح تو
بر ملک دلبری مه تابان مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن بکوی محبت این بحر
تو خوش بر خوان ✓ وفی الحقیقه این بحر از فروع بحر مجتث است چرا اصلش هر مصراع
دو مستفعلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمجتث ظاهر نمی شود مقصود
آنست که مجتث بمعنی اینچ برکنده شده است و چون مسدس این بحر که مستفعلن
فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف کنند و برآورده شده است چه ارکان این هر دو بحر
یکیست و اختلاف آنست که در مسدس این بحر مستفعلن مقدم بر هر دو فاعلاتن است و در
خفیف مستفعلن در میان دو فاعلاتن است پس اجتمعش نامیده اند و چون هر بیت
این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شود لهذا مثمنش نامیده اند و از چهار رکن حرف ثانی ساکن
است خفیف که در اول فاعلاتن است و در ثانی و رابع الف است و مستفعلن در اول
و ثالث بمفاعلن که هر دو زائد است نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند بسبب آنکه فتح خاء معجمه
نزد عروضیان خلاف حرف ثانی ساکن رکن چون از عروض و لفظ مساوی ضرب نیز ساکن لفظ
آن که سبب خفیف است ساقط و مانعش که تاء متحرکست ساکن و صلات مفاعلن که هر دو زائد است
نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکنی
را سکان ماقبل آنست و تعطیش چون سبب ضیاء نور مفاعلن در مسدس و مفاعلن شمسی
مفاعلن جگران فعلاتن و در دین قطعه نه بیت اصل در دو بیت ملحق است ✓ ضیا نور
مسدس و شمسی افق جگران فتح خفیف و جوان و مسدس نقل کران ضیاء بکسر ضاد
مضطع و تخفیف یا مخطی و الف مملوده و ضوء بکسر ضاد و ضم و فتح و ضم ساکن و واو
نور نیز و واو دائم نون و یا و واو قرینست و مسدس فتح سین مسعفش و تخفیف نون و الف مقصور
و ممدوده نیز هیچ عربیت معنی روشنی مسدس و آب روشنی بسیار را گویند مانند روشنا
آفتاب و در دو نسخه کمتر از ضیاء را گویند مانند روشنی ماه جمعش انوار بفتح و بنون بکسر است

مسدس و شمسی کمتر از نور را گویند مانند روشنی ترک جنس مسدس بفتح و سکون بر وزن حلی و
و تغییر عطش و روشنی از جهت وزن شعر است و مسدس ممدوده مقصوره باب نصر بمعنی و تعبیر یعنی
بر زگران و غالیقد و شدن نیز آمده و میآید در اصل سه دهم از قطعه بیت اهم افق بضم همزه و ضم
و سکون فاء و فتح عربیت بمعنی کران بمعنی کار هر چیزی یا کنار آسمان جمعش آفاق همزه را الف است
کران بفتح کاف فارسیست بمعنی فتح فاء و تخفیف تاء و تشدید الف مقصوره منقلبه از یا خفیف بفتح خاء
نخل و بکسر تاء و یا حطی و تاء الف و اشر عربیست بمعنی دهم بخیله و از هم کشوده بتر و تیب سبب نخل
عربیست بمعنی رجوان نشیند انس فیان ه شوان افتحیان و جمعش فیاه و فتوه بکسر و فتح بیفتیان
و شد و او و فتی بر وزن حلی خوش نشین فتاه و جمعش فیان بفتحیان و آن مصغر از فتی بفتح و قصر
از یاء علم بمعنی جوان شدن سبب خفیف عربیست بمعنی جوی سبک جمعش قفاف بکسر و تشدید
صفه و مشهد بمعنی فاعل از خفف و خفر بکسر و فتح و یا نه ضرب بمعنی سبک شدن است قفیل
بفتح قاء و کسر فاء و یاء حطی و لام و بر وزن سماء و سراب نیز عربیست بمعنی کران بمعنی نو
سنگین جمعش قفال بکسر قاف ام سبب و آن مصغر مشبه بمعنی فاعل از قفل بکسر و ثقله بفتح از باب
حسن بمعنی سنگین شدن است کران بکسر کاف عجمی بمعنی سبب است ✓ ذهب روست و حدید
آهن و مرد اول آرنده لحین سیم و نحاس آبگینه معدن کان ✓ ذهب بفتح ذال و فتح هاء و تا
ابجد عربیست بمعنی زر بمعنی طلای کانده بمعنی سکه و آن مثنث نیز مستعمل و یا راش و ذهبه
و جمعش ذهاب بفتح ذهب و ذهبان ام سبب و بفتح ذال و سکون هاء و سبب حدید بفتح حاء حطی
و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی ع آهن جمعش حدائد و حدید بلات بفتح سبب
و آن مصغر مشبه بمعنی فاعل از حدد بفتح از باب نصر بمعنی باز داشتن سبب و چون آهن باز دارنده
و شمشیر سبب لهذا حدید نیز نامیده اند و حدید بمعنی جنبش نیز آمده و میآید در اصل
نهم از قطعه یازدهم و صاص بفتح و تشدید و تخفیف صاد و مسعفش و الف مصاد و دیگر و دال
بفتح و تخفیف زای و الف و زای دیگر نیز هر دو عربیست بمعنی از و نیز بمعنی تلخی و زنیر بفتح
هر دو و سکون زاء بنقطه و کسر زای دیگر و یاء دو نقطه و دو یاء و زای دیگر عربیست

نی خفیف
وهب ذهب
حدید آهن
رصاص
قزاز

لجین بضم لام و فتح جیم و سکون یاء حطی و نون و فتحه بکسر فا و شد ضاد ضظع و فا بنی هر دو عربیست
بمعنی مهره نقره که اخذ غیر مسکوک سیم بکسر میم بکسر فا و سیست زبانی حرکات زا و تخفیف
جیم و الف و جیم دیگر عربیست بمعنی آبگینه بفتح شین شیشه آبگینه بفتح همزه و الف و سکون باء
بکسر قطره در پائین و کسر کاف عجمی فارسیست معدن بفتح میم و سکون عین سعفص
و کسر دال ابجد عربیست بمعنی کان بفتح جای دو چیدن طلا و نقره و امثال آن جمعش
معادن بفتح است و این اسم مکان از عدن بفتح از باب ضرب بمعنی بهشت سه مد
جائی استادن است و چون بهشت سه مد معادن بمعنی تحصیل جواهر از مقیم
و ایستادند لهذا معدلش نامیده اند نحاس و صفر مس و روی و آنکه سرخ
حلیست زیور و غالی گران و خسیس ارزان نحاس بحرکات نون و تخفیف حاء حطی و سین
سعفص و صفر بحرکات صاد سعفص و سکون فا و راء قرشت و بروزن کتف و صفر بهر تقدیر
نشر نیست نحاس عربیست بمعنی مس سرخ و بمعنی روی و بمعنی بد و بمعنی ملحق شیم از نقطه
ششم صفر عربیست بمعنی روی یعنی مس زرد معدن جوش اصفار بفتح است روی بضم راء
بی نقطه و واو مجهول فارسی و تفسیرش بمعنی جوش از باب اشتباه است آنک بهمزه و الف و میم
نون و کاف و رصاص اسود نیز عربیست بمعنی سرب یعنی قسم سرب بضم سین سعفص و فتح
راء قرشت و باء ابجد نیز عربیست و مخفف سرب بضم همزه و تخفیف و شد بدل است بنا بر
شهرت تفسیر بان شد و حلی بضم حاء حطی و کسر لام و شد یاء حطی عربی و جمع حلی بفتح حا
و سکون لام است بمعنی زیور یعنی آرایش و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت
شعر است و آن فعول بحلی بفتح از باب ضرب بمعنی زیور کردن است زیور بکسر
زای فارسیست عاشق بین شظع و الف و کسر لام و تخفیف یاء حطی و بروزن علی نیز عربی
بمعنی زنخ گران یعنی سنگین و آن صفت مشبهه از غلا بفتح و تدلی باب نصر بمعنی گران
شدن زنخ گران بکسر کاف عجمی فارسیست بفتح راء قرشت و کسر خاء معجمه
و یاء حطی و صاد سعفص عربیست بمعنی زنخ ارزان یعنی سبک و آن صفت مشبهه است

بمعنی

بمعنی فاعل از رخص بضم از باب حسن بمعنی ارزان شدن نرخ است اصل جاز و سپند و
حسام است و عضب و صارم تیغ مجن و جعبه سپر سهم تیر و قوس کمان شرح
جراز بضم جیم و تخفیف راء قرشت و الف و زای و سیف بفتح سین سعفص و سکون
یاء حطی و فاء و حسام بضم حاء حطی و تخفیف سین سعفص و الف و میم عضب بفتح
عین سعفص و سکون ضاد ضظع و باء ابجد و صارم بصاد سعفص و الف و کسر راء
قرشت و میم و صوم بروزن صبور نیز هر شش عربیست بمعنی تیغ یعنی شمشیر سیف
و عضب مطلق شمشیر تیز را گویند جمع سیف سیاف و اسیاف و سیفه بفتح و
سیوف بضم و جمع صارم صوارم بفتح است تیغ بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسیست
مجن بکسر میم و فتح جیم و شد نون و مجنه با تاء زائده نیز و جنه بضم جیم و شد نون
و تاء و جنان و مجنانه بروزن غراب و بخاله نیز هر پنج عربیست بمعنی سپر جمع اول
مجان بفتح و جمع جنه جنن بروزن رطب است سهم بفتح سین سعفص عربیست
و سکون ها و میم عربیست بمعنی تیر جمعش سهام بکسر است قوس بفتح قاف
و سکون واو و سین سعفص عربیست بمعنی کمان و آن کاهی مذکر مستعمل جمعش
قسی بکسر سین و شد یاء و بروزن حلی و اقواس بفتح و قیاس بکسر است
خضبی و یلبه خوش است و دریغ نده و هوش مکند و بی تصل مضبه پیکان
خضب بفتح خاء سعفص و فتح ضاد و سکون صاد سعفص و باء ابجد و بروزن
قفل و اخضاب نیز عربیست و جمع خضبه بفتحات بمعنی پی یعنی طناب مفاصل قدم
و تفسیر بمزه از جهت وزن شعر است یلبه بفتح یا حطی و فتح لام و باء ابجد و تاء دو نقطه
بهوش بفتح جیم و سکون واو و شین قرشت و نون و دریغ بکسر دال ابجد و سکون
راء قرشت و غین سعفص هر سه عربیست بمعنی نده و مستی و دیاد نده
آهنی را گویند جمع خوش بکوش بفتح است و اسقاط واو خط فقر از جهت ضرورت
شعر است و دریغ کاهی مذکر مستعمل جمعش ادریغ و ادراع بفتح و دروع بضم است

زره بکسر زای و کسر راء بی نقطه و ها نارسی است و هَق بفتح واو و فتح و سکون
ها و قاف عربیست بمعنی کندی که کوفته میشود بآب و آنرا نان جهت آن ها
بفتح است نصل بفتح نون و سکون صاد سعفص حلام و مصلیه بکسر میم و سکون عین
سعفص و فتح با الجد و هوز و تاء زاء هوز و عربیست بمعنی پیکان تیر و نیز گویند
و جمعش آنصل بفتح و نصال بکسر و نصول بضم است قاتی بیکان بعین بلند نیز را گویند
جمعش عوامل بطیاست مجاج بفتح و قتام هنا جو قیمه خان کلوم خشکی و
موت مرگ زرع زوان مجاج بفتح عین سعفص مخفف جیم و الف
جیم دیگر و نقع بفتح نون و سکون قاف و عین سعفص و قتام بفتح قاف و
تخفیف تاء قرشت و الف و میم و ها بفتح ها و تخفیف با ابجد و الف همزه
منظلة ازاو و هیج بفتح ها و سکون یا حطی بمعنی هیج عربیست جهال از
بمعنی غبار بعنی کرد و هیج مصدر باب ضرب است بمعنی بر انگیختن و
چون غبار بر انگیخته شود است هیجش نامیده اند جوامع بفتح نون و نقطه و نقاع
بکسر است نقیاد بضم عین ضطع و تخفیف با ابجد و دال قرشت بین عربیست با
بر شهریت نقیر بان شده کلوم بضم کاف و ضم لام و واو و میم و بر وزن کتاب
نیز عربیست و جمع کلم مصدر باب ضرب است بمعنی شکستگی یعنی زخم و جراحت کردن و
نقیر جمع نقیر از جمله جزء شهریست و با نخشکی مفید معنی حاصل مصدر است
موت بفتح میم و سکون واو و تاء و مواث بر وزن عقراب نیز عربی و مصدر باب
ضرب و نصر و منع است بمعنی مرگ یعنی مردن تره بکسر میم و تشدید راء قرشت
و تاء عربیست بمعنی کوان یعنی قوت جهت بر تره بر وزن جنب و اسرار بفتح است
کوان بضم تاء دو نقطه در بالا دارد سی است حنا شیر بان بحان د
عرض راه آگرد قرضه ریزه ها زد ریخ سوده و حسن زبان حنا فتنه
بضم حاء حطی و تخفیف شین قرشت و الف و شین دیگر و تاء حنا ش

طاء

فتح مفتوح مقدمه ضمه مضموم مضموم ضم

ح ه ط ت

تاء منقوطه

طاء سه الف

و تاء نیز عربیست بمعنی باقی جان کرد و بدل تریس و جریح مانده مانند جمعش
حناشات بضم تاء حرض بضم عین سعفص و تخفیف راء قرشت و الف و ضاد
ضطغ و تاء و عرض بی تاء نیز عربیست بمعنی راه آگرد و بمعنی سوغات ارمغان
جمعش حراضات بضم تاء راه آگرد فا و سین است قرمز بضم قاف بتخفیف راء
قرشت و الف و ضاد ضطغ و تاء عربیست بمعنی ریزه هر چیزی که از بدن
ساقط شود و بتخصیص ریزه زر از جهیز و زن شعر است و آن فعاله از قرض
بفتح از باب ضرب بمعنی بدست ریخ بکسر راء قرشت و سکون یا ابجد
و حاء حطی و بر وزن درس و سیب نیز عربیست بمعنی سوده یعنی ریزه که از
کسر و قطع است هرمز بمعنی ارباح بفتح و رفعاش از باب علم مستعمل است سوده
بضم شین بنقطه دو و معروف فارسی است خمر بضم خاء مخفف و سکون میم
سین سعفص و راء قرشت و بر وزن بعل و درس و خسران بضم و خسار خسار
بفتح نیز عربیست مصدر باب سمع و ضرب است بمعنی زیان کردن
بعوث و نسر و یعوق و ود عربی سواع و لات و منات اسم نامهای
بتان بعوث بفتح با حطی بضم عین ضطغ و واو و تاء منقطه و نسر بفتح
نون و سکون سین سعفص و راء قرشت و یعوق بفتح با حطی و ضم عین سعفص
و واو و قاف و بعل بفتح با ابجد و سکون عین سعفص و ود بضم واو و تشدید
دال ابجد و عزی بضم عین سعفص و تشدید زاء و الف مقصوره است و سواع بضم
سین سعفص و تخفیف واو و الف و عین سعفص و لات با الف مد زاء و تاء
تخفیف و نیز تاء مطوله و منات بفتح میم و تخفیف نون و الف و تاء
مثناة بفتح میم تخفیف و الف و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی نامهای بتان که کفار
مشرکین بعوث و نسر و یعوق و سواع نامهای بتان قوم
نوح علیه السلام می پرستیده اند و نسر بمعنی کرکس نیز آمده و رسیده

اصل هشتم از قطعهٔ یازدهم و بعل نام بتی است که قوم الیاس علی نبینا و علیه السلام در زمین
بعلبک میپرستیده اند و بمعنی شوهر زن نیز آمده در ملحق و یم از قطعهٔ نهم و عزی
نام بتی است که قریش میپرستیده اند یا نام درختی است که خانهٔ مستی بر بسر آن بنا کرده
قبیلهٔ میپرستیده اند و خالد بن ولید بامر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن خانه را خراب و درخت را
سوخت و اللات نام بتی است که قوم شعیب علی نبینا و علیه السلام میپرستیده اند
و مناة نام بتی است که در میان مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه قبیلهٔ بنی هذیل و بنی خزاعه
میپرستیده اند و تخفیف عزی و حذف الف لام اللات از جهت وزن شعر است تبیان نصب یا
یکقطره دریا بین جمع است و نا رسی را یا الف و نون در آن بدلها و الفاء از جهت تعاقب
کافیه است اصل صنم چه نصب و نُصُب زدن و جبت و بت و طاغوت و نسر و
وثن بت پرست و الیه بیان شرح صنم بفتح صاد سعفص و فتح نون و میم و نصب بضم
بفتح نون و سکون صاد سعفص و با الجد و تاء قرشت و نصب بضم نون و ضم و کسر
صاد سعفص و با الجد و زدن بضم و فتح زای و واو و نون و جبت بکسر جیم و سکون با
الجد و تاء قرشت و بت بضم با الجد و تشدید با الجد و طاغوت بطاء حطی و الف و غین
غین ضظغ و واو و تاء و وثن بفتح واو و فتح ثاء مثلثه و نون و ثاء معرب عن فارسی
بمعنی بت یعنی آنچه پرستیده شود غیر از حق تعالی انتها جمع صنم اصنام بفتح و جمع نصب و
نصب انصاب بفتح و جمع بت بتات بفتح و جمع وثن وثان بفتح و اسقاط حرف عطف از وثن از جهت
وزن شعر و تصحیف شراح با بل را بنون و تفسیر شرح هما انتهی از تخریب کتاب و وثنی
بفتح واو و فتح ثاء و کسر نون و شد یاء و نسبت عربیست بمعنی بت پرست الی بکسر همزه و شد
لام عربیست بمعنی پیمان یعنی عهد و سوگند بخدا امر که در میان دو کس یا زیاده مقرر
شده باشد که الحق حافظ تامین و تخفیف و تنوین مال از جهت ضرورت شعر است
پیمان بفتح یاء تحتی فارسی است ملحق چه عود و شارف نارست و نلب یا نر پیر

انیل

انیل حاشیه و حشو و شتران جوان شرح عود بفتح عین سعفص و سکون واو و دال
الجد و شارف بشین قرشت و الف و کسر راء قرشت و فاء شارف نر ناقه است و ناب
بنون و الف منقلبهٔ از یا و نیوب بر وزن ثیوب نیز و نلب بکسر ثاء مثلثه و سکون
لام و با الجد هر شتر نر پیر عود شتر نر و ماده پیر زیاده از
سیزده سال و نلب شتر نر بسیار پیر را گویند که از پیری دندانهایش شکسته و
موی دمش ریخته باشد جمع اول عیدان و عوده بر وزن قرده و جمع ثانی ثالب بفتح
و ثلبه بر وزن قرده و مؤنثش ثالبه است شارف و شارفه و ناب و نیوب شتر ماده
گویند جمع اول و ثانی شوارف بفتح و شرف بضمتین و بر وزن رکع و عدد اول و فعلش
ارتاب حسن و نصر مستعمل و جمع ثالث و رابع انیاب بفتح و نیوب بضم و نیب بکسر
بکر است امل بفتح همزه و کسر فا او با حطی و لام و حاشیه با حطی و کسر شین
قرشت و تخفیف با حطی و تا و حشو بفتح حاء حطی و سکون شین قرشت و واو
و قرش بفتح قاء و سکون راء قرشت و شین قرشت نیز هر چهار عربیست بمعنی
شتران جوان اول شتر یک ساله یا دو ساله را گویند جمع امال بکسر همزه و فتح میم
و مؤنثش امیله است و ثانی هر یک شتران جوان نر و ماده را نیز گویند ملحق
هدف نشانه غرض هر چیز نیز هدیکر است و تیر آمده و مراض تیر که میان
شرح هدف بفتح هاء و فتح دال الجد و فاء و غرض بفتح غین ضظغ و فتح راء قرشت
و ضاد ضظغ هر دو عربیست بمعنی نشانه که بر آن تیر اندازند و جمع اول اهداف
بفتح و جمع ثانی اغراض بفتح است خشبه بفتح خاء تحتی و کسر راء قرشت و با حطی
و غین سعفص و تاء عربیست بمعنی نیزه کلان یا سنی که تیر اندازند زیرا که نشانه
و تیر بفتح واو و فتح تاء قرشت عربیست بمعنی زه یعنی چله کمان جمعش اوتار بفتح است
و زه بکسر زا و فارسیست مراض بکسر میم و سکون عین سعفص و راء قرشت و ضاد
ضظغ عربیست بمعنی تیر کش یعنی تیر بر دیکانی که هر دو سر آن با پهلو و

مبانش کنده باشد جمعش مهاریض بفتح است شین کن بفتح کاف نحوی و زای مرکب از تنوین ساز
کن فاعلیست اصل القطعة الثالثة في بحر الرمل المقصور المحذوف شرح الرمل بفتح
راء قرشت و فتح میم و لام صفت مشبهه بمعنی مفعول از رمل یرمل از باب نصر بمعنی
حصیر بافتن است المحذوف فعلا عطی ذا المحذف و فاء بصیغه اسم مفعول ماضی ضرب
المحذف اندراس بعنی قطعه سیم در بحر رمل مقصور و محذوف و آن بحریست که هر مصرعش
از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم ای بسا ربکی
میانت همچو موی بت کمر فتنه از رشک دهانت میخورد خون جگر فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن خیز در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر و فی الحقیقه این بحر از
فروع رمل است چه اصلش هر مصرعی چهار فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر
برمل مقصور و محذوف آنست که رمل بمعنی حصیر بافته شده است و بندهای ارکان
این بحر که لفظهای علاتن در میان سببها که لفظهای فاء و ش است مانند بندهای
حصیر در میان دلیجا نها بر آمده و بیکدیگر بافته شده است لهذا رمل نامیده اند و
چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده است لهذا هشتش نامیده اند بجون از عروض
و ضرب لفظ ش که سه حشو است ساقط و فاعلاتن فاعلاتن که هم وزن آنست بقلب شده
لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف عطی عطی و سکون ذال المحذف نو و عروض و ضرب اسقاط
حشو است از آخر کن و تقطیع عشو چنین است تخیل کردن فاعلاتن صدر شعر
فاعلاتن دیگر زانو فاعلاتن را سر سر فاعلن دم بر این قطعه نیز بیت اصل و سنتش بیت
ملحق است اصل حبذا کردن صدر شعر دیگر زانو زانو را سر سر لو نه جامه رزق روزی
زاد نوشه باغ در شرح حبذا بکسر حاء و باء عطی ذا المحذف عربیست بمعنی کردن جمعش
احباء و بجود تصغیر است صدر شعر بفتح صاد مقصور و سکون ذال المحذف و راء قرشت عربیست
بمعنی سینه و آن مذکر مستعمل جمعش صدور و بضم است و معنی لاری خانه بجهار باشد ملوان
نیز آمده و مبانید را اصل اثنا نزد قطعه دوازدهم دیگر راء قرشت و سکون کاف و باء الجد

دنا

دنا عربیست بمعنی نزدیک و بمعنی وصل اسافل ران و اعالی ساق جمعش ربک بر وزن رطب در کتاب
بضم راء و سکون و فتح و ضم کاف است زانو بفتح راء قرشت و سکون هر زه و سین سعفص
عربیست بمعنی سر جمعش رؤس بفتح اول و ضم ثالث و رؤس بضمتین است و بمعنی مهتر نیز آمده
مرنه بین آمده و مانند در اصل اول از نه قطعه بدوازدهم لو ثوب بفتح ثاء مثلثه و سکون
واو و باء الجد عربیست بمعنی جامه بعنی آنچه پوشیده شود جمعش اثواب و اثوب و بضم
و ثیاب بکسر است رزق بکسر راء قرشت و سکون زای زاء و مرزوق بکسر زای تیز
عربیست بمعنی روزی بعنی آنچه بفع برده شود و از آن جمعش ارزاق بفتح است زاد عربی
و الف منقلبه از واو و دال الجد عربیست بمعنی توشه یعنی خوراکی که همراه مسافر باشد جمعش
جمعش ازواد بفتح است نوشه بضم نون و واو و شین با نقطه دو بالا و واو مجهول و شین با نقطه دو
لاحقای هاء تاء عربیست باب بباء الجد و الف منقلبه از واو و باء دیگر عربیست بمعنی در
جمعش ابواب و ابوب بفتح و بیمان بکسر است اصل عرش سقف و بیت خانه بکسر
سرهم رمل رباب حسن خوبی بفتح زشتی جاف خشک و رطب تر شرح عرش بفتح
عین سعفص و سکون راء قرشت و شین قرشت عربیست بمعنی سقف خانه جمعش
عروش و عرش بضمتین و اعراش بفتح و عرشه بر وزن قرحه سقف بفتح سین سعفص
و سکون قاف و فاء بر وزن امین عربیست و جمعش سقوف و سقف بضمتین است بنا
شهرت نهر بان شده بیت بفتح باء الجد و سکون یا حطی تاء قرشت عربیست
بمعنی خانه مذکر و مؤنث مطلقا جمعش ابیات بفتح و بیوت بضم و کسر و جمع جمع ابیات
و ابابات بفتح و بیوتات بضم است کحل بضم کاف و سکون حاء حطی و لام مهمله
کتاب عربیست بمعنی سرمه و همچو مانند آن که در چشم کنند رمل بفتح راء قرشت
و سکون میم عربیست بمعنی ریگ و ریگ کنار دریا اصفهانی هاء سه نقطه
رمال بکسر و رمل بفتح اول و ضم ثالث است و ریگ بکسر را با نقطه دو باء مجهول
و کاف عجمی فارسی است حسن بضم حاء حطی و سکون سین سعفص و نون عربی

ومصدر باب حسن و نصر است بمعنی خوبی یعنی نیک شدن جمعش محاسن بفتح و با جوبی
و زشتی نیز مفید بمعنی حاصل مصدر است قبح بضم و فتح قاف و سکون با الجیم و حا
حطی و قباح و قباح بفتح و ضوح و قبوح بضم نیز عربی و مصدر باب حسن است بمعنی زشتی
بمعنی بد شدن است جمعش قبایح بفتح است حاء و جیم و الف و تا عربی است بمعنی حیز
خشک و آن صفت مشبه از خفوف بضم و حجاف بفتح از باب ضرب بمعنی خشک شدن
و تخفیفش بحذف و ضم شعر است رطب بفتح را فرشت و سکون طا حطی و با الجیم و
رودن امر نیز عربی است بمعنی خیز جمعش رطاب بکسر است و آن صفت مشبه از رطوبت
بضم و رطابه بفتح از باب حسن و علم بمعنی تر شدن است مثل ذئب در سرحان سید
گرگ و سمع بخش فارد موش حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و در لیس شرح
ذئب بکسر ذال تخفه و سکون همزه و با الجیم و کاهی ذال بهمزه بیاء و سرحان بکسر سین
سعفص و سکون را فرشت و حا حطی و الف و نون و الیه و سرحان بتبدیل نون بلام
نیز و سید بکسر سین سعفص و یا حطی و دال الجیم هر چهار عربی است بمعنی گرگ نر جمع
اول ذوب بفتح و ذئاب بکسر و ذئبان بضم و ملاء تشنی غیر و جمع ثانی سراحین بفتح
و کسر و سراحین بفتح و ضم تشنی سید و اسقاط حوز مطلقش از جهت صورت نیز عربی است
سمع بکسر سین سعفص و سکون میم و عین سعفص عربی است بمعنی گوش جمع کبر از
کفتار بطمر سیه باشد و مؤنثش سمعه است و حرف سین ساکن در تحریر شرح
ضمیر غایب راجع بگرگ و بمعنی آن و تا رسی لحاظش از جهت رد زن نیز است فارد
بفتح فاء و سکون همزه و دال فرشت و تا عربی است بمعنی موش و ماده مطلقا و نر
تنها فار گویند بدون تا جمع ثانی فیران بکسر فا و سکون همزه و فرهه بر وزن
ذرهه و فوار بر وزن رطاب است حیه بفتح حا حطی و شد یا حطی و تا و صحاح است
بمعنی مار نر و ماده مطلقا جمعش حیات بفتح و حیوان بکسر و فتح ثانی است حوت
بضم حا حطی و واو و تا فرشت عربی است بمعنی ماهی جمعش حوت بفتح حوت بر وزن

ذرهه

ذرهه و شعفر و حیتان بکسر است طیر بفتح طا حطی و سکون یا حطی و را فرشت
عربی و جمع طائر است بمعنی مرغ یعنی پرنده و آن کاهی بر واحد نیز اطلاق میشود و در تذکیر
جمعش طیور بضم و الطیار بفتح است و تنثی بکسر راء فرشت و یا حطی و نیز عربی است
بمعنی پرنده مرغ جمعش ارباش و ریاش بکسر است و نیز بفتح باء عجمی فارسی است مثل
عین چشم و انف بینی حلب ابرو شعر موی یفی معز و شعر و آن گوش
اطرش کر شرح عین بفتح عین سعفص و سکون یا حطی و نون عربی است بمعنی چشم
و آن مؤنث مستعمل و جمعش اعیان و اعین بفتح و عیون و عیون بضم و کسر و جمع
جمعش اعینات بفتح اول و ضم ثالث است و بمعنی زر نیز آمده است و بمعنی ذات اصل
ارنبین قطعه انف بفتح همزه و سکون نون و فاء عربی است بمعنی بینی جمعش انوف بضم
و آنان ذا انف بهمزه و الف است حلب بحاء حطی و کسر جیم و با الجیم عربی است بمعنی
ابرو بمعنی استخوان با گوشت و موی بالای چشم یا موی آن بتنهائی جمعش
حلاب بفتح است شعر بفتح شین فرشت و سکون و فتح عین سعفص و راء فرشت
عربی است بمعنی جنس موی غیر اشم و در واحدش شعره و جمعش اشعار بفتح و ضم
بضم و شعار بکسر است یفی بکسر نون و سکون فا و یا حطی عربی است بمعنی موی معز
استخوان بکسر بفتح شین فرشت و سکون حا حطی و میم عربی است بمعنی پیه
یا دراش شحمه است اذن بضم همزه و سکون ذال تخفه و نون و ذا نیز بر وزن
امیر نیز عربی است بمعنی گوش و آن مؤنث مستعمل و جمعش آذان بهمزه اطرد نیز
بضم همزه و سکون طا حطی و ضم را فرشت عربی است بمعنی اشد و دارد و شین فرشت عربی است
بمعنی کر یعنی کران گوش جمعش اطارش بفتح است کر بفتح کاف فارسی است مثل
هدر صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب عیظ خشم و صحاح خشم
جگه خارش نقیر کر شرح هدر بضم هاء و سکون دال الجیم و نون و تا و مهملتین
نیز عربی است اول اسم مصدر و ثانی مصدر باب مفاعله بمعنی با کسی مشتر کردن
هدر

وصبح بضم صاد سعفص و سکون کاف و حاء حطی نیز عربیست و اسم مصدر یا مفعلة
و مؤنث نیز مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر باب شرح بفتح حاء حطی و سکون راء
قرشت و باء ابجد بحاء هوز نیز هم و عربی است اول اسم مصدر و ثانی مصدر باب مفعلة
یعنی اگر بی جنگ کردن و آن کاهی مذکر مستعمل جمعش جرور بضم است لیوم بفتح یاء
حطی و سکون واو و میم عربیست بمعنی روز جمعش ایام بفتح است لیل بفتح لام و سکون
یاء حطی و لام دیگر و لیلات نیز هر سه عربیست بمعنی شب یعنی از زمان غروب آفتاب تا طلوع
صبح صادق یا تا طلوع آفتاب جمعش لیال و لیالی بفتح است غیظ بفتح غین ضطغ و
سکون یاء حطی و ظاء ضطغ عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی خشم یعنی دیدن
غضب کردن تحمل بفتح و کسر حاء ضطغ و سکون حاء حطی دکاف مردود دابل و
کتف نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی خندیدن بحنگه بکسر حاء حطی و شین کاف و ها
نکان بر وزن غراب نیز عربیست بمعنی خارش جمعش حکان بر وزن غیث و آن صفتی
مشبهه از حکاک بفتح از باب نصر بمعنی خاریدن است نظیر بضم نون و سکون فاء
و باء ابجد و فاء و جرب بفتح جیم و فتح راء قرشت و باء ابجد نیز هر دو عربیست
بمعنی کسی یعنی چوشدشی که در انسان و حیوان بهم رسد و علامتش خارش و قرحه‌هاست
جمع اول نفیر بر وزن رطب است کری بفتح کاف عجمی فارسی است اصل شارق و شرق
دکا و لوح بیضا آفتاب سام تیره و شبیه بتیرگی و نصر و زن شرح
شارق بشین قرشت و کسر راء قرشت و قاف و بر وزن رحمه و مرحمه و امیر و نقل و
قرس نیز و شمس بفتح شین قرشت و سکون میم و سین سعفص و دکا بضم دال
خند بتخفیف کاف و الف ممدوده و لوح بضم یاء حطی و راء دها حطی و واو حطی و الف
مقصوره نیز و بیضا بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و ضاد ضطغ و الف ممدوده هر
یازده عربیست بمعنی آفتاب شارق و شرق بر وزن شریف و شرقا آفتاب گویند در حین
آمدن و روشن شدن صفت مشبهه از شرق بفتح از باب نصر و معنی آمدن آفتاب است
و باقی

و باقی آفتاب را گویند مطلقا شمس مؤنث مستعمل و جمعش شموس است بضم و دکا
غیر منصرف و بدون الف لام مستعمل و قصر بیضا از جمله روز شمس است و بیضا
مؤنث ابیض نیز آمده و محی آبی در مطلق نیز از قطعه ششم سام لیس سعفص و الف
منقلبه از واو و میم و تیر بکسر تاء قرشت و سکون یاء ابجد و راء قرشت و عجب بفتح
عین سعفص و سکون جیم و فتح جیم و دال ابجد مفتاح بکسر میم
سعفص و سکون قاف و باء حطی و نون و نصر بفتح نون و سکون صاد ضطغ و راء
قرشت و بر وزن امیر و غراب و احمد نیز هر سه عربیست ازل بمعنی زهار باقی و
زر یعنی طلا سام بمعنی طلاها با رکهای طلای در معدن را گویند و لحش ساخته
و تفسیرش بعد از جمله صد و دوازدهم شمس است و تبر طلای گداخته غیر مسکوک یا
قنات یعنی ناگداخته را گویند و عجب و عقیان و نضر بضاد بکسر و نضر بفتح
و ضم ثالث است و عین طلای مسکوک و غیر مسکوک را نیز گویند و بمعنی جسم نیز
آمده و گفته شد در اصل بهار در همین قطعه اصل بناء صحبت قبله بوسه مهر
کابین خلاد دست ندوج شوی و رنجیر زن هزهات سدت بحل نیز شرح
نیز بفتح نون و سکون یاء حطی و کاف عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی
صحبت کردن زن و شوهر با یکدیگر یعنی جماع کردن و صحبت بضم صاد سعفص
نیز عربی و مصدر باب علم است بنا بر شهرت تفسیر باب شرح قبله بضم قاف و سکون
باء ابجد و کام تاء عربیست بمعنی بوسه مهر بفتح میم و سکون هاء و راء قرشت
و صداق بفتح و کسر صاد سعفص و صدقه بر وزن ندسه و عربیست و رجم و رجمتین
و تحتین نیز هر هشت عربیست بمعنی کابین زن جمع مهر مهور و بضم نون
از باب منع و نصر مستعمل و جمع صدقه بر وزن ندسه صدقات بفتح از اول و ضم ثانی و
جمع صدقه بر وزن غرفه و جمع صدقه بر وزن غرفه صدقات بضم اول و سکون دال
و ضم ثانی است کابین بکاف فارسیست صدف بکسر طای نخش و سکون دال ابجد

قنات بضم قاف و تخفیف تاء قنات

و نون و بر وزن اعین نیز عربیست بمعنی دوست ظاهری و باطنی جمعش اخدان بفتح
زوج بفتح زای و سکون واو و جیم عربیست بمعنی شوی یعنی شوهر زن و بمعنی جفت
خلاف فرد نیز آمده و کنشت در اصل هفتم از قطعهٔ اول شوی بضم شین با نقطه
و واو مجهول فارسیست زوبه بفتح زای و سکون واو و بیم تا تانیث و زوجه
نقیض است غزهای بکسر عین سعفص و سکون زای و هاء و الف و تاء مثنوره
و غزهاء بکسر عین و سکون زای و هاء و الف و فتح همزه و تاء و غزه بر وزن کف
و شر و غزهی بکسر عین و سکون و فتح زای و نون یا حطی و غزهو بکسر عین و سکون
نون و فتح زای و سکون هاء و واو و غزهوه بکسر و فتح عین و سکون نون
و فتح زای و سکون هاء و واو و تاء و غزهای بضم و سکون نون و ضم زای و
تخفیف هاء و الف و کسر نون و تخفیف یا حطی نیز هر سه عربیست بمعنی راست یعنی
روی که زنان و بازی رخت و میلی نداشته باشد تحمل بفتح تاء و سکون حاء
حطی و لام عربیست بمعنی زن یعنی مذکر از هر حیوان جمعش حمول و تحمل بضم حاء
بفتح اول و ضم ثالث و خالی بکسر ثا بفتح نون فارسیست
حنظه کندم و خس ارزن خیر نان و لحم گوشت اصل بیخ و فرع شاخ و بلند
ختم و تطفیف حنظه بکسر حاء حطی و سکون نون و طاء حطی تاء عربیست
بمعنی گندم و جمعش حنط بر وزن جنب است دخن بضم دال ابجد و سکون خاء نقطه دار
و کاف و سین سعفص و نون بضم دال ابجد و سکون خاء نقطه دار
و کاف و سین فارسیست بمعنی ارزن بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و زای و نون فارسیست
خبز بضم خاء نقطه دار و سکون باء ابجد و زای عربیست بمعنی نان و لحم بضم لام و حاء
جمعش لحمان بفتح و ضم و لحوم بضم است لحم بفتح لام و سکون و فتح حاء حطی و میم
عربیست بمعنی گوشت جمعش لحوم بفتح اول و ضم ثالث و لحمان بضم و لحام بکسر
دارمانی خراست اصل بفتح همزه و سکون صاد سعفص و لام دریا مذکر بیاء حطی و حاء

صاد

صاد و واو و نون عربیست بمعنی بیخ و پایان هر چیزی جمعش اصول بضم و اصل بهمزه
و الف و ضم صاد است فرع بفتح فاء و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست
بمعنی شاخ یعنی اعلای هر چیزی جمعش فروع و ضم است بیه بفتح باء ابجد و سکون
ذال نخست و هاء قرشت عربیست بمعنی خشم و زلت مطلقا جمعش بهوت بر وزن ضم
قطف بکسر قاف و سکون طاء حطی و فاء عربیست بمعنی بن یعنی هر چیزی
شره مطلقا جمعش قطاف بکسر است و قطوف بضم است بن بفتح باء یک نقطه
دریا بین مخفف بار و فارسیست اصل لجه و ذاما و یم و بحر دریا قعر تل
فیل بیل و بق چشم ظبی و حمار آهو و خر فرع لجز بضم لام و مشدد جیم و تاء
و لج بضم لام و کسر لام و مشدد جیم نیز و ذاما بفتح ذال ابجد و سکون همزه و میم
و الف ممدوده و یم بفتح باء حطی و مشدد میم و بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء
حطی و راء قرشت هر سه عربیست بمعنی دریا لجز و لج میان دجلهای عمیق
دریا لکو بینج جمع لجج بر وزن رطب و جمع بحر بفتح اول و ضم ثالث و بحور بضم
و بحار بکسر و تصغیرش نزد نیز و ذاما دی ایجا بحر است نه بحیر دریا بفتح دال
بی نقطه فارسیست قعر بفتح قاف و سکون عین سعفص و راء قرشت عربیست
بمعنی تک یعنی زیر و بن هر چیزی جمعش قعور بضم است تل بفتح تاء دو نقطه بر
بالا و کاف عجمی فارسیست فیل بکسر فاء و یاء حطی و لام عربیست بمعنی پیل
جمعش افیال بفتح و فیول بضم و فیله بر وزن قرده و مؤنثش فیله است پیل
بکسر باء عجمی و یاء معروف فارسیست بق بفتح باء ابجد و مشدد قاف و معروف
بفتح باء ابجد و ضم عین سعفص و ضاد ضظغ نیز هر دو عربیست و جمع بقه و
بعوض بفتح است بمعنی پشه و تخفیف اول و تقیید شین همزه از جهت وزن
شعر است چشم بفتح باء عجمی و تخفیف و تشدید شین با نقطه و اخفای ها
فارسیست ظبی بفتح ظاء ضظغ و سکون باء ابجد و یاء حطی و حمار بکسر حاء

حطی و مخفف میم و راء قرشت الف و نشر مرتب اطبی عربیست بمعنی هوی و جمعش
اطیب اطب بفتح و طبی بوزن حلی و مؤنثش طبیه و جمعش طبیات بفتحتین و جمع مذکر
و مؤنث طباء بکسر و مد است حمار عربیست بمعنی خر ناهلی و بخصوص مطلقا جمعش احمره
و حمیر محمور راء بفتح و حمر و حمور بضمتین و حمرات بضم و مؤنثش حماره است **ملحق**
شط و شاطی جده و حابه عقیقه و ساحل کنار **شرح** مزرعه حاره کلانه دان و دانه
بزرگ **شرح** شط بفتح شین قرشت و تشدید طاء حطی و همزه منقلبه از یاء شاطی
نشین قرشت و کسر طاء حطی و همزه منقلبه از یاء و عدد و تحرکات عین سعفص و
سکون دال ابجد و رود و تاء بر وزن اله و علی نیز و حابه بفتح جیم و سکون لام
و ها و تاء عقیقه بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و قاف و تاء و ساحل بسین سعفص
و کسر حاء حطی و لام و طره بضم طاء حطی و تشدید راء قرشت و تاء و ضفیر بکسر
فتح ضاد ضطغ و تشدید فاء و تا نیز هر دو عربیست بمعنی کنار شط و ضفیر کنار
نهر و طره کنار نهر و رود خانه و کنار هر چیزی را نیز گویند جمع شط اشطاط
و شطان بضم و جمع طره طرر بر وزن رطب و طرار بکسر و عدد و عداد
حابه کنار رود خانه و عقیقه و ساحل کنار دریا و شاطی کنار مطلق را نیز گویند جمع
ساحل سواحل بفتح و جمع شاطی شواطی بفتح است و اسقاط حروف عطف از عدد
و حابه و عقیقه و حاره از جهت وزن شعر است مزرعه بفتح میم و سکون زای و
حرکات راء قرشت و عین سعفص و تاء و حاره بحاء حطی و الف منقلبه از یاء و
راء قرشت و تاء هر دو عربیست از اسم معنی کشت زار و تاء معنی کلانه بعینه و
محله که خانهای آن بیکدیگر نزدیک باشد جمع مزرعه مزارع بفتح و تقسیر و تکسیر
مجاز است و آن اسم مکان از زرع بفتح زاء جمع بمعنی کشت کردن و رود و آبیدن
جمع حاره حارات کلانه بفتح کاف و تحقیق لام و تاء و در نقوه دریاله و اخفاها
فارسی است حارث بحاء حطی و کسر راء قرشت و تاء مثلثه عربیست بمعنی کشت
و زراعت کننده

و زراعت کننده جمعش حارثون است و ان صفه از حرث بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی کشت
کردن است برزگر بفتح باء یکنقطه در پائین و سکون راء بی نقطه و زای و فتح کاف
عجمی و راء بی نقطه مرکب از برز بمعنی زراعت و از گر بمعنی کننده و فارسی و تبدیل
بین بزر بدال ما نقطه از باب اشتباهست **ملحق** شنشه بهجیر و شیهه دیدن و
دانیت جوی **شرح** خیث باران قلیل برق و تاد نم صلوات **شرح** شنشه بکسر
هر دو شین قرشت و سکون نون اول و فتح نون و هاء و هجیر بکسر هاء و تشدید
جیم مکسوره و یاء حطی و راء قرشت و شیهه بکسر شین قرشت و یاء حطی و فتح
میم و تاء و کاهی قلب یاء بهمزه نیز و دیدن بفتح هر دو دال ابجد و سکون یاء
حطی و نون و دیدان و دیدمان بفتح نیز و داب بفتح دال ابجد و سکون و فتح همزه
و باء ابجد هر هفت عربیست بمعنی طبیعت و عادت جمع اول شناش بفتح و جمع
ثالث شیهه بر وزن عنب جمع رابع دیادین و دیادین بفتح و اسقاط حرف خطف
از هجیر و دیدان از جهت وزن شعر است حوی بضم خاء با نقطه و واو مجهول و یاء
دو نقطه در پائین فارسی است غیث بفتح غین ضطغ و سکون یاء حطی و تاء
مثلثه عربیست بمعنی باران جمعش غیوث بضم است تل بفتح تاء مثلثه و سکون
لام و جیم عربیست بمعنی برف جمعش ثلوج است بضم تاد بفتح تاء مثلثه و سکون
و فتح همزه و دال ابجد عربیست بمعنی نم و فعلش از باب علم مستعمل است صلو
بفتح صاد و سکون باء ابجد و ضم لام اول عربیست بمعنی جیزش و آن صفه
از بلل بفتحتین و بل و بلال بکسر و بلاله بضم از باب نصر بمعنی تر کردن **ملحق**
کوه روزن دکه دکان خرنه باسیکه گوی سته دریکه دریچه روزنه است **شرح**
مغبر دهکده **شرح** کوه بفتح و ضم کاف و شد واو مفتوحه و تاء و کوه بفتح
کاف و شد واو و مشکاة بکسر میم و سکون شین قرشت و کاف و الف مقلبه از
یاء نیز هر سه عربیست بمعنی سوراخ و دریچه دیوار کوه و سوراخی که روشنی

که عقبش باز باشد جمعش کوی بضم و قصر و کواء بکسر و قصر است شکوه سوراخی را
کوبین که عقبش باز باشد جمعش شکای بفتح است و روزن بفتح را قرشت و
سکون واو و زای و نون نیز عربی و مخفف روزنه است بنابر شهرت تفسیر بان
دکر بفتح دال الجد و شتر کاف و تاء عربیست بمعنی دکان که اهل حرف در آن
نشینند و دکان بروزن زمان نیز عربی جمعش دکاکین بفتح و تخفیف کاف است
بنابر شهرت تفسیر بان شد رفرف بضم غین ضظع و راء قرشت و فا و تاء زعلیه
بضم و سکون عین سعفص و کسر و شد لام شد یاء دحطی و تاء نیز هر دو عربیست
بمعنی بالاخانه جمع اول غرف روزن رطب و غرفات بضم اول و سکون و فتح و ضم
ثانی و جمع ثالث علالی بفتح عین تخفیف یاء و تفسیر شرح بمطلق بالاخانه از جهت
ضرورت شعریست سکه بکسر سین سعفص و شد کاف و تاء عربیست بمعنی
یعنی کوچه مستوی راست و کوی بضم کاف و واو جمعش کوی و یاء دو نقطه در پایین
فارسی است ستن بضم سین سعفص و شد دال الجد و تاء عربیست بمعنی بارگاه
سرای که بکوچه گشوده شود جمعش سدر بروزن رطب درب بفتح دال الجد و سکون
راء قرشت و باء ابجد عربیست بمعنی دروازه شهر و قلعه جمعش دروب بکسر است
قفیز بفتح قاف و سکون عین سعفص و فتح فا عربیست بمعنی پیمانه
دهکده یعنی کدکاه رود و نظر جمعش قفزها بفتح است و آن اسم مکان از قفز
بفتح و عبور بضم از باب نصر بمعنی بگذشتن است مطبق بزه جامه ستن
پرده رقعه پاره رث کهن خیط رشته اره سوزن دان نطانه آستر شرح
نزه بفتح دال الجد و شتن زای عربیست بمعنی جامه نفیس که پوشیده شود
باهتمام خانه از پوشیدنیها و مانند آن ستن بکسر سین سعفص و سکون تاء
قرشت و راء قرشت عربیست بمعنی پرده یعنی پوشش مطلقا جمعش ستور
بضم و اشتان بفتح است و آن صفت مشبهه از ستن بفتح از باب نصر بمعنی پوشیدن است

رقعه

رقعه بضم راء قرشت و سکون قاف و عین سعفص و تاء عربیست بمعنی پارچه که
پینه کرده شود بان جمعش رقاع بکسر است و آن صفت مشبهه از رقع بفتح از باب
منع بمعنی پینه در جامه دوختن است رث بفتح راء قرشت و شد تاء عربی
ارث بفتح همزه و فتح راء و شد تاء و رثث بفتح راء قرشت و شد تاء عربیست جمعش جمعش
رثث بروزن فرس و عنب و رثاث بکسر است و آن صفت مشبهه از رثاثت بفتح
از باب ضرب بمعنی کهنه شدن است خیط بفتح خاء نخ و سکون یاء دحطی و طاء
حطی و بروزن کتاب سلکه بکسر سین سعفص و سکون لام و کاف و تاء نیز هر دو
عربیست بمعنی رشته خیاط جمع خیط الخیاط بفتح و خیوط و خیوطه بضم و جمع
سلکه سلک بکسر جمعش اسلاک بفتح و سلوک بضم است رشته بکسر را
زیر نقطه و سکون سین و بفتح تاء دو نقطه در بالا از خفای هاء تانیث
ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی سوزن
نزد جوهری و جمعی بمعنی جلاهق و زاهق نزد فیروزآبادی جمعش ابر بر
وزن عنب و ابار بکسر است و بمعنی نیشتر عقرب و زنبور و غیرها نیز
آمده است و مبالغه در اصل از ابار قطعه سر و هفتم نطانه بکسر نون ابجد و
تخفیف طاء حطی و نون و تاء عربیست بمعنی آستر جامه جمعش نطانات بکسر
و نطائن بفتح است و ابره ابن طهاره گویند نطاء ضظع و راء قرشت بروزن
نطانه جمعش نطاء بفتح است طبق زبره دان بکسر زاء کره دان یک
پاره نان جزده دان یکباره آتش ملذه بکسر زاء نوع زبره بضم زاء
و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی پاره از هر چیز جمعش زبر
جمعش زبر بروزن رطب و عنق است کره بکسر کاف و سکون سین سعفص
و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی پاره از هر چیز جمعش کسر بروزن
عنب و تفسیر شرح بضم نان از جهت وزن شعر است و آن صفت مشبهه از کسر

بفتح از باب ضرب بمعنی شکستن است بعد وه بحرکات جیم وسکون ذال نخست و واو
و تاء دوست عربیست بمعنی پاره از گوشت جمعش جذاء بضم و کسر جیم و تنوین ذال
و حذاء بکسر است قلاده بکسر قاف و سکون لام و ذال نخست و تاء دوست عربیست بمعنی
پاره از جگر و گوشت و سیم و زر جمعش قلد بر وزن عنب بخصوص شکر از
جهت ضرورت شعر است فصل خمیم و طبس و شیزمان و ادس با شین نام کرگ
فرض و مجره نام خرما شرف میدان نام خور شرح خمیم بکسر خا نخست و سکون
میم و عین سعفص و طبس بکسر طا مهمله و سکون با و الجد و سین سعفص و
شیزمان بفتح شین قرشت و سکون یا مهمله و ضم زا نخست و تخفیف میم
الف و نون زائده و ادس بفتح همزه و سکون دال و سین سعفص و ادیس
وزن زبیر نیز همه بیخ خرماست بمعنی کرگ فرض بفتح فا و سکون را قرشت و
ضاد منقوطه مجره بفتح جیم و سکون جیم و را و تاء مثناة فوقانی و هاء مجاز بضم
نیز همه نام عربیست بمعنی خرما اول از خرما عمان و باقی از خرمای
حجاز و مدینه منوره را گویند شرف بفتح شین قرشت و سکون و فتح را قرشت
و قاف و شارق بشین قرشت و کسر را قرشت و قاف و بر وزن رحمه و فرحه
و امیر نیز همه شرف عربیست بمعنی خور یعنی آفتاب در حسن برآمدن و همه شرف
صفت مشبهه از شرف بضم و شرف بفتح از باب نصر بمعنی برآمدن آفتاب است
خور بفتح خا با نقطه و را مهمله و را بی نقطه فارسی است اصل الفصل الثانی

فی بحر المجتث المخبون المقصور

یعنی قطعه چهارم در بحر مجتث مخبون مقصور است و آن بحری است که هر مصرعی
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه فاضل محمد گفته
نظم ذهی طراوت بیت کاهنت بهار قدوم چمن چنین هر دم چنین فغان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان نگوی مجتث این بحر را بکن نگران

دوم

و وجه تسمیه این بحر آنست در قطعه دوم و در این قطعه دوازده بیت اصل بیخ
بیت طی است اصل فراهم چنین و کم آستین دست دستان چه ذیل دامن
جامه است تکه بند ازار فرج فریس بفتح فاء و کسر را قرشت و یا قطعی و سین
سعفص عربیست بمعنی چوب که حمالان بر سر لیسمان بار بهند تکه بضم کاف
و شد میم عربیست بمعنی آستین جامه که دست از آن بیرون کنند جمعش اکمام
بفتح و کمر بر وزن قرده سب بکسر سین سعفص و شد باء ابجد و حمامه بکسر
و سین سعفص و تخفیف میم نیز همه و عربیست بمعنی ستاری که مردان بر سر
پیچند جمع سب سبوب و سباب بفتح و جمع حمامه حمائم بفتح و حمام بکسر است
دستان بفتح دال مهمله مرخم دستار فارسی و تخفیف کمه از جهت وزن
شعر است ذیل بفتح ذال نخست و سکون یا مهمله طی عربیست بمعنی دامن جامه
و بمعنی آخر هر چیزی نیز آمده و صاحب دیوان جهانگیری را اصل جهانگیری
جمعش اذیال و اذیل بفتح و ذیول بضم است تکه بکسر تا و قرشت و شد کاف
و تاء عربیست بمعنی بند ازار یعنی بند زیر جامه جمعش تکک بر وزن عنب است
و ازار بکسر همزه و تخفیف زای و را قرشت نیز عربی و مؤنث مستعمل جمعش
ازره بر وزن قرده و ازر بضم و فتحتین است بنا بر شمس حنیف بریان شد شرح
کثیر بحد و را قرشت و ناقص کم قلیل و نزدیک اندک حساب شمار شرح
کثیر بفتح کاف و کسر ثا نخست و یاء مهمله و را قرشت بر وزن بغل و قرب و
صاحب بحر نیز عربیست بمعنی چیز بسیار پس تفسیر شعر بر بحد بمعنی
شما هر محال است و هر بیخ صفت از کثرة بفتح و کسر و کثر بضم از باب حسن
بمعنی بسیار شدن است بحد مرکب از بحر فارسی و حد عربی و بفتح حا
مشدد الیمعنی حاجز و منتهی و تخفیف نیز جمعش بر وزن منتهی است و افزوده
کسر فا و را قرشت عربیست بمعنی چیز تمام یعنی چیزی که ناقص و کم نباشد

وان صفة مشبهه از دناره و دخر بفتح دو فور بضم و دخر بکسر از باب حسن و حسر بمعنی
تمام شدن و تمام بحرکات تا و فرشت بین عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت
تغییر یافته شده فادخر بنون و کسر فاف و صاد مسعفص عربیست بمعنی چیزی که
و نا تمام و ان صفة از نقص بفتح از باب نصر بمعنی کم کردن و از نقصان بضم
از همان باب بمعنی کم شدن کم بفتح کاف فارسی است قلیل بفتح قاف و کسر
لام و یا حطی صاد و یکی و بردن خراب و شراب بین و تو ز بفتح نون و سکون
زای و راء فرشت نوزبس و هفتم و زبین و کسین بفتح یا حطی و کسر سین مسعفص و
یا حطی و را فرشت هر هفت عربیست بمعنی چیزی کم و بمعنی چیز سهل بین هر
و مباینه و اصل از قطعه بیست و هشتم و هر هفت صاد است سراز از قلة
بکسر و قل بضم از باب ضرب و باقی از نزد و نزاز بفتح و نزد و نزد بضم
و کسر از باب حسن بمعنی اندک شدن حساب بکسر حا و حطی و تخفیف سین مسعفص
و با و الجد و حسبه بفتح و حسبان بضم و حسبان بکسر بین عربی و مصدر باب
نصر است بمعنی شمردن و نگاه داشتن اصل قطاب جیب و سراویل از ارد
خفه و وزه عتاد سازنده و چیز پیل از نام میان مع قطاب بکسر تا و تخفیف
حا و حطی و با و الجد عربیست بمعنی جیب یعنی کسی بان جامه که سر از ان بیرون
کنند و جیب بفتح جیم و سکون یا حطی و با و الجد بین عربی جمع جیوب و بضم است
بنا بر شهرت تغییر یافته شده سراویل بفتح سین مسعفص و تخفیف را فرشت
و کسر را و یا حطی صاد و سراوین بتبدیل لام بنون و سرهال و سرهالة و سرهالین
بکسر و شرهال بکسر شین فرشت بین هر هفت عربیست بمعنی ازار یعنی زیر جامه
و ان کاهی مذکر مستعمل و جمعش ازره بر وزن قرده و ازار بضم و ضمتین است بنا
بر شهرت تغییر یافته شده مخفف بضم خا مخفف و شد تا عربیست بمعنی موزه
یعنی چکمه جمعش خفاف بکسر است موزه بفتح میم و سکون واو و زای و

اخفای

اخفای هاء فارسی و معرب اش موزج بفتح میم و سکون واو و فتح زای معجمه جمعش
موازج و موازج بفتح است عزاز بفتح عین مسعفص و تخفیف تا و فرشت و دال
الجد و بر وزن غرفه و عقد بضم عین مسعفص و تشدید دال الجد و بر وزن غرفه و
عقد بضم عین مسعفص و تشدید دال الجد و تا و این هر سه عربیست بمعنی بسازده
یعنی چیزی از مال و صلاح که برای حوادث روزگار حاضر و مهیا کنند اخذ بفتح
الف و ضم ثالث و فتحش از باب حسن مستعمل و جمع عدة عدد بر وزن رطب است ساز
ره فارسی است خیر بکسر و فتح جیم و سکون سین مسعفص و را فرشت عربیست
بمعنی پاره که ران گذارند جمعش جسر بفتح و جسور بضم است پل بضم یا عجمی فارسی
زمام بکسر زای تخفیف میم و خطام بفتح خا مخفف و کسر حا حطی و با حطی و راء
فرشت بین هر دو عربیست بمعنی لیمانی که بشتر میشود و بجو یا حلقه که در استخوان
بینی شتر خر سانی کنند جمعش ازمه و تغییرش بمهار بمعنی چوبی که در استخوان
بینی شتر خر سانی کنند مجاز است و مجاز بکسر زای عربیست اصل مدن و بلاد
مصر شهر و سور و بعض حتا نکه همه کرا شکر است و حصن حصار مع
مدینه بفتح میم و کسر دال الجد و با حطی و نون و تا و بلد بفتح با و الجد و فتح
لام و دال الجد و بلاد بفتح با الجد و سکون لام و تا و این دو مصدر باب کرم و کرمی
صاد مسعفص و را فرشت و کوره بضم کاف و واو و فتح را فرشت و تا
بین هر دو عربیست بمعنی شهر یعنی مدینه جمع اول مدائن بفتح میم و کسر همزه
و مدن بضم و ضمتین و جمع ثانی بلدان بضم و بلاد بکسر و جمع ثالث امصار
بفتح و جمع رابع کور و بر وزن رطب است مشهور بفتح شین ما بقطه فارسی است
سور بضم سین مسعفص و واو و را فرشت عربیست بمعنی بعض یعنی دیوار
باروی شهر و قلعه جمعش اسوار بفتح و سیران بکسر است و ربض بفتح را فرشت
و فتح با الجد و ضاد ضلع بین عربیست بنا بر شهرت تغییر یافته و ربض

بمعنی زن نیز آمده و میآید در ملحق از قصعه نهم معرکه بفتح میم
وسکون عین سعفص وفتح وضم راء قرشت وکاف وتاء ومعرکه
ومعسکر نیز عربیست بمعنی لشکرگاه یعنی جای لشکر وجنگ جمعش
معارک بفتح است وآن اسم مکان عراک بکسر میم عاد که بضم او باب مفاعله
بمعنی باکسی جنگ کردنست لشکر که مرکب از لشکر واز که مخفف گاه
بمعنی جای ومکان وفارسیست حصین بکسر حاء حطی وسکون صاد
سعفص ونون وبروزن امین نیز عربیست بمعنی حصار یعنی جای محکم جمعش حصون
بضم وحصان بفتح حصنه بفتحات وآن صفت احصانه بفتح از باب حسن بمعنی محکم
واستوار شدن حصار وغیر آنست وحصار بکسر حاء حطی وتخفیف صاد سعفص
را قرشت نیز عربی وصفت از حصر بفتح از باب نصر وضرب بمعنی باز داشتن از
سفر وغیره است وچون جای محکم باز دارنده محصر است از سفر واز شمس هذا
تفسیر شده لحصان اصل صحیفه نامه قلم خامه دان وسکین کارد خیاط وخیط
وسوزن حبه خورت سم سوفار صحیفه بفتح صاد سعفص وکسر حاء حطی
وفاء وتاء عربیست بمعنی نامه یعنی کتاب مکتوب جمعش صحایف بضم فتحات
نامه سون فارسیست قلم بفتح قاف وفتح لام ومیم عربیست بمعنی مطلق خامه یا
خامه تراشیده جمعش اقلام بفتح واقلام بکسر است خامه نجار یا نقطه واضفای
هما فارسیست سکین بکسر سین سعفص وشد کاف وبا حطی ونون ترسکه
یا کارد نیز عربیست بمعنی کارد وآن مؤنث نیز مستعمل است خیاط بکسر خاء تحتانی
تخفیف یا حطی وطا حطی مخیط بکسر میم وسکون خاء تحتانی وفتح یا حطی هر دو
بمعنی سوزن ثانی اسم آلت رخاط بکسر از باب ضرب بمعنی دوختن است حبه
بفتح وضم خاء تحتانی وسکون را قرشت فاء قرشت وسم بحرکات سین سعفص
شده میم هر دو عربیست بمعنی سوفار یعنی سوراخ سوزن وکوش وغیره مطلقا

جمع ثانی

جمع ثانی سموم بفتح وضم بکسر وتخفیف نیز جمعش وزن شعر است سوفار بضم
سین بی نقطه فارسیست بمعنی سوراخ کوشه ومطلق سوراخ تیر نیز مسم
بیت شاقل وخمر وغنی خاقل کوا شقیق دادن ورد ورفیق وصلصال
لبیب بفتح لام وکسر با احد وبا حطی وبا دیگر هر دو است بمعنی شخص عاقل
جمعش الباب لباب بفتح است وآن صفت مشبهه از لبابه بفتح از باب علم بمعنی خردمند
شدن است وشاقل بمعنی سعفص وکسر قاف وطا نیز عربیست جمعش عقلا
وعقال در تعلش از عقل بمعنی بفتح از باب ضرب مستعمل است بنابر شبیه
تفسیر بان شده خمر بحرکات خین ضطع وسکون میم وراء قرشت وبروزن نمر
وغنی بفتح غین ضطع وفتح وکسر با احد وشد با حطی وخاقل بغین ضطع
وکسر قاف از کلام هر شه عربیست اول بمعنی ناآزموده وبی تجربه جمعش خمار بفتح و
خمور بضم است وثانی بمعنی شخص در نیابنده وکودن وثالث بمعنی شخص سهو
کننده پس تفسیرش بکول بمعنی بله وباری عوز بحاز است وهر شه عربیست
از اغمار بفتح از باب نصر یا حسن بمعنی ناآزموده کار شده وثانی از هنا
وغباء بفتح از باب نصر بمعنی دیانت وثالث غفول بضم بغفله بفتح از
باب نصر بمعنی سهو کردن کول بضم کاف عجمی رود وهمزه فارسیست شقیق
بشین قرشت وکسر قاف وبا احد وقاف دیگر هر دو بمعنی دادن نیز
وآن صفت مشبهه بمعنی مفعول از شق بفتح از باب نصر بمعنی شکافتن است وچون
نصف در شکافتن هذا شقیقش نامیده اند ورد بفتح هر دو دال بی نقطه
وراء بی نقطه فارسی ماوزن الشهر است رد بفتح بکسر را قرشت وسکون
دال الحد وهمزه ورفیق بفتح را قرشت وکسر فاء وبا حطی وقاف وصلصال بصاد
سعفص وکسر لام با احد هر دو عربیست بمعنی خشت پخته یا بمعنی بانگ بمعنی
جمعش بلبل بفتح است وثانی بمعنی تخم جرد وزم جمعش رفقا بفتح از باب فتح

وثالث بمعنی شخص مختلط جمعش اصحاب و صاحب و صحب بفتح و صحابه بفتح و کسر و
صحبان و صحاب بکسر و تقسیر ثانی و ثالث بیاء مجاز است و هر شرمنات است اقوال از
رد بکسر از باب منع بمعنی باری کردن و ثانی از رفتن بکسر و مرفق بروزن مجلس
و صنبر از باب نصر و ضرب و منع بمعنی چرب و نرم کردن و ثالث از صحابه بفتح کرد
و صحبه بفتح از باب علم بمعنی اختلاط کردن و همراه شدن با و فارسی است اصر
حدیقه باغ و خشت چوب خوخ شفتالو سفرجل آبی و تفاح سیب و ریحان نارین
حدیقه بفتح حا مهملی و کسر دال الجبد و با مهملی و قاف و تا خرمست بمعنی
باغ یا درخت جمعش حدائق بفتح است خشب بفتح خا معجمه و فتح شین درخت و با
الجبد خرما است بمعنی چوب کنده جمعش خشب بفتحتین نیز و بضم و سکون خشبان
بضم است خوخ بفتح خا معجمه و تخفیف و سکون واو و خا مهملی بکسر و ضم خا معجمه
خرمی و جمع خوخ بفتح هر دو خا است بمعنی شفتالو سفرجل بفتح است بمعنی
و فتح فا و سکون را و فرشت و جیم کام خرما است بمعنی آبی یعنی بر جمعش
سفارج بفتح و ضمش سفرجل است آبی بجمزه و الف و کسر با بکنقطه در پایین
یا دو نقطه فارسی است تفاح بضم تا فرشت و شد فا و حا مهملی خرما است
بمعنی سیب ریحان بضم را فرشت و شد حا مهملی و الف و نون زائده نزد سیبویه بر الف
زائده و نون اصلیه نزد اخفش خرما است بمعنی نارین و صحبه نیز نارین است نارین بنون
مخفف نارین و فارسی است اصم عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف
کمی بلا و رو فارسی سوار و صید شکار عقار بضم عین مهمله و تخفیف
قاف فرشت و قهوه بفتح قاف و سکون هاء و تا مدوره و راح بر فرشت
و الف و حا مهملی و رباح بفتح را و تخفیف با مهملی نیز و مدام بضم میم و تخفیف
دال الجبد و مدامه با تا نیز و قرقف بفتح هر دو قاف و سکون را فرشت
و بروزن عصفور نیز هر هشت عربیست بمعنی می و یعنی شراب انگوری با مطلق

شراب

شراب می بفتح میم فارسی است کمی بفتح کاف و کسر میم و تشدید یا مهملی عربیست
بمعنی لاور یعنی شخص صاحب دل و بهلوان جمعش کماة بضم و کاف بفتح و مد و تخفیف
از جهة وزن شعر است و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل آن کمی بفتح از باب ضرب یعنی
زره و کلاه خود پوشیدنست و چون لابس سلاح بطوان شخص آنکس
نامیده اند لاور بکسر دال بی نقطه مرکب از لا و از آور بمعنی صاحب و فارسی است
فارس بها و کسر فرشت و سین مهمله عربیست بمعنی شخص اسب سوار جمعش
افراس و بفتح فوارس بفتح و فرسان بضم است و آن صفة از فرس است بفتح از باب حسن
بمعنی سوار شدن است صید بفتح صاد مهمله و سکون یا مهملی و دال الجبد عربیست
بمعنی شکاری یعنی آنچه شکار کرده میشود از وحوش و طیور و غیره و آن صفة از
صید بفتح از باب ضرب بمعنی شکار کردنست شکار بکسر شین با نقطه مخفف شکاری
و تخفیفش از جهة رعایت قافیه است اصم بکسر عشره ده مائه صد اثنان
دو ثلثه و خمسه پنج اربعه است چهار شرح نصر بفتح همزه و فتح صاد مهملی و دال
الجبد در عدد نیز هر دو عربیست بمعنی یک نفر مذکر جمع او آحاد بمعنی دهگان بضم و
مؤنثش احدی بکسر و ثانی گاه تثنیه آورده میشود جمعش واحد و آن است و عدد
یکم را اول و حادی گویند در مذکر و اولی بضم و حادیه در مؤنث عشره بفتح عین
مهمله و فتح شین فرشت و را فرشت و تا عربیست بمعنی عدد مذکر جمعش
عشرات بفتحتین و مؤنثش عشر بی تا است و عدد دهم را عاشر گویند در مذکر و عاشره
در مؤنث با تا بکسر میم و فتح همزه و تا مدوره معوض از یا عربیست بمعنی صد عدد
مذکر و مؤنث مطلقا مات و مئون بکسر و میم و تنوین همزه است اثنان
بکسر همزه و سکون تا و نون عربیست بمعنی دو عدد مذکر و مؤنثش اثنتان و اثنتان
بکسر و عدد دوم را ثانی گویند در مذکر و ثانیه در مؤنث ثلثه بفتح ثا و خا معجمه
و الف و تا و یکی و تا و خمسه بفتح خا معجمه و سکون میم و سین مهمله و تا

لفظ ثلث مرتب است ثلثه عربیست بمعنی سه عدد مذکر مؤنثش ثلث بی تا است و عدد
سیم را ثالث گویند در مذکر و ثالثه در مؤنث خمسه عربیست بمعنی پنج عدد مذکر مؤنثش
خمس بی تا است و عدد پنجم را خامس گویند در مذکر و خامسه در مؤنث اربعه بفتح همزه
و سکون را فرشت و با الجد و عین سعفص و تا عربیست بمعنی چهار عدد مذکر
مؤنثش اربع بی تا است و عدد چهارم را رابع گویند در مذکر و رابعه در مؤنث
اسد و لیل ستة و سبعة ثمانیة تسعة شش است و هفت و هشت و نه صاد الف هوز
شرح ستة بکسر سین سعفص و شش تا فرشت و تا دیگر و سبعة بفتح سین سعفص
و سکون و فتح با الجد و عین سعفص و تا و ثمانیة بفتح ثا بخش و تخفیف میم و کسر نون
و یا حطی و تا و تسعة بکسر تا فرشت و سکون سین سعفص و عین سعفص و تا ملف
شش مرتب است ستة عربیست بمعنی شش عدد مذکر مؤنثش ست بی تا است و عدد
ششم را سادس گویند در مذکر و سادسه در مؤنث سبعة عربیست بمعنی هفت عدد
مذکر مؤنثش سبع بی تا است و عدد هفتم را سابع گویند در مذکر و سابعه در مؤنث
ثمانیة عربیست بمعنی هشت عدد مذکر مؤنثش ثمان بی تا است و عدد هشتم را ثامن
گویند در مذکر و ثامنه در مؤنث تسعة عربیست بمعنی نه عدد مذکر مؤنثش تسع
بی تا است و عدد نهم را تاسع گویند در مذکر و تاسعه در مؤنث الف بفتح همزه و
سکون لام و تا عربیست بمعنی هزار عدد مذکر و مؤنث مطلقا و آن مذکر مستعمل
جمعش الوف بضم واو الف مثلث اصل خرب بدانست و صنوبر خلاف نارو
ببید جمخاخرا و قرصاد و توت و دار چینی شرح خرب بفتح ضاد و فتح را فرشت
و با الجد عربیست بمعنی درخت بید یعنی درخت سفیدار یا درخت بخاری که
را صفهان و سک و تبریزی و رم گویند جمعش خرب بفتح بای بفتح با عجمی و فتح
دال بی نقطه و اختفای هاء فارسی صنوبر بفتح صاد سعفص و فتح نون و سکون واو
و با الجد و را فرشت و خلاف بکسر خا بخش تخفیف لام و تا لفظ نارو ش مناسب است

صنوبر

صنوبر عربی است بمعنی نارو یعنی درخت کاج خلاف عربی است بمعنی درخت
بید بری نارو بنون و ضم زای عجمی و واو و بید بکسر باء یک نقطه در پایین هر دو
فارسی است نخل بفتح نون و سکون خای بخش و لام و نخل بنون عربیست بمعنی درخت
خرما و آن مذکر بین مستعمل و واحدش نخله و جمعش نخیل است نین و صاد بکسر نا
و سکون را فرشت و صاد سعفص و دال الجد عربیست بمعنی درخت توت و با
مطلق بار درخت توت یا توت سیاه و توت بضم تا فرشت و واو و تا دیگر
و توت بتبدیل تا بخش اگر بتا بخش نین نزد بین فارسی هر دو معرب توز و فارسی
بدال بی نقطه و ذال بضم ذال الجد و سکون لام و با الجد عربیست بمعنی درخت
چنار واحدش چنارة است چنار بکسر جیم عجمی و تخفیف نون و را بی نقطه فارسی
و معربش صنار بکسر صاد سعفص و تخفیف و تشدید نون و را فرشت است
تصافحا است کوفتن خه دست یکدیگر تعانقا است گرفتن کنار یکدیگر
شرح تصافحا بفتح تا فرشت و تخفیف صاد سعفص و ضم فا و حا حطی
و مصافحه بضم میم و تخفیف صاد سعفص و فتح فا و حا حطی و تا بین هر دو حا
و مصدر است از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله بمعنی دست یکدیگر را
گرفتن در سلام تعانقا بفتح تا فرشت و تخفیف عین سعفص و ضم نون و تا
و معانقه بضم میم و تخفیف عین سعفص و فتح عین نون و قاف و تا بین هر دو
عرب و مصدر است از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله بمعنی یکدیگر را در بغل
گرفتن و دست در گردن یکدیگر کردن در دستی حجر حجر کاف خطی و سکون جیم
و را فرشت و حجران بضم و کسر نون خرب و مصدر باب نصرت بمعنی تمام کردن
یعنی باز داشتن و منع کردن کسی را از تصرف در مال خود و از صراف کردن بمعنی
از متعدی بعلی و بمعنی ثانی متعدی بعلی بنفسه هر دو مستعمل است و حجر بکسر
بمعنی عقل بین آمده و میاید در اصل عین از قطعه هم کنار بفتح کاف زنانیست

متن شمامه خطر بوی و بوی و بوی و بوی ان بوی ا بمد و قصر توها او مرد کلاب
شرح شمامه بفتح شین قرشت بتخفیف میم و فتح میم دیگر و تا دو قصر یکی عین
مهمله مفتوح و سکون تا حطی و راء قرشت هر دو عربیست بمعنی بوی خوش جمع اول
شمامات بفتح و جمع ثانی شمور بضم و تفسیر مطلق بوی و اسقاط حرف عطف از
ثانی از جهت وزن شعر است جوبر بضم جیم و سکون واو و مقلوبه از همزه و تا عربیست
بمعنی بوی و ان بمعنی ظرف بوی خوش جمع جوش جوبر بر وزن رباب است بوی ان بضم ا
یک قطره دریا بین مرکب از بوی و از ان مفید معنی ظرفیت و فا عربیست ماء و میم
و الف مقصوره و همزه و نون و ا و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی
کلاب و ان مرکب از ماء و مد و نون بمعنی آب و از و در بفتح بمعنی گل کلاب و بعلة تشبیه
بقصور و مد هر دو مستعمل است متن رحیض شسته دلش شوخگن جریب خرمن
ذلول رام و وسن خفته و نقط بیدار شرح رحیض بفتح راء قرشت و کسر حاء مهمله
و یاء حطی و ضاد ضظع و مرحوض نیز عربیست بمعنی جیز شسته و ان صفت از رحیض
بفتح از باب منع بمعنی شستن است دلش بفتح دال ابجد و کسر لام و سین مهمله
عربیست بمعنی شوخگن یعنی چرکین و آن صفت از دلاشه و دلش بفتح از باب علم
بمعنی چرکین شدن است شوخگن بضم شین با نقطه و واو مجهول و سکون حاء مهمله
و کسر کاف عجمی و نون مرکب از شوخ بمعنی چرک و از گن مخفف گین بمعنی ظرف
بجبری و فارسی است جریب بفتح جیم و کسر راء قرشت و یاء حطی و نون و در اصل
و منبر و بیدر بفتح باء ابجد و سکون طاء و دال ابجد و راء قرشت نیز هر چهار عربیست
بمعنی خرمن تا آنوقت مطلقا جامع اول جرون بضمتین است خرمن یکسر با نقطه فارسی
ذلول بفتح ذال ابجد و ضم لام اول عربیست بمعنی جوان رام یعنی ضد دشوار
ذلل بضمتین و ذال بفتح است و آن صفت از ذلول بضم و کسر از باب ضرب بمعنی رام
شدن است وسن بفتح واو و کسر سین مهمله و نون و سنان بفتح و میان یکسر

یکسر

یکسر نیز عربیست بمعنی خفته مونث وسنه و وسنی است و آن صفت از وسن
بفتحتین و وسنه یکسر از باب علم بمعنی خواب رفتن است نقط بفتح یاء حطی و کسر قاف
قاف و طاء مضظع و وزن سکران نیز عربیست بمعنی بیدار جمعش ایقاظ بفتح و مؤنثش
یقظی و جمعش یقاظی است و آن صفت از یقاظ و یقظ بفتحتین از باب حسن و علم بمعنی
بیدار شدن است متن مراح جای شتر و بز ضرب جای خفتن کناس دان و جاران
آهو و کفتار شرح مراح بفتح میم بتخفیف راء قرشت و الف منقلبه از واو و حاء حطی
عربیست بمعنی جای شب بز و گوسفند و جاربای مطلقا بتخصیص شتر از جهت صرف است
و آن اسم مکان از ارباح یکسر از باب افعال بمعنی چهارپای را بجای شبانگاه در آوردن است
مربض بفتح میم و سکون راء قرشت و کسر باء ابجد و ضاد مضظع و در وزن مقعد نیز عربیست
بمعنی جای خفتن غنم یعنی گوسفند مطلقا بتخصیص مربض بفتح است و آن اسم مکان از
ربوض بضم از باب نصر و ضرب بلغت اول و از باب نصر بلغت ثانی بمعنی فرو خفتن گوسفند است
و غنم بفتح غین مضظع و فتح نون و میم نیز عربیست و اسم جنس و مؤنث مستعمل جمعش اغنام
و لغام بفتح و ضموم بضم است بنای شهرت تفسیر آن شده کناس یکسر کاف و تخفیف
نون و سین مهمله مفتوح و حاء یکسر و فتح واو و تخفیف جیم و راء قرشت از فعل ترتیب
کناس عربیست بمعنی آن آهو جمعش کنس بضمتین و در وزن کتب و فعلش از باب ضرب
و نفعل نیز مستعمل است و حار عربیست بمعنی جای و سوراخ کفتار و امثال آن جمعش
اوجر بفتح اول و کسر ثالث و وجر بضمتین است آن همزه و الف و سکون نون اشاره بلفظ
جای مذکور در مصراع اول فارسی و کسر نون از جهت وزن شعر است متن قضیم
دان جو خر مقلف آخر و آری ا حمر دست اخیر نوار خره دان لخان شرح
قضیم بفتح قاف و کسر ضاد مضظع و یاء حطی و میم عربیست بمعنی جوی که بتو دهند
جمعش قضام بفتح بتخصیص بجو خر از جهت وزن شعر است و آن صفت مشبهه بمعنی مقعود
از قضم بفتح از باب علم بمعنی بکنار دندان خوردن است مقلف بفتح میم و سکون قاف

سعفص و فتح نام و تاء عربیست بمعنی آخر و شور جمعش معالف بفتح است و از اسم مکان
اختلاف مختص از باب نصر و بمعنی علف دادن ستور است آخر بهمزه و الف و تم یا و ظلم
و راء بنقطه فارسی است اری بهمزه و الف و کسر راء قرشت و تخفیف تشدید یا یاء
حطی عربیست بمعنی حمه یعنی چوبی که در وطرفها نوار در دیوار پنهان و میانش بیرون
بیرون ستور ظاهر کنند جمعش اواری بفتح همزه و تخفیف تشدید یا یاء حطی و تا قرشت
رجمعش ظاهر بفتح و قصر و راحی همزه و تخفیف تشدید یا است بنابر شهرت بین
بان شده شوار بکسر نون و سکون شین قرشت و واو و راء قرشت و بجره بکسر و
فتح جیم و شدن راء قرشت و تاء هر دو عربیست اول بمعنی باقی علف که ستور در
کنار بدن و ثانی بمعنی چیزی که شتر را هنگام آن برای خوابیدن از معده بدهن شتر جهد
ثانیا و فعل از باب فعلل مستعمل بتقیر هر دو در بر نشخوار جمع است حمه نشخوار
بضم نون و سکون شین با نقطه و خاء با نقطه مشترک در میان معنی مذکور و
فارسی است مطلق قبیل بالمه و عصبه جمع رهط و فرقه کردن چنانکه اعم جمعش
اخرم است و اشجع مان بیت قبیل بفتح قاف و کسر باء الجید و یاء حطی و لام و امه
بضم همزه و شدن میم و تاء تخصیص بضم جمعش سعفص و سکون صاد سعفص و یاء الجید
تاء و عصابه بکسر عین و رهط بفتح راء قرشت و سکون هاء و تاء حطی و فرقه
بکسر فاء و سکون راء قرشت و تاء هر دو عربیست بمعنی کرده قبیل کرده
مردان و زنان یا مردان تنها از ثالث هر دو مه بالا گویند نیز طی که از خواص فعلاء
و بواکنده باشند مانند روی و هندی جمعش فرق بضمین است و امه کرده از هر
حیوانی را گویند جمعش امم بر وزن مرطاست و عصابه و عصابه گروه مردان و میان
و مردان از ده تا چهل را گویند و رهط گروه مردان تنها از سه تا ده یا از هفت
تا ده یا کمتر از ده را گویند جمعش رهوط یا رهاط و رهاط و رهوط بفتح است و فرقه
کرده آدمیان را گویند مطلقا جمعش فرق و بر وزن عنب جمع جمعش افراق و جمع جمع

جمعش

جمعش افارق بفتح است و فرقه بضمین معنی میآید در اصل هشتم از قطعه سالم ایم
بکسر همزه و یاء حطی و میم و بر وزن صید بر وزن جمعش بفتح حاء حطی و فتح نون و شین
قرشت و اخرم بفتح همزه و سکون خاء تحتانی و فتح راء و میم و اشجع بفتح همزه و
سکون شین قرشت و فتح جیم و عین سعفص و بر وزن خراب و کتاب بر هر هفت
عربیست بمعنی مان ایمان سفید یا مطلق مادر را گویند جمعش ایوم بضم است و
جمعش مطلق مان و یا مادر انثی را گویند جمعش اجمات بفتح است و اخرم مادر را اشجع
و شجاع بضم و کسر مطلق مان یا مادر نر را گویند جمع اشجع اشاجع و جمع ثانی و ثالث
شجعان بضم و کسر است اصل القطعة الثانیة و بحر المجتث المخبون المخبون مخبون
یعنی قطعه پنجم در بحر مجتث مخبون محذوف و آن بحریست که هر مصراعش از
تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه راظمی گفته نظم
بر من ز صد فخر خواطر هنوز دور بحر مجتث دلکش سفینهای بحر مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلاتن لحون بعد وی ایز قطعه نصاب زیر و فی الحقیقه
این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن
و در حاشیه این بحر مجتث مثمن مخبون محذوف آنست که مجتث جمعی از بحر بر
کنده شده است و چون این بحر که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف بر
آورده شده است چه ارکان هر دو بحر یکی است و اختلاف باآنست که در مستفعلن
این بحر مستفعلن بر هر دو فاعلاتن است و در بحر خفیف مستفعلن در هیاز دو
فاعلاتن است لهذا مجتث نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل
لهذا مثمنش نامیده اند و چون از هر چهار رکن حرف ساکن سبب خفیف که در اول
و ثالث مبین و در ثانی و رابع الف است حذف و مستفعلن در اول و ثالث بمعنی
که هر دو آنست نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد عروضیان
حذف حرف ثانی ساکن است و چون از عروض و ضرب لفظ آن که سبب خفیف

ما قبل در فعلا بفعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا بحذف و شتر نامند چه حذف
نوعی از میان اسقاط سبب خفیف است از آخر آن و نقطه بشتر چنین است قریب د
راء مفاعلتن خمس فعلاتن خمس فعلاتن خمس و راء مفاعلتن بهشت فعلن و در این قطعه
شانزده بیت اصل و شش بیت ملحق است عمل قریب بکسر و جیم است خویش و
ابن پسر ولید طفل بچه ام و دلاده مادر شرح قریب بفتح قاف و کسر راء قرشت
و یاء حطی و باء ابجد و کسر بضم راء قرشت و سکون کاف و نون و جیم بفتح
حطی و کسر جیم و یاء حطی و میم دیگر و نجم بضم میم و کسر جاء حطی و شد میم نیز هر
چهار بمعنی است بمعنی خویش نزدیک و جمع هر خویش را و احد و جمع در قریب
مساوی و مؤنثش قریبه و جمع جیم احمراء بفتح و مد و مؤنثش حمیه و کاهی
جمع و مؤنث را دو مساوی است و کسر مردن خویش را گویند جمعش کان
بفتح است و هر چهار صفت است اول از قربان و قرب بضم از باب حسن و قربان
از باب علم بمعنی نزدیک شدن و ثانی از نصر کردن بضم از باب نصر و علم و خلع
بمعنی میل کردن و ثالث و رابع از هم بفتح از باب نصر بمعنی قصد کردن و چون
خویش نزدیک و مایل و قاصد بخویش است لهذا قریب و کسر و حمیه خاصه است
ابن بکسر همزه معوضه از واو و یا و بکسر باء ابجد و نون و یا هم بکسر همزه وصل و کسر
باء ابجد و فتح نون و میم ابن هر دو بمعنی پسر مثل ابناء و بنون بفتح و مؤنثش
ابنه است و ولید بفتح و کسر لام و یاء حطی و باء ابجد و طفل بکسر طاء حطی و سکون فاء
و میم هر دو عربیت بمعنی بچه یعنی کودک از شیر جدا شده و مادر را گویند و کاهی
بفتح و دلاده و ثانی کودک از شیر جدا شده و تازه زاییده شده و زاده را گویند
و جمعش اطفال بفتح است و هر دو صفت است اول بمعنی مفعول از ولاد و ثانی زاده و
لاده بکسر و مولد بر وزن محلش از باب ضرب بمعنی زادن و ثانی از طفالت بفتح
و طفوله بضم از باب حسن بمعنی کودک و ناز شکلا ام بکسر همزه و شد میم و

امه بضم همزه و شد میم و ناء و امهه بضم همزه و شد میم و فتح هاء و ناء نیز و والده بواو
و کسر لام و فتح دال ابجد و ناء تانیث هر چهار عربیت است بمعنی مادر جمع امات و امهات
بضم یا امهات در کاهی و امات در غیر آن و جمع والده والدات است اصل رحم قرابت و
زهدان بود و مضغه زاده چنانکه صهر و خسر والد است بایه شرح رحم بفتح راء قرشت
و کسر حاء حطی و میم و بر وزن مثل نیز هر بیت هم بمعنی قرابت یعنی خویشاوند و هم بمعنی
زهدان یعنی جای بچه در شکم جمعش ارحام بفتح است و قرابت بفتح قاف و
تخفیف راء قرشت و فتح باء ابجد نیز عربی و جمعش اقربا بفتح و مد و قاربات بفتح است
شهرت تقریبا شده بکسر زای مرکب از زه بمعنی بچه و ان بمعنی جا و مکان و زه نامی است
حسن بفتح حاء مهمله و نون و حاء قرشت و نون هر بیت بمعنی اما یعنی شوهر دختر و خواهر
جمعش اختان بفتح است صهر بکسر صاد مهمله و سکون هاء و راء قرشت هر بیت بمعنی
خویش زن مطلقا اعم از دختر و مثال آن جمعش اصهار بفتح و صهر بضم صاد و فتح هاء
و مد تخفیف خسر بمعنی پدر زن از خسر صورت مفرد است خسر بضم خاء با نقطه و سکون سین
بی نقطه و راء بی نقطه فارسی است والد بواو و کسر لام و دال ابجد و باء بفتح همزه و تخفیف
ابجد و صرف واو و یا هم بفتح همزه و تخفیف یا و الف مقصوره منقلبه از واو و هر دو عربیت
بمعنی پدر جمعش اولاد بضم و جمع اب آباء بهمزه و الف و مد و ابوین بفتح باء و ضم یاء است
ذکر است و انثی حوی مهربان حفی بسیار حلی بی بهره و بی نصیب بمعنی شرح ذکر بفتح
زای و کسر کاف و شد یاء منقلبه از همزه عربیت بمعنی پاک و آن صفت مشبهه بمعنی فعل
از زکاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی بصلاح آمدن و چون پاک بصلاح آمده است از
فساد و گناه بصد از آلایش پاک میشود اند حفی بفتح حاء حطی و کسر فاء و شد یاء منقلبه از
واو در وزن ملحق است عربیت بمعنی مهربان و مؤنثش حفیه است و آن صفت
مشبهه بمعنی از حفاوه بفتح و کسر و صاد مهمله بکسر از باب علم بمعنی مهربانی کردن و مبالغه
از حال کسی پرسیدن است حفی بفتح حاء مهمله و کسر فاء و شد یاء منقلبه از همزه عربیت

بمعنی چیز پنهان و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از خفا بفتح و مد از باب علم بمعنی پنهان شدن است
و از خفی بفتح و تخفی و وزن حالی از باب ضرب بمعنی پنهان کردن است حال بفتح جیم و کسر لام
و تشدید یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی چین پدید یعنی ظاهر و هویدا و آن صفت مشبهه بمعنی
فاعل از حلو و حلاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی ظاهر و روشن شدن است نبی بفتح نون و
کسر باء الجد و تشدید یاء منقلبه و رسول بفتح راء قرشت و ضم سین مهمله و واو کام هر دو
عربیست بمعنی پیغمبر جمع اول انبیاء و اما یاء بفتح و مد و نبوت و نبا بفتح نون و فتح باء
جمع ثانی آرسل بفتح اول و ضم ثالث و رسل بضمتین هر دو صفت مشبهه است اول بمعنی
فاعل از ارسال بفتحتین اسم مصدر باب افعال بمعنی خبر دادن و ثانی بمعنی مفعول از رسالت
یکی از باب علم بمعنی فرستادن و خود پیغمبر خبر دهنده و فرستاده از جانب خدا است نطفه بمعنی
و روشن نامیده اند بمعنی نفو با عجمی و سکون یاء دو لفظه در اساس و فتح عین بلفظه
مخفف بیام بر و با رسولست اصل ملال قرشت و لام جرح و مشتری بر جیس شهاب
کوکب درخشی و نجم جمع اختر شرح ملال بفتح میم و فتح لام و کاف عربیست بمعنی قرشت جمعش
ملائک و ملاک بفتح است فلان بفتح فا و فتح لام و کاف عربیست بمعنی جرح یعنی آسمان و
سپهر جمعش افلاک بفتح و فلان بضمتین است مشتری بفتح میم و سکون تحتیه قرشت و فتح تا
قرشت و کسر را قرشت و یا حطی عربیست بمعنی جبیس بکسر با الجد و سکون را قرشت و
کسر جیم و یا حطی و سین سعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است شهاب بکسر شین قرشت
مخفف شهاب از باء الجد و کوکب بفتح هر دو کاف و سکون واو و باء الجد و کوکبه با تا بیز
و در ری حرکات و الجد و تشدید باء قرشت و تشدید یاء حطی و نجم بفتح نون و سکون جیم و میم
هر چهار عربیست بمعنی اختر یعنی ستارها و شهاب در دری ستاره روشن را گویند جمع
اول شهب بضمتین و شهبا بضم و کسر و جمع ثانی در دری بفتح میم و تشدید یا کوکب و نجم مطلق ستاره
را گویند جمع اول کواکب بفتح جمع ثانی نجم و نجوم و نجم بضمتین است اختر بفتح همزه و کسر تا
اصل فلق سفیده شفق روشنی و لال شب ربیه و خفتن بنشید اسرار و رخش

شرح

شرح فالق بفتح فا و لام و قاف عربیست بمعنی سفیده یعنی روشنائی صبح صادق یا کاذب
جمعش فلقان بضمتین است شفق بفتح شین قرشت و فتح فا و قاف عربیست بمعنی روشنی لال شب
یعنی سرخی که در افق از غروب آفتاب تا اختفاء احمره میباشد جمعش اشفاق بفتحه است
ربیه بفتح را قرشت و کسر با الجد و یا حطی و فتح با الجد و تا بیز عربیست بمعنی
دختر زن که از شوهر دیگر آورده باشد جمعش ربائب بفتح و مد کوش ربیب بضمتین
بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از رب بفتح از باب نصر بمعنی پرورش دادن است
یکی با الجد و سکون نون و تا مطوله مدوره تا یا و دال و ابنه یکی هر دو سکون با
الجد و فتح نون و تا تا بیز هر دو عربیست بمعنی دختر جمع بنات بنات بفتحه است اصل
حمل بفتح و نون کاو و محل بجیم اسم دهره علی الاکبر سپهر زحل شرح حمل بفتح
حا حطی و فتح میم و لام عربیست بمعنی بره و مطلقا بازیکه الزاد در کدا تا اخیر نیز گویند
جمعش حملان بضم و اما الفتح است و بعد بفتح با الجد و فتح تا و را قرشت و بفتح
بضمتین ریغ بضمتین دنبال بکسر و ابغر بضم و بوا مر بفتح نیز و ثور بفتح تا و سکون
واو و را قرشت هر هفت عربیست مشتق از جمع بغر بفتح است بمعنی گاو نر و مانند مطلقا
و ثور بمعنی گاو نر جمعش ثیران بفتح و ثیران بکسر و ثوره و ثیره بر وزن فرحه و ثیره و
ثیران بکسر مجل بکسر جیم سعفص و سکون جیم و لام مجلی بر وزن صبور نیز عربیست
بمعنی بچه نر و ماده گاو یعنی گوساله کمتر از یکسال جمعش مجاجیل بفتح و مد و فتح مجل
نیز نر جوهری مستعمل است و حرف تیس سکی در بخش عنبر غایب یا جمع گاو و بمعنی
آن و فارسی الحاقش از جمله و وزن شترست مراد بفتح میم و تخفیف جیم و دو را قرشت فا
عربیست بمعنی بره ماده صغیر یکی سیاه هر دی بوج هر گوشش ریغ و شتر مجل بکسر
حا حطی و تخفیف جا حطی و لام و کبش بفتح کاف و کسر با الجد و دال الجد و بر وزن فلس
نیز لغت و شتر شباست مجل هر دو است بمعنی بزرگ و مشهور است مگر آنکه در هر دی
روح هست مگر آنکه جمعش مجل بضمتین است کبش عربیست بمعنی خر سیاه و آن گاهی دیگر

مستعمل و جمعش اکبار بفتح و کسر و بضم است اصل بعید و دور و از امام پیش و وسط
میانه و وسط میان لخت زن و فوق زن شرح بعید بفتح با الجد و کسر عین مسعفص و یا
حطی و دال الجد و بر وزن صاحب بغراب نیز عربیست بمعنی جبین و جمعش بعید بفتح
و فتح عین و مد و بعید بضمتین و بعدان بضم است و آن بمعنی مشتهم بمعنی فاعل از بعد
بضم از باب حسن و بعد بفتحتین از باب علم بمعنی دور شدن است در را بفتح واو و تخفیف
راء قرشت و الف حرکات همه هزه و الوراء معرفه و بعد نیز عربیست بمعنی جبرئی
و آن ظرف مکان و اسم نیز میباشد و مفتوحه نیز مستعمل و مقصورش از جهت وزن شعر است
اهام بفتح همزه و تخفیف میم اول و قدام بفتح قاف و تشدید دال الجد و الف و میم و قیام و
قیدوم بفتح زبر هر چهار عربیست بمعنی پیش جبرئی و هر چهار اسم و ظرف مکان نیز
میباشند و کاهی جدکش نیز مستعمل است وسط بفتح واو و فتح سین مسعفص و طا حطی و
بر وزن احمد نیز عربیست بمعنی میانه و حقیقی جبرئی یعنی مذکر و مؤنث ثانی و سطی بضم و
قیم است وسط بفتح واو و سکون سین مسعفص و طا حطی عربیست بمعنی میان و اندر و در
جبرئی مطلقا و آن ظرف مکان است لخت بفتح لام و فتح تاء قرشت و سکون حا حطی و تاء دیگر
عربیست بمعنی زن یعنی نابین جبرئی و آن ظرف مکان و اسم نیز میباشد و در حال استعمال
بر ضم مستعمل است مانند منزلخت و فوق بفتح فاء و سکون واو و قاف عربیست بمعنی زبر یعنی
بالای جبرئی و آن اسم و ظرف مکان عینی نیز میباشد و در حال اضافه معرب مستعمل است
اصل علاة سندان فطلیس بتاء منقوطه دم قدوم منخ بتیث و حصین قاس نبس
شرح علاة بفتح عین مسعفص و تخفیف لام و الف و تاء مدوده معوضه از واو عربیست
بمعنی سندان سندان بفتح سین مسعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است و فطلیس
بکسر فاء و سکون طا حطی و یا حطی و سین مسعفص عربیست باز رومی یا سریانی بمعنی تاب
یعنی خرکش زبان آهنگران جمعش فطالیس بفتح است بتیث بضم را تحتی و سکون طا نقطه
دار باء و کاف فارسی است منخ بکسر میم و سکون نون و فتح خاء و خاء نقطه دار و مشقل از مکسر

بر وزن

بر وزن عنبر است بمعنی بینی همیشه است بنا بر شهرت تفسیر بان شد رعاف بکسر را قرشت و
تخفیف عین مسعفص و الف و تاء تخت و تاج بتاء قرشت و الف علیه از واو و میم هر دو عربیست
بمعنی اشرف زنان و گویند مثل سر بند کلاه و درج و بار و جهاز و بار و معنی هر سه
باز بودهای مخصوص در شب از جواهر گویند که زنان عرب از سنها بانگو نشر آویزند و
بعربی فرط عالا گویند و بار بمعنی جمع و دلحس بر دعتر بفتح راء و سکون و فتح عین و تفسیر
همزه از جهت وزن شعر است و تبدیل قراح شرح آن را نیز فهم یافت شد تا شرح عدم شعر
و قلق اشرف زنان هاه گویند قحبان بکسر الف و فتح همزه فارسی است اصل تلوی بخنتین
ثانی دوم اخیر بین نقیض ولی اخری قرشت دیگر شرح تلوی بفتح با الجد و کسر واو
و یا حطی و همزه و دیگر بفتح اول بفتح همزه صلیه با نقطه از واو و شد و واو و همزه و لام
نیز عربیست بمعنی بخنتین یعنی چنین از صفت مشتهم از دیگر بفتح همزه و مد و فتح
و ضم از باب منع بمعنی منا کردن و تصرفش از جهت وزن شعر و جمع ثانی اول و اول از اول
بفتح و همونش از بی بفتح و تصرف بخنتین بفتح نون و فتح خاء نقطه دار است ثانی
تاء تخت و الف و کسر نون و یا حطی و دال الجد و خاء نقطه دار عربیست بمعنی جبرئی و عین و زاء معجمه بفتح
از باب ضرب بمعنی ترسیدن و دور شدن و دور ناکردن است اخیر بفتح همزه و کسر خاء تخت و یا حطی و راء
قرشت و آخر همزه و الف و کسر تاء و راء نیز عربیست بمعنی جبرئی و آخر جبرئی
و آخر بفتح و همزه آخرت است نقیض اولی اخری یعنی همچنانکه اولی بضم همزه و واو و الف
مقصوره مؤنث اول بفتح همزه و فتح و شد واو است اخری بضم همزه و سکون خاء تخت و راء
قرشت و الف مقصوره و اخراة بضم همزه و سکون خاء و راء و الف و تاء مدوره نیز مؤنث
اخر همزه و الف و فتح خاء است جمع او و دیگر و رباست در کتب و جمع اخری اخر و در زنان
جمع اخراة اخریات بضم اول و فتح ثالث است اخر همزه و الف و فتح خاء تخت و راء قرشت
عربیست بمعنی دیگر بمعنی غیر جمعش آخر و آخر بر وزن رباست و همونش اخری بضم
و فتح و اخراة بضم و جمعشان اخر بر وزن رباست و اخریات بضم اول و فتح ثالث است اصل تلیس

شرح کردن

تلیس کرشر و تلیق و تاء و ردیطه دکوی اصل تصیف همچو خمار است و مقنعه شرح تلیس
بفتح تاء و کسر لام و یا حطی و صاد مسعفص و سریاب بکسر سین مسعفص و سکون راء قرشت
و یا الجد و الف و لام هر دو عربیست بمعنی کرشر یعنی براهن اول کاهی مؤنث مستعمل و
تلیس بفتحتین با نقطه بفتح اول و کسر ثالث و نقصان بضم است کرشر بضم کاف و سکون راء بی نقطه
و تاء دو نقطه در پایان و با خفای هاء تازی است تلیق بفتح یا حطی و سکون لام و فتح میم و تاء
معرب بلیه فارسی است بفتح با و دو نقطه در پایان و سکون لام و فتح میم و خفای هاء بمعنی
جمعش بلامق بفتح است و با بفتح تاء و تخفیف با الجد و الف مد و ده منقطه از واو نیز
عربیست جمعش تلیس بفتح و بنا بر شهرت تفسیر بان شد ردیطه بفتح را قرشت و سکون یاء
حطی و طا حطی و تاء و هاء بضم میم تخفیف لام و الف و فتح همزه و تاء نیز هر دو عربیست
بمعنی دیگری یعنی جامه یا کمتر زنان که بر روی دامن افتد شد همچو اول ردیطه بر وزن جنب
و رباط بکسر جیم و تاء ملاء بضم و قرشت دکوی بضم راء بی نقطه و ضم کاف عجمی و واو و یا
دو نقطه در پایین و یا بی نقطه فارسی است تصیف بفتح نون و کسر صاد مسعفص و یا حطی
و تاء و خاء بکسر خا تخت و تخفیف میم و الف و راء نیز و مقنعه بکسر میم و سکون قاف و
فتح نون و عین مسعفص و تاء و مقنع بتاء نیز هر دو چهار عربیست بمعنی سر بند زنان
زنان جمع خمار همزه بفتح اول و کسر ثالث و همزه بتخفیف و تخفیف جمع مقنعه و مقانع بفتح است
و مجمر بکسر و سکون عین مسعفص و فتح جیم عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شد اصل
لجاج تلی و نفر زهره است و صالح شور شرح فرت بعذب و زینت و صف موی و کسر
لطاج بضم همزه و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر عربیست بمعنی آب تلخ و آن صفرا است
بضم از باب نصر بمعنی تلخ شدن است نفر بفتح نا و کسر فاء و هاء عربیست بمعنی
اطعمه زهره بمعنی اطعمه که نه شیرین و نه تلخ و سرتش باشد و آن صفرا است صالح بضم
و کسر لام و صاد حطی و بر وزن مثل راصد و اخمر نیز هر چهار عربیست بمعنی آب شور تلخ
ملح و ملاح بکسر و ملاح بفتح و ملح بر وزن عنب است و هر چهار صفرا زهر طعم خر بضم

و راء قرشت نیز

ومثلاً بفتح از باب حسن و منع و نصر بمعنی شوریدن آب است و فرات بفتح فا و را و تخفیف با بمعنی
والف و تا فرشت عربیست بمعنی عذب یعنی آب شیرین و دو هفتم و سیزدهم از فرشته
بضم از باب حسن بمعنی خشک شدن آب است و عذب بفتح عین مهمله و سکون ذال معجمه و باء
ابجد بزبان عربیست بمعنی شیرین تفسیر بیان شده و کذا ثبت در اصل هشتم از فرشته اول و دیگر
ناشر و حرم در اینجا تفسیر فرات واقع شده است ربیب بفتح زای دیگر با ابجد و با حطی
با و دیگر با مفتوح بفتح همزه و فتح صاد مهمله مفتوح و نا لغت فرشته است زیبا بمعنی
موزن یعنی آنکه درختان را نر و ماده آن موزون میشود مستعمل و اصل شیرین بسیار است و در اینجا مورد کرده
از اهتمام کوسین اصف عربیست بمعنی کرم سوکیاه خاردار بر شاخی که مایل بطرف آن روشی
مارند و این غیر کرات بمعنی کرنا است و کبر بفتح کاف و فتح با ابجد و را فرشته معرب
کوز فارسی است بیان بمهمات تفسیر بیان شده اصل شراره بود و مارج بشوار و
لهب زبانه بفتح لام و فتح با ابجد آتش زبانه شراره بکسر شین فرشته و تخفیف را فرشته
والف و راء دیگر و تا و دال و ذال شفقه شین عربیست بمعنی ضد و بعضی نه گرد از
آتش بیرون جسته جمع اول شراره بکسر جمع ثانی شرر بفتحتین است حذر بفتح حا با نقطه
و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه اخفاء و هاء تا دهی است مارج بمیم و الف و کسر را
فرشته جیم و شواظ بضم و کسر شین فرشته تخفیف ذال و الف و ظاء مفتوح و عجب
بفتح لام و فتح و سکون هاء و با ابجد و عجب ذنب امیر و غراب بطهان بفتحتین بر وزن فرشته
عربیست بمعنی زبانه آتش بر وزن فحم بفتح فا و سکون و فتح حا حطی و میم و بر وزن امیر
نیز عربیست بمعنی آتش یعنی زبانه آتش و فحم است آتش بفتح همزه و سکون نون و کس
کاف عجمی و سکون شین با نقطه زنا و دو نقطه در بالا فارسی است رماد بفتح را فرشته
تخفیف میم و الف و دال ابجد رماد بکسر را و سکون میم و کسر دال تخفیف
دیگر الف ممدوده و رماد بفتح همزه و سکون را و کسر میم و تخفیف دال الف ممدوده
نیز عربیست بمعنی خاکستر اصل عجین خمیر و دقیق آرد دلو خالص سدر اوام

نان خورش

نان خورش و قند و سکر است شکر شرح عجین بفتح عین مهمله و کسر جیم
و یاء حطی و نون و معجون نیز عربیست بمعنی خمیر و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از
عجن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی سرشتن آرد است دقیق بفتح دال ابجد و کسر
قاف و یاء حطی و نون نیز هر دو عربیست بمعنی آرد و هر دو صفت مشبهه است اول از
دق بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن و چون آرد کوفته شده است لهذا دقیق نامیده اند
و ثانی از لحن بفتح از باب منع بمعنی آرد شده بحال بضم نون و تخفیف حاء مهمله
و الف و لام و فاء عربیست بمعنی سبوس بمعنی زاره آرد و در تهذیب چیزی که بعد
از بیختن از غربال باقی ماند و این دو معنی موافق خوش عام است و بمعنی بیخته شده
یعنی آنچه از غربال بیرون و بعد نیز آمده است و ان فعال از نخل بفتح و کسر حاء
از باب ضرب بمعنی بیختن است سبوس بفتح و کسر سین بی نقطه و ضم باء یک نقطه زیر است
اوام بکسر همزه و تخفیف دال ابجد و الف و میم عربیست بمعنی نان خورش بمعنی نان
مطلقا جمعش آوام بدال است قند بفتح قاف و بسکون نون و دال ابجد
و قندت با تاء و قنود بکسر نون و سکر بضم سین سعفص و بشد کاف و راء
فرشته اول معرب کند فارسی بفتح کاف است بمعنی شکر جمعش قنود بضم است
و ثانی معرب شکر فارسیست بمعنی آب نی شکر که بعد از طبخ بسته گردد سدر خرام
تنک و نفر با دو دم لجام لگام عنان دوال وی منطق نطاق کمر شرح
خرام بکسر خاء حطی و تخفیف زای و الف و میم و بر وزن تکاب و منو
و تنک نیز عربیست بمعنی تنک زین و پالان و جل اسب و استر و غیره
مطلقا جمعش خرم بضمتین است نفر بفتح نا و فتح و سکون فاء دو دم فرشته
عربیست بمعنی با دو دم یعنی تو شقون زین با دو دم بباء عجمی و ضم دال بی نقطه
فارسیست لجام بکسر لام و تخفیف جیم و الف و میم معرب لگام بمعنی
همه اسب استر و غیره جمعش لجم بضمتین و الجمه بفتح اول و کسر ثالث است

بروزن رطب است و حذاء است و سفر بفتح سین سعفص و فتح فا و را فرشته بروزن و وزن حمص
اسفار بفتح است بمعنی شاد و تفسیر بیان شده طلق بکسر طا و فتح لام و قاف بر وزن رجل دیگر
تند لیف بدشیه شناسد و قدر حطی شرح بکسر بفتح باء ابجد دیگر و راء حطی و میم و
بر وزن احمر نیز عربیست بمعنی زاد و دیا عاصی جمعش اکرم بکسر همزه و ضم و سکون کاف
بفتح و مدات و آن صفت مشبهه از باب علم بمعنی کمال بودن و کمال
شدن است ذریعه بفتح ذال معجمه و کسر را فرشته و یا حطی بعین سعفص و تا و ذریعه
بضم بین هر وسیله و وسیله بمعنی چیزی که سبب تقرب باشد و جمعش ذرایع
بفتح است و وسیله بفتح واو و کسر سین سعفص نیز عربیست و جمعش وسایل بفتح است
بر مشهور تفسیر بیان شده و هر دو صفت مشبهه است اول از تذرع و ثانی از توسل از باب
تفعل بمعنی نزدیکی جستن بکسی و رجل بکسر میم و سکون را فرشته و فتح جیم و لام عربیست
بمعنی دیک مسی و سنگی مطلقا جمعش رجال بفتح و مذکر مستعمل است و لهذا اسم آن از
از حاله از باب افعال بمعنی در باب بختن است تذیف بفتح تاء و کسر ذال ابجد و یاء حطی
و فاء بروزن مفعول نیز عربیست بمعنی پیشه شیاه بمعنی ترشده شده و دارای صفت مشبهه از
مذف بفتح از باب ضرب بمعنی پیشه زدن است شیه بکسر شین با نقطه و یاء دو نقطه زیر
و فتح ها بی نقطه و اخفای هاء فارسی و مادر النهار است قدر بفتح قاف و سکون دال ابجد
و راء فرشته عربیست بمعنی خطر و بفتح و ترتیب و اندازه چیزی و نظر بفتح خاء مهمله و فتح
طا حطی و راء فرشته نیز عربیست بنا بر تسهیل تفسیر بیان شده و هر دو صفت مشبهه است اول از
قدر بفتح از باب ضرب و ثانی از باب حسن و نظر بضم از باب حسن بمعنی با قدر و اندازه شده
طلبت عقیم و عاقر زای و حاصل آبستن حصید و سبط نیز ماست بدانکه ماده
شرح عقیم بفتح عین سعفص و کسر قاف و راء فرشته هر دو عربیست بمعنی نازای جمع
عقائم بفتح و ضم و عقام بضمتین است و مرد یکه زن نباشد نیز عقیم و عقام بفتح کاید
جمعش عقم بضم و فتح خیر و فتح قاف و مد و عقام بکسر و تخفیف بفتح و نصر و جمعش عقاقم بفتح

بضمتین است

بجیمین خمیر

بضمتین است و بر وزن یکم و مذکر شیخ عاقر و بر وزن امیر است و هر دو صفت مشبهه است
اول از عقر بفتحتین و فتح و فتح از باب علم و نصر و حسن و ثانی از عقر بفتح و ضم و فتح از باب
ضرب بمعنی نازائیدن حامل حامله بحاء حطی و الف و کسر میم و لام و حامله با تاء است و
حبلی بفتح حاء حطی و سکون باء ابجد و لام و الف مقلوبه از باء منقلبه از الف است نیز هر دو
بمعنی آبستن جمع حامل حمله بفتحتین و جمع حبلی حبالی بفتح و حبلیات بفتح حاء حطی و فتح
و هر دو صفت مشبهه است اول و ثانی از حبل بفتح از باب ضرب و حبلی از حبل بفتحتین از باب علم
بمعنی با دار گشتن زن و آبستن شدن حفید بفتح حاء حطی و کسر فاء و یاء حطی و دال ابجد و
سبط بکسر سین سعفص و سکون باء ابجد و طاء حطی هر دو عربیست بمعنی پسر بفتح زن
زاده مطلقا جمع ثانی اسباط بفتح است ربیبه بفتح راء فرشته و تشدید باء ابجد و تاء تانیث
عربیست بمعنی هاد بدر یعنی زن پدر که عبارت از زن مادر باشد و تخفیف باء ابجد
و زن شخص مثل هاد بدر بفتح هر دو دال بی نقطه فارسی است اصل الفعلة الساکنة
و بحر الرمل المثمن المقصور شرح یعنی قطعه ششم در بحر رمل مثمن مقصور است آن بحر بانکه
هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم
ای که چشم شوخت از مستی دلم مقتل ربود بر من بیچاره بحر دیگر کمانت گفت شوخ
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان چون بدانستی که این بحر رمل باشد گوی زود
و فی الحقیقه این بحر از فروع رمل است چه مثلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه
تسمیه این بحر رمل مثمن مقصور آنست که رمل بمعنی ناقه شده است و چون وتدهای
ارکان این بحر که لفظهای علاست در میان سبب ها که لفظهای فاوتن است مانند ریگهای
حصیر در میان ریسمانها قرار گرفته و بیکدیگر با فرشته اند لهذا رمل نامیده اند و چون هر چهار
این بحر از ارکان تامه حاصل شده لهذا آنرا مثمن نامیده اند و چون از عروض و ضرب نیز
ساکن لفظ تر که سبب خفیف است ساقط و ما قبل تر که تا فخر است ساکن و فاعلان
فاعلان که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصور نامیده اند بحر نصر و عروض

لگام بکسر کاف و تخفیف کاف عجمی فارسیست بمعنی دستار بکسر عین مهمله و تخفیف
نون و الف و نون دیگر عربیست بمعنی دوال و ریسمان بند لگام که بسوار میدهند
کبر بر جمع اعنة بفتح اول و کسر ثانی و شد ثالث و معنی بلغتین است دال
بضم دال بنقطه فارسی و مکسور دال بمعنی بند و زای سیم اشاره بمعنی از و
در اشاره با نسان هیچ حمل با او شود در بین مقام بدل الفظ آن ای از
جهت وزن شعر است منطق بکسر میم و سکون نون و فتح طاء حطی
و قاف و منطقه با تاء نیز و نطاق بکسر نون و تخفیف طاء حطی و الف و قاف
فارسیست بمعنی کمربند اول منطق کمربند را گویند بمعنی مناطق و
بفتح میم و قاف و نطاق را گویند که زنان نوکر بسته سفل آنرا تا بسا
و اعلی آنرا تا بران قبا [illegible] منطق بضم میم است اصل رکاز و
کنز بود کنج و صیرفی [illegible] مستوفد سینه و حدید و فین آن [illegible] شرح
رکاز بکسر را و فرشت و سین [illegible] کاف و الف و زای نقطه بفتح کاف و
سکون نون و فاء و فیه بفتح و الف و جیم بکسر و یاء حطی و نون
و تاء نیز هر سه عربیست بمعنی گنج مال مدفون اول مال مدفون
در اهل جاهلیت و ثانی و ثالث مطلق مال مدفون را گویند
جمع ثانی کنوز بضم و جمع ثالث دفائن بفتح است و هر سه صفت مشبه
بمعنی مفعول اول از رکن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی در زمین فرو
بردن و ثانی و ثالث از کنز و دفن بفتح از باب ضرب بمعنی گنج نهادن
در زمین [illegible] صیرفی بفتح صاد مهمله و سکون
یاء حطی و راء فرشت و کسر فاء و شد یاء النسبت عربیست بمعنی صراف
جمعش صیارفه بفتح اول و کسر راء است و صرف بفتح صاد مهمله
و شد راء فرشت و الف و فاء نیز عربیست بمعنی تبدیل

باکنه

وان شد مستوفد بفتح و ضم سین مهمله و ضم و شد تاء فرشت و دال و فتح قاف و تاء
و مستوفی بتاء و مستوفی بفتح هر دو نیز عربیست بمعنی سینه بمعنی سینه بیم و زر قلب
و نادره و تحقیقش در وزن شعر است سینه بکسر سین بی نقطه و سکون ها و فتح تا بدو
نقطه در بالا و اخفای ها فارسی و مرکب از سه و از تر مخفف تا است و چون سیم و زر
قلب در دو نیش نقره یا طلا و مانند مس یا آهن است لهذا سینه خشن نامیده اند در تکمیل
بسینه از جهت وزن شعر است حد بفتح حاء حطی و شد دال الحدید و الفضه دال بی نقطه
فین بفتح فاء و سکون یاء حطی و نون هر دو عربیست بمعنی آهنگر یعنی سازنده آهن
جمع اول حدادون و جمع ثانی اقیان بفتح و نیون بضم است آهنگر مرکب از آهن و از کن
بفتح کاف عجمی بمعنی سازنده و فارسی است مصحف مشافحه و لب دادی دهان آنا ده
حصه جم و جهز و شطر است سوی و شقر سعد شرح شفاجوز بفتح شین قرشت
بتخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه و جوز بفتح جیم و فتح و سکون زاء قرشت
و زاء هر دو عربیست بمعنی لب و دادی یعنی کنار رود خانه از اول کنار هر چیز و بعضی
گویند جمع ثانی بلغت از جهت وزن شعر و زن قرده و بلغت ثانی جواف بفتح و اسقاط حروف تخفیف
از جهت وزن شعر است و رطه دی و دا و بکسر دال الحدید تخفیف تا و حطی و نیز عربی و جمعش
ادوار و ادویه زاد و داه و دا و ادویه بفتح و نفیس بان و مشک یا اشرار حضر و زرد است شعر است
هاء تنها و الف منقلبه از دا و دوا قرشت دهاش بکسر هر دو نیز عربیست بمعنی آفاده
خراب و ان صفت از هود بفتح از باب نصر بمعنی خراب شدن است حضر حرکات جیم
و فتح هاء و تا و دو جیم بکسر و ضم زاء و سکون جیم و فتح هاء و تا هر سه شعر زر نقص
بفتح نون قرشت و سکون طاء حطی و راء قرشت هر سه عربیست بمعنی وی و نقص
چیزی جمع جمع و جهات بکسر است و شطر بمعنی نیز چیزی نیز آمده و میآید در اصل ضم
از فطم مهموز و یکم سوی بضم بی نقطه و روا و معروف دا و دو نقطه در پایین تا است
شقر بضم و کسر سین قرشت و شد قاف و تا عربیست بمعنی مغز و در جمعش شقوق

اسفاط حوز ساکن از سب آنچه دکن و سکان ما قد آنست و تقطیع شعر است فرج و غرو
فاعلاتن جنت جوزه فاعلاتن بعض حکم فاعلاتن مرغ خوره فاعلاتن و در این قصه
بیت اصل مرغ بیت مجعول است اصل فرج و فرج جوزه بعض حکم مرغ خوره شرح
جنت الکور و رتین الحب دستوری رود شرح فرج بفتح فاء و سکون را قرشت و خاء
و فرج بفتح و ضم و شد را قرشت و جیم هر دو عربیست بمعنی جوزه یعنی مرغ خانگی
که بترکی گویند فرج جیم هر دو بمعنی هر گونه حیوان و بنا بر این گویند جمعش
افراج و فروج بفتح جمع بفتح جیم یکی یا جمع فرج بمعنی کنار کی میان الکتها
بنا نهم و میآید در اول نظم جمعا لا جوزه بضم جیم بمعنی مرغ تا و جمعی مرغ تا و جمعی بعضا
فارسی است بسه فتح با الحد و سکون یا حطی و فاء بنقطه فتح زاء و دو نقطه عربیست
بمعنی حکم مرغ و مرغ بمعنی بالا و خوره جمعش بمعنی آن [illegible] بضم بیضه است
بکسر عین مهمله و فتح نون و یاء الحد و عنبا بکسر عین و فتح نون و یاء الحد و الف مقصوره
عربیست بمعنی انگور تا از رطب شیره و جمع عنبه عنبات بکسر و عنبات بفتح است و تا
بکسر تاء قرشت و یاء حطی و نون عربیست بمعنی انجیر تا از رطب و تا از
نضیج گویند بفتح نون و زای نقطه فتح و یاء حطی و جیم تازی بضم تازی بضم و شد میم
و سکون تا الحد و زا قرشت و الف مقصوره عربیست بمعنی رطب یا بالا و تا مجمع
مذکر معدل و مؤنث کثرة و جمعش بعضی بضم از رفع رابع است مرد بضم میم و ضم
را بنقطه مخفف بفتح فارسی است اصل اصفر فاقع هم زرد و احمر نیز است
شرح اهست اصفر سبز و اصفر سرخ و اصفر زرد و اصفر سبز و اصفر
صاد مهمله و فاء و راء قرشت و فاء بعد الف و کسر قاف و عین مهمله هر دو
عربیست بمعنی خیار زرد و تا و جیم دیار زرد گویند جمع ثانی صفر و صفر بضم
مؤنث صفراء بفتح و مثل است اصفر و صفر عربیست از اصفر و بضم بمعنی زرد
شده و تا از رفع بفتح و خضوع و بضم از باب منع و نصر بمعنی [illegible] شدن و حمر بفتح

همزه و سکون حاء حطی و میم و راء قرشت و تا بقاف و الف و کسر نون و یاء حطی هر دو
عربیست بمعنی چیز سرخ و چیز سرخ و تا چیز بیان سرخ را گویند جمع از حمر و
حمران بضم و مؤنث حمراء بفتح و تا است هر دو و صفر عربیست از اصفر و بضم بمعنی
شدن و تا از رفع و بضم و ثوب منع بیان سرخ شدن و حضور بفتح همزه و سکون خاء حجم
و صاد مضطرب و راء قرشت در وزن صبور بکشف و امیر بحضور بفتح و بضم
نیز هر سه شعر عربی بمعنی چیز سرخ جمعش حضر و حضور بضم و مؤنث حضراء بفتح و
مذکر است و تا صفت و مشبه از حضره بضم بمعنی سرخ شدن است و فتح بواو و الف و کسر صاد
مضطرب و حاء حطی و زدن شد از نیز عربیست بمعنی چیز روشن و هویدا و تا صفت مشبه
از وضوح بضم و فتح و بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی روشن و هویدا شدن است از زای
بفتح همزه و سکون زای و راء قرشت و قاف عربیست بمعنی چیز کبود جمعش زرق و زرقان
و مؤنث زرقاء بفتح و مذکر است و بمعنی هر چیزی صاف نیلی یا لاجوردی آمده و در کلیم در
حلق نیم از نظم مخفف بفتح و تا صفت مشبه از تا بفتحتین و زرقه بضم از باب
علم بمعنی کبود شدن است اصل جندب و جحدب و جحدب جلد جلمد و سنگ است
حصا سنگ ریزه مادر و دا و ب و ر و د شرح جندب بفتح جیم و سکون نون و دال الحد
و کاف و جحدب بفتح صاد مهمله و سکون و فتح خاء و دال قرشت و جحدب بضم جیم
بفتح و ضم و فتح نون و جحدب بفتح حاء حطی و فتح جیم و راء قرشت و الحجر بضم همزه و فتح حاء
حطی و ضم و شد جیم و راء قرشت و بین و جلد بفتح جیم و سکون دال و فتح میم و دال الحد و
طلق بضم جیم و سکون لام و فتح میم و راء و دال الحد هر هفت عربیست بمعنی سنگ و الحجر بمعنی
بحیره بمعنی طلق سنگ و باقی بمعنی سنگها و زیر است تحت جمع حجار و حجارة
و حجاره بکسر و ضم و بعد باقی الحاق تاء و حجر در اصل ان و تقیه حجر از همزه و ضم
شعر است حصا بفتح حاء حطی و سکون صاد مهمله و یاء الحد و الف و دو حصا
بفتح حاء حطی و فتح صاد مهمله و الف مقصوره منقلبه از واو نیز هر دو عربیست بمعنی سنگ

سنگ زیره دهل از تاخیر بفتحتین نقصان از جهت زدن شعر و دهل و ثانی سیاه بفتح
و تا دهنده زده جمع حیاه بفتحتین و مخفف بدین حیاه است بمعنی و الف مقلوبه زاده
همزه منقلبه از هاء و ماء تیم و الف هاء و هاء تیم و الف و فتح همزه و هاء بین و وادی
نوادر الف مکسور الجیم و تخفیف یا حطی الف و نون عربیست ما اعربیست تمیمی ش
موهبه بضم میم و فتح واو است نزد تیمور و آبادی و اهواه بفتح و میاه مکسور است نزد عربی
وادی عربیست بمعنی رود خانه جمع اودیه و اودات و اودیه و اودات دادو دیه بفتح است اصل
جوز فرض و جوز بخشش جوزه میگوید جوز بنان ا رغط و میان و خجیت بین بیان
در رود ش جوز بفتح جیم و سکون واو و دال الجمع عربیست و مصدر باب نصر است تمیمی
فیض یعنی ریزان شدن آب و مانند آن نزد تمیمی و فیض بفتح فا و یا حطی و ضاد معجمه
عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی ریزان شدن و تفسیر آن شده جوز بضم جیم و واو و دال الجمع عربی
و مصدر باب نصر است بمعنی بخشش کردن و مرد و زن بخشنده را جوز گویند جمع جوز
جیاد و جیاد بفتح و جود بفتحتین و جیم و دال مفتوحه است جوزه بفتح و ضم جیم و سکون واو
و دال الجمع و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر است بمعنی نیکی بعضی خوش شدن و بخشش
جوز اجتیه گویند و روز سبز جمع جیاد و جیاد بکسر و جیاد بفتح است جوزه
بضم جیم و واو و دال الجمع و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر بمعنی بیان و شدن آب
و تفسیر بیان مطلق دیده از جهت مرور است غرابت تاک بفتح تاء و تفسیر دیده از کاف عجمی
فارسی است رغط بفتح فا و سکون غین معجمه و فتح ظا معجمه و رغط روزه عده
رموعظ بفتح میم و کسر عین نیز و میان بضم میم و سکون یا حطی مقلوبه زاده و رموعظ
روزن مجاب نیز و خجیت بفتح تا و فتح شین و کسر جا حطی و تشدید یا حطی و تاء مصدریه
لغو و نشر غرابت است رغط عربیست و مصدر باب ضرب بمعنی زدن و میان عربیست
بمعنی بیان یعنی مهمات معانی و مباشیق بفتح است و تخجیت عربیست و مصدر باب نصر
بمعنی مرد و مدعی سلام بر کسی فرمودن جمع تحیات بفتح تاء و تخفیف یا حطی و ضاد معجمه

استغفار

استغفار و از انسان دعا از انعام و طهور تشبیه است در رود بضم دال بی نقطه و ضم
راء بی نقطه و واو و دال بی نقطه فارسی است اصل عین در زدها زبان است عین در
راها احوال عنادان بی نیازی و بعد خوانی سرود شرح عین بفتح عین مخفف و سکون
یاء الجمع و نون عربی و مصدر باب ضرب بمعنی زبان کردن در زدها یعنی در بیع و شراء و
تخصص زبان رسیده را معنون گویند عین بفتح عین مخفف و یاء الجمع و نون عربی و مصدر
باب علم است بمعنی زبان کردن در راها یعنی مستفاد هاء و دانستها تخصص که اعتقاد دارند
غین و معنون گویند و رای بفتح راء قرشت و سکون هم و یاء حطی تیر عربی است
و شهرت تغییر زبان شده عنا بکسر عین مخفف و تخفیف نون و الف مقصوره منقلبه از
یاء و روزن سماء و خبیه بضم و کسر خبیان بضم خبیه عربی و مصدر باب نصر و علم است
بمعنی بی نیازی یعنی او انکار مال از شدن و تخصص او انکار اعتنی بشتهیه یا و خان
بتخفیف یا گویند و عنا مکسوره را الف مقصوره خوانی بمعنی سرود است یعنی
نغمه و خوانندگی و فعلش از باب تفعیل مستعمل است و تخصص خوانده را معنی گویند
بضم سین بی نقطه و ضم راء بی نقطه و واو و دال بی نقطه فارسی است اصل فش
دایره جمع زنده و دبر شهره طمع امیدا قوم سین و بجلان کشیدن ان جمع خوند
شرح فش بکسر فاء مخفف و سکون هم و راء قرشت خرابات بمعنی دایره یعنی دف
دهنده و مهربان و مرغ مهربان بر جمیع دیگری از انسان و حیوان مطلقا تعیش
اطهور و اطهار بفتح و ضمور و ضموره بضم و ظاء و ضاد و روزن عرب و ظرب
وزن رضه است و ان صفت مشبهه بمعنی ناعلم از ظاء بفتح و ظاء بکسر از باب منع بمعنی
شیر دادن و مهربانی کردن بر جمیع دیگر است حین بفتح حا حطی و تشدید یا حطی عربی
بمعنی زندگی احیا بفتح و مدت و ان صفت مشبهه از حی یکسر و از حیوان
بفتحتین و حیوه روزن سحاب از باب علم بمعنی زنده شدن است و دین بکسر دال
ابجد و سکون و کسر یا ابجد و سین سعفص عربیست بمعنی زنده عربی خشک

وزر یعنی در شاب خرما و رطب طمع بفتح طاء حطی و فتح میم یعنی سعفص طماع و طماعه بضم
و تخفیف از عربی و مصدر باب علم است بمعنی امید بر چیزی داشتن و سکون میم از
جهت ضرورت شعر است لوم بضم نا و حمن و واو و میم عربیست بمعنی سرزنش و بدی
مطلقا و احمر شر لوم است بجلان بضم هر دو جیم و سکون لام اول از لغات مشترکه
میان عرب و عجم است بمعنی کشیدن خشک یعنی خشم کشیدن و سبز کل و کل تره و سبز
اصل بجم از ضاد معجمه با زنده جمع حمص بکسر حا حطی و تشدید میم مفتوحه و سکون و ضاد معجمه عربی
بمعنی نخود راز باج بادیان سلک بوی خوش از بخر فرنا بشر و شتی با
پاکیزه شهر بجوه کرد شرح راز باج بزاء قرشت دکر زای و یای حطی و فتح نون
و جیم معرب راز باز فارسی است بمعنی بادیان سلک بضم سین سعفص و شد کاف
عربی است بمعنی بوی خوش مصنوعی از مشک و راطی بزاء قرشت و کسر و فتح میم چند
سیاهی است که اول آنرا با مشک مخلوط و خشک نمود بخور بایند از دهن کرهه و سکون
دال خند و کسر خاء خلاد و راء قرشت عربیست بمعنی فرمایش یعنی علف خشک
خوشبوی که از کاه سکه و کرمه دشتی نیز گویند و اصلا در دو اصلا کار
بردن فرنا بفتح فاء و کسر راء بی نقطه و یاء مجهول و زای فارسی است بشر
بفتح نون و فتح ثا مثلثه و راء قرشت و فتا بر وزن شما عرب و شتی بفتح
شین قرشت و تشدید تاء قرشت و الف مقصوره هر دو عربیست بمعنی
چیزی پاکیزه یعنی با تمیل و متفرق و هر سه صفت مشبهه است نثرو
و فتا بفتح و فتا بکسر از باب ضرب و نصر و شتی از فتح و فتا و شتی
بفتح از باب ضرب بمعنی پراکنده شدن و سکون نثر از جهت وزن شعر است
پراکنده و بفتح باء عجمی و فتح کاف عجمی و فارسی مجموع بجم و عجمی سعفص
عربیست بمعنی خیز کو دیگی فراهم آورده شده و آن صفت از جمع
بفتح آن باب فتح بمعنی کودک و کسیست کو دیگم کاف و واو و بجوان عربیست

فرزند

فرزند بضم فا و سکون راء قرشت و فتح زای معجمه و دال الجمع و نون عربی و مصدر باب
علم است بمعنی زاییدن و زاییده شده و فرزند بضم فا و سکون راء قرشت و فتح زای
معجمه و دال الجمع و نون عربی و مصدر باب علم است بمعنی زاییدن و زاییده شده
طلق فول باشد با بلا و نقره ارزن سلت جوا بی عدس دانه انجیر ماش
قلبان جمع خوند شرح فول بضم فاء و واو و لام عربیست بمعنی جنس باقلای
تر و خشک باشد تنها واحد فوله است و باقلا بباء الجمع و کسر
قاف بتخفیف و تشدید لام و الف مقصوره و باقلاء لام و مد نیز عربی
و اسم جنس واحد نیز باقلاه است بنا بر شهرت تفسیر باقلا شده ذ
ذره بضم ذال الجمع و تخفیف راء قرشت و تاء مدوره معرضه از واو
و باقلا عربیست بمعنی ارزن یعنی کاودس و باکندم مکه و شد از جهت ضرورت
شعر است سلت بضم سین سعفص و سکون لام و تاء قرشت عربیست
بمعنی طلق جو با نوعی از جو که بی پوست باشد یا جو قرش عدس
بفتح عین سعفص عربیست و فتح دال الجمع و سین سعفص عربیست
بمعنی جنس دانه انجیر یعنی مرجمک و احد نیز عدسه و انجیر بدال بی نقطه
و کسر نون و تخفیف جیم و اخفای هاء فارسیست جرا سانیست
ماش بفتح میم و شد جیم عربیست بمعنی ماش و تخفیفش از جهت ضرورت
وزن شعر است و ماش بالف منقلبه از واو عربی یا معرب یا مولد
قلبان بکسر قاف و سکون لام و باء حطی و الف و نون عربیست
بمعنی تخود سفید طق هاء به داب و جهنم دوزخ و عسار ریم
دود کرم دوزخ تخانیس بیت دخان بجیم دود شرح هاء و بد
بهاء و الف و کسر دال و تخفیف یاء حطی و تاء نیست و الها
و بد مهم نیز و جهنم بفتح جیم و فتح هاء و شد نون و میم و طی
بفتح لام و تخفیف طاء مخلوط و نشد نیز و تخفیف سین سعفص
و الف و نون عربیست بمعنی ریم یعنی حرک و زرهای دوزخیان
ریم بکسر راء بی نقطه و یاء در نقطه دو یا بی و میم و سیست دود

بضم دال ابجد و واو و دال دیگر و دیدان بکسر نیز عربی و جمع دوده مضاست که و تفسیر جمع
بفرد از جهت ضرورت شعر بیت فخ بفتح و ضم دال ابجد و شد تا خاء تخلل و خاء بحرکات
فوق و تخفیف حاء حطی و الف و میان سعفص و دال بضم دال ابجد و تخفیف و تشدید
خاء تخلل و الف و نون و بر وزن فوس نیز و نحوی بفتحتین یا زائد و سکون حاء حطی و
ضم و تخلل ضم عین سعفص و تخفیف تا تخلل و الف و نون و بر وزن فرس نیز هر هشت
عربیست یعنی دو و سه جمع دخار از خنا بفتح خاء و کسر خاء و دو اخیر بفتح و جمع
غلل عوانق بفتح اسقاط حرف عطف از نحاس از جهت ضرورت شعر است و نحاس
بمعنی مس سرخ نیز آمده و لذ شت در اصل سیم از قلعه دو درم دو و ضم دال بینقطه و را
و معروف فارسیست اصل تا جران سالاران کان فاجر نابکار صاعدان مردی بالا
رو و هابط فرود شرح تا و شت و الف و کسر جیم و راء قرشت عربیست بمعنی بهی اجناس
و از جهت انتفاع خود فرستند پس تفسیر شرح بخصوص اینها لاریان کان بمعنی سرکرده
و مهتر تجار از جهت ضرورت شعر بیست جمعش تاجرون بکسر جیم و تجار بر زن
بهمان و کتاب و تجر بر وزن نقل و عنق و مؤنثش تاجره و جمعش تاجرات است
و آن مصدر تجر بفتح تجاره بکسر از باب نصر بمعنی بازرگانی کردن است آن سالاران
کان همزه و الف و نون ساکن و سین و را و بینقطه و باء بیکنقطه و ضمه بای فارسی
و مکسب از آن اسما بشاره عشار الیه بعید خبر انسان و آن سالاران بمعنی سرکرده
و مهتر و باز بازرگان بمعنی تجار و این لفظ آن در مقام بدل لفظ او از جهت ضرورت
شعر است فاجر بفاء و الف و کسر جیم و راء قرشت و بر وزن صور و فاجور و فاجر
نیز عربیست بمعنی مرد نابکار یعنی بکار بمعصیت جمع فاجر فجار بر وزن بهمان
و فجره بفتحات و جمع ثانی و ثالث بضمتین و مؤنثش فاجره و جمعش
فاجرات است و آن مصدر از فجر بفتح و فجور بضم از باب نصر بمعنی بی شرمی
و بی حشمتی کردن است صاعد بصاد سعفص و الف و کسر عین سعفص و دال

ابجد

ابجد عربیست بمعنی مردی که از پستی به بلندی رود جمعش صاعدون و مؤنثش
صاعده و جمعش صاعدات است و آن صفت از صعود بضم از باب علم بمعنی بالا
رفتن است هابط بهاء و الف و کسر باء ابجد و طاء حطی عربیست بمعنی
مردی که از بلندی به پستی آید یا دیگری را فرود آورد جمعش هابطون و
مؤنثش هابطه است و جمعش هابطات است و آن بمعنی اول صفت از هبوط
بضم از باب ضرب و نصر بمعنی فرود آمدن و بمعنی ثانی از هبط بفتح از باب
بمعنی فرود آوردن است فرد بکسر فاء و فا و سیست ملحق اسود و سود و اسیا
هست آبنوس بیضا سفید اغزل و لیس و چون سیدة همه باشد فا و بود شرح
اسود بفتح همزه و سکون سین سعفص و واو و دال ابجد و سود بفتح سین
سعفص و واو و دال ابجد و الف هر دو ده هر دو عربیست بمعنی سیاه
جمع اول سود و سودان بضم و فا مؤنث اول و فصحش از جهت وزن
شعر است و هر دو صفت مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه شدن است
ابیض بفتح همزه و سکون باء ابجد و یاء حطی و ضاد معجمه و بیضاء بفتح
باء ابجد و سکون یاء حطی و ضاد معجمه و الف ممدوده هر دو عربیست
بمعنی چیز سفید جمع اول بیض بکسر و فا مؤنث اول و فصحش از جهت وزن
شعر است و هر دو صفت از بیاض بفتح بمعنی سفید شدن است و اسود
و ابیض هر دو قیاسی در اصل چهارم از قطعه نهم و بیضاء بمعنی آفتاب
نیز آمده و کذ شت در اصل ششم از قطعه دوم غزل بفتح غین معجمه
و سکون زای و بهم عربیست بمعنی ریسمان و آن صفت مشبهه بمعنی مغزول
از غزل بفتحتین و مغزل بر وزن معه از باب ضرب بمعنی ریشتن است
سداة بفتح سین سعفص و تخفیف دال ابجد و الف و تا و مدوره
معوضه از یاء و بر وزن غلو و اسدی بر وزن ترکی و بفتح نیز هم

بضم و فتح لام و سکون حاء حطی و میم و یاء الف و نون مرتب است سداة و سداء
و اسدی عربیست بمعنی قریاء حبه یعنی ابسیمان که در طول پارچه بافته میشود
جمعش اسدیه بفتح اول و کسر ثالث سیم بحمه عربیست بمعنی پود پارچه یعنی نسیانی
که در عرض پارچه بافته میشود و بضم یاء عجمی و واو معروف فارسیست اصل
القطعة السابعة الشطرة و بحر المجتث المخبون المقصور یعنی قطعه هفتم در بحر مجتث
مخبون مقصور راست و وزن بحر مجتث آنه هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم چه دل زیر و عشق ترا بر کشد
آهنگ بحر مجتث خوانده غزل بنغمه چند مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بگرتا شود ترا دانش فرهنگ و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سوم
و درین قطعه شش بیت اصل و هفت بیت مصرعی است اصل سعال سرفه
و مرهت شتاب و لبث درنگ قصیر کوتاه و واسع فراخ و ضیق تنگ شرح
سعال بضم سین سعفص و سکون و تخفیف عین سعفص و الف و لام و
سعله بضم نیز عربیست و مصدر باب نصر است بمعنی سرفه کردن سرفه
ضم سین سعفص و سکون راء قرشت و عین سعفص و تاء مصدر و بر
وزن فیر و عین نیز عربی و مصدر باب حسن است بمعنی شتاب یعنی زود
کردن لبث بفتح لام و سکون باء ابجد و تاء تخذ و لباث و لباثه بفتح
نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی درنگ یعنی دیر کردن درنگ بکسر دال
و فتح راء بی نقطه و سکون نون و کاف عجمی فارسیست قصیر بفتح قاف و کسر
صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت قصیره با تاء نیز عربی بمعنی چیز کوتاه
جمع قصیر قصار بضم قاف و فتح صاد و مد قصار و جمع قصیره قصاره و قصاره
بکسر است و قاف صفة مشبهة از قصر بفتح و بر وزن عتب و قصار بضم
از باب حسن بمعنی کوتاه شدن است واسع بواو و الف و کسر سین سعفص

وعلی

وعلی سعفص و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز فراخ و هر دو صفة
مشبهه بفتحتین و بر وزن عنب از باب علم بمعنی فراخ شدن است
ضیق بفتح ضاد معجمه و کسر و تشدید یاء حطی و تاء و بر وزن بغل
و صاحب نیز عربیست بمعنی چیز تنگ و هر دو صفة مشبهه از ضیق
بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی تنگ شدن است اصل هلال ماه نو
است و قمر مه و قراء شعاع و زهر و صبح چون نگونه در رنگ شرح
هلال بکسر هاء و تخفیف لام و الف و لام دیگر عربیست بمعنی ماه
نو یکشبه یا ماه دو شبه یا ماه سه شب یا ماه هفت شب و ماه شب بیست
و ششم و بیست و هفتم نیز جمعش اهل و اهالیل بفتح قمر بفتح قاف
و فتح میم و راء قرشت عربیست بمعنی ماه بعد از دو شب یا سه شب
یا هفت شب یا شب بیست پنجم و ماه شب بیست و هشتم و
بیست و نهم نیز قول بفتح قاف و سکون میم و راء قرشت و الف
همزه و ده عربیست بمعنی شعاع ماه یعنی پرتو و روشنائی آن
یعنی ماهتاب و شعاع بضم شین قرشت و تخفیف عین سعفص
و الف و عین دیگر نیز عربی و واحدش شعاعه و جمعش اشعه
بفتح اول و کسر ثانی و تشدید ثالث و شعع بضمتین شعاع دیگر است
بنا بر شهرت تفسیر بآن شده او بضم همزه فارسی و بدل الشاء
بانسان مستعمل و ایراد نیز درین مقام بدل الفضل از جهت وزن
شعر است زهر بفتح زای و سکون هاء و راء قرشت و از هار
بفتح نیز و صبح بکسر صاد سعفص و سکون باء ابجد و غلی صبح و بر
وزن نصر و عنب و کتاب نیز لف و نشر مرتب است زهر و ازهار
عربی و جمع زهر و نصب و نیز بفتح زای و سکون و فتح ها است

یعنی سکونه و فتح حاء زهر و تفسیش نیز بمعنی ادیجه در ورت عربیست
وجمع ازهار از اهیر بفتح هست تیغ عربیست بمعنی رنگ و جمعش اصباغ بفتح
بیت و آن صفت مشبه از صبغ بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی رنگ کردن است
شکوفه بکسر فتحی با نقطه فارسیست اصل انبع شکسته سر و لحیه و لیش و
افرع کل اشل و اقطع بی دست و آن اعرج لنگ شرح انبع
همزه و فتح نون قرشت و نشد جیم عربیست بمعنی سر و شکسته جمعش فتح نبعان
بضم و نون مشدد شجاع بفتح و مد هست و آن صفت مشبه از شجع بفتح نیز و شد جیم
از باب ضرب و نصر بمعنی شکسته سر شل لنگ است لحیه بکسر لام و سکون حاء
حطی و یاء حطی و تاء عربیست بمعنی ریش یعنی موی در رخساره و زنخ
جمعش لحی بکسر و ظم لام و فتح و تنوین حاء است افرع بفتح همزه و سکون
فاء و راء قرشت و عین مهمله عربیست بمعنی هر دو کل یعنی کچل جمعش فرع
و قرعان بضم و نون مشدد فراء بفتح و مد هست و آن صفت مشبه از فرع
بفتح از باب علم یعنی بموی شدن نیست کل بفتح کاف فاء و سیست مهمله
بفتح همزه و فتح شین قرشت و شد لام و اقطع بفتح همزه و سکون قاف و طاء حطی
و عین مهمله مفتوح هر دو عربیست اول بمعنی مرد خشک دست و ثانی بمعنی مرد بریده
دست پس تفسیر اول نیز بدست مجاز است جمع اشل شلل و شلاء نقطه و مؤنثش
شلاء بفتح و مد و جمع اقطع قطع و قطعاء بضم و مؤنثش قطعاء بفتح و مد است و هر دو
صفت مشبه است اول از شل بفتح شین و شد لام و شلل بفتحتین از باب منع بمعنی
بمعنی خشک دست شدن و ثانی از قطع و قطعه بفتح و قطع بضم از باب علم بمعنی
بریده دست شدن اعمش بفتح همزه و سکون عین مهمله و راء قرشت و جیم
عربیست بمعنی مرد بد چشم عارضی و خلقی جمعش عرج و عرجان بضم و نون مشدد جاء
بفتح و مد است و آن صفت مشبه است بنا بر معنی اول از عرج بضم و معرج

بروزن

بروزن مفعل از باب نصر بمعنی مانند لنگ رفتن و بنا بر معنی ثانی از باب علم
لنگی بمعنی رفتن اصل قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار اجر فهد قنبه
نمر پوزدان و خرس پلنگ شرح قتیل بفتح قاف و کسر تاء قرشت و یاء حطی
عربیست بمعنی مردوزن کشته شده جمعش قتلی بضم قاف و فتح تاء و
قصر است و آن صفت مشبه بمعنی مفعول از قتیل بفتح از باب نصر بمعنی کشته است
عظم بفتح عین مهمله و سکون ظاء ضطع و میم عربیست بمعنی استخوان باکوشت
جمعش اعظم بفتح اول و ضم ثالث و عظام بکسر است ضبع بفتح ضاد ضطع
و ضم و سکون باء الجد و عین مهمله مفتوح عربیست بمعنی جنس کفتار و آن نوعی
مستعمل جمعش ضباع بفتح اول و ضم ثالث است و ضباع بکسر و ضبع بضمتین و ضم
و مضبعه بروزن مرحمه و مذکر هر ضبعان بکسر و ضباعین بفتح و ضباع بکسر
و مؤنثش ضبعانه بکسر جمعش ضبعانات و ضباع بکسر است نمر فهد بفتح فاء و
سکون هاء و دال الجد و دب بفتح دال الجد و شد باء الجد و نمر بفتح نون و کسر
میم و راء قرشت و بروزن مثل نیز الف و نون زیادت است فهد عربیست بمعنی پوز
بروماده که بزرگ پادس کوسین جمعش فهود و ضم و فهد بفتح اول و ضم ثالث است
دب عربیست بمعنی خرس نر جمعش ادباب بفتح و مؤنثش دبه بروزن دره است
نمر عربیست بمعنی پلنگ نر و ماده جمعش انمر بفتح اول و ضم ثالث و انامر بفتح
و عین بضم و ضمتین و تاء بکسر است پوز بضم باء دو نقطه در پایین و واو مجهول و زای
فارسی است اصل غراب زاغ و هزار است عنقا سیمرغ است و کمیت ولی احمر
کوکی کبوتر است و کلنگ شرح غراب بضم غین مضطع و تخفیف راء قرشت و الف
و باء الجد عربیست بمعنی جنس زاغ یعنی کلاغ جمعش اغربه و اغربه بفتح و
غربان بکسر و غدر بضمتین و جمع جمعش غرابین بفتح است و زاغ بزای و الف و
غین مضطع نیز عربی و جمعش زیغان بکسر زای و سکون یاء حطی است بنابر مهمت

تفسیر بان شده خندلیب بفتح خاء معجمه و سکون نون و دال ابجد و کسر لام
و یاء حطی و باء ابجد و لغت بفتم کاف و فتح عین مهمله و یاء حطی نام درختی
و بلبل بفتح هر سه نیز خرب است بمعنی هزار دستان جمع ارضاء دل بفتح و جمع ثانی
کفتار بکسر است و هزار بفتح بتخفیف زای و الف و راء قرشت نیز عربیت بنا
بر تعریب نفسیر بان شده حمامه بفتح حاء حطی و تخفیف میم و الف و میم دیگر و
تاء مثنات و کسر کاف و سکون راء قرشت و کسر کاف دیگر و شاکه زاییده
لف و نشر مرتب است حمامه عربیت بمعنی کبوتر نر و ماده و بحرانی با هر دو حرف طرفان
دان بحرانی مانند خطر و ذفری و غیره جمعش حمام و حمائم بفتح است و کبوتر عربیت
بمعنی کلنگ که مرغ کوه و دنا کوینه جمعش کرانی بفتح کاف و رشد یاء مثنات تحتانی
جهت وزن شعر است کلنگ بضم کاف بنجی و فتح لام و سکون نون و کاف عجمی دیگر
فارسی است اصل قصبی اسد و طرفا کرتی برابر عزوا چنانکه شمان و سماح
اژدها و طفل شرح قصب بفتح قاف و فتح صاد مهمله و یاء ابجد عربیت بمعنی
مطلق نی میان بر مانند نی شکر و نی نیز و اخیر تصریف طرفه بفتح طاء حطی و
سکون راء قرشت و فاء و الف ممدوده عربیت بمعنی دهنت کن کوچک کرد دیگار بود
خانه بحور های آب رود و سوه ناهر اکر نمازج کوینه و اخیر طرفا و تصغیر ان
جهت وزن شعر است کل بفتح کاف عجمی و زای فارسی است برابر بفتح باء حطی و تخفیف
راء قرشت و عین مهمله و تاء مثنات تحتانی است بمعنی غرد بعنی در میان خالی مانند
نی قلم نی بود یا جنس براع است غرد بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و دال
فارسی و فتح را انه جهت وزن شعر است کهمان بضم کاف و سکون میم و عین مهمله و الف و میم
ابجد و الف و نون و سماح دیگر تاء زاییده و سکون میم و عین مهمله و الف و حاء
حطی الف و نشر مرتب است کهمان عربیت بمعنی اژدهای زهر ماده مطلقا اژدها
یعنی مار بلند عظیم الجثه جمعش کهامین بفتح است سماح عربیت بمعنی طفل نی یعنی

جانور

جانور ای عظیم الجثه شبیه بلا الاثیت ملحق جرابر و آدی و تغلب شغال ا
روبه دان سمال دیگر سرطان است ماهی و خرچنگ شرح ابر آدی دیگر هر دو
و سکون با ابجد و نون و همزه و الف و فتح واو و الف مقصوره منقلبه از یاء و
تغلب بفتح تاء مثنات و سکون غین معجمه و فتح لام و باء ابجد و تغلبان بضم تاء و سکون
غین و فتح لام و تخفیف باء نیز لف و نشر مرتب است ابر آدی عربیت بمعنی مطلق
شغال جمعش بنات آدی بفتح باء و کسر دال مهمله و فتح دال و زن شعر است تغلب
تغلبان عربیت بمعنی روباه نر جمع ثعالب بفتح ثاء مثلثه و سکون تغلبه است
سمال بفتح سین مهمله و فتح میم و کاف و سرطان بفتح سین مهمله و فتح راء
قرشت و طاء حطی و الف و نون زائده لف و نشر مرتب است سمال عربیت بمعنی ماهی
جمعش سمال دیگر و بسمول بضم است سرطان عربیت است بمعنی خرچنگ نهری و بحری
مطلقا جمعش سراطین بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح جیم و جیم عجمی فارسی است
ملحق نقاهه دانش و کاو فیلبند و طبع منش ذلیل خوار و عزیز ارجمند و
قصدا هنگ شرح نقاهه بفتح نون و تخفیف قاف و الف و هاء و تاء مصدر عربی
و مصدر باب حسن و علم است بمعنی دانشمند شدن کافی بکاف و الف و
کسر فاء و یاء حطی و بر وزن عنی نیز عربیت بمعنی چیز بسند یعنی چیزی که کفایت
کننده و بس باشد و ان صفة ایکفانه بکسر از باب ضرب بمعنی بسنده کردن است
لیبند بفتح باء یک نقطه و فتح سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه فارسی است
طبع بطاء حطی و سکون باء ابجد و عین مهمله و طبیعه بر وزن صحیح و صلاح
بکسر عربیت است بمعنی منش یعنی خوی و سرشتی که مردم با آن آفریده شده اند
منش بفتح میم و کسر نون و شین با نقطه فارسی است ذلیل بفتح ذال معجمه و کسر لام
و یاء حطی و لام دیگر و ذلال بر وزن رمان نیز عربیت بمعنی مرد خوار و حقیر
جمعش ذلل بکسر ذال و ذلة بفتح است و ان صفة مشبهه از ذل بضم ذال و تشدید لام

حزب و قبله کروه آدمیان را کویند جمع اول فروج بضمتین و افواج بفتح و
جمع جمعش افاریج و افاریج بفتح و جمع ثانی احزاب بفتح است سبات بضم سین
مهمله و تخفیف باء ابجد و الف و تاء قرشت عربیت بمعنی مطلق خواب یا
خواب سبک یعنی پینکی یا از خواب یعنی خوابی که از سر هنوز بدل
نرسیده باشد شنفر بفتح شین قرشت و کسر فاء و راء قرشت و نون و ضم
فاء و تشدید فا و تاء مدوره معوضه از واو لف و نشر مرتب است شنفر خوی سنفر
بمعنی جنس لاله صحرائی یعنی شقایق النعمان و لحش شنفره و جمعش شنفرات بفتح
شین و کسر فاء است قوی عربیت است بمعنی دوین یعنی بدناس کردن جامه و
ابریشم و غیره را در تاک کنند و دوین بضم راء بی نقطه و واو مجهول و فتح یاء دو
نقطه در پایین و نون فارسی و الحاق کاف عجمی از جهت رعایت قافیه است

اصل النقطة الثامنة فی بحر المتقارب الثمن المسدس

السالم لبیس مفعول بصیغه اسم تاء اعلا باب علم است السلامة بری بودن از عیب و نقص
یعنی قطعه هشتم در بحر متقارب هشتم سالم است و آن بحر بیت که هر مصرعش
از تقطیع چهار مفعولن باشد و اصل شود چنانکه ناظم کفته نظم زشرم
رخت لاله نحون شده لا ز رشک قدت سرو رسوا شده لا مفعولن مفعولن
مفعولن تقارب این بحر کرده به حاصل وجه تسمیه این بحر بمتقارب متقن
سالم آنکه متقارب بمعنی نزدیک شونده است و چون اوتاد و اسباب این
بحر بهم نزدیک شده است چه هر وتدی را سببی پس است لهذا متقارب
نامیده اند و چون هر بیتش از ارکان تمام حاصل شده لهذا متقن نامیده اند
و چون تغییری بهیچیک از ارکان راه نیافته لهذا سالم نامیده اند و مصرعش
چنین است تراب و تعون رغام فعولن تری خاف فعولن کفیتک فعولن و در این
قطعه بیت اصل و دو بیت ملحق است اصل تراب و رغام تری خاف و دو بیت

سلطنتی

سنان آهن باشد ملحق سونیز است و جنبش و جوزش بلغوزش ا جنت طعام
درشت است بجوال جه نوشتک شرح سونیز بفتح سین مهمله و کسر یا و
یاء حطی و فا فارسی عربی است بمعنی است یعنی آنرا بکدم و جو و جوز بریان کرده
کرفته فارسی فاوت و نیز کی تلفان کویند ت بکسر یا عجمی و سکون سین بی
نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسی است جنبش بفتح جیم و هر دو شین قرشت
و یاء حطی و جوزش بفتح جیم و کسر راء قرشت و یاء حطی و نیمس قرشت هر دو
عربی است بمعنی بلغور کندم و جو یعنی جو و کندمی که در آسیا نیم شکسته و
مقشر کرده باشند و هر دو صفة مشبهه است اول از باب نصر و
ثانی از جنبش بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی بلغور کردن و شکستن بلغور بضم
با و یک نقطه و سکون لام و ضم غین با نقطه و راء دو نقطه فارسی فعوزشی
ساکن در ان ضمیر غایب راجع بسویق و بمعنی آن و فارسی و الحاق نون از جهت وزن
شعر است جنت بفتح جیم و کسر و سکون نون قرشت و یا ابجد و وزن محارب
و امیر و مفعول نیز عربیت بمعنی طعام درشت و زبر یا نانی که بی نان خورش
و تاو نی باشد و ان صفة مشبهه از جنت بفتح از باب نصر و علم بمعنی درشت
شدن طعام است جوال بفتح جیم و حطی و سکون واو و کاف عربیت بمعنی بوریا
یعنی بسکان کوچک که بلغت بسخی یا دروج کویند و از ادویه قلیه دیغ یا دیغ بجیم
بوزنک بضم با یک نقطه و فتح راء بی نقطه و کاف عجمی فارسی است ملحق نفار
نان بخی فوج و حزب قبله کروه ا سنان حزب شنفر تو له لاله ور و بنک
شرح نفار بفتح نون و تخفیف فاء و الف و راء قرشت و وزن نفاریز خرب است
بمعنی نان خی یعنی نان خالی بی نان خورش بخی بکسر با و یک نقطه در بالا فارسی است
فوج بفتح فاء و سکون واو و جیم و حزب بکسر حاء حطی و سکون زای و باء ابجد
و قبله بضم قاف و کسر باء مثنات تحتانی و فتح لام و تاء عربیت بمعنی کروه فوج کروه مطلقا و

وذلّه بفتح ذال و ذلّه بکسر و مذلّه بفتحتین از باب ضرب بمعنی خوار شدن است عزیز
بفتح عین مسعفص و کسر زای دیای حطی و زای بکر عربیست بمعنی ما را چند بمعنی
صلحت قدر و مرتبه جمعش عزاز بکسر و اعزه و اعزاز بفتحاست و از صفت مشبهه
عز و عزازه بکسر و عزازه بفتحه از باب ضرب بمعنی ارجمند شدن است ارجمند بفتح
همزه و سکون راء بنقطه و کسر جیم و فتح میم و سکون نون و دال بی نقطه فارسی و
مرکب از ارج بمعنی قدر و مرتبه و از مند بمعنی صاحب است قصد بفتح قاف و سکون
صاد مسعفص و دال ابجد عربیست و قصد باب ضرب است بمعنی آهنگ کردن و بمعنی
راه راست بین آمده و بیان در اصلاح از قطعه عشق چه طابه یثرب
مدینه ام قری چه بکه مکه شاسر و صفاء و مروه دو سنگ شرح طابه طاء
حطی و الف و فتح باء ابجد و تاء و یثرب بفتح طاء حطی و تخفیف و تشدید با اعجمی
ابجد و تاء و مدینه بضم میم و فتح دال و تشدید یاء بین و یثرب بفتح یاء اعجمی
و سکون ثاء مثلثه و کسر راء قرشت و باء ابجد و اثرب بفتح همزه بین هر شش عربی
بمعنی مدینه و مدینه بفتح بین عربی و تخفیف یاء بین و مدن بتشدید
ضم است بنا بر شهرت تفسیر بان شده ام قری بضم همزه و قری بفتح قاف
همزه قاف و تخفیف راء قرشت و الف مقصوره منقلبه از یاء و بکسر بعضا ابجد
و تشدید کاف و تاء هر دو عربیست بمعنی مکه معظمه یعنی شهر مکه یا اصل ابیت
الحرام و مکه بفتح بین عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده صفا بفتح صاد مسعفص
و تخفیف فا و الف مقصوره منقلبه از واو و مروه بفتح میم و سکون راء قرشت و
واو و تاء هر دو عربیست بمعنی دو سنگ یعنی دو کوه در مکه معظمه که
حجاج در میان آنها سعی کنند عشق حدیث مضغ و قسیب بدیع تازه و نو
شریف هم چه حسین کمان مقاله جند شرح حسن بفتح حاء بکسر ابجد و یاء
حطی و دال دیگر مضغ بفتح غین مضغ و تشدید ضاد مضطع و بر وزن امیر بین و

قشیب

قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت و یاء حطی و بعین مسعفص ابجد و بدیع بفتح باء
ابجد و کسر دال ابجد و یاء حطی و بعین مسعفص هر دو عربیست بمعنی چیز تازه و نو جمع
قشب قشب بتضعیف است و هر دو صفت مشبهه است اول از جهت بکسر از باب ضرب و
ثانی از تفاضل بفتح از باب منع و علم و ثالث از قشابه بفتح از باب حسن و بدیع از
بدع بکسر از باب نصر بمعنی تازه و نو شدن شهیر بفتح شین قرشت و کسر راء
قرشت و یاء حطی و جیم و تاء و حشیر بفتح حاء حطی و کسر نون و تشدید یاء حطی و تاء
هر دو عربیست بمعنی کمان اول کمانی که از چوب مختلف اللون و تو بتو ساخته
باشند و ثانی مطلق کمان را گویند جمعش حنی بر وزن غنی و احنا بفتحاست مقاله
بضم میم و تخفیف قاف و فتح تاء قرشت و لام و تاء مصدر میمی و قتال بکسر بین
عرب و مصدر باب مفاعله است بمعنی جنگ و محاربه کردن عشق فراش بر دان تو
بساط و فراش بر پاس ابل شتر مغنا الجلس هشت نوعی سنگ شرح فراش بکسر فاء
و تخفیف راء قرشت و شین معجمه و الف و شین قرشت و بر وزن بغیر بین عربی و عجمی
بساط بفتح باء ابجد کسوده شود و جمعش فرش بضمتین است و لکن صفت از فرش
بفتح و فراش بکسر از باب نصر بمعنی گسترانیدن و بساط بکسر باء ابجد و تخفیف
سین مسعفص و الف و طاء حطی بین عربی و جمعش بسط بضمتین و فعلش از باب
نصر مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر بان شده فراش بفتح فاء و تخفیف راء قرشت
و الف و شین قرشت خوابگاه جمع فراش بفتح است بمعنی بر دانه که خود را اشتمال شمع
و جواغ سوزد و تفسیر جمع بمعنی ها بجهت وزن شعر است ابل بکسر همزه و سکون باء
ابجد و لام معروف اسم شتران نر و ماده و مؤنث مستعمل است با و حدیث که الملائکة
کوره مسوده بر جمع و جمعش ابال بهمزه و الف است مغنا الجلس بفتح میم و سکون
غین مضطع و نون و الف و کسر جاء حطی و سین مسعفص و معنی تطبیق الف و
مغنی طیس با زیاده یاء حطی بعد از نون غنوایست بمعنی نوعی از خواب و غنوی

و بر وزن بلس است هم را شه نام باشد و آنچه اکثر شراح گفته اند که ناشو و اسب
یا از دهم و فکل اسب دوازدهم را گویند از اباشتباه است چه ناشو از برای غیر ده
اسب از اهل لغت منقول نیست اصل لبن خشت خام است اگر چه پخته عشق
آسمان عود بفتح است مشکل شرح لبن بفتح لام و کسر باء ابجد و نون و بر وزن مثل
و ابل بین عربی است بمعنی خشت خام و لبنه بکسر لام و سکون باء است اصل همزه
و الف و ضم و کسر جیم و تخفیف و تشدید راء قرشت و اجور بر وزن ناشو و یا جود
بتبدیل همزه بیاء حطی یا جور بر وزن صبور و اجرون بفتح همزه و ضم و کسر جیم بین
هر سه فارسی معرب است بمعنی خشت پخته عشق عسر بفتح عین مسعفص و کسر سین مسعفص
و راء قرشت و بر وزن امیر بین عربیست بمعنی چیز خداسان یعنی دشوار و بهود
صفت مشبهه است اول از عسر بضم و ضمتین و بفتحتین از باب علم و ثانی از عسر بضم
و عساره بفتح از باب حسن بمعنی دشوار شدن چیزی و ضد یسر بکسر یاء حطی و ضاد
و السر بین عربی و لغات اضداد و بمعنی مخالف و مثل و در اینجا معنی اول مراد است
بنا بر شهرت تفسیر بان شده عوص بفتح عین و کسر واو و یاء حطی و صاد مسعفص
عربیست بمعنی چیز دشوار پس تفسیرش عشکل بمعنی لو پیشیده و پنهان محال است
صفت مشبهه از عوص بفتحتین و فتح از باب علم و ضرب بمعنی دشوار شدن چیزی است
و مشکل بضم میم و سکون شین قرشت و کسر کاف بین عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان
شده اصل حصان اسب نر جمع بر ان مادیان فلو مهر کره شتر بچه و قیل شرح حصان
بکسر حاء حطی و تخفیف صاد مسعفص و الف و نون عربیست بمعنی اسب نر جمعش
حصن بضمتین است بحر بکسر باء حطی و سکون جیم و راء قرشت عربیست بمعنی دریا
جمعش بحور و بحوره بضم و اهمال فتحه است فلو بفتح و ضم فاء و ضم لام و تشدید
واو و بر وزن مثل بین و مهر بسکون ها و راء قرشت هر دو عربیست بمعنی
کره نکره اول کره نر خر و اسب مثل خوره یا یکساله و ثانی کره نر اسب گویند مطلقا

جمع فلو

جمع فلو فلاء بفتح و مد است و فلاوی بفتح و قصر و مؤنثش فلوه بفتح و ضم
فاء و تشدید واو و فلوه بکسر و تخفیف لام جمعش فلوات مهر مهار بفتح
و مهاران و مهار بکسر و مهر نقش مهره جمعش مهر بر وزن رباب و مهرهاست
بضم میم و فتح ها و اسقاط حرف عطف از جمله ضرورت شعر است قول
بکسر قاف و سکون واو و راء قرشت و کسر میم و لام معرب است بمعنی شتر بچه بر وزن وادی
خوسانی باشد که در کوهها از جمعش زامل بفتح است اصل القطعة الثالثة
فی بحر المتقارب المقصور شرح یعنی قطعه دهم در بحر
متقارب مقصور و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع شش رکن
باشد و دیگر فعولن بسکون لام حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم ایا عاشقت
دشمن معجوز شید و ماه کنون در تقارب شود اشتباه فعولن فعولن فعولن
فعول بخوان خوش بدین وزن هر چه خواهی ونحوه تسمیه این بحر کنند در
قطعه اول و در این قطعه بیت اصل و شش بیت ملحق است اصل ثمر میوه
جمعش ثمار و ثمر بر وزن سبل و صراط است راه شرح ثمر بفتح ثاء مثلثه
و فتح میم و راء قرشت و بر وزن سحاب نیز عربیست بمعنی میوه ماده آنکه در درخت
باشد و لحوش ثمره بفتحتین ثمره بر وزن نکاسه و جمعش ثمار بکسر جمع جمعش
اثمار بفتح است جنب بفتح جاء حطی و تشدید باء ابجد عربیست بمعنی جنس و آنچه
از گندم و جو و غیره مطحون شود جمعش جنوب جمع عقبه جنات بفتح جمعش جنوب
بضم جنابه بر وزن رهاب است مبین بکسر و فتح باء قرشت و سکون باء ابجد
و نون عربیست بمعنی کامکار و جو و غیره مطحون طریق بفتح طاء حطی و کسر راء
قرشت و یاء حطی و ضم و سبیله با تا بین و ضاط بکسر ضاد مسعفص و زیر ط
بکسر زای نیز هر شش عربیست بمعنی راه طریق و سبیل مؤنث نیز مستعمل و
جمع اول اطرق بفتح همزه و ضم راء و طرق بضمتین و جمع ثانی سبل بضمتین است اصل

کل ۱ وطن جایگه کرم زر ربع منزل شرح تراب بضم تا ۲ قرشت و تخفیف را قرشت
والف و با ابجد و تروب و تربه بضم و تربا ۳ بضم و فتح راء و مد و تربا ۴ بفتح و مد
و تربه بفتح تا ۵ و سکون را و فتح با ۶ و تری بروزن اهیر نیز و رغام بفتح راء قرشت
و تخفیف غین ضاد و الف و میم و بروزن بعل نیز و تری بفتح تا ابجد و تخفیف راء
قرشت و الف مقصوره منقلبه از یا ۷ و تربا ۸ بفتح و مد نیز هر یا زده معربست
بمعنی خاک تراب بلغا شهر طاق خاک خاک را گویند جمع ترابا ترب بفتح همزه و
کسر را و تربان بکسر است رغام خاک نرم یا ریگ مخلوط بخاک و تری بفتح تا و کسر را
نمناک را گویند جمع تری ۹ بفتح و مد است ضبن بکسر ظا احطی زبا احطی و بروزن عربست
بمعنی کار یا دانش بر خشت گویند وطن بفتح واو و فتح و سکون طا ۱۰ حطی و نون و
موطن بروزن مجلس نیز عربست بمعنی جایگه یعنی جای اقامت آدمی جمعش اوطان بفتح
و فعل از باب ضرب مستعمل است کرم بفتح کاف و سکون را قرشت و میم
عربست بمعنی زر یعنی تال الکور لسانی و بری مطلقا جمعش کروم بضم است
زر بفتح زا ۱۱ بی نقطه و سکون زای فارسی است ربع بفتح راء قرشت و سکون
ابجد معین مصغر عربست بمعنی منزل یعنی سرای و جای فرود آمدن و جمعش
بمعنی اول رباع بکسر و ربوع بضم و اربع و اربا بفتح است و منزل بروزن محل نیز
عربی و بمعنی مذکور آمده و جمعش بمعنی سرای منازل بفتح است سنا بر شهرت
تفسیر بان شد اصل ده امسنبد در تاختن هر یکی را تیر نیب با من شد و سوت مشکل شرح

اصل لطیم سکیت ادب حاجت عمر قرحوی ۱ فواد است قلب یخان و حنان
شرح لطیم بفتح لام و کسر طا عطی و یا عطی و میم عربیست بمعنی اسب لطیم
سکیت بضم سین مصغر و تخفیف تشدید کاف مفتوحه و سکون یا حطی و تا ۲
قرشت عربیست بمعنی اسب دهم ارب بکسر همزه و سکون راء قرشت و با ابجد
و بروزن فهر و دو سعه و ارب بفتحتین دو معرب بحر کاند ۳ نیز عربیست بمعنی
حاجت یعنی نان نعلم نیز عربی دهمش جاج بتخفیف جیم و حاجات و حوایج
بفتح و حوج بروزن عدیست مبانی شهرت تفسیر بان شد عمر ۴ بفتح عین مصغر
و فتح راء قرشت و قاف عربیست بمعنی خوی خوی بفتح خا با نقطه و واو معدله
و یا ۵ دو نقطه در پایین فارسی است فواد بضم فا ۶ و تخفیف همزه و الف و دال ابجد
و فواد بفتح فا ۷ و تخفیف واو و الف و دال ابجد و فواد بفتح فا ۸ و تخفیف واو و
الف و دال ابجد نیز و قلب بفتح قاف و سکون لام و با ابجد و حنان بفتح حا
تخفیف نون و الف و نون دیگر و حنا بفتح حا حطی و تخفیف نون قرشت و
الف منقلبه از واو و هر یک عربیست جمعش اقلب بمعنی دل و خلص بمعنی مطلق صوفی
که در اهل دون شکم در زیر حجابات از سیر و حکم و شکمیه و امثال آن لیس
نفیه و شر بخصوص دل خالی از تکلف باشد و اقلب مذکر و جمعش اقلبه بفتح همزه و کسر
ثالث و جمع قلب قلوب بضم و جمع حنا احناء بفتح و مد است و فواد بمعنی دل
دل نیز آمده و میآید در اصل ستیر ۱ قطعه ۳۱ دل بکسر دال بی نقطه و سکون لام
فارسی است و جمع دل بفتح دال و شد لام است اصل بدین ره دو دیگر
الحاق میکن ۲ یکی هست شاشور و دیگر چه و شکل شرح یعنی نابر است بهمین
که ایرا سکیت گویند و نام دیگر الحاق کن یعنی آنرا دو نام دیگر هست یکی شاشور
بقاف و الف و ضم راء قرشت و واو و راء قرشت و بروزن صلصل نیز و دیگر
و شکل است بکسر فا و سکون سین مصغر و کسر کاف و لام و بروزن قنفذ و نیز

اصل

صبی بفتح صاد سعفص و کسر باء ابجد و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی کودک
یعنی پس از شیر باز گرفته تا حد بلوغ جمعش اصبیه و اصبه بضمه و صبیه و صبیان
بکسر و ضم و مؤنثش صبیه و جمعش صبایا بفتح است و لکن صفه مشبهه بمعنی فاعل
از صبوه بفتح از باب نصر بمعنی میل کردن بجهل است و چون کودکان مایل بجهل
لهذا صبیش نامیده اند و تخفیفش از جهة وزن شعر است فتح بفتح شین و ضم
و سکون یاء حطی و خاء نقطه دار و تشیخ بفتح شین و ضم خاء بین عربیست بمعنی
خواجه یعنی مرد پیر مط با از بنجاه با از بنجاه و یک تا الف عمر را تا هشتاد سال
جمعش شیوخ بضم و کسر و شیاخ بفتح و مشیخه بکسر شین و فتح و سکون یاء و خاء
بکسر و تشیخ بر وزن رحمه و مشیخ بفتح میم و کسر شین و مشیوخا بفتح و مد
و تشیخا بی واو و مشایخ بفتح میم و کسر یاء و مؤنثش شیخه است و مشایخه و مد
میم از قطعه سی و هشتم پس ملکه باشد خوابه بفتح خاء با نقطه و واو معروف
فارسیست بفتح فوق و فای و سین سعفص عربیست بمعنی دم یعنی بینی
که از دهن و بینی بیرون رود و در ابجد جمعش افاسی بفتح است دم بفتح دال
بی نقطه فارسیست حد بضم حاء و سکون نون و دال ابجد و جمعش بفتح جیم و
سکون یاء حطی و سین قرشت و عکل بفتح عین سعفص و سکون سین سعفص
و کاف و راء قرشت از اوزان عربی و ثالث معرب لشکر فارسیست بمعنی سپاه
جمع ارلعه و نفر بضم جمع نافی چون نفر بفتح و جمع ثالث عساکر بفتح است اصل
عرض خواسته طاء قرشت الف ش نون با بهمزه دال و فاسد تباه شرح عرض بفتح
عین سعفص و فتح و سکون راء قرشت و ضاد معجمه عربیست بمعنی خواسته
یعنی متاع و مال تجارت و هر مالی غیر سیم و زر و این گویند جمعش اعراض بفتح است
خواسته بفتح خاء با نقطه و واو معروف فارسیست و چون مال را بسیار
همه کس خواهانند لهذا خواسته نامیده اند فارق طاء حطی الف و کسر را قرشت فاء

وزن امیر

وزن امیر و مثل و تنقل و مفطر بضم میم و فتح دال بین و تالد بتاء قرشت و الف و
کسر لام و دال ابجد در وزن قفل و بغل و فرس و امیر و کتاب و تالد بفتح و مثلث بضم
میم و فتح لام بین الف و ثاء قرشت است مال فارسی عربیست بمعنی مال نو یعنی
مالی که تازه در نزد این کس بهم رسیده باشد تالد عربیست بمعنی مال کهن یعنی مالی
که از پدر در نزد این کس بهم رسیده باشد یا بوده باشد و لکن صفه مشبهه
از تلود بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی کهنه شدن مال است و حروف مین ساکن
و تالد فرد و نوش ضمیر غایب راجع بمنزل است و بمعنی آن و فارسی و الحاقش
از جهة وزن شعر است فاسد بفاء و الف و کسر سین سعفص و دال ابجد در وزن
امیر نیز عربیست بمعنی چین تباه یعنی چین بطرف شد جمعش فسدی بفتح و
کسر است و هر دو صفه از افساد بفتح و کسر و بضم از باب نصر و ضرب و حسن
بمعنی تباه شدن است اصل خدا امس هشت خرداد ذی الحجه ابصر شد
اسود سیاه شرح غد بفتح غین معجمه و تشدید دال ابجد و الف و سین
بفتح همزه و سکون میم و حرکات مابینه سین سعفص بفتح و کسر عربیست
عربیست بمعنی فردا یعنی روز آینده امس عربیست بمعنی روز گذشته
جمعش آمس و آماس و همزه و الف است و لکن در وقتی که همزه و لام با
نزد بعضی مبنی بحرکات ثلث و نزد بعضی معربست و در وقتی که معرفه
بلام و الف لام یا نکره باضافه باشد باتفاق معربست دی بکسر دال بی نقطه
فارسیست و از اوزان یک کاف عجمی زن گویند ابصر بفتح و سکون با و الحاقش
با حطی و ضاد معجمه عربیست بمعنی چیز سفید جمعش بصر بکسر و ضم
بیضاء بفتح و قیاست اسود و آن صفه مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه گردیده
و هر دو از کدشت و مطلق ۵ از قطعه شش اصل ذنوب
سجلت دلو ای دلو که جب بکسر و تلیب است چاه شرح ذنوب بفتح ذال معجمه و

تخفیف نون مضموم و واو و با ابجد و عرب بفتح عین ضاد و سکون را آمده
و با ابجد و شجل بفتح سین مهمله و سکون جیم و لام هر دو معرب است بمعنی دلو
ذنوب دلو خالی یا آب دار را گویند مطلقا خواه پر و خواه کم جمعش ذنبه و ذناب
بفتح و ذناب بکسر است عذب دلو بسیار بزرگ خالی و شجل دلو بسیار بزرگ پر آنچه
گویند فتانی مذکر مستعمل جمعش بحال بکسر و شجول بفتح است و دلو بفتح دال ابجد
و سکون لام و واو نیز هر دو مذکر هی مذکر مستعمل جمعش دلا بفتح و دلاء بکسر و مدد
و دلی بروزن حصی و مخفف است بنا بر شهرت تصغیر بان شده دلی بفتح دال و کسر شد
کاف و شد یا حطی و حب بفتح حاء و شد باء ابجد و بکسر بکسر با ابجد و سکون همزه
راء قرشت و قلیب بفتح قاف و کسر لام و با حطی و با ابجد هر دو جهان عربی است رکی
بمعنی چاهها و باقی بمعنی چاه رکی چاههای نو را گویند و لحس بر رکیه بروزن عنبه
و تصغیر جمع بمعنی از جهت صورت شعر است و حب چاه نو ماجاه پر آب بعیدة
القعر یا چاه بسیار بر نیاورده یا چاهی را گویند که مردمان آنرا حفر نکرده باشند
بلکه یافته شده باشد جمعش حباب بفتح و حباب بکسر و حبیبه بروزن عنبه است و بیر
چاه نو را گویند و آن مؤنث مستعمل جمعش آبار بفتح و با و همزه و الف و بیر بفتح
اول و ضم ثالث و بیار بکسر و قلیب چاه نو یا چاه بزرگ کهنه را گویند و آن مؤنث
نیز مستعمل جمعش اقلبه بفتح و قلب بضم و فتح هر دو است اصل حجر بر وزن عقل و
طنبه حزنا حظا حجر و ذنب است بمعنی گناه شرح حجی بکسر حاء حطی و تخفیف
و الف مقصوره منقلبه از واو و حجر بکسر حاء حطی و سکون جیم و راء قرشت و تب
بفتح لام و شد با ابجد و عقل بفتح عین مهمله و سکون قاف و لام و بضم نون
سکون ها و یا حطی و تا و همزه هر دو معرب است بمعنی حزن یعنی عقال و دانش جمع حجی
احجاء بفتح و مد و جمع حجر احجار بضم و احجار بفتح و جمع لب الباب و الب
الب بفتح و تخفیف مثل زهبه بروزن شعر جمع عقول بضم و جمع لبه بضم و فتح

تصریف

تصریف حرف عطف از جهت صرف و نحو شعر است و حجر بحرکات
حاء حطی بمعنی کنار بین آمده و کذا ثبت در اصل بود از جهت از قطعه چهار حرف
بکسر خاء با نقطه و فتح راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسی است خطا بفتح خاء
مخفف بتخفیف طا حطی و الف ممدوده و خطا بفتح خاء و سکون و فتح طاء
حطی و همزه و بروزن مثل و خطیئه بین و جرم بضم جیم و سکون راء قرشت و میم
و هر دو بجرم بروزن کلمه بین و ذنب بفتح ذال مخفف و سکون نون و باء
ابجد و عصیان بکسر عین مهمله و سکون صاد مهمله و یا حطی و الف و نون
هر دو معرب است بمعنی گناه یعنی نافرمانی خطا بفتح خاء و مد و خطاء
بکسر و خطیئه گناه از روی عمد را گویند جمع خطیئه خطایا بفتح و تصریف خطایا
بفتح خاء و شد یاء جمع جرم اجرام بفتح و جرم بضم و جرم و ذنب ذنوب بضم و
جمع جمعش ذنوبات بضم و ذنب خطاء ذنب بغیر خطاء و جرم و عصیان از باب ضرب
و ذنب از باب نصر مستعمل است اصل حطا هیزم است و حرام و حصب
فرو ریزنده خشک و کلاء و آن گیاه شرح حطب بفتح حاء حطی و طا حطی و با ابجد
عربی است بمعنی هیزم یعنی هیمه حرام بکسر حاء و ضاد مخفف و تخفیف راء قرشت
و الف و میم و حصب بفتح حاء حطی و فتح صاد مهمله و با ابجد بعضی بفتح
حاء حطی و فتح و سکون صاد ضاد و با ابجد نیز هر دو معرب است بمعنی
فرو ریزنده یعنی هیزم ریزه و دانه شاخ که بدان آتش افروزند فرو ریزند بضم
فارسی است عشب بضم عین مهمله و سکون شین قرشت و با ابجد و کلا بفتح
کاف و فتح لام و همزه بحشیش گیاه خشک و کلا گیاه تر و خشک را گویند مطلقا
جمع عشب اعشاب بفتح و جمع کلا اکلاء بضم و مد است گیاه بکسر کاف عجمی و تخفیف
یاء دو نقطه در پایین و الف و ها زائده و ملحق بها از جهت وزن شعر
اصل مناص مفر جای بگریختن اهمال و ملاذ است علی ابناه شرح مناص

بفتح میم بتخفیف نون والف وصاد سعفص ومفتر بفتح میم وفتح فا هوالمتوقی استعمال
وکسر فا هوالمتوقی قاص بتشدید راء قرشت فهر در تعریف ثمعوجای کردن وجمع
دو اسم مکان است اول از مناص ونویصر دلوض بفتح ونناصر بکسر ونصر صان
بفتحتین از باب نصر وثانی از فتح بفتح فاء وشدید راء وفرار بکسر ومفتر بفتحتین
وشدید راء از باب ضرب بمعنی کرفتن معاذ بفتح میم وتخفیف عین سعفص والف
وذال الحذ ومالاذ بفتح میم وتخفیف لام والف وذال الحذ وملی بفتح میم وسکون
لام وفتح جیم وهمزه هر سه عربی است بمعنی جای پناه کرفتن وهر سه اسم مکان است
اول از عوذ از خود بفتح وضاد بکسر وثانی از لوذ بفتح ولو از لحم کرفتن لحم و
لیاذ بکسر هر دو از باب نصر وثالث از لجاء بفتح از باب منع وعلم پناه کرفتن از
بدی وهر سه مصدر میمی نیز آمده است اصل حکم داور در محکمه جای داوری
بینه هم شاهد کواه شرح حکم بفتح حاء حطی وفتح کاف ومیم رکاکر نیز عربی است
بمعنی داور بمعنی حکم کننده جمعش حکام بضم حاء وتشدید کاف است واز صفات از
حکم بحکومة بضم از باب نصر بمعنی حکم کردن است داور بدال بی نقطه مخفف
داور وفارسی است محکمه بفتح حاء ومیم وسکون حاء حطی وفتح کاف وتاء
زائده عربی است بمعنی جای حاکم وآن اسم مکان از حکم باب است وکی بفتح
واو وسکون یاء دو نقطه در پایین اسم اشاره بمعنی او ودر اشاره مانند آن
متعمل فارسی است بینه بفتح باء الجد وتشدید یاء حطی ونون وتاء مبالغه و
شاهد بشین قرشت بکسر هاء ودال الجد هر دو عربی است اول بمعنی ظاهر
سازنده وثانی بمعنی کواه دهنده وچون کواه ظاهر سازنده مدعی است
بینه اش نامیده اند جمع اول بینات وجمع ثانی شهد بفتح وجمع جمعش شهود بضم
واشهاد بفتح است وهر دو صفت مشبه است اول از بیان بفتح از باب ضرب
بمعنی ظاهر ساختن وثانی از شهادت بفتح از باب علم بمعنی کواهی دادن وایراد

وولی

ولی در ولی بینه از جهت وزن شعر است کواه بضم کاف مخفف فارسی است اصل
ذهاب ومجی رفتن وآمدن سیاحت بکشتن سباحت شنا شرح ذهاب بفتح
ذال الحذ بتخفیف هاء والف وباء الجد ودهوب بضم ومذهب بر وزن مفعل
بنین ومجی بفتح میم وکسر جیم ویاء حطی وهمزه وجیئة بفتح بنین لف ونشر
مرتب است سه اول عربی ومصدر باب منع است بمعنی رفتن وسه ثانی عربی
ومصدر باب ضرب است بمعنی آمدن وقصر مجی از جهت وزن شعر است سیاحت
بکسر سین سعفص وتخفیف یاء حطی وحاء حطی وتاء مصدریه وسیوح بضم و
سیحان بفتحتین وسیح بفتح بنین عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی بکشتن یعنی
کردیدن سباحت بکسر سین سعفص وتخفیف باء الجد وحاء حطی وتاء مصدریه
وسبح بفتح وعوم بفتح عین سعفص وسکون واو ومیم نیز هر سه عربی و
مصدر است اول وثانی از باب منع وثالث از باب نصر بمعنی شنا یعنی فرو رفتن
در آب مشنا بکسر شین با نقطه وتخفیف نون والف وهاء زائده فارسی لحاق
هاء از جهت رعایت قافیه است مملوک چه مملوک است ومولی غلام
وصفه امر حاضر هست یا شرح مملوک بفتح میم وسکون میم وبکسر وضم لام
وواو وکاف وعبد بفتح عین سعفص وسکون باء الجد ودال الجد وعبد
بفتح عین وسکون باء وفتح دال وکلام نیز ومولی بفتح میم وسکون واو وضم
والف مقصوره هر چهار عربی است بمعنی غلام مؤنث آن مملوکه وجمع عبدون
وعبید ومعبدة بر وزن مرحمة ومعابد بفتح وعبد بفتح همزه وتاء معبدة
بفتح ومذ عباد بکسر وعبدان بکسر شین وتشدید دال وعبدان بکسر وضم عبد
بکسر شین وتشدید دال ومذ وقصر وعبد بضمتین وبر وزن معضد وجمع جمعش
اعابد بفتح وجمع مولی مولی بفتح ومؤنثش مولاة بفتح است وصفیه بفتح
واو وکسر صاد سعفص ویاء حطی وفاء وتاء تانیث وامه بفتح همزه وتخفیف

میم و تا امروزه و واو محذوفه و قرعا بر وزن بجیم و الف و کسر را فرشت بتخفیف یا
حطی و تا ثانیه هر سه حرف است بمعنی ماه یعنی کنیز جمع و صیغه و صایف بفتح واو
و کسر همزه و جمع امر هوات بفتحتین و اما و بکسر و مد و آم بهمزه و الف و تنوین همیم و
اهوات بحرکات همزه و سکون میم و جمع جاریه جواری بفتح و اسقاط حرف عطف از
امر و جاریه از حصر وزن شعر است و جاریه بمعنی کشتی بی آمده و میآید در اصل دوم
از قطعه سی آداه مال بینقطه فارسی است **محقق** قعیده طیله طعینه ربض
زن و بعل شوهر و نیز کلاه **شرح** قعیده بفتح قاف و کسر عین مصغر و یا حطی و
نون و تا ثانیه و ربض بفتح را و فرشت و فتح با الجیم و ضاد مضطلع و بر وزن فعل
مصغر و رطب بین هر هشت عربی است بمعنی زن قعیده و طیله طعینه و ربض مطلق
زن و طعینه زنی را گویند که در کاوه باشد و اسقاط حرف از طیله و طعینه و
ربض از حصر وزن شعر است و ربض بفتحتین بمعنی دیوار یا روی شهر قطعه بین
آمده نگذشته و اصل جهاز بعل بفتح با الجیم و سکون عین مصغر و کلام عربی است
بمعنی شوهر زن جمعش بعال بکسر و ضم و تشدید بعاله و بعل اسم نیز بنام
بتی است که قوم الیاس در زمین بعلبک می پرستیدند بنی آمده نگذشته در اصل
هشتم از قطعه دوم و نیز بفتح دال الجیم و تشدید نون مکسوره و تشدید یا حطی و تا
عربی است بمعنی کلاه بلند که مخصوص قاضیات و وصیه تشبیه این نام این اسم
تشبیه است بدین بمعنی خم و بزرگی و بلندی و تخفیف نون از حصر وزن
شعر است **محقق** عداه مساء یا مال است و شام عشا و فتح خفتن تلفن و کلام
شرح غداه بفتح غین مقطع تخفیف الجیم و الف و تا و مسا بفتح میم تخفیف
سین مصغر و مد الف و تشدید مرتبه است تا ثانیه عربی است بمعنی زمان میان طلوع
صبح و طلوع آفتاب جمعش غدو و غدیه و غداه و غدوات بفتحتین و غدوات بفتح
غین و کسر دال و تشدید یا و غدایا بالفتحتین و مصر و تفسیر بیاء مد بمعنی زمان داد و

وازان

وازان صبح مجان و از باب تسمیه کلام است باسم جزء یا مبدا فارسی و مرکب از
بام بمعنی صبح و از زاده بمعنی خبر یا دانست مسا و عربی است بمعنی شام یعنی زمان
میان غروب آفتاب عشا کسر عین مصغر تخفیف نهیس فرشت و مد عربی است
بمعنی رفت خفتن یعنی از اول وقت شام تا آخر وقت خفتن که از غیبوبت
شفق تا آخر ثلث اول شب تا آخر فرشت است تلفن بفتح قاف و تخفیف لام مفتوحه
و سکون نون و ضم سین مصغر و فتح واو و تا و تلفنیه بفتح قاف تخفیف لام
مفتوحه و سکون نون و کسر سین مصغر و فتح یا حطی و تا ثانیه عربی است بمعنی
کلاه جمعش تلافن و تلافیس بفتح قاف و کسر نون و تلافی و تلافیه بفتح قاف و تشدید یا
و نصر مسا و عشا حرف تا و تلفن و تلفنیه کلمه از حصر وزن شعر است **حل القطعه**
الطویل الحفیف مستفعلن مستفعلن مجزوء الحذاء مشطور
الحفیف خاء بخند و فا و یا حطی و فاء دیگر صفیر شبه بهم بمعنی ناقل الخفیف
بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی سبک شدن است المستفعلن بهر دو سین مصغر و
دال الجیم و صیغه اسم مفعول مضاعف باب تفعیل است الصدر بر مشتر مسوکوه
یعنی قطعه دوم در بحر خفیف مستفعلن مجزوء و فاست و آن بحر است که هر
مصراع از یک قطع تفعلات مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن و حذا آنکه ناظمی گفته **نظم**
هر مصرع از آن باب لذا ۱ وزن بحر خفیف چست از ما ۱ تفعلاتن مفاعلن فعلاتن
گفته این است بحر شاعری زیبا ۱ رکاتی در تفعلاتن فاعلاتن آید در این وقت
مد الیاست چنانکه صدر و ابتدا بعضی از مصراع این نظم و نظمات بعد از
این قبیل است و فی الحقیقه این بحر از فروع خفیف است چه اصلش در دایره
عروض هر مصراعی دو تا تفعلاتن مستفعلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر خفیف
مستفعلن مجزوء محذوف لکن که خفیف بمعنی سبک است و چون این بحر
سبکتر بحرها است در وزن چه در هر رکن آن دو سبب خفیف محیط است

بوتد لهذا خفیفش نامیده اند وچون هر بیت این بحر از ارکان سه است سه حاصل شود
لهذا مسدسش نامیده اند وچون از هر سه رکن حرف ثانی ساکن است خفیف
کرده اند اول وثالث الف رد وثانی سین است حذف ومستفعلن بمفاعلن که هم
الشطر لهذا مخبونش نامیده اند نحو رضین نز دختر رضیات حرف ثانی ساکن
رکن است وچون از عروض وضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وفعلا
بفعلن که هم وزن اکست نقل شد لهذا مخبونش نامیده اند نحو نز دختر رضیان
اسقاط سبب خفیف است آخر رکن ونقطیعش چنین است من وعن از فعلات
الی صحت مفاعلن تا فاعلن ودر این قطعه ده بیت اصل ودو بیت علتی است
اصل من وعن از الی وحتی تا ابن کو کیف چون ام وهو یا حرف من بکسر میم
وسکون وفتح وکسر نون وعن بفتح عین مفتوح وسکون وکسر نون هر دو حرف است
بمعنی از واول بمعنی الذی مانند فاجتنبوا الرجس من الاوثان وبمعنی بعض مانند
اخذت من القوم هر وبمعنی بدل مانند لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة وبمعنی فی مانند
اردنی ماذا اخلق من الارض وبمعنی با مانند ینظرون الیک من طرف خفی وبمعنی
عن مانند فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله وبمعنی علی مانند ونصرناه من القوم
الظالمین وبمعنی الی مانند ازا قرب منه وبمعنی عند مانند لن تغنی عنهم اموالهم
ولا اولادهم من الله شیئا نیز آمده است والحرف ونونش ساکن است واگر ما
بعدش متحرک باشد مانند منک ومفتوح است اگر معرفه با الف ولام باشد مانند
من الله ومکسور است اگر غیر معرفه با الف ولام مانند من ابنک وثانی بمعنی بدل
مانند لا تجزی نفس عن نفس شیئا وبمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق و
بمعنی علی مانند ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه وبمعنی باء بسببیه مانند وصل
شود زیاد من مانند حلبت من عن یمینک نیز آمده است واگر بر سه معنی اول
حرف جر بمعنی جانب اسم ونونش ساکن است اگر بعدش متحرک باشد مانند

غناک

غناک ومکسور است اگر معرفه باشد با الف ولام یا غیر معرفه با الف ولام باشد مانند
عن الرجل وعن ابنک الی اگر بکسر همزه وتخفیف لام والف مقصوره وحتی بفتح حاء
حطی ونون وشد تاء قرشت والف مقصوره هر دو حرف است بمعنی تا واز آن بمعنی
عند مانند جلست الیک وبمعنی لام یعنی بمعنی از برای مانند والامر الیک فانظری
ماذا تامرین وبمعنی فی مانند لیجمعنکم الی یوم القیمة وبمعنی مع مانند ولا تاکلوا
اموالهم الی اموالکم وثانی بمعنی مع مانند استزیت الفرس حتی مرحها نیز آمده است
هر دو حرف جر است این بفتح همزه وسکون یاء حطی وفتح نون حرف است
بمعنی کو یعنی کجاست ودر این وقت اسم نکره متضمن بمعنی همزه استفهام و
از برای سؤال از مکان واز ظروف مبنیه داخل بر فعل یا اسم ومحلا منصوب ومفعول فعل
مذکور است اگر مبتدا خواهش فعل باشد مانند این تکون ومفعول فیه عامل
مقدر وخبر مبتدا واسم بعد مبتدا است اگر مبتدا خواهش اسم باشد مانند این
زید وبمعنی هر جا نیز آمده است ودر این وقت اسم نکره متضمن معنی ان
شرطیه واز ظروف مبنیه جازم ودخل ومحلا منصوب ومفعول فیه شرط یا جزا است
مانند این تکن اکن کیف بفتح کاف وسکون یا حطی وفتح فاء حرف است بمعنی
چون یعنی چونست وآن از برای سؤال از حال واسم نکره مبنیه داخل بر فعل
واسم ومحلا منصوب ومفعول مطلق فعل مذکور یا حال از فاعل فعل مذکور یا
حال از فاعل فعل مذکور است اگر مبتدا خواهش فعل باشد مانند کیف قرأت سورة
ام جهری ومفعول مطلق وکیف مررت رکبا ام رجلا وحال ومحلا مرفوع
وخبر مبتدا واسم بعد مبتدا است اگر مبتدا خواهش اسم باشد مانند کیف زید
ام بفتح همزه وسکون میم واو بفتح همزه وسکون میم واو هر دو حرف است
هر دو بمعنی یا هر دو عطف واز برای تردید است اصل وجود است

علی بر وکم چند نحن نا انتا انا ما نوع و یکین فاء و یا حرفی عربیست بمعنی در و
بمعنی علی مانند و لصلبنکم فی جذوع النخل و بمعنی مع مانند ان امرأة دخلت
النار فی هرة حبستها و بمعنی من مانند فی تسع آیات بینات و بمعنی با مانند
و یرکبوا یوم ارکع منا فوارس یصیرون فی حزب الله ابا هو الکلی و لغتی در
فی بمعنی در هن مانند معدت من فی زید و فعل امر حاضر مانند فی بصرک نیز
آمده است و آن هفت معنی از حرف و بمعنی نامی است از اسماء ستة
علی بفتح عین سقف و تخفیف لام و الف مقصوره عربیست بمعنی بر و بمعنی عند
مانند نطعم علی ذنب و بمعنی مع مانند و آتی المال علی حبه مسکینا و بمعنی عن مانند
اذا رضیت علی بنو قشیر لعمر الله اعجبنی رضاها و بمعنی فی مانند و دخل المدینة
علی حین غفلة من اهلها و بمعنی من مانند اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
و بمعنی با مانند علی ان لا اقول و بمعنی نوق در وقتی که داخل شود بر او من مانند
جاءت من علیه و فعل ماضی مانند ان فرعون علا فی الارض نیز آمده است
و آن بر سه شش معنی از حرف و بمعنی نون اسم است کم بفتح کاف و سکون میم
عربیست بمعنی چند در این وقت کم استفهامیه و تمیزش مفرد منصوب
مطلقا و اگر کم خبریه و جر باشد مانند کم رجلا و کم فی الدار رجلا و با جر
جر تمیزش مفرد منصوب یا مفرد مجرور است مانند کم درهما و درهم انفقت و
تمیزش گاهی مجرور و من بین میباشد مانند کم من رجل صرته و بمعنی بسیار نیز
آمده است و در این وقت کم خبریه و تمیزش مفرد یا جمع مجرور است که در میان کم
و تمیزش جمله یا ظرف یا جار و مجرور فاصله نشده باشد مانند کم رجل کریم
لقیته و کم من رجل کریم لقیته هم و با فصل جمله تمیزش منصوب و جر مانند کم
تالی فضلا و با فصل ظرف و جار مجرور منصوبست علی المختار مانند کم عندک
رجلا و در فصل بظرف و کم فی الدار رجلا و در فصل بجار مجرور و تمیزش گاهی مجرور

بمن

بمن بین میباشد مانند و کم من قریة اهلکناها و کم مطلقا اسم ناقص مبهم
مبنی و از جمله کنایات و مرفوع یا منصوب یا مجرور است نحن بفتح نون و سکون
حاء حطی و ختم نون و نا بنون و الف مقصوره و انتما بکسر و فتح همزه و نون
اول و الف مقصوره هو جمعا عربی است اول ثانی بمعنی ما در مردان و زنان
یا جمع مردان و زنان متکلم و ثالث و رابع بمعنی پدر هستی که مادر مردان و
زنان یا جمع مردان و زنان متکلم و اصل اول انا است و این ضمیر مرفوع
منفصل و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است و ثانی
ضمیر مرفوع یا منصوب یا مجرور و متصل و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم
و اسم مبنی است و ثالث و رابع مرکب از حرف و اسم و از برای تثنیه و جمع مذکر
و مؤنث متکلم است اصل انتم و انتما و ذا این مرد انت تو زن
و انتما شما انتم بفتح همزه و سکون نون و فتح تا و ضم میم و کم بضم
کاف و سکون میم هو و عربیست بمعنی شما جماعت مردان حاضر یا اصل اول
انت بفتح و تثنیه اش انتما و واحد ثانی ان بفتح و مذکر و مؤنث و
تثنیه اش کما است در مذکر و مؤنث و اول ضمیر مرفوع منفصل و از برای جمع
مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف و ثانی ضمیر منصوب متصل بفعل و حرف یا مجرور
متصل با اسم و حرف و از برای جمع مذکر مخاطب و اسم مبنی است ذا اصل الحق
و الف مقصوره هو بی است بمعنی این مرد یعنی یک مرد نزدیک تثنیه اش ذان
بتخفیف و تشدید نون و جمعش اولاء بمد و اول اصل است و آن اسم اشاره
مفرد مذکر نزدیک است و بمعنی کسی که مردی یعنی اسم موصول بمعنی الذی
نیز آمده و میآید در اصل همین قطعه انت بفتح همزه و سکون نون و تا
فرشت عربیست بمعنی نزدیک مرد حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتم است و آن
ضمیر مرفوع منفصل و از برای مفرد مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف است

بفتح همزه وسکون نون وکسر تا قرشت عربیست بمعنی تو یکزن حاضر تثنیه اش
انتا است جمعش انتن است وآن ضمیر مرفوع منفصل واز برای مفرد مذکر
مخاطب ومرکب از اسم وحرف است اصل ارویکو مثنی کی صلة ا اینا همچی
حینما هر جا شرح آن یکسر همزه وسکون نون وکسر تا بفتح لام ورا وهر دو عربیست
بمعنی کی یعنی کی ودر این وقت هر دو حرف شرط داخل بر فعل است که تغییر
نیابند واقل جازم دو فعل واز برای استقبال است هر چند داخل شود بر ماضی
مانند اکرمتنی اکرمک بمعنی ان تکرمنی اکرمک یعنی اکر کرامی جیلانی
مرا در زمان آینده کرامی جیلانی مرا من نیز در آن زمان وثانی غیر جازم واز برای
ماضی است هر چند داخل شود بر مضارع مانند لو تضرب اضرب که بمعنی لو
ضربت ضربت است یعنی اکر زدی تو مرا در زمان کذشته زدم من تو را در
آن زمان واز له بمعنی نیست مانند ان الکافرین الا فی غرور بمعنی ما هم
مانند ان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم نیز آمده است وآن بمعنی ثانی
حرف وان نافیه مشابهت بلیس ورافع اسم ونا صب خبر وبمعنی ثالث حرف
وان مخففه از مثقله ونا صب اسم ورافع خبر است منه بفتح وضم میم و
فتح تا قرشت والف مقصوره عربیست بمعنی فی او در وصه زمان است
ودر این وقت اسم نکره منتصر بمعنی همزه استفهام واز برای سؤال از زمان
واز ظروف مبنیه داخل بر فعل واسم ومحلا منصوب ومفعول فیه فعل
مذکور است اکر مرخوش فعل باشد مانند متی تقوم و او نیز عامل
مقدر وخبر مبتدا واسم بعد مبتدا است اکر مرفوع اسم باشد مانند
متی القتال وبمعنی در هر زمان نیز آمده است ودر این وقت اسم نکره
منتصر بمعنی از ظروف مبنیه جازم ودر فعل محلا منصوب
ومفعول فیه شرط واخر است مانند متی تقم اقم لام بلام والف مقصوره

عربیست

عربیست بمعنی نه وباین معنی مشترک است مانند لا وناهیه جازمه فعل مضارع مانند
لا تضرب ولا نافیه غیر جازمه مانند لا تضرب ولا مشابه بلیس که رافع اسم ونا صب
خبر است مانند لا رجل افضل منک ولا بفتح جنس که ناصب اسم ورافع خبر است
مانند لا اله الا الله وبمعنی واو عطف مانند زید لا عمرو اخوان نیز آمده است و
آن نه حرف وبمعنی حرف است اینا بفتح همزه وسکون یا بحطی ونون وبا زائده
وحینما بفتح حا وحطی وسکون یا بحطی وکسر تا مثناة فوقانی وبا زائده
در عربیست بمعنی هر جا یعنی هر مکان وهر دو اسم نکره منتصر بمعنی ان شرطیه
واز ظروف مبنیه جازمه ومحلا منصوب ومفعول فیه شرط وجزا مرکب از اسم
وحرف است مانند اینما تکن اکن وحینما تجلس اجلس اصل قبل وقبل
پیش وبعد سپس ال مرولی الناما ان شرح قبل بفتح قاف وسکون با
ایجاب ولام عربیست بمعنی پیش بعد بفتح با ایجاب وسکون عین مفتوح و
دال ایجاب عربیست بمعنی سپس یعنی پس وهر دو اسم واز ظروف لازمه
الاضافه ومعرب است بحسب عامل اکر مضاف الیه افتاده بود یا نیامده باشد
باشد من قبل ومن بعد الفتح در مذکور دلکل قبل بعد در محذوف ومبنی
بر ضم است اکر مضاف الیه محذوف باشد منوی مانند لله الامر من قبل و
من بعد سپس بکسر سین بی نقطه وفتح با ی تحتانی وسکون سین بی نقطه
فارسی ال بکسر وفتح لام عربیست بمعنی نزد وبمعنی از برای او بمعنی عن
در وقتی که با قول باشد مانند قال الذین کفروا للذین آمنوا بمعنی
الی مانند فسقناه الی بلد میت وبمعنی مع مانند فلما فرقتا کانا وکما
لهو لا حتی لم نبت لیلة معا وبمعنی من مانند وحینهم للازمان و
یبکون وبمعنی فی مانند فضع الموازین القسط لیوم القیمة وبمعنی خبر مانند

کتبته لخمس خلون من شهر کذا و بمعنی بعد مانند آتوا الصلوة لدلوک الشمس و
بمعنی با مانند وامرت لان اکون و طبقه از فعل امر حاضر مانند لزید انیز
آمده است و آن بنیه معنی از آن حرف جر و مکسور است اگر مدخول اش اسم ظاهر غیر
منادی یا یاء متکلم باشد مانند لزید و لی و مفتوح است اگر مدخول اش منادی
مستغاث یا مستغاث یا مضمر یا غیر یاء متکلم باشد مانند یالله و یالزید
لا تتلنک و لنا و لک و له لی بکسر لام و سکون یا صحاح عربیت بمعنی مرا یعنی
از برای من لنا بفتح لام و تخفیف نون و الف مقصوره عربی است بمعنی ما
یعنی از برای و هر دو مرکب از حرف و اسم است اصل صه مکس مه مکس
دع و ذر ما ان لم یکن اهل یا لی صه بفتح صاد مسقفص و سکون ها و کسر
ها با تنوین تنکیر نیز عربیت بمعنی خموش و خاموش باش و آن اسم فعل
بمعنی اسکت است مه بفتح میم و سکون ها و کسر ها با تنوین تنکیر هر دو است
بمعنی مکس و آن اسم فعل بمعنی الفعل است دع بفتح دال مهمله و سکون عین
مسقفص و ذر بفتح ذال مخفف و سکون را عربیت هر دو عربی است بمعنی وا
گذار و دست بدار و هر دو فعل امر حاضر است اول از دع بفتح از باب منع و
ثانی از ذر بفتح از باب علم بمعنی گذاشتن و ماضی و اسم فاعل و مفعول از
آنها مستعمل نیست بلکه گفته میشود در ماضی ترک و فاعل و مفعول و تارک و
متروک مان فارسی و امر از گذاشتن است لم بفتح لام و سکون میم منقلبه از
الف و لما بفتح لام و تشدید میم و الف مقصوره هر دو عربیت بمعنی نیز هر دو
حرف نفی و از حروف فعل مضارع است و ثانی بمعنی اذ حین در وقتی که
با فعل ماضی لفظی یا معنوی مستعمل باشد مانند لما اتیت قمت و بمعنی اذا در
وقتی که با غیر فعل مضارع و ماضی مستعمل باشد مانند ان کل نفس لما علیها
حافظ و تثنیه مذکر غایب از فعل ماضی معلوم از لم بفتح لام و تشدید میم

ازباب

ازباب نصر بمعنی گرد کردن و فراهم آوردن نیز آمده است و آن بمعنی اذ
حین اسم و ظرف زمان و مفعول فیه جوا و بمعنی الا حرف استثنا است هلم
بفتح ها و ضم لام و فتح و تشدید میم عربیت بمعنی بیا و آن اسم فعل بمعنی تعال
و مرکب از ها و تنبیه و لم امر حاضر از لم از باب نصر بمعنی گرد کردن و فراهم
آوردن است و بمعنی بیا نیز بمعنی متعدی مانند هلم شهداء کم نیز آمده است
اصل انا جوده انتن رائحتی من ملحه و من کرتم لیس مع با تنوین انا بفتح
همزه و فتح نون و الف زائده مکتوبی غیر ملفوظی و انتن بکسر و فتح همزه و
شد نون مفتوحه و کسر نون و قایه و یاء متکلم و انتن بکسر و فتح همزه و تشدید
نون مکسوره و یاء متکلم هر سه عربی است اول بمعنی من یک مرد یا یک زن
و ثانی و ثالث بمعنی یک مردی که من یک مرد یا زن متکلم و ثانی و ثالث بمعنی
یک مرد یعنی که من یک مرد یا زن متکلم جمع از آن جز است و آن ضمیر مرفوع منفصل
و از برای مفرد مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی و ثانی مرکب از دو حرف
و اسم و ثالث مرکب از حرف و اسم است میم بمیم و الف مقصوره عربی است
بمعنی چه یعنی چیست و در این وقت استفهامیه است مانند ما عندک و موصوله
بمعنی آنچه از چیزی مانند فیه ما فیه و شرطیه بمعنی هر چه مانند ما تفعل افعل
و موصوفه بمعنی چیزیکه مانند مررت بما معجب لک و تامه بمعنی چیز نیست
مانند مررت فنعما هی ای نعم شیئا هی و صفه بمعنی هر و قسم مانند اضربه ضربا ما
و بمعنی من یعنی از برای ذوی العقول و بمعنی آنچه کسی مانند الشاء و ما
بناها و تا نیه بمعنی نیست مانند ما زید قائما و مصدریه مانند البغی ما
قتلت ای قتلک و کافه مانند انما زید اسد و زائده مانند فبما رحمة من الله
ای فبرحمة من الله نیز آمده است و آن طبقه معنی اول اسم و در او فرق و تثنیه
و جمع و تذکیر و تانیث مساوی و بجهان معنی آخر حرف است من بفتح میم و

سکون نون عربیست بمعنی که یعنی کیست و در این استفهامیست مانند من
عندک و موصوله بمعنی الذی مانند اکرمت من جاءک و شرطیه بمعنی هر
که مانند من جاءک فقد اکرمته و بمعنی ما یعنی از برای غیر ذوی العقول و بمعنی
الذی چیزی مانند مررت بما هو خیر منک یعنی بالذی هو خیر منک و آن بجیم معانی
اسم و در او افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مساویست ثم بضم ثاء مثلثه و فتح
و شد میم و کاهی قلب ثاء بفاء نیز عربیست بمعنی هر و آن حرف عطف از برای
ترتیب است بالمهلة مع بفتح میم و فتح و سکون عین مفعول و کاهی فتح عین با
تنوین نیز عربی است بمعنی با و بلغت تمیم بمعنی بعد مانند ان مع العسر
یسرا و بمعنی عند مانند ذهبت من معه نیز آمده است و آن هر سه اند اسم یا
بلغة اول و ثالث اسم و بلغة اول و ثانی حرف جر یا بلغة اول و ثالث اسم و بلغة
سکون عین حرف است اصل دی هذی و هذه این زن ا مرد را او و زنست
یا هذا فرع دی بکسر دال مخفف یا حطی و هذی ها تنبیه و الف ملفوظی
غیر مکتوبی و کسر ذال مخفف یا حطی و هذه ها تنبیه و الف ملفوظی
غیر مکتوبی و کسر ذال مخفف و کسر ها مشبعه و تا بتا قرشت و الف مقصوره
و تی بکسر تا قرشت و یا منقلبه از الف و ذه بکسر ذال مخفف و سکون ها
منقلبه از یا نیز هر هفت عربی است بمعنی این زن یعنی یکزن نزدیک تثنیه
رابع تان بتخفیف و تشدید نون و جمع مجموع اولا بمد و اولی بقصر است و
ثانی و ثالث مرکب از حرف تنبیه و اسم اشاره و یا باقی اسم اشاره بمعنی مؤنث
نزدیک است ذاتان مخفف و الف مقصوره و ذه بضم ذال مخفف و واو و هذاها
تنبیه و الف ملفوظی غیر مکتوبی و ذال مخفف و الف مقصوره هر سه عربی است ذا
رد بمعنی الذی ان مرد و هذا بمعنی این مرد یعنی یک مرد نزدیک تثنیه آن است
هذان بتخفیف و تشدید نون و جمع مجموع اولا بمد و اولی بقصر است و اول ثانی اسم موصول بمعنی

الذی

الذی و ثالث مرکب از ها تنبیه و اسم اشاره بمعنی مرد مذکر نزدیک است لکن
استعمال ذا بمعنی مذکور در وقتی است که بعد از ها یا من استفهامیه باشد
مانند هاذا صنعت و من ذا و استعمال ذه بمعنی مذکور بلغة بنی طی و بنی
مفرد و تثنیه و جمع مذکر و مؤنث است و ذا بمعنی این مرد نیز آمده و کذا نشت
در اصل سیم از همین قطعه و ذو از اسماء ستة بمعنی صاحب نیز آمده است اصل
تان آن زن چه ذلک آمد ا تمام الجا و هنا ایجا الخ تلک بکسر تا قرشت و
سکون لام و فتح کاف و تالک بکسر لام و تیک بکسر تا و یا عطی و تال نیز
هر چهار عربی است بمعنی آن زن یعنی یک زن دور تثنیه ایشان تانک
بتخفیف و تشدید نون جمعشان اولئک بمد و اولی بقصر و اولالک بکسر
لام است و هر چهار مرکب از اسم اشاره و حرف خطاب است ذاک ذال
مخفف و الف ملفوظی غیر مکتوبی و کسر لام و فتح کاف و ذاک بی لام و ذاک
بدل لام بجیم نیز هر سه عربی است بمعنی آن مرد یعنی یک مرد دور تثنیه
ایشان ذانک بتخفیف و تشدید نون و جمعشان اولئک بمد و اولی بقصر
و اولالک بکسر لام است و هر سه مرکب از اسم اشاره و حرف خطاب است تیم
بفتح تا قرشت و شد میم مفتوحه و هنا ال بضم ها و تخفیف نون و الف فتح
کاف و هنالک بکسر لام نیز آمده و هنا بفتح و کسر ها و شد نون و الف مقصوره
نیز هر چهار عربی است بمعنی ایجا یعنی مکان دور و هر چهار ظرف است اسم اشاره
و ثانی و ثالث مرکب از اسم اشاره و حرف خطاب است هنها ها تنبیه و الف
ملفوظی غیر مکتوبی و ضم ها و یکی بتخفیف و تشدید نون و الف مقصوره
و هنای ها تنبیه نیز هر دو عربی است بمعنی ایجا یعنی مکان نزدیک
و هر دو ظرف و اسم اشاره است اصل غیر جز و ظهر کن اهیانی دتم
زنا و رب لب الخ غیر بفتح غین مضموم و سکون یا حطی و ذا قرشت عربی است بمعنی جز

یعنی سوی جمعش اغیار بفتح است و بمعنی لا مانند فراضطر غیر باغ ای جایی
لا باغیا و بمعنی الا یعنی مگر مانند جاءنی القوم غیر زید نیز آمده است و آن بحسب
معنی اسم است لکن بمعنی اول صفت و اعراب آن تابع اعراب موصوف و بمعنی ثانی
منصوب بحالیت و بمعنی ثالث از برای استثناء و مضاف بمستثنی و اعراب آن هم
اعراب مستثنی بالا است بالتفصیل قط بفتح و ضم قاف و تخفیف و تشدید طاء
مضمومه که چهار لغت باشد و قطط بفتح قاف و تنوین طاء مجروره و قطی بفتح
قاف و کسر طاء و قط بفتح قاف و تشدید طاء مجروره نیز همین است بمعنی هرگز
و در اینوقت اسم و ظرف است برای مبالغه زمان ماضی منفی است مانند ما رأیته
قط و بمعنی یعنی منتهی شود مانند اعطه درهما فقط نیز آمده است و در
این وقت بفتح قاف و سکون طاء مخففه و با حطی نیز مستعمل و اسم بمعنی
انتهاء و محل رفع میباشد و آنست که مستعمل در آن با بستیار و احیوه علی الکسب
قایم مقام خبر ابتدا بفتح همزه و سکون یا احطی و فتح و ثوب ضار ضلع عرب
و مصدر باب ضرب است بمعنی نیز بازگشت و رجوع کردن به چیزی و آن
منصوب و مفعول مطلق اصل مقلوب است و به ضم و فتح راء فرشت و تشدید
تخفیف یاء مفتوحه و تاء تانیث ساکنه که چهار لغت باشد و رب بتا مضموم و فتح
راء و تشدید و تخفیف یاء مفتوحه که چهار لغت باشد و رب بضم راء و ضم
یاء مخففه و بر وزن من لغت و رب بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف یاء مفتوحه
و فتح تاء تانیث و هاء مصدریه که چهار لغت باشد و رب بضم و فتح راء و تشدید
و تخفیف یاء مفتوحه و ضم تاء تانیث و هاء مصدریه که چهار لغت باشد نیز
هو حرف است بمعنی بسا یعنی بسیار و باین معنی حرف جر و از برای تکثیر
مانند رب رجل فقیر اغنیته یعنی بسیار مرد فقیری غنی کردانیدم صرا و را
و بمعنی کم مانند رب رجل کریم لقیته یعنی کم مرد کریمی ملاقات کردم من
نیز آمده است و باین معنی حرف جر از برای تقلیل است و آن مطلقا صدر طلب

بیت دوم

و فعلش

و فعلش غالبا ماضی بحذف و مدخولش نکره موصوفه است اگر بدون ما باشد مصدر
مستعمل باشد مانند رب رجل فقیر و مثال مذکور در جمله اسمیه و فعلیه است اگر با ما مستعمل باشد
مانند ربما قام زید در جمله اسمی و ربما قام زید در جمله فعلی **شعر** مدومند و از
آن باز است الجار الیه در شعر بصر **شرح** مذ بضم و کسر میم بحذف نون و
سکون ذال و ضم و فتح ذال مخفف و منذ بضم و کسر میم و سکون نون و ضم و فتح
ذال مخفف هر دو حرف است بمعنی از آن زمان یا آن یعنی بمعنی من و از برای ابتداء
غایت در زمان ماضی است مانند ما رأیته مذ او منذ یوم یعنی ندیدم من او را
از آن روز یا آن یعنی ابتداء ندیدن او را از ابتداء یک روز بود و هر دو بمعنی مع
یعنی از برای ظرفیت در زمان حاضر مانند ما رأیته مذ یومنا او منذ یومنا یعنی
ندیدم من او را در این روز و در این زمان و اسم بمعنی اول مدت مانند ما رأیته منذ او
منذ یوم الجمعة یعنی ندیدم من او را از ابتداء روز جمعه یعنی از اول مدت ندیدن من او را
در روز جمعه بود و اسم بمعنی جمیع مدت مانند ما رأیته منذ او منذ یومان او ثلاثة یعنی
ندیدم من او را در دو روز یا چند روز یعنی جمیع مدت ندیدن من او را دو روز یا
چند روز بود نیز آمده است و هر دو بمعنی از آخر و خبر و مخصوص باسم ظاهر
و مدخولشان مجرور باشد و بمعنی زمان اسم مبنی و مبتدا و ما تکمل خبر مبتدا
مطلقا یعنی خواه مدخولشان مفرد باشد مانند منذ الاول و خواه تثنیه و جمع
باشد مانند مثال ثانی و مثال اول ساکن است اگر ما بعدش مفرد باشد یا مانند
امثله مذکوره و مضموم است اگر ساکن باشد مانند منذ الیوم و مثال ثانی مضموم
در هر دو حال مانند منذ یوم و منذ الیوم و گاهی ذال هر دو مفتوح است اگر ما
بعدش ساکن باشد مانند منذ الیوم و منذ الیوم بفتح ذال هر دو و ایها بفتح همزه
و سکون یا احطی و نصب و فتح هاء که لغت باشد و به بکسر و فتح همزه و یا
حطی و کسر هاء و به بکسر همزه و کسر و تنوین هاء نیز لغت و کثرت است ایها

عربیست بمعنی دور شدن و آن اسم فعل بمعنی بعدت ابه عربی است بمعنی بفزا یعنی
زیاد کن در بعض باید عمل آن اسم فعل بمعنی حیرت است **مهلا** مهلا بفتح میم و سکون ها و فتح
و ها خوش **اقبلا** اقبلا بفتح همزه و سکون قاف و کسر باء اسم فعل بمعنی اقبل
تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساویست **ها** ها و الف و فتح و تنوین ها
صحیح تنوین نیز عربیست بمعنی خوش یعنی کلمه است که در وقت خوش آمدن
چیزی گفته میشود از روی تعجب چنانکه **ها الله** بمعنی خوشا تو است و آن اسم فعل
بمعنی التعجب است **قلما** بفتح قاف و شد لام و ما کافه از عمل رفع عربیست بمعنی
اندک یعنی کم و آن حرف است از فعل و حرف است **بخ** بفتح با و سکون خا و بخ بفتح با
و کسر خا و بخ بفتح با و ضم و تنوین خا مخففه و در صورت تکرار در آن نیز
چهار لغت آمده است **بخ بخ** بفتح با و کسر و تنوین خا مخففه در اول و فتح با و
سکون خا در ثانی و بخ بخ بفتح با و سکون خا در هر دو و بخ بخ بفتح با
و کسر و تنوین خا مخففه در هر دو و بخ بخ بفتح با و کسر و تنوین خا مشدده
در هر دو **اصل القطعة الحادیة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور صدر**
یعنی قطعه یازدهم در بحر مجتث مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصرعش
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **بیت**
نقش بپای تو جوانان نهاده روی بنان **ا** تو چه سر تو عشاق رست همه در آن
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان **ا** بکوی محنت و رنج نشر خزان تو در مقام جوان
و در تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوازدهم و در این قطعه یازده بیت
و شش بیت ملحق است **اصل** رما امید و کوات و سوغ و مل جوانی
نصفت عدل و صوت و هرس آزار **توضیح** رما بفتح را قرشت و تخفیف میم
و الف مقصوره و مد در هر دو بیت هم بمعنی امید یعنی آرزو و هم بمعنی کمان

یعنی کمان

یعنی کمان مطلقا یا کمان چاه تثنیه اش بمعنی کمان رجوان بفتح نون و جیم ابر جا
بفتح و مد و آن لغات مشترک و معنی اش هر دو معنی از باب نصر مستعمل است کوان
بفتح کاف فارسی سوغ بفتح سین مهمله و سکون واو و غین منقوطه و عمل بفتح ها
حطی و شد لام و جوار بفتح جیم تخفیف واو و الف و زای هر سه عربی و عدل است
اول ثانی از باب نصر و ثانی از باب ضرب بمعنی روانی یعنی روا بودن و جایز
بودن و عدل مصدر باب نصر است بمعنی گشودن چیزها نیز آمده و میآید و هر یکی
دوم از قطعه سی ام روا بفتح را بی نقطه فارسی و یای مفید معنی حاصل مصدر
نصفت بفتح نون و فتح صاد مهمله و فا مصدر نصفت و تا مصدر نصفت و تا عربی باب مصدر
باب افعال است بمعنی عدل یعنی دادکردن و عدل بفتح عین و سکون مهمله و دال
و لام نیز عربی مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر بان شده صوت بفتح
صاد مهمله و سکون واو و تا و هرس بفتح و کسر هاء و سکون را قرشت و سین
مهمله هر دو عربی است بمعنی آواز اول مطلق آواز را گویند و آن مهمل اصوات
بفتح است و ثانی مطلق آواز را از ضعیف گویند و آن هر گاه تنها استعمال شود
مفتوح است مانند ما سمعت له حرسا و اگر مکرر است مانند ما سمعت له
حسا و حرسا و هر دو مفتوح مشهور از صوت بفتح و حرس بفتح و کسر از باب ضرب
بمعنی آواز کردن است **اصل** حضیض و غایر عزاز است و هجل و دهه لشیب
بفاء و ربوه تل است **ترجمه** حضیض بفتح حاء حطی و کسر ضاد معجمه
و یاء حطی و ضاد دیگر و غایر بفتح غین معجمه و الف و کسر همزه و راء قرشت و عزاز
بفتح غین معجمه و سکون زاء قرشت و هجل بفتح هاء و سکون جیم و لام و دهه
بفتح دال مهمله و واو و سکون هاء و دال ابجد و تا و ربوه بضم راء مهمله
هر هشت عربی است بمعنی زمین نشیب یعنی نشیب جمع حضیض بفتح حاء و کسر
حاء و شد ضاد معجمه بضم غین و جمع غایر بفتح غین و یای مکسور و جمع هجل بفتح هاء

وهجلات بفتح وهجال بکسر وهجول بضم بجمع وهرم ادهد بفتح همزه وضم هاء وروهاء
وروهان بکسر وجمع وهطه وهط بفتح وروهاط بکسر است وهرهشت صفت مشبهه است
لشیب بکسر اول وکسر ثانی با نقطه فارسی است لفاء بفتح با حطی بتخفیف با الف
وغین معجمه مفتوح بروزن فریب نیز در بوه بحرکات راء قرشت وسکون با الحجد وواو
وتاء دربو وربا وه بحرکات راء وراء بروزن غاشیه وربا ءه بفتح همزه وضم همزه
وتاء نیز وتل بفتح تاء قرشت ومشدد لام وتحتانی بفتح نون وسکون جیم ودال الحجد
وهضبه بفتح هاء وسکون ضاد منقطع وبا الحجد وتاء هوده عربیست بمعنی زمین
فراز یعنی بلند جمع بفاء بفتح وجمع تل تلال بکسر وجمع تحت الحجر بفتح همزه
وضم جیم وتحاد بفتح وتحود تحت بضمتین وجمع جحود الجحد بفتح همزه وکسر جیم و
جمع هضبه هضب وهضاب بروزن عنب وکتاب وجمع جمشر اهاضب بفتح وتدبل
بعض شراح تاء قرشت تل را بطا حطی بتقویض شرحش بترتیب یافت تنت فارسی
از تحریف کتابت وهرده صفت مشبهه است فراز بفتح فاء فارسی است اصل
طعام خوردن تحل بذب حلی تال از زبرج وسرق سنود یا تلوه غاش شرح
طعام بفتح طا حطی وتخفیف عین مهمله مفتوح والف وجیم عربیست بمعنی خوردنی یعنی
آنچه محتاج بخوابیدن باشد وکندم ملاحضه وسرین نیز گویند بمعنی اطعم بفتح همزه وکسر
عین بجمع جمشر اطعمات بفتح است فی بفتح فاء وسکون وضم جیم وهاء عربیست
بمعنی در بستانی وبری وسنای مطلقا والحش بحاء است حطی بکسر حاء وسکون طاء
وحا حطی عربیست بمعنی خانه ای که آن کاهی مذکر مستعمل میشود از زبرج وضم همزه وضم
راء قرشت ومشدد زای وبروزن عضد قفل عنق در زبرج وضم راء تخفیف زای
ورنز بضم راء وسکون نون فوقانی وزای وآز بروزن کابل نیز عربیست بمعنی زبرج
مرفا بفتح میم وفتح راء قرشت وفاء قرشت بمعنی شوربا الحجر بفتح حاء
بفتح فاء وفتح لام وسکون واو ولام دیگر والف مقصوره عربیست بمعنی غاش

یعنی

یعنی مرغابی بذکر از ابرک غاش بغین با نقطه فارسی است اصل قصید
مغز مستبر است در دار مغز تنان شرح قرید کاف وسمین قریب وطویل
دراز شرح قصید بفتح قاف وکسر صاد مهمله وبا حطی ودال الحجد وبروزن
صبور نیز عربی است بمعنی مغز مستبر استخوان یعنی مغز فربه استخوان
وآن صفت مشبهه از قصاده بفتح از باب حسن بمعنی مستبر شدن مغز است
مستبر بکسر بی نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وسکون با یکنقطه ولا
بی نقطه فارسی است دار بضم دال قرشت والف منقلبه از یا وبروزن
خبر وقبر نیز عربیست بمعنی مغز تنان یعنی استخوان تنه بفتح قاف وکسر
دال الحجد وبا حطی ودال دیگر عربی است بمعنی کاک یعنی گوشت خشک و
آن صفت مشبهه از قدد بفتح قاف وشد دال از باب نصر بمعنی گوشت بریده
کردن است کاک بضم کاف فارسی وتبدیلش بقاف از باب شماه است
سمین بفتح سین مهمله وکسر میم وبا حطی ونون وسامن نیز عربیست
بمعنی چربی فربه جمعش سمان بکسر است وآن صفت مشبهه از سمن بفتح وسکون
بروزن غبن از باب علم بمعنی فربه شدن است طویل بفتح طاء حطی وکسر
واو وبا حطی ولام بروزن فعیل نیز عربیست بمعنی چیز دراز جمعش
طوال وطیال بکسر وتشدید یا است وآن صفت مشبهه است بمعنی فاعل
از طول بضم از باب نصر بمعنی دراز شدن است اصل محیض بوزن دلیل شیر
کوزه کشتیر شرح کوزه یا چه چین بصل پنیر وبیان شرح محیض بفتح میم
وکسر حا مخفف وبا حطی وضاد منقطع ومخموض بفتح نیز عربی است بمعنی
دوغ یعنی شیر دوغن کرده وآن صفت مشبهه از محض بالفتح از باب نصر
وضرب وضع بمعنی بر هم زدن خمیر وجنبانیدن هر چیز است لبن

بفتح لام و فتح با ابجد نون عربیست بمعنی شیر جمعش لبان بفتح است کرنبه
بفتح کاف و سکون زای و ضم و فتح با ابجد و راء قرشت زاء عربیست
بمعنی کشنیز سبز لبنانی و بری مطلقا و خشک آن را کسفارت از جمع
آن کسافرات کوبند و کوبند در اصل شش از قطعه شش کرع بضم
کاف و تخفیف راء قرشت و الف و عین سعفص عربیست بمعنی باجه
کاو و گو سفند و الخر در زیر زانوست از انسان و آن مؤنث بنی مثل
رجمش کرع بفتح همزه و ضم راء و کاریع بفتح است جبن بفتح جیم و ضم
با ابجد و شد نون و بروزن قفل و عنق بنی و بصل بفتح با ابجد و
فتح صاد سعفص و لام لقد شش زنب است و جبن عربیست بمعنی بنی
بصل عربیست بمعنی پیاز لبنانی و بری مطلقا و لحش بر بصل است
سعید و در مکه نان سفید و نخل سرکه ریغیف کردی بدست را ابتدا
آغاز فرج سعید بفتح سین سعفص و کسر میم و یا حطی و ذال المعجمه و سعید
با السجد بنی و در مکه بفتح با ابجد و سکون راء قرشت و فتح میم و کاف
ها ملحفه شمر تر و رمق بکاف و خاری بضم حاء حطی و شد دال الف
راء قرشت و الف مقصوره بنی هر پنج عربی است بمعنی نان و آرد سفید
و الحاق ها در مکه از جمله و زن شمر است خل بفتح خا المعجمه و شد لام
عربیست بمعنی سرکه انگوری و غیره مطلقا ریغیف بفتح را قرشت و کسر
غین المعجمه و یا حطی و فا عربیست بمعنی کرده یعنی کرده نان عجن دار خمیر
بفتح همزه و کسر غین و تخفیف و تخفان بفتح است کرده بکسر کاف عجن نان
و سر بیش جو و قرا است بفتح جیم و سکون میم و راء قرشت و یا المعجمه و خاف
و زاء و دیم بفتح با ابجد و سکون یا المعجمه و همزه و یا و ها و نون بضم هر دو

بنیز و انبذا

بنیز و انبذا بکسر نون و سکون یاء ابجد و کسر باء قرشت و ذال ابجد و الف
مدوده هر چهار عربی و معنی سه است سه اول از باب منع و رابع از
باب افتعال ابتدا کردن و قصد ابتدا و از جمله و زن شعر است آغاز
همزه و الف و غین با نقطه فارسیست اصل قطیع و از سه جدی و عناق
بز غاله ا چنانکه مغربی و ضان میش و تیس نر ها شرح قطیع بفتح
قاف و کسر ظاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی رمه بعضی گله
گوسفند و شتر جمعش قطاع و قاطیع بفتح و قطعان بضم و قطاع
بکسر است جدی بفتح جیم و سکون دال ابجد و یا حطی و عناق بفتح عین
سعفص و تخفیف نون و الف و قاف هر دو عربیست بمعنی بز غاله ابجد
بز غاله را گویند جمعش اجد بفتح و اجداء بفتح و مد و جداء بکسر و مد
و جدان بکسر است عناق بز غاله ماده را گویند جمعش اعنق بفتح
بفتح همزه و ضم نون و عنوق بضم است عرب بفتح میم و سکون و فتح عین
سعفص و ذال ابجد و زن امیر و کتاب و امعوز بضم همزه و زای بکسر
میم و سکون عین و زای و الف مقصوره و مد و ده نیز هر دو جمع ماعز بکسر
عین است بمعنی بز نر و ماده مطلق و نیز و زبادی و بعضی بز نر و ماعزه
آن برای ماده تن و نیز هر دو جمع ماعز و هر دو بفتح است ضان بفتح ضاد
معجمه و سکون و فتح همزه و نون و بروزن امیر و بز نر امیر عربی و جمع ضائن
بکسر همزه است بمعنی میش بعضی گوسفند و مؤنث ضائن و جمعش
ضوائن بفتح است تیس بفتح تاء قرشت و سکون یا حطی و سین
سعفص عربیست بمعنی نر بز بعضی بز نر که بیش سر وی
کله است جفش تیوس بضم است بهار بضم نون و فا
سینست اصل ابو الملیح چکاوک و راست قنبی نام چه نسر

تنبیه

تنبیه کردنست نسل بکسر و فتح نا و تخفیف سین بی نقطه فارسیست
نصر بمعنی کردنست مقطع بکسر میم و سکون قاف و فتح طا حطی و عین سعفص عربیست
بمعنی کاز بعضی مطلق مقراض و آن اسم آلت از قطع بفتح منع
بمعنی بریدنست کاز بکاف عجمی فارسیست اصل تکرهست و خواب
ست نیت عین بنیه تیله بود که بهیه چون صلوت نماز شرح
تکرهم بفتح تاء قرشت و فتح کاف و ضم شد راء قرشت و عین سعفص
و وضوء بضم واو و ضاد ضاد و واو و همزه هر دو عربیست اول
مصدر باب تفعل بمعنی شستن آب یعنی اطراف و چون ضوء
میان دو اطراف یعنی دست و روی چون میشوید لهذا این فعل
را تکرع میامند و ثانی بمعنی آب دست یعنی آبی که بآن
وضوء ساختن است آب دست بضم و الف و سکون باء یک نقطه
سیست نیت بکسر نون و تشدید و تخفیف یا حطی و تاء مصدر عربی
و مصدر باب ضرب است بمعنی عزم یعنی قصد کردن و عزم بفتح عین سعفص
و سکون زای و میم عربی و مصدر باب ضرب است بنا تربت تقبیل بالشه
منه بفتح با ابجد و کسر نون و شد یا حطی و تاء و قبله بکسر قاف و
سکون باء ابجد و لام و تاء هر دو عربیست بمعنی کعبه یعنی خانه خدای تعالی
شانه و کعبه بفتح کاف و سکون عین سعفص و باء ابجد و تاء
نیز عربیست بنا تربت تقبیل بالشه بضم صاد سعفص و
تخفیف لام و الف منقلبه از واو و تاء قرشت بمعنی نماز یعنی عبا
دت الهی و نماز را گویند و بجهت بالشه جمعش صلوات بفتحتین است
نماز بفتح نون و فا عربیست اصل عطاس عطسه عجمی لاغری خدا

خورم

خورم جبان و هلاع و هدان بدل و تشبه نان شرح عطاس
بضم عین سعفص عربیست و تخفیف طاء حطی و الف و سین
سعفص عربیست بمعنی عطسه و آن صفتی مشبهه از عطس بفتحتین
و عطاس بضم از باب نصر و ضرب بمعنی عطسه کردنست و عطسه
نیز عربیست بنا بر شهرت تغییر یافته شده عجمی بفتح عین سعفص
و فتح جیم عربیست و مصدر باب علم و حسب است بمعنی لاغری
یعنی لاغر شدن و مرد لاغر را گویند بفتح همزه و فتح جیم و مؤنث آن
عجفاء بفتح و مد گویند و لاغری بمعنی عجف حاصل مصدر است
جدام بضم جیم و تخفیف دال ابجد و الف و جیم عربیست بمعنی خوره
خوره را با ابجد و مد بفتح و مجذوم بضم جیم و شد ذال مفتوحه
و جذم بفتح و مؤنث آن را مجذومه گویند جبان بفتح جیم و تخفیف
با ابجد و الف و نون و بروزن شدان دو لیمی نیز و جمع هر دو الف
منقلبه از واو و عین سعفص و هاء بکسر همزه نیز و هدان بفتحها
و سکون یا مجذومه و دال ابجد و الف و نون هر شش عربیست
بمعنی مرد بیل یعنی ترسنده جمع جبان جبناء بضم جیم و فتح باء
و مد و مؤنث جبان جبانه و جبان بفتح و مؤنث هلاع هلاعه و هلوع
هدهد انه و جذم یا و هدان از جمله ضرب و باب و زن سعل
و نیز از جمله صفت مشبهه است جبان و جبن بضمتین از باب حسن
نصر بمعنی بیدل شدن و هلاع از هلع بفتح و هلع بضم و هلعا
بفتحتین از باب نصر بمعنی بیدل شدن و فتح و فتح و فتح
سین سعفص و شد حاء حطی و نا ابجد عربی و مصدر
باب تفعل است بمعنی نا بکردن طحن نرم کردن

کرکس و چون صقر جرخ بازی باز نوع ابو الملیح بکسر میم و
وکسر لام و یاء حطی و حاء حطی عربی و کنیه چکاوک است و قنبره
بضم قاف و تشدید و تخفیف باء ابجد و زاء فارسی و شین و فاء و جیم
و قنبراء بفتح قاف و سکون نون و مد نیز عربی و آن چکاوک
است و آن مرغیست کاکل دار زرد رنگ آنکه بخشیات که در صحرا
او صدا میکند و بعربی قنبرات گویند جمع اول قنبر بر وزن سکر
و بطل و جمع ثانی قنابر بفتح است چکاوک بفتح جیم عجمی و تخفیف هر
دو کاف و واو فارسیست نسر بفتح نون و سکون سین سعفص
و راء قرشت عربیست بمعنی کرکس و انسر معرب نسر است مرغی است بزرگ
تیز چنگل نسر بفتح همزه و ضم سین و تشدید راء بضم است بمعنی نری
که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام میپرستیده اند نیز آمده و گذشت
در اصل هشتم از قطعه رویم کرکس بفتح کاف و سکون راء بنقطه
و کاف عجمی و سین بی نقطه فارسیست معرب بفتح صاد سعفص و سکون
و فتح قاف و راء قرشت عربیست بمعنی چرخ و آن مرغ شکاری است معروف
نجعش اقر بفتح همزه و ضم قاف و مفتوح بضم و مفتوح بکسر است جرخ جرخ
عجمی و سکون راء بی نقطه و غین بی نقطه فارسیست تا زی بباء ابجد
و الف و کسر زاء و تخفیف یاء حطی و آن بفتح باء و سکون همزه
و زاء فارسی عربیست بمعنی آن و آن مرغ شکاری است معروف و جمع
اول بواز بفتح و بزات بضم و بزان بکسر باء و سکون همزه است
و بمعنی آن لغات مشترکه میان عرب و عجم است ابو الزبر بفتح
و بیزان بکسر باء و سکون یاء حطی است نوع جوی تیر
شوانر مخلب چنگ حدید تیز و مسن چه فسان مقطع

کاز

کاز نوع صقر بفتح صاد سعفص و کسر غین ضطغ و باء حطی و راء
قرشت و سین و زاء عجمی است و عقران بی عربیست بمعنی جنبر جوی
یعنی کوچک جعش صفا بکسر و صفراء بضم صاد و فتح غین و مد
و صفور بفتح و مد و سوی قرشت صفیر است و آن صفه مشبهه از صفا
بفتح و صفر بر وزن عنب و فرس و صفران بضم از باب حسن
بمعنی جوی شدن است حباری بضم حاء حطی و تخفیف باء ابجد و الف
و راء قرشت و الف ثانیه عربیست بمعنی سوات یعنی مرغ سرخ
نامی که مرغی جوی و جوی نر و تیر کی تو خدا می گویند و آن غیر
ستعمل و در آن ابجد و جمع مد کرو مؤنث مساویست و گاهی
بجای او زده میشود به حباریات شوار بضم و فتح شین با نقطه
بی فارسیست و سد بل بمعنی شهباز تاد و نقطه اول الصاد ضطغ و معوض
شهرش به نون و میم با نقطه دشت با سوا بحرف کتابست مخلب بکسر میم
و سکون خاء تخذ و فتح لام و باء ابجد عربیست بمعنی چنگل بمعنی
چنگال پنجه طیور و مباح جمعش مخالب بفتح تر و آن اسم آلت از
خلب بکسر از باب نصر و ضرب بمعنی جراحت کردن است حدید
بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یا حطی و دال دیگر و حدیده با تاء
بر وزن عراب و سهام نیز عربیست بمعنی چیز تیز جمعش حدید
و حدائد بفتح و حداد بکسر است و آن صفه مشبهه از حدد بکسر
از باب ضرب بمعنی تیز شدن است و حدید بمعنی آهن تیز آمده و گذشت
در اصل دوم از قطعه دیم مسن بکسر میم و فتح سین سعفص مشدد
نون عربیست بمعنی فسان بمعنی سنگی بآن کارد و شمشیر و امثال آن
تیز کنند جمعش مسان بفتح است و آن اسم آلت از سن بفتح از باب

بیم هو بدی و شیر ا ر سیل هم و بعله ز نجم همه ا ز شرح
زیم بفتح زای و کسر نون و یاء حطی و میم و زیم بر وزن اسم مفعول
باب تفعیل بنی و بنی بفتح دال ابجد و کسر عین سعفص و شد یاء
منقلبه از واو هر دو غریبست بمعنی سد حرام زاده سیستن
سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه فارسیست لغت بفتح باء
ابجد و کسر دال ابجد و شد یاء منقلبه از واو عربیست بمعنی مرد بلید
زبان و فحش گو و نشتن بدی و تخفیفش از جهت و زیم
و تفسیر هر سه شیر مجانیست و آن مشتبه از بدی بفتح و مد و بدا
و بفتح از باب حسن بمعنی بلید زبان شدن و فحش گفتن است
رسیل بفتح راء قرشت و کسر سین سعفص و یاء عربیست بمعنی
بمعنی تجمع هر امر فی بعله بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و فتح
و تاء تانیث و بعل بی تاء غیر عربیست بمعنی زن بجمع بفتح نون و کسر
جیم و شد یاء منقلبه از واو عربیست بمعنی تخصص هر چیز بمعنی
انجیر بفتح همزه و کسر جیم است و از صفت مشتبه از نجو بفتح
و نجوی بفتح و قصر از باب نصر بمعنی از هر کردن است ملحن کلیم
سخن است و جیم هیشه قرین نیم بود همه شریک
انبا ز شرح کلیم بفتح کاف و کسر لام و یاء حطی و میم عربیست
بمعنی تخصص هر سخن و آن صفت از کلم بفتح اسم مصدر باب
تفعیل بمعنی با کسی سخن گفتن است لغت بفتح خاء
حطی و کسر راء قرشت و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی تخصص
هر پیشه بمعنی هر کار جمعش حرف و فاء بضم خاء و فتح راء و مد
و از صفت از حرف بفتح و جیم بکسر از باب ضرب بمعنی پاسبان گاه

کردنست

کردنست سیشه بکسر یاء تحتی فارسیست قرین بفتح نون و کسر راء
قرشت و یاء حطی و نون بی نقطه بفتح نون و کسر دال ابجد و یاء
حطی و میم عربیست اول ابجد بمعنی مرد نزهمه بمعنی نفس
و هم صحبت و ثانی بمعنی مرد همه بمعنی هم دهن و هیبا الجمع
قرین قرناء بفتح قاف و فتح راء و مد و جمع ندام ندماء و فتح نون و فتح
دال و مد و مونث ندمت و مستقل حرف عطف از جهت و زیم
و هر دو صفت مشبهه است از وزن بفتح از باب ضرب و قرم بمعنی جمع
بجمع مصدر متعدی از باب نصر بفتح اسم مصدر مهنا و مهنا از باب
مفاعله بمعنی با هم نشستن و آشنا شدن و هر دو مرکب
هر دو از هر و مشترک دو میان دو معنی مذکور هست شریک بفتح
شین قرشت و کسر راء قرشت و یاء حطی و کاف و مرز بر مثال
نیز عربیست بمعنی مرد انبا بفتح همزه جمع اول نبی بضم نون
و فتح باء و مد جمع ملحن ابشرات بفتح همزه و سکون شین قرشت
ثانی مفرد است و از صفت از شرب بکسر و شرب بضم از باب علم
بمعنی با کسی آشامیدن است انبا بفتح همزه و سکون نون و باء
مثلث ملحن و شل بمعنی نجار و سلسل عجمه جیم فتح
بغیر و علول ابدال شرح و شل بفتح واو
و فتح شین قرشت و لام و شل بفتح قاف نجار و فتح و سکون
میم و دال ابجد و قاف و جعل بفتح ضاد ضطع و سکون حاء
حطی و سلسل بفتح هر دو سین سعفص و سکون لام
اول و بر وزن خلخال و سلاسل و صمیر اول و ثانی
سین ثانی بی نقطه و جعله بفتح و ضم عین ضطع و سکون میم

وتاء وفتح بفتح فاء وسکون تاء قرشت وحاء حطی وغیل بفتح غین
ضخم وفتح وسکون یاء حطی ولام وغلل بفتح غین منقطع وفتح
لام اول هر دو از ره عربیست بمعنی طوق وشال اندک بیماده
را گویند جمعش اوشال بفتح است وغذ وغذاب اندک بیماده
وغذ آب دنیا وضحاء اندک روی زمین را گویند که عمق نداشته
باشند جمعش اضحال بفتح وضحلی بضم ضحال یکسر سلسل
وسلسال وسلسبیل آب گوارا یا سرد وغیجم یکجرعه آب وفتح
آب روان وغیل آب روان بر روی زمین وغلل آب روان در
میان درختان را گویند جمعش اغلال بفتح وسر یکسر سین سعفص
وشدن یاء قرشت وسرین بر وزن شریف نیز بجوی بفتح
نون وسکون قرشت وسکون جیم وواو الف مقصور منقلبه
از واو عربیست بمعنی سر از یعنی سخن پوشیدن وپنهان جمع
سیر سر بفتح وجمع سیره سرائر بفتح است وهر سه صیغه
مشهور است اول وثانی از سیر یکسر از باب ضرب وثالث از
فتح وبجوی بفتح وقصر از باب نصر بمعنی دراز کردن دراز بر نقطه
فارسیست امثله لغات تخزر زجر از فن المقصور شرح
یعنی قطعه دوازدهم در بحر کامل متمن مقصور است وعلت بحر
کامل هر مصراع چهار قطع سه فاعلاتن ویک فاعلان حاصل شود
چنانکه ناظم گفته نظم ای تست سیر وخرامان ای رخت ماه تمام
ساز در بحر کامل یا ره یکسر سیر مقام فاعلاتن فاعلاتن فا
علاتن فاعلان همچه سلسل بعد ازین این قطعه بر جان
صحیح شمار وجه تسمیه این گذشت در قطعه ششم

ودر سه قطعه

ودر سه قطعه بیت اصل وپنج بیت ملحق است اول قرنفر بفتح
وحلاحل سید ورأس وهامات مهتر است وحید بر شتی
چیز واسم ناقه وقر بفتح قاف وسکون راء قرشت ومیم
وعطر بفتح یکسر غین ضخم وسکون طاء حطی وکسر راء
قرشت ویاء حطی وفاء وحلاحل بضم حاء حطی وتخفیف
لام والف وکسر حاء حطی ولام دیگر وسید بفتح راء قرشت سین
سعفص وکسر شدن یاء حطی ودال ابجد ورأس بفتح راء قرشت
وسکون همزه وسین سعفص وبر وزن سید وامیر بن وهام بضم
وفتح هاء وتخفیف میم والف ومیم هر هشت عربیست بمعنی
یعنی بن رهط حلاحل وهام مرد بزرگ من قبله حلاحل وهام
من بن رهط وباقی مرد بزرگ من قبله را گویند جمع قطر بفتح
بفتح وجمع حلاحل حلاحل بفتح وجمع سید سادة وساندة
سیاد بفتح وجمع رأس رأس بفتح اول وضم ثالث وعرب
رؤس بضمتین وجمع هام اهمام رأس بمعنی سر نیز آمده وگذشت در
اصل اول از قطعه سیم است بفتح دال ابجد وسکون حطی سعفص
تاء قرشت از لغات مستعربه صمیل عرب وعجم است بمعنی
صدر بمعنی بالای خانه وچهار بالش ملوک ومسند اکابر را
نیز گویند جمعش رسوت بضم است وصدر بفتح صاد
سعفص وسکون دال ابجد وراء قرشت نیز عربیست بمعنی
نفسیر از شیء وصدر بمعنی سینه نیز آمده وگذشت در قطعه
از قطعه طلیح شتی بفتح شین قرشت وسکون یاء حطی
هر هشت عربیست بمعنی چیزی طلاق جمع شتی اشیاء وشیا

راشاوان بفتح است وقصر است اسیم بکسر همزه وسین با همزه قطع منقلب از سماء
وسکون سین سعفص ومیم رسم وسماء بحکم کاف بسین هم بود وقصر
ثانی نیز عربیست بمعنی نام جمعش اسماء واسموت بفتح وضم وجمعش
اسامی واسامیست اصل عقوه ساحت امر کار نوا گفته فعل کرد
جنب پهلو جار همسایه نهبان سطح بام شرح عقوه بفتح عین سعفص
وسکون قاف وفتح واو وتاء وعقاة بفتح نیز هست بمعنی ساحت
یعنی فضا وگشادگی میان خانه یعنی میان شهر جمعش عقوات جمعش
عقابکی ومدا است ومساحت بسین سعفص وحا حطی نیز هست وجمعش
مساح ومساحات بفتح وسوح بضم بنا بر تشدید تفسیر بان سبب
امر بفتح همزه وسکون میم وراء دو نشان خبر است بمعنی کار جمعش
امور بضم است قول بفتح قاف وسکون واو وکلام عربیست
بمعنی گفت جمعش اقوال بفتح وجمع جمعش اقاویل بفتح است
واو صفت آن قول بفتح از باب نصر بمعنی فعل بکسر فا وسکون سین
سعفص ولام عربیست بمعنی کرد جمعش فعال بکسر است
واو صفت آن فعل بفتح از باب منع بمعنی کرده است جنب بفتح
وسکون نون وزاء اعجمی وجانب بکسر نون وجنبه بفتحتین نیز هست
پهلوی انسان وغیره مطلق جمعش جنوب بضم وجوانب جمعش
بفتح است جا بجیم والف منقلبه وانزاو وراء قرشت
عربیست هم بمعنی همسایه وهم بمعنی نهبان یعنی حافظ وپاسبان
جمعش جیران وجیره بکسر وجوار بفتح است سطح بفتح سین
سعفص وسکون تاء حطی وحا حطی عربیست بمعنی بام وخانه
وبالای هر چیزی را نیز گویند گویند جمعش سطوح بضم است

اصل

اصل لون رنگ وریح بوی وباد وعین چشم منبع لوم خواب روشنی
زفتن بعد دوری خطوه گام شرح لون بفتح لام وسکون واو رنگ لون عربیست
بمعنی رنگ جمعش الوان بفتح است ریح بکسر راء قرشت وبا حطی وحا حطی
عربیست هم بمعنی مطلق بوی وهم بمعنی باد جمعش بمعنی ثانی ارواح وریاح
بفتح ورياح بکسر وریح بروزن عنب وجمع جمعش ارایح وارایح بفتح است
عین بفتح چشم منبع وسکون با حطی ونون بضم بفتح غیر منقطع وسکون
با بحطی ومیم هردو عربیست بمعنی منبع یعنی آب جمع آن عیون بضم جمع
غیوم بضم است منبع بکسر میم وبا دو نقطه در پایین وغین با نقطه
فارسی است لوم بفتح لون وسکون واو وجیم عربیست بمعنی خواب وآن
صفت از نوم بفتح از باب علم بمعنی خوابیدن است مشی بفتح میم وسکون شین
قرشت وبا حطی عربیست ومصدر باب ضرب است بمعنی رفتن بعد بضم با
ابجد وسکون عین مهمله وبا ابجد دور بروزن فرس نیز عربیست ومصدر باب
حسن وعلم است بمعنی دوری وشاء وباء دوری مفید معنی حاصل مصدر است
خطوه بضم وفتح خاء خطی وسکون طاء حطی وواو وتاء قرشت هر دو است بمعنی گام
یعنی ما بین دو قدم جمعش خطا بضم وفتح خطوات بضمتین است وآن صفت
از خطو بفتح از باب نصر بمعنی گام نهادن ورفتن است گام بکاف عجمی نام هست

اصل زبد مسکه دهن روغن فرس بضم صوت زغم کوزه نصب گاه
تلهه دیگ کاسه جام شرح زبد بفتح زای وسکون باء ابجد وتاء دو حطی
عربیست بمعنی مسکه یعنی مسکه تازه که بعضی خشک را بعضی گویند
گویند جمعش زبد بضم بروزن زمان است مسکه بضم میم وسکون سین بی نقطه
وکاف زاغ فارسی است دهن بضم با ابجد وسکون هاء دو نقطه
عربیست بمعنی روغن را نیز گویند جمعش ادهان بفتح ودهان بکسر است

قطن بضم قاف وسکون طاء حطی و نون و بروزن عدل نیز عربی است بمعنی پنبه
پاره اش قطنه و جمعش اقطان بفتح است صوف بضم صاد سعفص و واو و فا عربی است
بمعنی پشم پاره اش صوفه و جمعش اصواف بفتح است کوز بضم کاف و واو و زای
عربی است بمعنی کوزه جمعش کیزان بکسر و اکواز بفتح و کوزه بروزن حبشه است
قصعه بفتح قاف وسکون صاد سعفص و عین سعفص و تاء و صحفه بفتح صاد
سعفص و سکون حا حطی و فاء و تاء و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون و تاء
ثانیه نیز عربی است بمعنی کاسه جفنه کاسه بزرگ و قصعه و صحفه کاسه کوچک ش
از جفنه را گویند جمع جفنه جفان بکسر و جفنات بفتحتین و جمع قصعه قصعات
بفتحتین و قصع و قصاع و بروزن عنب بجمال است قدر بکسر قاف وسکون دال مهمله
و راء قرشت عربی است بمعنی دیگ و آن مؤنث باشد و نیز مستعمل و جمعش
قدر بضم است کاس بفتح کاف وسکون همزه و سین سعفص عربی است بمعنی جام
یونانی و ظروف آبخوری باشد ما دام که در آن آب باشد و آن مؤنث مستعمل و
جمعش اکؤس بفتح همزه اول و ضم همزه ثانی و کاسات بفتح کاف و سکون همزه
کؤس بضم و کاس بکسر است و جام بجیم و الف منقلبه از واو از لغات مشترکه میان
عربی و عجمی است لکن معجم مطلق ظرف آبخوری و ظرف نقره گویند جمعش اجؤم بفتح
همزه اول و ضم همزه ثانی و جوام بفتح همزه و واو و جامات با الف و جوم بضم است
اصل افت شلغم بقلاوه زرع کشت ربع فصل اکر سین حرمین حزمه دسته صوب
آلف تمدن دلو نوح اقت بکسر کاف وسکون تاء و تاء قرشت عربی است بمعنی شلغم
بفتح شین با نقطه و فتح غین با نقطه فارسی و معرب شلجم با جیم است بقل
بفتح باء ابجد وسکون قاف و لام عربی است بمعنی تره یعنی سبزی که با خورشها
خورند و لحم بر بقول بضم است تره بفتح تاء دو نقطه و راء قرشت نیز بر خورشها
را بنقطه و اخفاء هاء فارسی است زرع بفتح زاء وسکون راء قرشت عین

سعفص

سعفص عربی است بمعنی کشت یعنی مزروع سبز جمعش زروع بضم است و آن
صفت از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن و رویانیدن کشت بکسر کاف
فارسی است ربع بفتح راء قرشت وسکون باء حطی و عین سعفص عربی است
بمعنی دخل یعنی حاصل و زیادتی هر چیزی مطلقا و دخل بفتح دال ابجد وسکون
خاء نخل و کلام نیز عربی است بنا بر شهرت تفسیر بیان شده کرس بضم کاف
وسکون دال ابجد و سین سعفص و بروزن زمان نیز عربی است بمعنی
خرمن ناکوفته از کندم و جو و امثال آن مطلقا جمعش اکراس بفتح است حزمه
بکسر حاء با نقطه فارسی است حزمه بضم حاء حطی وسکون زای و میم و تاء عربی
بمعنی دسته جو و کندم و کاه و گیاه و غیر آن از آنچه دسته و بسته شود مطلقا صعب
بفتح صاد وسکون عین سعفص و باء ابجد و الف مخفف و الف و کسر نون و فاء و
بروزن کتف نیز لف و نتر عربی است صعب عربی است بمعنی حیوان تند یعنی حشی
جمعش صعاب بکسر است و آن صفت صعوبت بضم از باب حسن بمعنی تند و سرکش
شدن و الف عربی است بمعنی شتری که بعضی آن در دکندا زه مهار پس تفسیر شتر رام
بمعنی ضد وحشی بجا و از باب تفسیر بلازم است و آن صفت از الف بفتحتین از
باب علم بمعنی در دکردن بعضی شتر از حلقه است اصل نغر سین و ضرس دندان
ظفر ناخن حلد پوست خدرج رجوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام
نبج نغر بفتح نا و خذر وسکون غین ظفر بفتح و راء قرشت و سن بکسر سین سعفص
و شدنون و ضرس بکسر ضاد ضظع وسکون راء قرشت و سین سعفص عربی است
عربی است بمعنی دندان جمع منه اسنان بفتح و اسنه بفتح همزه و کسر سین و شدنون
و اسن بفتح همزه و ضم سین و شدنون و ضرس تند مستعمل و جمعش ضروس بضم
و اضراس بفتح است ظفر بضم ظاء ضظع وسکون فاء و راء قرشت و اظفور
بضم نیز عربی است بمعنی ناخن انسان و غیره مطلقا جمعش اظفار و اظافیر

بفتح است جاه بکسر جیم و سکون لام در الجیم عربیست بمعنی نوبت جیوان مطلقا جمعش
اجلاد بفتح و جلود بضم است خدر بفتح خا مخفف و شدد الجیم عربیست بمعنی پردهٔ
رخسار تخلیه اشخاص است جوز بفتح جیم و سکون واو و زا عربیست بمعنی لبرد
شکر و میان هر چیزی را نیز گویند صیق بکسر صاد ضاد ضاد و یا عطی و قاف و
حنک بفتح حا عطی و فتح نون و کاف اقر و شش عربیست صیغهٔ عربی و مصدر باب ضرب
بمعنی شکی یعنی تنگ شدن حنک عربیست بمعنی کام یعنی سطح بالای اندرون دهان
از انسان و غیر انسان یا ملحق ذقن از انسان جمعش احناک بفتح است کام کاف
فارسیست اصل ادمی انسی و انسان مردم و حیثی بری ؟ امرزه در شوه بازه
عدم تا دان دین وام شرح ادمی بضمهٔ دال الجید و الف و فتح دال الجید و کسر میم و شدد یا نسبت
و انسی بفتحتین همزه و سکون نون و کسر سین معقص و شدد یا نیز انسان بکسر
همزه و سکون نون و سین معقص و الف و نون هر چهار عربیست بمعنی مردمی که
منسوب بحضرت آدم علی نبینا علیه السلام آدمی و انسان مذکر و مؤنث و واحد
و جمع از هر دو گویند جمعش اناسی مطلقا و انسی و انسی واحد مذکر و مؤنث از هر دو
گویند جمعش اناسی بتشدید و تخفیف یا نسبت حیثی بکسر جیم و شدد نون مکسور
و شدد یا نسبت و حیثه بکسر جیم و شدد نون و تا تانیث نیز عربیست بمعنی بفتح
منسوب بدجن از خدا گوید و مؤنث مطلقا اجر بفتح همزه و سکون جیم و را قرشت
و احاره بکسر کاف همزه نیز عربیست بمعنی مزد یعنی جزا و پاداش عمل و اصل اجرت
بضم و جمعش اجور بضم و احاره بکسر همزه و الف است و کاف صفت را اجر بفتح از باب نصر
و ضرب بمعنی مزد دادن و مزد دری کردن شهوه بحرکات را و قرشت
و سکون شین قرشت و واو و تا عربیست بمعنی بار و جمعش شهوه بضم و
کسر ها و تصریف است پاره بیای تحتانی فارسی است قرم بفتح قاف و سکون
را و قرشت و میم و غلامه بفتح و مضموم بضم میم و فتح را نیز عربیست بمعنی

تاوان

تاوان دین بفتح دال الجید و سکون یا عطی و نون عربیست بمعنی وام بفتح قرض
جمعش ادین بفتح همزه و ضم یا و دو نون بضم است و آن صفت از دین بفتح از
باب ضرب بمعنی وام دادن و وام گرفتن و وام بواو فارسیست اصل اصبع
انگشت است لیکن ابهام انگشت نیست ؟ بان سبابه است و سطی بنصر و
خنصر تمام شرح اصبع بحرکات همزه و سکون صاد معقص و حرکات با بجیم
و عین معقص کسره نیز اعتبار باشد را اصبوع بضم نیز عربیست بمعنی مطلق
انگشت دست و پا و آن کاهی مذکر مستعمل و جمعش اصابع و اصابیع بفتح است
ابهام بکسر همزه و سکون با الجید و ها و الف و میم عربیست بمعنی انگشت
نیز یعنی انگشت بزرگ دست و پا و آن کاهی مذکر مستعمل و جمعش ابا هم و ابا هیم
بفتح است سبابه بفتح سین معقص و شدد با الجید و الف و با و دیگر و تا عربیست
و سبه بفتح سین و شدد با نیز عربیست بمعنی انگشت شهادت که بعد از آنکه
و سطی بضم را و سکون سین معقص و طا عطی و الف مقصور عربیست
بمعنی انگشت میانین که بعد از سبابه است بنصر بکسر با الجید و سکون نون
و کسر صاد معقص و را قرشت عربیست بمعنی انگشتی که بعد از و سبابه
و آن مؤنث مستعمل و جمعش بناصر بفتح است خنصر بکسر خا عطی و فتح و سکون
نون و کسر صاد معقص و را قرشت عربیست بمعنی انگشت کوچک و آن مؤنث
مستعمل و جمعش خناصر بفتح است اصل سقم بیماری و صحت تندرستی
کبر ؟ فتح و دم دم است و خون القلب فی الفم شرح سقم بضم سین
معقص و سکون قاف و میم و بر وزن سحاب و جبل نیز عربی و مصدر باب
علم و حسب است بمعنی بیماری یعنی بیمار شدن و یا بیماری و تندرستی
مفید معنی حاصل مصدر است صحت بکسر صاد معقص و شدد حا عطی
مصدر نیز و صح بضم صاد و شدد حا و بر وزن سحاب نیز عربی و مصدر باب

ضرب است بمعنی شدید مستی یعنی شدید مست شدن تبه بکسر و فتح تاء قرشت و یاء
حطی و ها عربی است بمعنی کبر یعنی بزرگی و گردن کشی و آن مظهر از تهوه و
تبه بفتح و لبهان بفتح لام از باب ضرب بمعنی تکبر کردن است و کبر بکسر عربی است
بنابر مشهور تفسیر باسن و بفتح نافه و سکون یاء حطی و ها حطی بدم
بفتح دال الجمل بتخفیف میم و یاء الجمل و فرق بعد ثریا است فیح عربی است بمعنی
ریح یعنی چرک غیر طاهر مجنون و آن صفرا از باب ضرب و فتح
چراغ گرفتن است کریم بکسر راء بی نقطه نام مهی است دم عربی است بمعنی خون
[illegible] و تثنیه [illegible] و جمعش [illegible] بکسر [illegible] و می [illegible]
[illegible] و فتح نافه و سکون میم و سین سعفص
[illegible] بعد از تلس از [illegible] و
[illegible] بفتح نافه و سکون یاء حطی و هم نیز
[illegible] و دشت یاء منقلبه از همزه عربی است
[illegible] جمعش و وزن شعر است و آن صفرا از
[illegible] بمعنی خام [illegible] کوشت است احد
[illegible]
سبت شنبه جمعه آدینه حنا ابای
حطی و سکون واو و هم و جمعه بفتح
بمعنی سالجمع اول العوام بفتح و
[illegible] اسبوع بضم همزه و سکون بین
سعفص [illegible] و سبوع و فتح نیز عربی است بمعنی هفته
جمعش اسابیع [illegible] قرشت و سکون [illegible] و راء قرشت
عربی است بمعنی ماه جمعش [illegible] و ضم هاء و سعفص بفتح است مبت

بفتح سین

بفتح سین سعفص و سکون باء ابجد و تاء قرشت عربی است بمعنی روز شنبه جمعش
اسبت بفتح همزه و فتح باء و سبوت بفتح و ضم قرشت و رقشی و تقاویم زبانی است جمعه بفتح
جیم و سکون و ضم میم تخفیف سین سعفص و تاء عربی است بمعنی روز آدینه
جمعش جمع بر وزن رطب و جمعات بفتح اول و سکون و ضم و فتح نافه و رقشی
و واو است حباله بکسر حاء حطی و تخفیف باء ابجد و الف و لام و تاء و هول و
احوله بفتح نیز عربی است بمعنی پای دام یعنی دامی که در پای شکاری افتد
جمعش حبایل بفتح است پای دام بسکون یاء دو نقطه در پایین نارسی و کوب
از پای و دام و تقدیم صفت بر موصوف از جهت رعایت قافیه است ملحق
چون احد یکشنبه و اثنان و ثلثا اربعا هست دوشنبه سه شنبه چهارشنبه
و السلام شرح احد بفتح همزه و فتح حاء حطی و دال ابجد عربی است بمعنی روز یکشنبه
جمعش احاد بضم همزه و الف و دال بفتح یا جمع از برای آن نیست و رقشی الف است
و بمعنی یک روز نیز آمده و گذشت و در اصل هم از قطعه چهارم از اثنان یکشنبه
و سکون تاء تحتانی و نون و الف منقلبه از یاء و نون دیگر و تنی بر وزن الی نیز
و ثلاثاء بفتح و ضم ثاء تحتانی بتخفیف هم و الف و تاء دیگر و الف ممدوده و
اربعاء بفتح همزه و سکون راء قرشت و حرکات باء ابجد و عین سعفص و الف
ممدوده لف و نشر مرتب است اثنان و ثنی عربی است بمعنی دو و شنبه
جمعش اثانین بفتح و اثناء بفتح و ضم و رقشی باء ابجد است و اثنان بمعنی دو بر وزن
نین آمده و گذشت و در اصل هم از قطعه چهارم ثلاثا عربی است بمعنی روز
سه شنبه و جمعش از جهت وزن شعر و رقشی جیم است اربعاء عربی است
بمعنی روز چهارشنبه تثنیه اش اربعاوان و جمعش اربعاوات و جمعش از
جهت وزن شعر و رقشی ابجد است ملحق پنج شنبه دان خمیس قرن
سی سال درست بضم از سه تا سه بیل یک سه را ساه تام شرح خمیس بفتح

خاء نخستین و کسر میم و یاء حطی و سین سعفص عربی است بمعنی روز پنج شنبه چون اخمیس
بفتح همزه و کسر میم و مد و اخمسه بفتح همزه و کسر میم و رفتن هاء است قرون بفتح
قاف و سکون راء قرشت و نون عربی است بمعنی سی سال یا چهل یا ده یا بیست یا
پنجاه یا شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال بفتح و کسر و تشدید یا
بجد و سکون ضاد ضطغ و تنین سعفص عربی است بمعنی هر دو اصل اثر خداوند
از سه تا پنج یا از یک تا چهار یا از چهار تا نه یا بخصوص بیست و هفت تا یا از یک تا
ده در آحاد و در ترکیب با عشر و عشرین بر وجه اقوال یعنی هر یک از عدد بعشره و
بضم کوشه خواه اعداد مذکور را از خداد آحاد باشند و خواه اعداد مرکبه با
عشر و عشرین باشد نیز بالاتر پس گفته نمیشود بضم و ها اند و نیز بضم و الف و لام با
مذکر با تاء تانیث و با مؤنث بی تاء تانیث مستعمل است مانند بضعة رجال و
بضعة عشر رجلا و بضعة عشرون رجلا در مذکر و بضع سنین و بضع سنة و
بضع عشرة امراة و بضع و عشرون امراة در مؤنث متن حین دایان را تی دشت
در میان روز و شب خدوه بکره با میم تحتی و مفتوح و هم و شام شرح حین
بکسر حاء حطی و یاء حطی و نون دایان بکسر همزه و تشدید یاء تحتی و نون
و الف و حرکات همزه و تخفیف نون و الف منقلبه از یا یا راء و ازان بفتح و کسر همزه
تخفیف و الف و نون نیز مجموع عربی است بمعنی وقت یعنی هنگام جمع
حین احیان بفتح و جمع جمع احایین بفتح و جمع الی انا بضم همزه و الف و مد و جمع
اوان آونه بضم همزه و الف و کسر و راء است و حین ظرف زمان دارد برای زمان
دراز و کوتاه هر دو مستعمل است باشد لقیته حین کان شیئا یعنی ملاقات
کردم هنگامی که چیزی بود و وقت بفتح راء و سکون تاء قرشت نیز
نیز عربی و جمع اوقات بفتح است بنابر مشهور بفتح میان شده حین بکسر بفتح
جیم و کسر الجیم و یاء حطی و دال بکسر دال و نون و بفتح همزه و فتح میم و قسم

دال

دال نیز عربی است بمعنی روز و شب یعنی حدیث و فصل میگویند و از هر یک
روز و شب با هم صبحها هند خدوه بضم خین ضطغ و سکون دال الجید و
واو و تاء و خداة بفتح و غدیر بروزن عجینه و بکره بضم با الجید و سکون کاف
و راء قرشت و تاء و بروزن فرس نیز هر پنج عربی است بمعنی زمان میان زمان
صبح و طلوع آفتاب جمع خدوه و غدی و بروزن سمع و غدو و بروزن عنق و جمع غدا
غدوات بفتحتین و غدیات بفتح خین و کسر دال و تشدید یاء تحتیه
و تصغیر و تفسیر ش بیاید بمعنی زمان داد و اذان صبح محان و از باب تشبیه
کل است با سم جزء با هر دو فارسی و مرکب از ها بام بمعنی صبح و از زیاد و نون
زیاد است بخر بفتح باء و سکون جیم و راء قرشت و معرب بهم جیم و
سکون خین ضطغ و کسر راء قرشت و با الجید الف و نون عربی است بخر
عربیت بمعنی صبح یعنی روشنائی زمان اول روز و آن سرخی آفتاب
که در سیاهی شب از افق مشرق ظاهر شود و صبح بضم صاد سعفص و
سکون با الجید و حاء حطی نیز عربی و جمعش اصباح بفتح است بنابر مشهور
تفسیر بان متن مغرب عربی است بمعنی شام یعنی زمان فرو رفتن آفتاب
و آن اسم زمان از غروب بضم از باب حسن بمعنی فرو رفتن آفتاب متن
بل و رهمه نرم باران سلحب باران سخت جنة الملادی و فرو دسر برین
دار السلام شرح کل بکسر کاف حطی و تشدید لام و رهمه بکسر راء قرشت و سکون
ها و میم و تاء هر دو عربی است بمعنی نرم باران یعنی باران نرم و سست
جمع اول طلال بکسر و طلال بر وزن عنب و جمع ثانی رهم بر وزن عنب و رهام
بکسر است نرم باران بسکون میم فارسی و مرکب است از رهم و باران و رهم
صفت موصوف از جهت ضرورت شعر است سلحب بسین سعفص و
الف و کسر حاء حطی و تخفیف با حطی و تا عربی است بمعنی باران سخت که

پوست از روی زمین بود جمعش طی سواحی بفتح است جند الهادی بفتح جیم و شد
نون و تا و فتح جیم و سکون هاء و دال مقصوره منقلبه از یاء و فردوس
بر بن بکسر فا و سکون راء فرشت و فصال و سکون دال و سین مفتوح و با
با نقطه و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه و ریا بین و نون اول مرتب از دو
لفظ عربی و ثانی مرتب از فردوس عربی یا دومی با سریانی و از زبین با هستی
بمعنی دار السلام یعنی سرای و خانه سلامت از آفت جمع جنه جنان بکسر نون و تشدید
کاهی مؤنث مستعمل و زین بمعنی بالا این بمعنی زهره ماه است و دار السلام
نیز عربی و مرتب از دار بمعنی سرای و از سلام بمعنی سلامت است و بنا بر این
شهرت نقش بیان شده اصل القطعة الثانية عشر وهي الخبب المسبغ والمقصور
یعنی قطعه سیزدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و آن اجزاء آن که بعد
مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی
گفته نظم نوبهار است روی بجوی چه روی بدرمنین بهار است بیزخ تو بای
عقلا رز بخین مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان خوش است صورت مجتث
بناله عم و زین و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم در این قطعه سه
بیت اصل و دو بیت مسبغ است اصل صبا رز بطل و باسل و شجاع و بطل
شعیر و صبر و کتان جوست و جاش نیز شرح صبا رز بضم میم و تخفیف
باء ابجد و الف و کسر راء فرشت و زای و بطل بفتح با ابجد و فتح طا حطی و لام
و بر وزن شتر دین و باسل بباء ابجد و الف و کسر سین سعفص و لام و بر وزن
کیف و امیر نیز و شجاع بفتح و ضم شین فرشت و تخفیف جیم و الف نقش و سعفص
و بر وزن کتاب و امیر و نیز و شجاعه و احمر نیز هر سه عربی است بمعنی دلاور
و مرد دلیر یعنی پهلوان جمع صبا رز صبا رزون و مؤنثش صبا رزه و جمع صبا رزه
و جمع بطل بطال بضم و مؤنثش بطاله و جمع باسل بسلا بضم با و فتح سین

وصل

وصل و بسل بضم و جمع شجاع شجعه بفتح و ضم شین و شجاع بر وزن کتاب شجعان
بضم و کسر و شجعاء بضم شین و فتح جیم و مد و مؤنثش شجاعه و جمع شجاعه
شجعه بر وزن فرجه و شجعه و بر وزن شتر بفتح شجعاء بفتح و مد و جمعش شجاع
بفتح و شجاع بکسر و شجع بضمتین است و دوازده از این جمله مفرد است صبا رز
از صبا رزه از باب مفاعله بمعنی با کسی جنگ بیرون رفتن و بطل از بطاله
بفتح و بطوله بضم و بسل بلغاته از باب الرز بسال بفتح و شجاع بلغاته از
شجاعه بفتح همگی از باب حسن بمعنی نیکو شدن شعیر بفتح شین فرشت
و کسر عین سعفص و یا حطی و راء فرشت و سین بضم صبار بضم سعفص و
سکون با ابجد و راء فرشت و تا و کتان بفتح کاف و تشدید تا فرشت و الف
و نون بضم فرشت است شعیر عربی است بمعنی جو شور و جمع شعیره
و جمعش شعیرات اصبر معروف است بمعنی جاش یعنی انباشته از ماه تا
کرده جمعش صبار بکسر است شجاعت جیم عجمی و عربی نیز و شین با نقطه
فارسی است کتان عربی است بمعنی پشم کتان که این از دنبال نیز
گویند نعیش بفتح زای و سین با نقطه فارسی است اصل خضنفر و
اسد لیث و حار شعد لهاث هر سه مقدره بمعنی است و صبیم
شیر شرح خضنفر بفتح خاء حطی و ضاد نقطه و سکون نون و فتح
فا و راء فرشت و اسد بفتح همزه و فتح سین سعفص و دال ابجد و لیث بفتح
لام و سکون یا حطی و ثا مثلثه و بر وزن طمع نیز و لهاث بفتح
لام و سکون یا حطی و کسر هاء فرشت و تا مثلثه و بکسر اول ابجد و سکون لام
و هاء و الف و تا مثلثه و دو بین حضنفر و اسد و لیث و لهاث بفتح سال و سکون
لام و کسر هاء و تا مثلثه و هر سه بکسر هاء و فتح زای و سکون یا ابجد و راء
فرشت و بر وزن سرحه و سرحه و سعد بطه بین و شعده بفتح فا و سکون سین سعفص

و فتح واو و را فرشت و تا و بدون تا نیز و حدیه بفتح حا حطی و سکون
یا حطی و فتح حا الجد و را فرشت و حدیه و حاد بر وزن قوره و حاذب نیز
و ضفع بفتح حا حطی و ضفع و سکون یا حطی و فتح غین ضفع و میم و ضفعی نیز
یا و حطی نیز هر نوزده عربی است بمعنی شیر درنده جمع اسد آساد همزه و
الف و ضم سین و ماسه بر وزن مرحمه و مونث اسد و جمع هر دو
بفتح و جمع قسوره قسور بدون تا و جمع ضفع ضباع و الف و لام
از آلوی حارث از جهت وزن شعر است اصل رقاد بفتح رفتن سهاد
بخوابی اند و ذل و مالح سخی و شعبان سین مرقاد بفتح را فرشت
و تخفیف قاف و دال الجد و رقود بضم و رقد بفتح نیز و بحث مع ها و
سکون جیم و عین سفص هر چهار شعر است اول مصدر باب نصر یعنی
مطلق خوابیدن مینه مرة از هجوع بضم از باب منع ممنوع خوابیدن در شب
سهاد بضم سین سفص تخفیف ها و الف و دال الجد و سهد و ارق بفتح
همزه و فتح را فرشت و قاف نیز هر سه شعر عربی و مصدر باب علم است بمعنی
بخوابی یعنی بیخواب در شب شب و یا بیخوابی معنی حاصل مصدر است
بدون بفتح با الجد و ضم ذال الخذ و واو و لام و با اول بباء الجد و الف و کس
و ذال الخذ و لام و مالح بمیم و الف و کس بر وزن و حاء حطی هر سه شعر است
اول بمعنی ترش بر وزن بخشنده و باقی بمعنی سخی یعنی بخشنده مونث باذل باذله
و مونث مالح مالحه است و هر سه صفت است اول و ثانی از بذل بفتح از
باب نصر و منع و ثالث از منح بفتح از باب منع و نصر بمعنی عطا دادن
بخشش کردن و سخی بفتح سین سفص و کسر خا بخشنده شد یا حطی نیز
عربی و صفت از سخی بفتح و مد و سخی بفتح و ضم و بخوه و بخوه و بخی بضم
و شد واو از باب منع و نصر و سخی بقلم بمعنی بخشش کردن و بخشش و سخا

بفتح

بفتح و مد و سخاء بضم سین و فتح خا و مد و مونثش سخیه و جمع سخیات
و سخایا بفتح است شعبان شهر ثانی شعبان بفتح شین فرشت
و سکون با الجد و عین سفص و الف و نون در وزن صلبان نیز عربی است
مرسین مونثش شعبی بفتح و قصر و شعبانه بفتح است و آن صفت مشبهه از
شبع بفتح و بر وزن عنب از باب علم بمعنی سیر شدن است علق حلب چه
را بیه و بخوه و بوه تا بان اند چنانکه ساخ و سوب و صد و رباشد زین عربی
حلب بفتح حا حطی و فتح لام الجد در بیه را فرشت و الف و کسر با الجد و تخفیف
با حطی و تا و ربا و تا بفتح را و فتح همزه نیز بخوه بفتح و سکون جیم
و واو و تا و تا نیست و بخا بر وزن علا نیز و بوه بحرکات را فرشت و سکون
با الجد و فتح واو و تا و ربو بحرکات را بدون تا و ربا و ربا و بحرکات را فتح
واو و مفعول بفتح صاد سفص و ضم عین سفص و دال الجد نیز هر هفت
عربی است بمعنی زمین تاه یعنی بلند و مرتفع جمع عین سحاب بکسر و جمع ربیه
روابی بفتح و جمع صعود بعض بفتحین و صعاید بفتح و هر هفت صفت است
ساخ و صاد سفص و الف و عین سفص و صاعقه با تا و تا نیز و سوب
بفتح صاد سفص و ضم با الجد و واو و با بکسر و بر وزن خرس نیز و صد
بفتح حا حطی و ضم دال الجد و واو را فرشت و بر وزن خرس و صد و رنصد
صدا بفتح و مد و صاد و ر بضم با الجد و مصدر با فتح صاد و ضم با الجد و حا حطی
نیز هر نه هر هفت بمعنی زمین بلند است بگوید جمع سوب اصاب بفتح و هر
نه صفت است طفی عوج کجی و بجزن بی گیاه و آب بکسر اصاب نرم و ناهموار
خبر و فاج کوه مرج عوج بکسر عین سفص و فتح را و جیم عربی مصدر
باب علم است بمعنی کجی و بمعنی کج شدن هر چیزی مطلقا یا عوج بکسر عین
گویند که در زمین و در دین و در معاش باشد و عوج بفتحتین کجی را گویند

که در دلو او در حوب باشند جوز بضم جیم و فتح و سکون را فرشت زای در
وزن بغل و فرس و حجر و زه نیز عربی است بمعنی زمینی که گیاه در آن نروید
یا گیاهش را خورده باشند یا باران بآن نرسیده باشد جمعش اجواز بفتح
و هر نوع صفت مشبهه است از جوز بفتح از باب نصر و حسن بمعنی زمین
بد جوز در آن است امت بفتح همزه و سکون میم و تا نامیست عربی است بمعنی
زمین بلند و مرتفع و جمعش آمات بهمزه و الف و اموات بضم است خنان
بفتح خا مخفف و تخفیف با الجیم و الف و را فرشت عربی است بمعنی زمین
نرم و سست و اخاده بکسر همزه و تخفیف خا مخفف و الف و تا الخذ و تا
عربی است بمعنی غدیر بمعنی پاره آب که باران در گودالها داشت و الکدا نیز
باشد جمعش اخاد بکسر و جمع جمعش اخذ بضم ثلثی تخفیف بفتح شین نقطه دار
دال الجیم و یا تحتی و تا را فرشت نیز عربی و جمعش غدر بر وزن رطب و غدران
بضم است بنابر شهرت تغییر یافته شده فاع بقاف و الف منقلبه از واو و نون
سعفص عربی است بمعنی زمین نرم و همواره جمعش قیع و قیعة و قیعات بکسر
اول بفتح همزه و ضم را و تفسیرش کوین بمعنی زمین شوره و هاء است کوب
بکسر کاف و سکون واو و باء و نقطه دار یا بس در را بنقطه دار بی است

الفصل الثانی فی بحر الهزج المفعول مفاعیلن مفاعیلن الی وزن الهزج الاصلی

الهزج بفتح ها و فتح زای و جیم صفت مشبهه از هزج بفتحتین از باب ضرب بمعنی
آواز و دراز خوش خواندن است الحرب بفتح همزه و سکون خا و فتح
را و فرشت و با الجیم صفت مشبهه از ضرب بفتح از باب علم بمعنی دوان شدن است
المقبوض بقاف و با الجیم و ضاد منقطع تصغیر اسم مفعول باب ضرب است
القبض گرفتن الاول بفتح همزه و فتح زای و شین اسم صفت مشبهه از ذلل بفتحتین
از باب ضرب که بمعنی در رزان است شرح بفتح فا و فتح و تشدید را فرشت جیم

عربی جمع

عربی جمع تفرجه بکسر تا و فرشت و سکون فا و کسر را فرشت یا جمع فرج بفتحتین است
بمعنی کشادگی میان انگشتان و بمعنی بچه مرغ هوا گیر بر آمده و گذشته از اصل
آواز از قطعه شعر بمعنی قطعه چهار چهار و بحر هزج مثمن اخرب مقبوض از
دو بیان کشاد که چهار میان انگشتهاست و آن بحریست که هر مصراعش از
تقطیع مفعول مفاعیلن مفاعیلن یا ع حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم
ای آنکه مدام نام تو ورد دل ست ورنه مرهمت تا من کار بخطی است مفعول
مفاعیلن مفاعیلن یا ع اخرب هزج است اگر بغیر این نگذاشت و فی الحقیقه
این بحر از فروع هزج است اصلش هر مصرع چهار مفاعیلن است و در ضمیمه
این بحر بهزج مثمن اخرب عدول خواهد آنست که هزج بمعنی آواز تر و خوش آواز
و چون عرب آن کس اشعاری که آواز خوش و مهر و دلچسپی اند در این بحر
هزجش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا عنتش
نامیده اند و چون در مصدر در اسباب خرم که حذف و هم مفاعیلن است یا گفته
حذف نون مفاعیلن است بدل مفاعیل و فاء را مفعول که هم وزن آنست نقل شده
لهذا اخرب نامیده اند چه خرب بفتح خا مخفف و سکون را فرشت و با الجیم
خرب و ضبان جمع شدن خرم را گفته است و یک کس و خرم بفتح خا مخفف و سکون
را فرشت و میم اسقاط حرف ساکن از آخر تدریجی از فتح مفاعیلن هیچ
کاه صدر را ابتدا باشد و کف بفتح کاف و شد فا بمعنی حذف حرف سابع ساکن
از آخر و چون از مفاعیلن بعد از حذف سابع ساکن ابتدا با ساکن اعتماد
خیبط است حذف و شد لهذا مقبوض نامیده اند چه قبض بفتح قاف و سکون
با الجیم و ضاد منقطع نزد خرم و ضبان حذف حرف خامس ساکن است و چون
در خرم و ضبان هم که سقوط این مفاعیلن است حذف و سقوط با هم مفاعیلن
و سکون شین آنست و نقص با خرم که حذف میم مفاعیلن است بالا جمع و

فاع شرح لهذا الزلش نامیده اند چه زیل بفتح زای و فتح لام اول زد و خرد ضیان
اجتماع هفتم یا خرم است در بیان دکن و هفتم بفتح ها و سکون تا و فرشت و میم
اجتماع حتف با تصرف است در مفاعیلن و تقطیعش چنین است تقطیع مفعول تو
ترتیب مفاعلن چهار مرتبه مفاعیلن راست فاع و در این قطعه بدین بیت است
اصل تصمیم و فتح ترتیب چهار مرتبه فتوات اینها هم چهار چهار ای تمام است
شرح تصمیم بفتح یا الجیم و سکون صاد مهمله مفعول مهم فرجه ایست که میانه حضر
و منصور است حتف بفتح غین معجمه و فتح تا و فرشت بدال الجیم فرجه است که
میان منصور و مسطی است زیل بفتح زای فرشت و فتح تا و فرشت و با الجیم فرجه
که میانه و مسطی و ستابه است زلش بکسر کاف و سکون تا و فرشت و را و فرشت فرجه
که میانه ستابه و الهام است شرح بکسر شین و فرشت و سکون با الجیم و را و فرشت
خرابات است معنی بحسب لغوی از الای الهام تا ما لاوی و تصرف در آن مذکور و مستعمل
جمعش شار بفتح است اصل القطعة الثامنة حتف و زلش و شرح الهام و شرح بعبوت
قد تغیر بالزلش زلش ساقی بفتح همزه تخفیف سین مهمله خرب جمع اسم
بکسر و فتح است معنی نام ازواج بفتح همزه و سکون زای معجمه خرب و جمع روجه
بفتح است معنی زن یعنی قطعه یازدهم در بحر هزج هشتم اخرب مقبوض از اردو
بیت نامهای زنان مرضیه را جمع آورده شده در یکدیگر باقیه بعد از صوت
پیغمبر صلی الله علیه و سلامه علیه و آله است و آل بحر بیت که هر مصرعش از
تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم
ای طلعت ماه جبهه تو خرخه محتاج رعایت تو هاصه مرضه مفعول مفاعلن
مفاعیلن فاع تقطیع و این وزن کو از هر کلمه دو مرتبه آمده بحر کامل
قطعه سابق در این تصمیم دو بیت است اصل نه جفت نیب که با آن بود دنیه
هم بدقایت روجه مرضیه تحت مهمه با ام حبیبه حفصه بود و زینب

صفیه

صفیه سوده ام سلمه شرح آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله را در حین وفات
نه زن مدخوله با آنحضرت مجتمعه در زمان بود یکی عایشه بود بنین سعفص و کسر هاء
منقلبه از یاء نسبتی فرشت و تاء تانیث و او دختر ابوبکر علیه اللعنه است که در
سن شش سالگی با کره بنکاح آنحضرت در آمد و آنحضرت غیر از دختری بکاح
نکرده و دیگری جویریه مخزومه بود بغین معجمه و زای مشدده مضمومه و فتح جیم و فتح واو و سکون
یا تحتانی و کسر راء فرشت و فتح یا تحتانی و تاء تانیث و او دختر حارث بن ابی
ضرار و اسمش بره است که قبل از آنحضرت روجه مسافع بن صفوان بن مالک بود
و در جنگ بنی المصطلق بسهم ثابت بن قیس بن شماس افتاده بود و مکاتبه او را
شد و بنکاح آنحضرت در آمد و تبدیل شرح جویریه بجدیه با شین معجمه
کتاب است و دیگری ام حبیبه بود بفتح حاء حطی و کسر باء الجد و یاء تحتانی
و تاء تانیث و او دختر ابوسفیان بن حرب و اسمش رمله است که قبل از آنحضرت
روجه عبید الله بن جحش بود و دیگری حفصه بود بفتح حاء حطی و سکون فاء
سعفص و تاء تانیث و او دختر عمر علیه اللعنه است که قبل از آنحضرت روجه
خنیس بن حذافه السهمی بود و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء تحتانی
نون و باء الجد و او دختر بخش الاسدی و مادر آنحضرت است که قبل از آن
حضرت روجه زید بن حارثه بود و دیگری میمونه بود بفتح میم و سکون یاء تحتانی
و فتح میم و او دختر حارث بن حزن هلالی است که قبل از آنحضرت روجه مسعود بن عمرو
الثقفی و بعد از آن روجه عبد الرحمن بن عوف بود و دیگری صفیه بود بفتح صاد
سعفص و کسر فاء و سکون یاء تحتانی و تاء تانیث و او دختر حیی از احطب صفیه
بود که قبل از آنحضرت روجه سلام بن مشکم و الفرطی بعد از آن روجه
کنانه بن الربیع بن الحقیق بود و در جنگ خیبر بحضرت آورده اسیر و مسلمان
آزاد و بنکاح کرد یا بسهم رحیه کلبی افتاده بود آنحضرت در آن رحیه خرید

وآنرا دیگاه کرد و دیگری سوده بود بفتح سین مهمله و سکون واو و دال مهمله
تاء تانیث و او دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس است که قبل از آنحضرت زوجه
ابن عمش سکران بن عمرو بود و دیگری ام سلمه بود بفتح سین مهمله و فتح میم و
تاء تانیث و او دختر ابو امیة بن مخزوم و اسمش هند است که قبل از آنحضرت زوجه
ابی سلمه بن عبد الاسد بود بروایت شارح آنحضرت صلوات الله علیه و آله را سه
زن صرخه دائمه متولد قبل از آنحضرت بنین بود یکی خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد
العزی بن کلاب بود که قبل از آنحضرت زوجه ابو هاله بن زراره مستی بخشید با زوجه
مالک بنا بنا بش و بعد از آن زوجه عتیق بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم بود و دیگری
زینب دختر جحش بن رئاب بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه بود
که قبل از آنحضرت زوجه طفیل بن الحارث و بعد از آن زوجه برادرش عبیده بن الحارث
بود که در غزوه بدر شهید شد یا زوجه عبد الله بن جحش بود که در جنگ احد کشته شد
و دیگری ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافه بود که قبل از آنحضرت زوجه حکم قرظی
بود و آنحضرت او را اسیر آنرا در نکاح کرد و دو زن مطلقه خیبر نیز بود یکی
اسماء دختر نعمان جونی بود که بسبب ابتهال در جواب خواندن آنحضرت او را در
زفاف مطلقه شد و دیگری فاطمه دختر ضحاک کلابی بود که بسبب استعاذه از آنحضرت
در شب زفاف مطلقه شد **اصل القطعة الثانية بحر الهزج المثمن الاخرب**
المقبوض الاول قال امام الائمة والمتقين صلوات الله عليه وآله بسم الله الرحمن الرحيم
اولاد بفتح عرب و جمع ولد بفتحتین و بر وزن بغل و عنق و قفل است بمعنی فرزند یعنی
قطعه شانزدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض اذل در بیان نامها و فرزندان آنحضرت
بنبی صلوات الله و سلامه علیه و آله است و آن بحر دیگر هو مصراعش از تقطیع
مفعول مفاعیلن مفاعیلن تاء حاصل شود همانکه ناظمی گفته **نظم** در سینه دلت
چه خاری اندر بیم است ۱ و زتیغ خیال تو دلم در نیم است ۱ مفعول مفاعیلن

تاء

تاء ۱ بحر هزج اخرب ازین تقسیم است ۱ و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهارم
و در این قطعه دو بیت است **اصل** فرزند نبی قاسم و ابراهیم است ۱ پس طیب و
طاهر از سر تعظیم است ۱ با فاطمه و رقیه ام کلثوم ۱ زینب عثمان را نور اسر تعلیم است
فرع آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و آله را سه پسر و چهار دختر بود که
پسر یکی قاسم بود بقاف و سین مهمله مفتوح و او از خدیجه متولد شد و سن شریفش
دو سال بود و در حیوة آنحضرت وفات یافت و دیگری عبد الله است و دیگری ابراهیم بود و او از جاریه
قبطیه متولد شد و سن شریفش هیجده ماه یا شانزده ماه بود و در حیوة آن
حضرت وفات یافت و دیگری طیب بود بفتح طاء مهمله و کسر یاء تحتانی
الجید و او نیز از خدیجه متولد شد و اسم شریفش عبد الله و سن شریفش هفت سال
بود و در حیوة آنحضرت وفات یافت و او را از جهت تعظیم طاهر نیز نامند
بعضی گفته اند که طاهر نام پسر دیگر است و او نیز از خدیجه تولد و در حیوة
آنحضرت وفات یافت و چهار دختر یکی فاطمه بود بفاء و کسر طاء مهمله و او نیز
از خدیجه متولد شد و زوجه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و دست
شریفش هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود و هفتاد و پنج روز بعد از وفات آنحضرت
وفات یافت و در روایت آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه او را
غسل داد و در آنجا دفن کرد و دیگری رقیه بود بضم راء و فتح قاف و کسر یاء
حطی و تاء تانیث و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه عتبه ابن ابی لهب بود بعد
بعثت بسبب نزول تبت یدی ابی لهب بامر ابی لهب مطلقه شد و زوجه عثمان بن عفان
شد و در حیوة آنحضرت وفات یافت و تصحیح اکثر شراح آنست که رقیه را یکی از ناسب
اشتباه است و دیگری ام کلثوم بود بضم کاف و سکون لام و ضم تاء مثنی و او
نیز از خدیجه متولد شد و زوجه عتبه بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب سوره تبت
در امر رقیه مطلقه شد و بعد از فوت رقیه او نیز زوجه عثمان بن عفان شد و

در حیوة آنحضرت وفات یافت و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء حطی بفتح
بود و باء الجنب و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه ابو العاص بن الربیع پس فاطمه از بنات بود
در حیوة آنحضرت وفات یافت و تولد شریفشان بر اصح اقوال بر این ترتیب بود اول
قاسم پس از آن زینب پس از آن عبد الله پس از آن ام کلثوم پس از آن فاطمه پس از
آن رقیه پس از آن ابراهیم **اصل القطعة الثانية عشرة في بحر الضارع المتمم بالضرب**
المكفوف المحذوف في اي معنى المنهي على ذلك عليه والكلام شرح
المضارع مضارع مضطرع در اعراض معین منصوص بصیغه اسم فاعل باب مفاعلت
المضارعة مشابهت اشتق المكفوف بهمزه و فاء بصیغه اسم مفعول مضاف بالبحر
الكفوف بواو و یاء تحتانی دامن پیراهن موافق بفتح میم و تخفیف لام و الف کس
سلام و باء موحده حرب و جمع مولی بفتح میم و سکون واو و کلام و الف مقصوره است بمعنی
غلام آزاد کرده شده یعنی قطعه هفدهم در بحر مضارع مقتصر اضرب مکفوف محذوف
و در بیان نامهای غلامان آزاد کرده شدگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
علیه و آله است و آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیلن
فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته **النظم** ای منزلی شمایل دلجو رشید کوکبه ۱ حسن
زخ تو رشک مه چهارده شبه ۱ مفعول فاعلات مفاعیلن فاعلن ۱ بحر مضارع
این بود اعاجم مرتبه ۱ و کاهی بدل فاعلن فاعلان آید و در این وقت مقصور است
چنانکه مصراع ثالث از این قبیل است و فی الحقیقه این بحر از فروع مضارع است چه
اصلش مرفاهو هو مصراعی بود مفاعیلن فاعلات و در حیز تشبیه بحر مضارع مضمن
اخرب مکفوف محذوف آنست که مضارع تمیز مشابهت دارند است و چون این
بحر مشابهت دارد بحر منسرح در اشتمال رکن دو تیم هر یک بر دو تد مفروق بر اصل
بحر منسرح مستفعلن مفعولات است دو بار در رکن دو تیم که در این بحر فاعلاتن و در
بحر منسرح مفعولات بفتح تاء است هر یک مشتمل است بر دو تد مفروق که در آن تاء و

در ثانی

در ثانی لات است لهذا مضارعت مشابهت اند و چون هر یک از ارکان ثمانیه حاصل
لهذا متمشی تامین اند و چون در صدر و ابتداء خرم که حذف میم مفاعیل است سالم
که حذف نون مفاعیلن است یک جا جمع و فاعیل جمع مفعول که هم وزن آنست نقل شد لهذا
اخرب پس تامین اند چه ضرب بفتح ضاد و ضیان جمع شدن ضرب با کسر است بر یک
رکن و چون از فاعلاتن و مفاعیلن حشو نون ساکن لفظ تن و آن که خفیف است
حذف شد لهذا مکفوف تامین اند چه کف بفتح کاف و شد تاء نزد عروضیان حذف
حرف سابع دیگر است و چون از عروض و ضرب بیت اول بیت ثمان لفظ تن که سبب
خفیف است ساقط و فاعلاتن و فاعلن که هم وزن آنست نقل شد لهذا محذوف
تامین اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و چون
از عروض بیت ثانی نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است از آخر رکن و چون
از عروض ساقط و ما قبلش که تا و متحرک است ساکن و فاعلات و فاعلان که
هم وزن آنست نقل شد لهذا مقصور تامین اند چه قصر بفتح نزد عروضیان
اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست در تقطیع مصراع
اول که محذوف است تمییز است مولا مفعول و از ده است فاعلات بین
مفاعیلن کوبه فاعلن و تقطیع مصراع ثالث که مقصور است چنین است ثوبا
مفعول با حصال فاعلاتن حمد عمی فاعیلن سار زید فاعلان و در این قطعه دو
بیت است **اصل** مولی دوازده است بنی را یکی نبی ۱ دیگر نضاله الکه نزیع نی
نه هبه ۱ ثوبان رباح و صالح مرحم دیار زید ۱ نور افع و نمیره کیشه مرنهبه
شرح آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوازده غلام آزاد کرده بود
یکی نبی بود بفتح نون و فتح باء الجنب و هاء و دیگری نضاله بود بفتح نون و کسر ضاد
معجمه و غلامی بود که بسبب بیع و هبه ملک آنحضرت شده بود یکی ایمن
حضرت او را در روز حرب از کفار سبی و آزاد کرد و دیگری ثوبان بفتح

ثاء مثلثه و سکون را و باء ابجد و کنیه او ابو عبد الله است و او غلامی بود که آنحضرت
او را از حکیم بن حزام که خریده بود و آزاد کرد و دیگری رباح بود بفتح راء و تشدید
تحتیه و باء ابجد و حاء حطی و او غلام سیاهی بود که آنحضرت او را از ولد عبد الله بن انیس
خریده و آزاد کرد و دیگری صالح بود و صاد سعفص و کسر لام و حاء حطی و او غلامی
بود که آنحضرت او را از پدر میراث برده یا از عبد الرحمن بن عوف خریده و آزاد کرد
و دیگری مدعم بود بکسر میم و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و میم و او غلامی
بود سیاه که آنحضرت او را از رفاعة بن زید بهبه قبول و آزاد کرد و دیگری شبان
بفتح باء حطی و تخفیف عین سعفص و راء قرشت و او غلام سیاهی بود که آنحضرت
او را در بعضی از غزوات اسیر و آزاد کرد و دیگری زید بن حارث بود و او غلامی بود
که آنحضرت او را از خدیجه بهبه قبول و آزاد کرد و دیگری ابو رافع بود براء قرشت
و کسر فاء و عین سعفص و اسمش اسلم یا ابراهیم یا ثابت یا هرمز یا ازیلاست
و او غلامی بود که آنحضرت او را از عباس بن عبد المطلب بهبه قبول و بشارت
آوردن باسلام عباس آنحضرت او را آزاد کرد و دیگری ضمیره بضم ضاد منقطع
و فتح میم و سکون یاء حطی و راء قرشت و دیگری ابو کبشه بود بضم کاف و فتح
باء ابجد و سکون یاء حطی و شین قرشت و اسمش سلیم یا اوسلست و دیگری ابو
مویهبه بود بضم میم و فتح واو و سکون یاء حطی و کسر هاء و باء ابجد و حذف یا از
ابو کبشه و ابو مویهبه را حضرت ضرور نمیشد

اصل الفصل الثانی عشر فی تخریج الغرائب المقبوض الفاظها والسور التی نزلت بالمدینة ست

السور بضم سین سعفص و فتح واو و راء قرشت بحرفی جمع سوره بضم است بمعنی
درد فرستاده شده یعنی قطعه هیچ هم در بعض هر جمع منتهی اغرب مقبوض از ارد
بیان سورها بلکه نازل شده است به پیغمبر صلی الله علیه و سلم علیه و آله در مدینه
مشرفه و آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعیلن مفاعیلن ناج حاصل شود

چنانکه ناظمی

چنانکه ناظمی گفته نظم ای قدوه کاش جان سروران ا و زرشک قدت
سرو خجل در بستان ا مفعول مفاعلن مفاعیلن ناج ا این نوع رباعی هزج اخرب
دان ا و وجه تسمیه این بحر که شش در قطعه چهار هم و در این قطعه دو بیت است
اصل نور رجع و انفال مدینی میدان ا با لو یکن زلزلت اغراب همان بنج ارا
تو سمع و رعد بحیل ا فتح و پس و پیش و نصر و هر جن شرح ابراد باء حطی در
مدن بنابر ضرورت شعری و در اصل مدنیات بفتح میم و فتح دال ابجد و کسر
نون و تشدید یاء نسبت جمع فاطمه در نسبت عمه بنت آنست که کل منسوب الیه مدنیه بجمع
صلوات الله و سلامه علیه و آله باشد مدنیات بیاء و اگر مدینه منسوب الیها
باشد و غیرها باشد مدنیات بیاء اگر منسوب الیها است مدنیات بیاء
و اگر غیر الیها است مدنیات بیاء اول بضم همزه و تخفیف را مفتوحه و همزه
رجع اول بضم و صراست که مؤنث اولست بدانکه قرآن را فتح ابواب صد و
چهار ده سوره است و مجموع آن در مدت بیست و سه سال آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه و آله نازل شد از آنجمله بیست سوره در عرض دوازده سال
مدت توقف آنحضرت در مدینه مشرفه بود و چهار سوره در عرض یازده
سال مدت توقف آنحضرت در مکه معظمه نازل شد و سوره بیست کانه منزله مدنیه
بنا بر قول فتح یکی سوره نور است که انا انزلناه است و یکی سوره حج است که
یا ایها الناس اتقوا است و یکی سوره انفال است بفتح که یسئلونک عن الانفال
و یکی سوره لم یکن است و یکی سوره اذا زلزلت است که اذا زلزلت الارض زلزالها
است و یکی سوره احزاب است بفتح همزه و سکون حاء حطی و نای که یا ایها
الناس اتق الله است و فتح سوره اول قرآن است که فاتحة الکتاب
و بقره و آل عمران و نساء و مائده است و یکی سوره قد سمع الله است
و یکی سوره هل است که الم تلک آیات الکتاب است و یکی سوره حدید است

کر سبح لله ما فی السموات والارض است و یکی سوره فتح است که انا
فتحنا لک فتحا مبینا است و دو تای دیگر یس و حم فتح است
یس فتح سوره حم است حم بضم حا و حاء حطی و جیم که یا ایها
الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله است و یکی فتح سوره
محمد است صلی الله علیه و آله که الذین کفروا است و یکی سوره
نصر است که اذا جاء نصر الله است و یکی سوره دهر است که
هل اتی علی الانسان است و یکی سوره [illegible] است اصل

الفصل الخمسة فی مخارج الحروف من الخلیل فی ما فی القراءة السبعة شرح

قراء بضم قاف و فتح راء فرشت و الف صله و ه غربی و جمع
و فا دلیست معنی خوانند یعنی قطعه ملحقه در هر فرج ضمن مقبول
اول در بیان نامهای قاریان هفتگانه کلام مجید ربانیست
و ان بحریست که هر مصراعش از نه قطع مفعول و فاعلن مفا
عیلن فاع حاصل میشود چنانکه رفع الفاعل ای کفته
ای ناصر های فرشت بدر نهلین: ز روشن بود جمع معنی تا نهلین
مفعول مفاعیلن فاع تقطیع کن این قطعه و فعلاتن فعلاتن
و وجه تسمیه این بحر کن شت در قطعه جهار دهم و در این قطعه دو
بیت است فصل استاد قراءت نیم تاج در هفت عمر علاء
نافع ابی کثیر بن حمزه ابن عامر و عاصم را از جنس کسائی عمر
هفت بکبیر سوی قراءت بکسر راء و تخفیف راء فرشت عرب
و مصدر باب ضرب و نصر است بمعنی خواندن و این را و بعد
عمر و بوی فرق از عمر است یعنی استاد در هفت خواندن قرآن
مجید هفت است یکی ابو عمرو بن علاء بصری است بفتح

عین

عین سعفص و سکون هم و راء فرشت و واو مکتوبه غیر ملفوظ
منقوط که در فرش حاء حطی است و واو را حذف کرده اند ضم دال الجمل
و کسر راء فرشت و مثل جاء نیست که در فرش طاء حطی است و
دیگر سوسی است بضم سین سعفص و کسر شانی و مثل یا
نیست که در فرش یاء حطی است و یکی نافع ابی نعیم مدنی
است بنون و کسر ذال و عیسی سعفص که در فرش الف است و واو
را بنزدیک را و نیست یکی قالون است بقاف و ضم لام که
در فرش یاء حطی است الجمل است و دیگری در فرش هفتم
واو و سکون راء فرشت و مثل فرشت که در فرش جیم و یکی
عبد الله بن کثیر مکی است بفتح کاف و کسر تاء تخلد و یا
حطی و راء فرشت که در فرش دال الجمل است و او را بین
دو راء و لیست یکی بزی بفتح باء الجمل و مثل زای مکسوره
و مثل یای نیست که در فرش هیاء است و دیگری قنبل است
بضم قاف و سکون نون و فتح باء الجمل و کسر لام که در فرش
زای است و یکی حمزه کوفی است بفتح حاء حطی و سکون میم الجمل
و زای و تاء مثل و راء که در فرش فا است و او را بین دو راء
یکی خلف است بفتح خاء الجمل و فتح لام که در فرش کاف است
و او را بین ضاد ضطع لا است و دیگر خلاد است بفتح خاء
تخلد و مثل لام و دال الجمل که در فرش قاف است و یکی
عبد الله بن عامر شامی است بعینی سعفص و کسر
میم و راء فرشت که در فرش کاو است و او را بنزدیک
دو راء و لیست یکی هشام است بکسر هاء و تخفیف

وتخفیف شین قرشت و میم که رمزش لام است و دیگری عبدالله بن رکوا است
بفتح ذال الخذ که رمزش میم است و یکی عاصم کوفی است بعین سعفص و کسر صاد
سعفص که رمزش نون است و او را نیز دو راویست یکی حفص است بفتح حا حطی و
سکون فا، و صاد سعفص که رمزش عین سعفص است بفتح حا حطی و سکون
فا و صاد سعفص که رمزش عین سعفص است و دیگری بکر است بفتح باء ابجد و سکون
کاف و راء قرشت که رمزش صاد سعفص است و یکی علی کسائی کوفی بکسر کاف و
تخفیف سین سعفص و کسر همزه و تشدید یاء تحتیه که رمزش راء قرشت است و او را
نیز دو راویست یکی ابو الحارث است بحاء حطی و کسر راء قرشت و فاء تحتیه که رمزش
سین سعفص است و دیگری دوری است بضم دال ابجد و کسر راء قرشت و تشدید یاء
تحتیه که رمزش فاء قرشت است **اصل القطعة الثانیة عشرون فی بحر المتقارب المثمن**
السالم فی ضمن القلاع التی فتحها النبی صلعم من خیبر نظم

القلاع بکسر قاف و تخفیف لام بعین سعفص عربی و جمع قلعه بفتح است بمعنی
کوشک و قلعه در کوه خیبر بفتح خاء تحتیه و سکون یاء حطی و باء ابجد و راء قرشت
موضعی است در حجاز نزدیک مدینه منوره یعنی قطعه نوزدهم در بحر متقارب
مثمن سالم و در بیان نامهای قلعهائی است که فتح کرده است پیغمبر صلوات الله و
سلامه علیه از خیبر و آن بحر بدین که هر مصراعش از تقطیع چهار فعولن باشد
حاصل نور هدایت که رفیع القدر گفته **نظم** بعلم لغت کن بنا بنی تو عالم ا نون
گفت بر خوزه هستی تو ظالم ا فعولن فعولن فعولن فعولن ا باین قطعه دان
اصول مقام ا و بعد تسمیه این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این قطعه نیز
در بیت اول **اصل** زخیبر ستد مصطفی هفت قلعه ا خدایش بدادی ختاده بلا
سالم ا کتیبه بدو نام و شق آنکه ا موضع و نطاة و سطیح و سلالم ا
بلال بضم موحده نیز مستعمل است و سالم بسین سعفص و کسر لام بمعنی بلا
عیب است

عیب یعنی از خیبر گرفت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آنکه هفت قلعه و
بر دو رکاب داد با و جنان مملکت پاک از عیب و قلاع مفتوحه از خیبر یکی
کتیبه است بفتح کاف و کسر تاء قرشت و باء حطی و باء ابجد و یکی نام است
و کسر عین سعفص و یکی شق است بکسر و فتح شین قرشت و تشدید قاف و آن
قلعه ایست که الان حرب یهود در آن میبود و یکی نون است بفتح نون و تخفیف
ضاد نیز و ضم میم نیز و صاد سعفص و یکی نطاة است بفتح نون و تخفیف طاء
حطی و الف منقلبه از واو و تاء مدوره و یکی سطیح است بفتح سین سعفص
و کسر طاء حطی و یاء حطی و حاء حطی و یکی سلالم است بضم سین سعفص و تخفیف
لام و کسر لام ثانی و آن قلعه ایست که حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه
علیه در شق رکنی **اصل القطعة الثالثة عشرون فی بحر الخفیف المسدس المخبون**
المحذوف فی اسامی الاوجاع نظم

اسماء بفتح همزه و سکون سین سعفص و میم و الف و همزه عربی و جمع اسم بکسر
و ضم است بمعنی نام الاوجاع بفتح همزه و سکون واو و جیم بعین سعفص و حاء
بر وزن کتاب نیز عربی و جمع و جمع بفتحتین است بمعنی درد است یعنی قطعه
بیستم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان نامهای دردها است و
بحر است که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن فعلاتن فعلن حاصل شود چنانکه
ناظمی گفته **نظم** نام اوجاع مهلک ای دردان ا بشمر حرف خوب کن ادراک ا
فعلاتن مفاعلن فعلن ا وزن بحر خفیف بعد چه کو هر پاک ا و بحر تسمیه این
بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه شریف است **اصل** خشن و کدو
اعیائی ا خدر ترجی و عمد و سعال ا ناخن و بحوه کاسر مضاف طی ا و آن
مفتح کرز و عضل شد جاک ا ضرس و ثقیل و ناقب با ا و آن مالی کرت
اصل هلاک **شرح** خشن بفتح خاء تحتیه و کسر تخفیف شین قرشت و نون است

لاتوع بالام والف وکسر الجیم وغین مضطغ است اعیائی بفتح همزه وسکون عین
مسعفص ویاء حطی والف وکسر همزه وشد یاء انیس است خندرفی بفتح خاء تخذ
وتخفیف دال الجیم وکسر راء قرشت وشد یاء انیس است ممدد بفتح میم وفتح وتخفیف
میم وفتح وتخفیف میم دیگر وکسر وشد دال الجیم ودال دیگر است حکمان بفتح
حاء حطی وشد کاف والف کان دیگر است تاخس بنون والف وکسر خاء تخذ
وسین مسعفص وخوه بکسر راء قرشت وسکون خاء تخذ وراء است کاسر کاسه
الف وکسر سین مسعفص وراء قرشت است ضاغط بضاد مضطغ والف وکسر غین مضطغ
وطاء حطی است مفتح بفتح میم وفتح فاء وکسر وشد سین مسعفص وتای قرشت
عضل بفتح عین مسعفص وفتح ضاد مضطغ ولام جمع عضله بفتحات وعضیله بزرگ
سفینه است ضربان بفتح ضاد مضطغ وفتح راء قرشت وباء الجیم والف نون است
نقیل بفتح نون وکسر قاف ویاء حطی ولام است ناقب بنون والف وکسر قاف
وباء الجیم است مسکر بکسر میم وفتح سین مسعفص وکسر وشد لام وشد یاء انیس است
بدانکه دردهای مذکوره در این قطعه پانزده است یکی خس است وآن دردیست
که بوست عضو موف شود ودر دندان ودر پشت ودر تن کند ویکی لاذع است وآن
دردیست که صاحبش بیند که عضو موف میسوزد ویکی اعیائی است وآن دردیست
که مبتدی که در عضو موف پیدا شود وعلامتش از حرکت ایشان باید ویکی خدر است
وآن دردی است که صاحبش بیند که حس وحرکت عضو موف نقصان پذیرفته
واز کشتن است ویکی ممدد است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو موف
را از جمیع اطراف میکشند ویکی حکمان است وآن دردی است که ظاهر در عضو
موف بهم رسد ویکی تاخس است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو
موف سوزن میخلد ویکی رخوه است وآن دردیست که عضله موف را بکشد
سست کند بدون آنکه دترکه محرک آنست آن را بکند وعضله کوشت پاره چه
سخنی است

سخنی است که مرکب است از کوشت وریشهای پی که جای گرفته است در میانه اعصاب
ومشهور است عاملی کوشت که حرکت اختیاری هر یک از اعضای مفتخر که بیاری
اوست ویکی کاسر است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو موف را در هم
میشکند ویکی ضاغط است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو موف
در هم میفشارند ویکی مفتح است وآن دردی است که صاحبش بیند که عضلهای
اعضای موف را پاره پاره جدا میکنند ویکی ضربان است وآن دردیست که در
حین عروض آن در حیثیت رگهای جهنده شبیه وبیشتر شود در یکی نقیل
وآن دردی است که صاحبش بیند که عضو کوفته وسنگین شده است ویکی
ناقب است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو موف را سوراخ میکنند
ویکی مسکر است وآن دردیست که صاحبش بیند که عضو موف را میخالدز
میخلد از این دردها اهل اکثر که مریض هلاک میشود **اصل القطعة الثانیة**
والعشرون فی بحر الهزج المسدس المحذوف فی ساری الشهور والایام مشهور
الشهور بضم شین وضم هاء وراء قرشت عربی وجمع شهر بفتح است بمعنی ماه
یعنی قطعه است ویکم در بحر هزج مسدس محذوف در بیان نامهای ماهها
رومیه است بلغت رومی وآن بحریست که در هر مصراعش از تقطیع مفاعیلن
مفاعیلن دفعه حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** بدان ای کل که ترتیب
چون بهار است | هزج بحر روان آنکه ار است | مفاعیلن مفاعیلن دفعه
شهور رومی از هشت دهها است | وفی الحقیقه این بحر از فروع هزج است
اصلش هر مصراعی شش مفاعیلن است ووجه تسمیه این بحر بهزج مسدس
محذوف آنست که هزج بمعنی آواز نرم وخوش آمیزه است وچون عرب یا
اکثر اشعار را که با آواز خوش در سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزج
نامیده اند وچون هر بیتش از ارکان سه است حاصل شده لهذا مسدس

نامیده اند وچون از عروض وضرب لفظ لن که سبب خفیف است ساقط ومقاعی
به نون که هم وزن آن است نقل شده لهذا مخبون وقش نامیده اند چه قش بفتح
نون زخم وضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن ونقطع شعر چنین است دو
تنوین ومفاعیلن وکانون مفاعیلن پس انکه نون ودو این قطعه دو بیت است
اصل دو تنوین ودو کانون وپس انکه شباط آذار ونیسان وایار است
حزیران وتموز وآب وایلول انکه را مشرکه از نهر یاد کارات شرح بدانکه
حکمای روم تاریخی وضع کرده اند که آن را تاریخ رومی واسکندری نیز گویند
ومبدء آن از روز دوشنبه سال دوازدهم ذوالقرنین وفات اسکندری وقیلیقوس
رومی بادر عهد اسکندر بوده است وسالهای ایشان شمسی وسیصد وشصت و
پنج روز وربع روز تخمینا وماههای ایشان هفت ماه سی ویک روز و
چهار ماه روز ویکماه وبیست وهفت روز است زیاده ونقصان ودر هر
چهار سال یکبار ماه بیست وهفت روز را بسبب باع مذکوره بیست وپنج روز
گرفته وآن سال را باعتبار یک روز زایده که مسمی بکبیسه است سال کبیسه نامیده اند
ونام ماهها وعدد روزها باین ترتیب است ایلول بفتح همزه وسکون یاء تحتی
وضم لام وتنوین الاول وتشرین الاخر بکسر تاء قرشت وسکون شین قرشت
وکسر راء قرشت ویاء تحتی ونون این دو ماه نیز است بترتیب اول وثالث هر
یک سی روز است وثانی سی ویک روز است وکانون الاول وکانون الاخر
بفتح نون ومشباط بضم شین قرشت نزد فیروزآبادی وضم میم مشفوذ
جوهری وتخفیف باء الجد وطاء تحتی این سه ماه زمستان است بترتیب اول
وثانی هر یک سی ویک روز وثالث هفت وبیست روز تا شش سال متوالی
ودر سال چهارم بیست ونه روز وروز نیست وضم کبیسه است آذار بهمزه و
الف وذال المعجمه والف وراء قرشت ونیسان بفتح نون وسکون یاء تحتی وسین

سعفص

سعفص وایار بفتح همزه وشد یاء تحتی وراء قرشت این سه ماه بهار است بترتیب اول وثانی
هر یک سی ویک روز وثالث سی روز است ومخفف آذار زجهه وزن شعر است حزیران
بفتح حاء تحتی وکسر زاء هوز ویاء تحتی وراء قرشت وتموز بفتح تاء قرشت وضم میم
وزای وآب بهمزه والف وباء ایجد این سه ماه تابستان است بترتیب اول سی روز
وثانی وثالث هر یک سی ویک روز است وناظم بجهت سهولت ضبط اسامی ماههای
مذکوره را بترتیب منظوم نظم کرده است نظم سه ماه هیر کم آن اندر بهار است
چه آذار بجه نیسان وایار است حزیران وتموز وآب وایلول میدان نیاد سان
سه ماه ای شاه خوبان دو تشرین است وایلول ای برادر سه ماه مهرجان فتح
اکبر دو کانون شباط اندر وسط میدان سه ماه هیر کم هست اندر زمستان
اصل القطعة الثامنة والعشرون فی بحر الهزج المثمن السالم وما فی معناه من الاوزان شرح
السالم شین سعفص وسیغه اسم فاعل باب علم است السلامة بری بودن از عیب
وعدت یعنی قطعه بیست ودویم در بحر هزج مثمن سالم در بیان نامهای ماههای
فارسیه است مثلیه فارسی وآن بحر است که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن
باشد حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم صبا چون از گل رویت نقاب اندازد
نقاب گرد رخ وبهر زمانه روی نماید مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
چه تقطیع این چنین کردی عروضی کو بمت شاید وجه تسمیه این بحر بهزج مغنی
مسالم آنست که هزج بمعنی آواز ترنم وخوش آمیزه است وچون عرب اکثر
اشعار را بآواز خوش در سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزج
نامیده اند وچون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمن نامیده اند
وچون تغییری بهیچیک از ارکانش راه نیافته لهذا سالم نامیده اند وتقطیعش
چنین است زدر در دی مفاعیلن چه بلکه شتی مفاعیلن مهی اردی مفاعیلن
لهست آید مفاعیلن ودر این قطعه نیز دو بیت است اصل زدر در دی چه بلکه

مه اردی بهشت آید یا مان خورد از تیر آنکه چه مرداد همی باید پس از شهریور از
مهر و آبان و آذر و دی دان آنکه بر طبع جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید شعر
بدانکه حکمای فرس تاریخی وضع کرده اند که آنرا تاریخ قدیم و یزدجردی نیز گویند
و مبدء شهر ربیع الاول سال یازدهم هجری مطابق سال اول جلوس یزدجرد بن شهریار
ابن کسری عادل که آخر ملوک عجم است بوده است و سالهای ایشان نیز شمسی
سیصد و شصت و پنج روزی کسر و ماههای ایشان سی روز است بی زیاده و نقصان
و پنج روز زیاده را که مستی خمسه مسترقه است در آخر آبان ماه یاد کنند و هر
سی ماه افزوده اند تا سال تمام باشد چنانکه ناظمی بجهة مشاهده ضبط نظم کرده است
نظم شمار فارسی هر چه بی خود راست می آید مگر آبان مه راست کو در شماره
سی و پنج آید و نام ماهها این ترتیب است فروردین ماه بفتح فا و سکون
هر دو راء بی نقطه و فتح واو و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون
کاهی فروردین با سقاط واو ثانی نیز و اردی بهشت ماه بضم همزه و سکون را
بی نقطه و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و خرداد بضم خا با نقطه و سکون
بی نقطه و هر دو دال بی نقطه ماه ماه بهار است بترتیب تیر ماه بکسر تا بدو نقطه
در بالا و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و مرداد ماه بضم میم و سکون را
بی نقطه و هر دو دال بی نقطه و شهریور ماه بفتح شین با نقطه و سکون ها و کسر
را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و فتح را و دو راء بی نقطه این سه ماه تابستان
بترتیب مهر ماه بکسر میم و سکون ها و راء بی نقطه و آبان ماه بهمزه و الف
و باء یک نقطه در پایین و الف و نون و آذر ماه بهمزه و الف و ضم ذال با نقطه
و دال بی نقطه این سه ماه پائیز است بترتیب دی ماه بفتح دال بی نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و بهمن ماه بفتح باء یک نقطه در پایین و سکون ها و فتح
میم و نون و اسفندار مذ ماه بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فتح فا و یاء تحتانی

ورد الی نقطه

ورد الی نقطه و الف و راء بی نقطه و ضم میم و ذال با نقطه این سه ماه زمستان است
بترتیب ملخص القطعة المحرر بحر الرمل المخبون المحذوف المسمى بالمخبون المحذوف
یعنی قطعه ملخصه در بحر رمل مخبون محذوف در بیان نامهای ماههای
عربی است بلغت عربی و آن بحر بیت که هر مصرعش از تقطیع سه فعلاتن
و یک فعلن حاصل شود چنانکه ربیع القدری گفته نظم نظم و ترتیب شهور
عربی را یک سر هیشا بهر که نالی بسهولت از بر فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
مدبود طبع تو را جانب بحر رمل رهبر و فی الحقیقه از فروع رمل است چه اصلش
هر مصرعی چهار فعلاتن است و وجه تسمیه این بحر برمل مخبون محذوف
آنست که رمل بفتحتین بمعنی حصیر بافته شده است و نون های این بحر که
لفظهای علاتن است در میان سببهائی که لفظ فاو تن است مانند نیهای
حصیر در میان ریسمانها در آمده و بیکدیگر بافته شده است لهذا رمل
نامیده اند و نون هر بیت مثل ارکان ثانیه حاصل شده لهذا مخبون نامیده اند
و چون از هر فعلاتن رکن ثانی ساکن که الف است حذف شده لهذا محذوف
نامیده اند چه خبن بفتح نزد عروضیان حذف حرف ساکن رکن است و چون از
عروض و ضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن کردیم و زحاف
نقل شده لهذا مخبون و محذوف نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب
خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است زمحرم فعلاتن چه کلی شتی
فعلاتن چه بود ماه فعلاتن هم صفر قولش و در ابن قطعه نیز دو بیت است ملخص
زمحرم چه کلی شتی چه بود ماه صفر و در ربیع دو دو حمادی زی تکلا بکر
رجب است از پی شعبان رمضان و شوال پس بدی القعده و ذی الحجه بکن تبلک
نظر شعر بدانکه حکمای عرب تاریخی وضع کرده اند که آنرا تاریخ عرب هجری
نیز گویند و مبدء آن روز پنج شنبه یا جمعه اول محرم آن سال بوده است

بوده است که پیغمبر ما صلوات الله و سلام علیه و آله از مکه هجرت به مدینه فرموده است و
سالهای ایشان قمری و در آن ده ماه است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت
هلال تا رؤیت هلال دیگر گویند و آن هر کس از سی روز و زیاده در آن نیست و نه
روز کمتر نباشد و چهار ماه متوالی سی روز و شش ماه بیست و نه روز زیاده
اتفاق نیفتد و اهل حساب محرم را سی روز و صفر را بیست و نه و هم چنین تا آخر
سال یکی را سی روز و یکی را بیست و نه روز گویند پس سال نزد ایشان سیصد و
پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و چون این سال
از سال شمسی ده روز و بیست ساعت و نیم و بیست و یک دقیقه و پنجاه ثانیه کمتر است
لهذا در هر سی سال یازده بار ذی حجه را سی روز گرفتند و آن یازده سال را باعتبار
دیگر روز زائده که مسمی بکبیسه است سالهای کبیسه نامیدند و نام ماههای این
ترتیب است محرم بضم میم و فتح حاء حطی و تشدید راء قرشت و میم است و آن
بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش محرمات است صفر بفتح صاد مسفور و فتح فاء و راء
قرشت است و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و گاهی بغیر مصروف مستعمل و جمعش
اصفارات شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی بفتح راء قرشت و کسر باء ابجد
و یاء حطی و کسر و تنوین عین مسفور و هر دو با اضافه لفظ شهر مستعمل و جمعش
اربعاوات ربیعه بفتح و رباع بکسر و لفظ الاول و الثانی صفت شهر است جمادی
الاولی و جمادی الاخره بضم جیم و تخفیف میم و الف و فتح دال ابجد و الف مقصوره
و هر دو معرفه و مؤنث و بدون لفظ شهر مستعمل و جمعشان جمادیات و لفظ
الاولی و الاخره صفت جمادی است رجب بفتح راء قرشت و فتح جیم و باء ابجد است
و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ارجاب بفتح و رجب بضم و رجاب بکسر
و رجبات بفتحتین است شعبان بفتح شین قرشت و سکون عین مسفور و باء
ابجد و الف و نون است و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش شعبانات

و شعابین

و شعابین بفتح است شهر رمضان بفتح راء قرشت و فتح میم و تخفیف ضاد و ضظع
و الف و نون است و آن با اضافه لفظ شهر بغیر مصروف مستعمل و جمعش رمضانات
و رمضانون و رمضه بفتح اول و کسر ثالث است شوال بکسر شین قرشت و تشدید
واو و الف و لام است و آن بدون لفظ مستعمل و جمعش شواویل بتخفیف واو و شوالات
بتشدید است ذو القعده بفتح قاف و کسر قاف و سکون عین مسفور و دال ابجد است
و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات القعده است و ذو الحجه بکسر حاء حطی
و تشدید جیم است و آن نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات الحجه است **فصل القطعه**
المحقره و بحر المجتث المثمن المقصور و اسامی کل ثلث لیالی الشهور بالعربیه شهر
لیالی بفتح لام و تخفیف یاء حطی عربی جمع لیل بفتح است بمعنی شب یعنی از زمان غروب
آفتاب تا طلوع صبح صادق یا تا طلوع آفتاب و یاء در من لیالی الشهور زائده جر
تبعیض است یعنی در قطعه ملحقه در بحر مجتث مثمن مقصور در بیان نامهای هر
سه شب متوالی از شهرهای ماههای عربیه است بلغت عربی و آن بحریست که
هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود صاحب انگیز
ربیع القدر گفته **نظم** زهی جبین تو چون شبه آسمان وفاق | هلال ابروی تو
در سپهر خوبی و طاق | مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان | بخوان و ضبط کن
این قطعه را بتحقیق | و وجه تسمیه این بحر گشت در قطعه دویم و در این قطعه
نیز دو بیت است **ملحق** برای هر سه شب از ماه نام مخصوصی است | با صطلاح
عرب بشنو ای صراق | **یعنی** از برای هر سه شب پی در پی از شهرهای ماه
عربی که اول محرم و آخرش ذی الحجه است نام مخصوصی است بزبان عربی
ملحق غرر نقل تسع آنگه عشر و کی بیض است | **یعنی** تسع ظلم حاء صاد لسر باد است
محاق | **یعنی** غرر بضم غین ضظع و تخفیف راء قرشت و راء دیگر عربی است بمعنی
شب اول و دویم و سیم از هر ماه نقل بضم نون و تخفیف قاف و لام عربی است

بمعنی شب چهارم و پنجم و ششم از هر ماه ذفال بفتح نون و تخفیف فا، سین مضموم
و عین مشدد عربی است بمعنی شب هشتم و نهم از هر ماه ع بفتح عین
مشدد و تخفیف شین قرشت و راء قرشت عربی است بمعنی شب دهم و یازدهم و
دوازدهم از هر ماه بیض بکسر باء الجد و یاء حطی و ضاد مضطغ عربی است بمعنی شب سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه درع بفتح دال الجد و تخفیف راء قرشت دی مشدد
و بر وزن دغل نیز عربی است بمعنی شب شانزدهم و هفدهم و هجدهم از هر ماه ظلمه بفتح
ظاء مضطغ و تخفیف لام و میم عربی است بمعنی شب نوزدهم و بیستم و بیست و یکم از
هر ماه حنادس بفتح حاء حطی و تخفیف نون و کسر دال الجد و سین مشدد عربی است
بمعنی شب بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و چهارم از هر ماه دادی بفتح دال الجد
و تخفیف همزه و الف و کسر دال الجد و یاء حطی و همزه عربی است بمعنی شب بیست و پنجم
و شب بیست و ششم و بیست و هفتم از هر ماه وضف همزه از مضجر و زن شرشر است
بحاء مجرکات میم و تخفیف حاء حطی و فاء عربی است بمعنی شب بیست و هشتم و بیست و
نهم و سی ام

اصل القطعة الثالثة والثلثون في بحر الهزج المثمن الاخرب المكفوف الابتر في اسامي الشهور الترکیة شرح

الشهر بکسر شین مشدد مضموم و کسر نون و یاء حطی و نون عربی است بجمع شهور بفتحتین است
بمعنی ماه بعنی قطعه بیست و سیم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل و در بیان
نامهای سالهای ترکیه است بلغت پارسی دان بحر است که هر مصراع از قطع
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم کو بیخبری ز
سال ایغور تتار ۱ بشنو چو ز راز طرب جهل بیار ۱ مفعول مفاعلن مفاعیلن
فاع ۱ بحر است بنالب ز کهرای هشیار ۱ و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهارم
و در این قطعه نیز دو بیت است اصل هوش بقرو بلنك و خرکوش شمار ۱ نی
جارچه تکلیزی تهنك آکیدر دار ۱ انکاه باب رکو سفندات مدار ۱ حمد و نرو

مرغ ذ

مرغ ذ سك و خوك آخر کار ۱ شرح بدانکه حکمای ترک و ایغور تاریخی وضع کرده اند
و سالها را دوری نهاده اند بود دوازده قسم و هر سالی را مسمی و مضاف باسم
یکی از جانورانی که آنرا مدنسوب بان دانسته اند کرده و حکم آنرا از طبیعت
آن جانوران استخراج نموده اند و سالهای ایشان قریب بچون سال قمری از
سال شمسی یازده روز تقریبا کمتر است پس در هر سه سال یک ماه
بجهة کبیسه افزوده و آن سال را میزده ماه گویند و همیشه ماههای ایشان
یکروز یا دو روز بر ماههای عربی بیشتر باشد و نام سالها باین ترتیب است
اول سال موش است که آنرا ایتوکی میچقان ییل رقم میکنند دویم سال گاو است که
آنرا ایتوکی اودی ییل رقم میکنند سیم سال پلنك است که آنرا ایتوکی بارس ییل رقم
میکنند چهارم سال خرگوش است که آنرا ایتوکی توشقان ییل رقم میکنند پنجم
سال نهنك است که آنرا ایتوکی لوی ییل رقم میکنند ششم سال مار است که
آنرا ایتوکی ییلان ییل رقم میکنند هفتم سال اسب است که آنرا ایتوکی یونت ییل
رقم میکنند هشتم سال گوسفند است که آنرا ایتوکی قوی ییل رقم میکنند نهم
سال حمد و نر است یعنی میمون که آنرا ایتوکی پچین ییل رقم میکنند دهم سال
مرغ است که آنرا ایتوکی آیت ییل رقم میکنند دوازدهم سال خوك است که آنرا
ایتوکی تنکوزی ییل رقم میکنند و ناظم بجهة سهولت ضبط اسامی سالهای
مذکور را بترتیب بلغت نظم کرده است نظم میچقان و اود و بارس و
توشقان و لوی و پس ۱ ییلان یونت و قوی بود نامهای سال ۱ پچین و
پس تخاقوی و ایت است دیدار ۱ تنکوزدان تو ای پس صاحب کمال ۱ و نام
ماههای ایشان باین ترتیب است ۱ آرام ای ۱ ایکندی آی ۱ اردیبهشت آی ۱
قوی تخ آی ۱ تشینخ آی ۱ البخ آی ۱ پنبیخ آی ۱ ای سکیخ آی ۱
طوتیخ آی ۱ بیرنکیخ آی ۱ جنشاباط آی ۱ وه ماه زادیش آسون ای ناصیده

سال سك است که آنرا ایتوکی

ملحق القطعة الملحقة في بحر الرمل المثمن المحذوف العروض والمقصور والضرب في

اسامي البروج والاشهر والنجوم

البروج بضم باء الجر وضم راء قرشت و واو و جیم و
ابراج بفتح همزه و سکون باء الجر و راء قرشت و الف و جیم نیز خبر بی و جمع برج
و فتح است بمعنی جای ستاره بر آسمان یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مثمن محذوف
العروض و مقصور و الضرب و در بیان نامهای بروجهای دوازده گانه است و آن
بحر است که مصراعهای او را ابیات این تقطیع شد فاعلاتن و یک فاعلان
حاصل شود حنا نکه رفیع الفقاری گفته نظم ای لب لعل تو دلرا قوت و جان است قوت
پیش فکرت حکمت یونان چه لنبیج عنکبوت فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
کو در از بحر رمل منظوم در گفتگوت و وجه تسمیه بحر رمل مثمن محذوف العروض
گذشت در قطعهٔ و مقصور الضرب در قطعهٔ ششم و در این قطعه نیز در بند است

ملحق بر جهاد بدر که از مشرق بر آورد سر جمله در تسبیح و در تهلیل حق
لا یموت شرح یعنی بر جهاد بدر که از دایره افق از جانب شرق طالع شد نه هر که
شانه روزی که حرکت فلک الافلاک است جمله در سبحان الله گفتن و لا اله الا الله
گفتن زند اگر تعبیر را اشاره است بآیهٔ و ان من شیء الا یسبح بحمده

ملحق چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد سنبله میزان و عقرب
قوس و جدی و دلو و حوت شرح یعنی اگر ارباب هیئات و نجوم آسمان هفتم را که
فلک ثوابت و فلک البروج گویند و جای همگی ثوابت فرموده هزار و بیست و دو گانه
و حرکتش از مغرب بجانب مشرق است و در روز و شب یک بار پنج هزار و سالی در درجه
در هفتاد سال قطع میکند سیصد و شصت بخش مساوی کرده دهه بخشی را دهه
نامیده دهه سی دهه را یک برج اعتبار کرده اند که مجموع دوازده برج باشند دهه برجی
را ما بهم چون که از اعتبار نظم و ترکیب بعض کواکب واقعه در آن با بعضی مخیل و صور
گشته نامیده اند و نامهای دوازده گانه نیز صورت تعدد ستارها و رقم هر یک از

آنها

آنها باین تفصیل است یکی حمل است بفتح حاء حطی و فتح میم و لام و آن بصورت بره است
که بر عقب ناظر است و کواکبش سیزده و داخل صورت و برج خارج صورت و رقش نصف است
و دیگری ثور است بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء قرشت و آن بصورت گاو است و
کواکبش سی و سه داخل صورت و پانزده خارج صورت و رقش الف است و دیگری
جوزا است بفتح جیم و سکون واو و زای و الف ممدوده و آن بصورت دو کودک
نزدیک هم ایستاده است و لهذا توامیش نیز نامیده اند و وجه تسمیه بجوزا باعتبار
بودن آن است در جوز سما یعنی در وسط آسمان یا باعتبار بودن آن در مقابل
صورت جبار بجوزا که از صور جنوبی است و کواکبش هجده داخل صورت و هفت
خارج صورت و رقش باء الجر است این سه برج شمالی است یعنی مدت مکث
آفتاب در این سه برج فصل بهار است و دیگری سرطان است بفتح سین مهمله
و فتح راء قرشت و طاء حطی و آن بصورت خرچنگ است و کواکبش داخل صورت
و چهار خارج صورت و رقش جیم و سکون راء از جهت وزن شعر است و دیگری
اسد است بفتح همزه و فتح سین مهمله و دال الجر و آن بصورت شیر است و کواکبش
بیست و هفت داخل صورت و هشت خارج صورت و رقش دال الجر است و دیگری
سنبله است بفتح سین مهمله و سکون نون و فتح باء الجر و آن بصورت دختر است
که بیدی در دست خوشه گرفته است و لهذا مستی السنبله است و باعتبار اصل صورت مستی
بعذرا است یعنی دختر بکر و کواکبش بیست و هشت داخل و شش خارج صورت
و رقش ها است این سه برج صیف است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج
فصل تابستان است و دیگری میزان است بکسر میم و یاء حطی و زای و آن بصورت
ترازو است و کواکبش هفت داخل صورت و نه خارج صورت و رقش واو است و
دیگری عقرب است بفتح عین مهمله و سکون قاف و راء قرشت و باء الجر و
آن بصورت عقرب است و کواکبش بیست و یک داخل صورت و سه خارج صورت

و رقش زای است دیگری قوس است بفتح قاف و سکون واو و سین سعفص و آن
بصورت مردی است که کمانی در دست گرفته و تیر بر آن نهاده و کمان را کشیده است
بقصد انداختن تیر لهذا مسمی بقوس است و باعتبار اصل صورت مسمی برامی است
یعنی تیر انداز و کواکبش سی و یک تمام داخل صورت و رقش حاء حطی است این سه
برج خریفی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل پاییز است و دیگری
جدی است بفتح جیم و سکون دال الجمل و یا حطی و آن بصورت بز غاله است و
کواکبش بیست و هشت تمام داخل صورت و رقش طاء حطی است و دیگری دلو است
بفتح دال الجمل و سکون لام و آن بصورت آدمی است که ایستاده و کوزه را سرنگون
بقصد ریختن آب و وجه تسمیه اش بدلو آنست که کوزه را تشبیه بدلو کرده اند و
باعتبار اصل صورت مسمی بآکب الماء یعنی دونده آب و کواکبش چهل و دو داخل
صورت و سه خارج صورت و رقش یا حطی است و دیگری حوت است بضم
حاء حطی و واو و تاء قرشت و آن بصورت دو ماهی است که دنباله هر یک بدیگری
پیوسته و لهذا سمکتینش نیز نامیده اند و کواکبش سی و چهار داخل صورت و
چهار خارج صورت و رقش یا حطی است و الف متصل بیاء است این سه برج
شتوی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان است **ملحق**
الفظة المختصة فی بحر الخفیف المسدس المحذوف المجدوف فی اسامی الکواکب الجبریة شرح
الکوکب بفتح کاف و تخفیف واو و کسر فاء و باء ابجد عربی و جمع کواکب بفتح است
بمعنی ستاره السیاره بفتح سین سعفص و شدید یاء حطی و راء قرشت و تاء مثناة
صیغه مبالغه است از سیر بفتح بمعنی گردیدن یعنی تلذذ ملحق در بحر خفیف
مسدس محذوف مجدوف و در بیان نامهای ستارهای هفتگانه ستاره است
بلغت عربی و آن بحر است که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن
حاصل شود در ربیع القدری گفته **نظم** نام ستاره شد چه شهد عسل بزبان

عرب

عرب چنین محل فعلاتن مفاعلن فعلن طبع بحر شرح فرمود و لو حمل وجه
تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه تین دو بیت است **ملحق** در فلک
هفت کوکب ستیار آفرینش خدای عز و جل قرات دعطارد زهره مشتری
مریخ و مشتری و زحل **شرح** بدانکه افلاک یعنی آسمانها هفت است و کواکب ستاره
هفت هر یکی در فلکی و نزدیک تر این افلاک بزمین فلک قمر است و دورترین آنها
فلک زحل است و بالای فلک هفتم که فلک زحل است فلک هشتم است که آنرا
اهل نجوم فلک ثوابت و فلک البروج و اهل شرع کرسی گویند و بالای کواکب
ثوابت است و حرکت خاصه هر یک از این افلاک هشتگانه از مغرب بجانب
مشرق باشد و بالای فلک ثوابت فلک نهم است که آنرا اهل نجوم فلک اطلس
و فلک الافلاک و فلک اعظم و اهل شرع عرش گویند و در آن هیچ کوکب
نیست و حرکت آن از مشرق بجانب مغرب باشد و همگی افلاک هشتگانه بحرکت
این فلک نهم که حرکت شبانه روزی است حرکت کنند و چون حرکت خاصه هر یک از
یک از افلاک کواکب هفتگانه بسی زیاده بر حرکت خاصه هر یک از کواکب
هشتم است لهذا این هفت کوکب مسمی بستاره و کوکب فلک هشتم مسمی
بثوابت است هر چند که جمیع در حرکت شبانه روزی که فلک نهم است مثل
هم اند و بالای فلک نهم چیزی نیست بلکه عدم صرف است اما مابین آن
کره آب و مابین آن کره خاک و جمیع آن کرها مجوف و احاطه تامه بر کره
مابین نموده است مگر کره آب که غیر مجوف و احاطه آن بر کره خاک احاطه
غیر تامه است چه قریب ربعی از کره خاک ظاهر است و کره خاک اصلا مجوف
نیست و نامهای کواکب سبعه ستاره و منزل و صفت سیر و رقم هر یک
مابین تفصیل است **بیتی** قمرات بفتح قاف و فتح جیم و راء و قرشت که بقایسی ماه
گویند در آسمان اول است و دوری در بیست و هفت روز و ثلثی و بحسبی

زیاده از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند و رقش را قرشت است و دیگری
عطارد است بضم عین مهمله و تخفیف طا و حطی و کسر را قرشت و دال مطبقه که
بفارسی تیر گویند و در آسمان دویم است و دوری در یکسال و برجی و شانزده
روز قطع کند و رقش دال الحراست و دیگری زهره است بضم زای و فتح هاء و
راء قرشت و تا که بفارسی ناهید گویند و در آسمان نیم است و دوری در
یکسال و برجی در بیست و هفت روز قطع کند و رقش هاء و سکون هاء از جهت
وزن شعر است و دیگری شمس است بفتح شین قرشت و سکون میم و سین
مهمله که بفارسی خورشید گویند و در آسمان چهارم است و دوری در یکسال و برجی
در یک ماه قطع کند و رقش شین قرشت است و دیگری مریخ است بکسر میم و شد
راء قرشت و یاء حطی و خاء نخس که بفارسی بهرام گویند و در آسمان پنجم است و
دوری در یکسال و ده ماه و نیم و برجی در یکماه و برجی در یک ماه و نیم قطع
کند و رقش خاء نخس است و دیگری مشتری است بضم میم و سکون شین قرشت
و تاء و راء قرشت و یاء حطی که بفارسی برجیس گویند و در آسمان ششم است
و دوری دوازده سال و برجی در یکسال قطع کند و رقش یاء حطی است و دیگری
زحل است بضم زای و فتح حاء حطی و لام که بفارسی کیوان گویند و در آسمان
هفتم است و دوری سی سال و برجی در دو سال و نیم قطع کند و رقش لام و غیر
منصرف مستعمل است و ناظمی بجهت سهولت ضبط اسامی کواکب مذکوره را
بترتیب بلغت فارسی نظم کرده است **نظم** کواکب همه و تیر و ناهید و مهر چه
خورشید و بهرام و برجیس و کیوان **القطعة الثانية والعشرون في معرفة تصريف**
اسماء النجوم المحذوف فيها بيوت الكواكب الثبوتية السبعة شرح
بیوت بضم باء مجهول و ضم یاء حطی عربی و جمع بیت است بفتح بفتح خانه یعنی
قطعه بیست و چهارم در بحر خفیف مسدس مخبون مخزوف در بیان خانهای

ستارهای

ستارهای سبعه سیاره است و آن بحر ایست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن
مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** ای تو را آفتاب ده غلام ای
بحر این قطعه شد خفیف نام فاعلاتن مفاعلن فعلان خانهای نجوم سبعه
تمام وجه تسمیه این بحر که نشت در قطعه دهم و در این قطعه سه بیت است
لطف حمل و عقرب با بهرام ثور و میزان با زهره تور و میزان جه
خانه زهره است سر زحل است مشتری جدی و دلو مقام تیر جوزا و سنبله
مه سرطان خانه آفتاب شیر مه **شرح** بهرام بفتح باء یکنقطه و سکون هاء
راء بی نقطه و میم فارسی است بمعنی مریخ و تیر بکسر تاء دو نقطه در بالا و یاء
دو نقطه در پایین و راء بی نقطه فارسی است بمعنی عطارد و خوشه بضم خاء
با نقطه و واو مجهول و شین با نقطه فارسی است بمعنی سنبله بدانکه هر یک
از کواکب سبعه سیاره را خانه و وبالی است از بروج دوازده گانه و خانه کوکب
نه باعتبار نزول آن کوکب است در آن برجی که مستحق بخانه آن کوکب است بلکه
باعتبار محاذات آن کوکب است بان قسم از فلک البروج که مقابل برج آن
و محاذات عبارتست از قوت حال آن کوکب یعنی کوکب در حال محاذات بان
برج که بخانه آن کوکب مسدوم است کمال قوت دارد چنانکه در حال وبال
کمال ضعف دارد و خانهای ستارها باین تفصیل است حمل و عقرب هر دو خانه
بهرام است یعنی مریخ قوت و حوت هر دو خانه مشتری است ثور و میزان
هر دو خانه زهره است جدی و دلو هر دو خانه زحل است جوزا و خوشه
یعنی سنبله هر دو خانه تیر است یعنی عطارد سرطان خانه مه است یعنی قمر
شیر یعنی اسد خانه آفتاب است یعنی شمس و بدانکه مقابل خانه هر کوکبی
وبال آن کوکب است پس خانه شمس که اسد است وخانه قمر که سرطان است
هر دو وبال زحل و هر دو خانه زحل که جدی و دلو است وبال شمس و قمر

وهفت خانهٔ مشتری که قوس و حوت است و بال خاص و هر دو خانهٔ خاص که
جوزا و سنبله است و بال مشتری باشد و هر دو خانهٔ تربیع که حمل و عقرب است
و بال زهره و هر دو خانهٔ زهره که ثور و میزان است و بال مریخ باشد و این
و دو خانه خانهٔ باشد و نیز دو بال اصل القطعة الخامسة والعشرون في بحر الهزج
البحر المجزوء المخبون في كيفية كينونة الشمس في البروج ست بيت
یعنی قطعهٔ بیست و پنجم در بحر خفیف مسدس مخبون معجوف و در بیان چندیت
بودن آفتاب است در بروج دوازده گانه و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع
فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ربیع القدری گفته نظم مدت جوز
در بروج دوازده خورشید ا انه بیت قطعه هست که دو بیتش ا فعلاتن مفاعلن
فعلن ا بهر تقطیع آن مکن دلریش ا و وجه تسمیه این بحر گذشت و قطعه
دهم و در این قطعه دو بیت است اصل خور بجوزا سی و دو سی و یکیش ا جمله در
ثور و شیر باش و بیش ا دلو و میزان و حوت و عقرب سی است و نیز بدر
حرف بی که دو بیتش شرح حور بقطعه خا با قطعه دال و معدله دراء بی نقطه
فارسی است یعنی آفتاب بدانکه اهل هیئات گفته اند که چون مرکز هدایت آفتاب
خارج مرکز فلک البروج است هذا نصف این مدار که در جانب بروج شمالی است
بیشتر باشد از نصفی که در جانب بروج جنوبی است پس آفتاب در بروج شمالی که
شمالی که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله است بیشتر باشد از بروج
جنوبی که میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است پس معنی
این دو بیت چنین است که حور یعنی آفتاب در بروج جوزا سی و دو روز توقف
میکند و در هر یک از بروج حمل و ثور و اسد و پس بیشتر است که سنبله و دو
سی و یکروز توقف میکند و در هر یک از بروج قوس و جدی و دلو سی روز توقف
میکند مثل القطعة الخامسة والعشرون في بحر الهزج المقصور في كيفية كينونة الشمس في البروج في حساب

حساب

حساب بکسر حاء حطی و تخفیف سین مهمله و باء ابجد عربی و مصدر بابی نصر
بمعنی نگاه داشتن و شمردن عدد است جمل بضم جیم و فتح میم مشدده و کاف
بتخفیف نیز بمعنی حروف ابجد است یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر هزج مسدس مقصور
و در بیان چندیت بودن آفتاب است در بروج دوازده گانه بحساب حروف ابجد
و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن فاعلاتن فاعلان حاصل
شود چنانکه فاضلی گفته نظم فاخر نکت را زدل درمان رهت ا جان دل
درد تو را منزل گهت ا فاعلاتن فاعلاتن فاعلان ا خواندن هر کس که
مرد الطف است ا و فی الحقیقة این بحر از بحور هزج است چه اصلش در عربی
هزج مصراعی شش فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بهزج مسدس مقصور
آنست که هزج بمعنی حصیر یافته شده است و چون وتدهای ارکان این بحر که
لفظ علات است در میان سببها که لفظهای فاعلاتن است مانند بندهای حصیر در
میان ریسمانها در آمده و بیکدیگر یافته شده است لهذا هزج نامیده اند و
چون هر بیت این بحر از ارکان سداسیه حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند
و چون از هر دو ضرب نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و ما
قبلش که متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده
لهذا مقصور شد نامیده اند چه قصور نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب
خفیف و اسکان ما قبل آنست و تقطیعش چنین است لاولا لب فاعلاتن
لاولا لا فاعلاتن شدش مراست فاعلان و در این قطعه یک بیت است مثل
لاولا لب لاولا لا شدش مراست ا لل کطو کطلا لا شهور کوثر است ست
بدانکه مراد این قطعه و قطعهٔ سابقه یکی است و تفاوتی نیست مگر بدو چیز
یکی آنکه در قطعهٔ سابقه ترتیب بروج رعایت نشده و در این قطعه رعایت شده
دیگری آنکه در قطعهٔ سابقه مدت توقف شمس در هر برجی بفارسی و در این

و در این قطعه لحاب لجاب است و ضابطه در حساب الجمل آنست که از همزه ابجد تا
از ا عشرات یا حطی است و در شمار یک یک بالا میرود و از از ا عشرات تا از
ماست که قاف است در شمار ده ده بالا میرود و از از ا ماست تا از ا لوقه
غین است در شمار صد صد بالا میرود چنانکه ناظمی گفته نظم ابجد و هوز و
دیگر حطی ا از یکی تا ده است جز شمار ا کلمن و سعفص است تا بنو ا قرشت و
ثخذ و ضظغ بهزار ا یعنی آفتاب در هر یک از برج حمل و ثور و سرطان و
اسد و سنبله سی دیگر روز توقف میکند که بیخ لا عبارت از آنست زیرا که لام
سی و الف یا است و در برج جوزا سی و دو روز توقف میکند که لب عبارت
از آنست زیرا که لا سی و با دو است و در هر یک از برج میزان و عقرب
و دلو و حوت سی روز توقف میکند که دل عبارت از آنست زیرا که لام
سی است و در هر یک از برج قوس و جدی بیست و نه روز توقف میکند که دو
کاف عبارت از آنست زیرا که کاف بیست و ها نه است اصل القطعة الثامنة و
الثلثون فی بحر المتقارب المثمن الاسلم فی اسماء اسنان البقر سرم
اسنان بفتح همزه و سکون سین مسعفص عروض و جمع سن بکسر سین و تشدید نون
بمعنی سال یعنی مقدار عمر زندگانی و آن مؤنث و در انسان بغیر مستعمل است
البقر بفتح با ابجد و فتح قاف و راء قرشت عروض و جمع بقره بفتح تا است
بمعنی گاو یعنی قطعه بیست و شش در بحر متقارب مثمن سالم و در سال
نامهای سالهای گاو است و آن بحر یک کم هر مصراعش از تقطیع چهار
فعولن با نون حاصل شود چنانکه رفیع القاری گفته نظم ذهی طبع شرف خود
علم بالغ ا رسیده است نکوت با قصی مبالغ ا فعولن فعولن فعولن فعولن
بود ضبط این قطعه راغب نه سائغ ا و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
هشتم و در این قطعه نیز یک رباعی است اصل تبیع و جذع سن گاو است که

ثنی و رباعی

ثنی و رباعی سدیس است و صالغ شرح تبیع بفتح تا قرشت و کسر با ابجد و یا
حطی بعین مسعفص عربی است بمعنی گاو نر یکساله باشد و جمعش تبایع
بفتح و مؤنثش تبیعه است و چون یکسالش تمام باشد آنرا عجل گویند در سنگرس
و مؤنث بکسر عین مسعفص و سکون جیم گذشت در اصل از قطعه پنجم جذع
بفتح جیم و فتح ذال معجمه و عین مسعفص عربی است بمعنی گاو نر دو ساله باشد و
جمعش جذعان بفتح و جذاع بکسر و مؤنثش جذعه و جمعش جذعات است ثنی
بفتح ثا مثلثه و کسر نون و تشدید یا حطی عربی است بمعنی گاو نر سه ساله باشد و
جمعش ثنیان و ثنایا و مؤنثش ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح
را قرشت و تخفیف با ابجد و کسر عین مسعفص و تخفیف یا حطی عربی است
بمعنی گاو نر چهار ساله باشد و جمعش رباع بفتح و رباعین و رباعان بکسر
و ربیع بر وزن رطب و ارباع و رباعیات بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یا است
سدیس بفتح سین مسعفص و کسر دال ابجد و یا حطی و سین دیگر بر وزن فرس
نیز عربی است بمعنی گاو نر ماده پنج ساله باشد و جمعش جمع از دال سدس بضم و
جمع ثانی سدس بضمتین است صالغ صاد مسعفص و کسر لام بغین منقوطه و با غ
سبعی مسعفص نیز عربی است بمعنی گاو نر شش ساله باشد و جمعش صوالغ
بفتح و ضمتین و رباع و رباعان بکسر و ربیع بر وزن رطب و ارباع و رباعیات
بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یا است سدیس بفتح سین مسعفص و کسر
دال ابجد و یا حطی و سین مسعفص و بر وزن فرس نیز عربی است بمعنی گاو نر
و ماده هفت ساله باشد و جمعش سدس از دال سدس بضم و جمع ثانی سدس
بضمتین است بازل به با ابجد و کسر زای و لام عربی است بمعنی گاو نر و ماده
هشت ساله باشد و جمعش بزل بر وزن کتب و عنق و بوازل بفتح با و کسر
زا است و شتر نر و ماده ده ساله را مخلف گویند بفتح میم و سکون خا

تخت و فتح لام و چون از ده گذشت دیگر نام معنی ندارد بلکه گفته میشود مخلف
عام در یازده ساله و مخلف عامین در دوازده ساله و مخلف ثلاث در سیزده
ساله تا بحدی که دندان ثانیه سخت شود و انگاه زیاده را عود گویند
بفتح عین سعفص و سکون واو و الحاء مهملتین ملخص القطعة المختصرة من بحر المتقارب
المثمن السالمة و ما یلحق باسنان الخیل و البغال و الحمیر سه درج
الخیل بفتح خا بمعنی تخت و سکون یا حطی و لام عربی و اسم جمع اسنان و مؤنث
مستعمل است فارسی نیز خایل بفتح یعنی خول بضم است البغال بکسر
با و الحمیر بتخفیف غین منقطع عربی و جمع بغل بفتح است بمعنی استر نر الحمیر بفتح
حا حطی و کسر میم و یا حطی را و قرشت عربی جمع حمار که حمار است بمعنی خر نیز
یعنی قطعه ملخصه نیز در بحر متقارب مثمن سالم و در بیان نامهای سالهای
اسبان و استران و خران است و آن بحر است که هر مصرعش از تقطیع چهار
فعولن با نون حاصل شود چنانکه ربیع القدری گفته نظم زهی روی چون ماه تابان ا بتاگو دیت خوبرویان شتابان ا فعولن فعولن فعولن فعولن
بخوان در تقارب تو این بیت آسان ا و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
هشتم و در این قطعه نیز بدین است اصل لو حول جذع دان ثنی پس رباعی
پس آنگاه تا رح از اسنان اسبان شرح حول بفتح حا حطی و سکون واو و کسر
و شد یا حطی عربی است بمعنی اسب و استر و خر نیز یکساله یا دو ساله و رهم گفتش
حولیات و مؤنثش حولیه است جذع بفتحتین نیز عربی است بمعنی بچه
و خر نیز دو ساله یا دو سه نیز همگفتش جذعان بضم و جذاع بکسر و مؤنثش
جذعه و جمعش جذعات است ثنی بفتح ثا مثلثه و شد یا عربی است بمعنی اسب
و استر و خر نیز سه ساله یا در چهار نیز همگفتش ثنیان و ثناء بکسر و مؤنثش
ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح عربی است بمعنی اسب و استر و خر نیز چهار ساله

یا در پنج

یا در پنج نیز همگفتش ربیع بضم و ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربیع بروزن رطب
و ارباع در بالغیات بفتح و مؤنثش ربالغیه بتخفیف یا است قارح بقاف و کسر را
قرشت و حاء حطی است عربی بمعنی اسب و استر و خر نیز پنج ساله یا در شش همگفتش
قوارح بفتح اول و کسر رابع و قرح بروزن ربع و مؤنثش قارحه و قارح است نیز
اسب و استر و خر نیز و ماده هفت ساله یا در هشت همگفتش کوسج بضم کاف
ذال مخفف و شد کاف مکسوره و یا حطی و چون از هفت گذشت دیگر نام معنی
ندارد ملخص القطعة المختصرة من بحر المتقارب المثمن الثالث فی سنوات الغنام سه درج
الغنام بفتح غین و سکون نون ضأن و غنم بفتح و هفتم بضم نیز هر دو عربی
و جمع غنم بفتحتین است بمعنی چهارپا که گوسفند بدین قطعه ملخصه نیز در بحر متقارب
مثمن سالم در بیان نامهای سالهای گوسفند است و آن بحر است که هر
مصرعش از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه ربیع القدری
گفته نظم زهی رنگوی ترمشهور ایام ا بر آن رهسون نگین در جهان
نام ا فعولن فعولن فعولن فعولن ا بکن ضبط این بیت ای نیک فرجام ا
و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه هشتم و در این قطعه نیز بدان نیز است
ملخص جذع دان ثنی پس رباعی پس ا پس آنگاه قارح از اسنان اغنام
شرح جذع بفتحتین عربی است بمعنی گوسفند نر یکساله یا در دو و نیز همگفتش
جذعان بضم و جذاع بکسر و مؤنثش جذعه و جمعش جذعات است ثنی بفتح
ثا و شد یا عربی است بمعنی گوسفند نر دو ساله یا در سه نیز همگفتش ثنیان
ثنیان و ثناء بکسر و مؤنثش ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح عربی است
بمعنی گوسفند نر سه ساله یا در چهار نیز همگفتش ربیع بضم و ضمتین و رباع و
ربعان بکسر و ربیع بروزن رطب و ارباع در بالغیات بفتح و مؤنثش ربالغیه
بتخفیف یا است سدیس بفتح سین سعفص و کسر دال مهمله و یا حطی و سین دیگر

وبروزن فرس نیز عروض است بمعنی کوسفند نر و ماده چهار ساله باشد بفتح جمع آن
سر بفتح نیز است صانع بمعنی مصغر و کسر هم و غیر ضاع و ضاع و ضاع و بین مصغر
نیز عروض است بمعنی کوسفند نر و ماده پنج ساله باشد بفتح صاع و
بفتح و صواع بفتح و صاع بروزن رکع است **اصل القطعة الثانية والعشرون في بحر**
الخفيف المحذوف من فاعلاتن فعلاتن فبایکی بفتح فا و تخفیف با بجیم کس
منقلبه از یاء و لام عرب و جمع قبیله بفتح است بمعنی گروه مردم که از یک
پدر باشند اشیاء بفتح سین مصغر و فتح یاء اجلی و همزه لقب عبد شمس بن
یشجب بن یعرب بن قحطان نغیر مصغر و مستعمل است و یعرب بن قحطان و غیر
مصغر و مستعمل است و یعرب بن قحطان از فرزندان حضرت نوح صلوات الله علیه
و یعرب بزبان حکمی اهل یمن و او کسی است که کلام بزبان عروض بود و نغیر قطعه
بیت و نشنم در بحر خفیف مذکور و در زبان نامهای قبیلهای
هفتگانه فرزندان سبا است و این بحر است که هر مصرعش از تقطیع فاعلاتن
مفاعلن فاعلاتن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** ای که در دلق رهت ماه
جان بیمار را غم تو مداست | فاعلاتن مفاعلن فعلاتن | گوی بحر خفیف و خوان
در راست | و وجه تسمیه این بحر کثرت در قطعه هم و در این قطعه بر بیت
بیت است **اصل** اشعر و حمیر و کهلان | مرتا نمار و عامله زسبا است
شرح بدانکه چون نصر بن یشجب بن یعرب بن قحطان در قرار بجید مذکور است
لهذا شیخ نامهای قبیلهای که از فرزندان او بنظر کرده است و بنابر اهفده
این است یکی قبیله اشعریین سبا است بفتح همزه و سکون شین قرشت و بین
مصغر و راء قرشت و دیگری قبیله اشعریین سبا است بفتح عین مصغر و سکون
میم و راء قرشت و دال مکسوره غیر ملفوظه و دیگری قبیله حمیر بن سبا است
بکسر حاء حطی و سکون میم و فتح یاء حطی و راء قرشت و دیگری قبیله کهلان بن

سبا است

سبا است بفتح کاف و سکون هاء و لام و الف و نون و بروزن صاحب و زبیر و
دیگری قبیله مرا بن تمیم است بفتح میم و تشدید راء قرشت و دیگری قبیله
انمار بن نزار است بفتح همزه و سکون نون و میم و الف و راء قرشت و دیگری
قبیله عامله بن سبا است بعین مصغر و الف و کسر میم و لام و تاء مثلثه
اصل القطعة الثالثة والعشرون في بحر الخفيف المقطوع المقصور
قطعه بیت نظم در بحر هزج هشتم سالم است و آن بحری است که هر مصرعش
از تقطیع چهار مفاعیلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** زهی بر دیت
بخوش کلاه ها | تخجه خندان | تدت سرو روان دلت خطت ریحان باغ
جان | مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدان بحر هزج این بحر
خوش این قطعه را بر خوان | و وجه تسمیه این بحر کثرت در قطعه بر بیت
و در این قطعه بانزده بیت اصل و نظم بیت فلخی است **اصل** کنف شانه مهی
و دوره عضد باد دبیر آسان | زمجی زمکی دنبه مرغ و شوی بریان
شرح کنف بفتح کاف و کسر و فتح تاء قرشت و تاء بروزن مثل نیز قرشت
بمعنی شانه جمعش کنفه بروزن قرمه و اکتاف بفتح است مهی بفتح و کسر میم
و تخفیف هاء مصغر و الف مقصوره منقلبه از یاء عروض است بمعنی بره
و آن کاهی مؤنث مستعمل و جمعش اهباء بفتح و مد است عضد بفتح عین مهمله
و ضاد کسر و سکون ضاد مضطع و دال الحد و بروزن قفل و مثل و عنق نیز
عروض است بمعنی ما بین مرفق تا شانه زبیر بفتح یاء حطی و کسر عین مصغر
و یاء حطی و راء قرشت عروض است بمعنی جبر آسان و سهل و ممکن نیز
اندک نیز گفته شد و اما دویم از قطعه چهارم و آن صفت مشبهه
از بیس بفتح و فتحتین و بیسان و بیساره بفتح و میسره بحرکات سین از یاب
حسن بمعنی آسان شده است زمجی بکسر زای و کسر میم و تشدید میم و شد

جیم والف مقصوره وزن تمکی بزای هوز وزن زمجی هر دو عربیست بمعنی دنبه مرغ
یعنی جای روییدن دنبه مرغ مطلقا شوی بکسر وفتح شین وتشدید وتخفیف
والف هر دو وزن عتی نیز عربیست بمعنی گوشت بریان وقصه مثل زجهه
وزن شهرت اصل صمم کری بکسر کنگی عرج لنگی بلکه کولی علیم دعالم
علام دانا داستی بزمان کسر صمم بفتح صاد مشدد مفتوح وفتح میم از ذم بفتح
صاد وشد میم نیز عربی ومصدر باب فتح است بمعنی کری بودن کر بودن
وکر شدن ومرد کر را اصم گویند جمعش صم رصمان بضم ومؤنثش صماء بفتح
ومد است وشد یا کری از جهه وزن شعری دیا کری رکنگی ولنگی
وکولی معنی حاصل مصدر است بکسر بفتح را اجمل وفتح ها وزمیم وکاف
بفتح نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی کنگی بودن ولنگ بودن
ومرد کنگ را اکلم وبکیم گویند جمعش بکم بضم وبکمان بضم ومؤنثش بکماء
بفتح ومد است عرج بفتح عین مهمله وفتح را قرشت وجیم عربی ومصدر
باب علم است بمعنی لنگی یعنی لنگ بودن خلقی ومرد لنگ خلقی را اعرج گویند
جمعش عرج وعرجان بضم وضم اشر عرجاء بفتح ومد است بلکه بفتح یا اجمل وفتح
لام وها وبلا هر بفتح نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی کولی یعنی نادان
بودن ونازی هوز وزن ومرد نادان را ابله گویند جمعش بله وبلهان بضم و
مؤنثش بلهاء بفتح ومد است کول بضم کاف عجمی ودال مجهول نادانی است علیم
وعلیم بعین مهمله مفتوح وضم عین مهمله مفتوح شد لام والف میم و
علامه دانا مبالغه وتعلیم بروزن زبرجد وتعلام بکسر نیز هر دو شش عربیست
علیم وعالم بمعنی مرد لبیان دانا وغلام وتعلیم وتعلام بمعنی هر دو وزن
لبیان دانا وتفسیر مجموع بدانا از جهه وزن شهرت اول دانا صفت
وباقی مبالغه از علم بکسر از باب علم بمعنی دانستن والف دانا معنی

ناعلیت

ناعلیت اسمی بفتح همزه وکسر سین مهمله مفتوح وشد یاء حطی وآخر همزه والف
اسمان بفتح نیز عربی است بمعنی هر بزمان یعنی اندر هیکس وافرده رمو نثش
اسیه واسیه واسیاتر امست وآن صفة از اسی بکسر وقصر از باب علم بمعنی
اندوه بردن است بزمان بکسر وفتح زاء عجمی وسکون ذال عجمی فارسی است
اصل سحاب وعارض ومزن بفتح ام ابر است وظل سایه حیاء دوال وسمی و
مدرار ومطر باران سحاب بفتح سین مهمله وتخفیف حاء حطی والف وباء
ابجد وسحب بضمتین وسحایب بفتح سین وعارض بفتح عین مهمله وکسر راء قرشت
وضاد مضطع ومزن بفتح میم وسکون زای هوز وغمام بفتح غین وتخفیف
میم والف ومیم دیگر وغمائم بفتح نیز هر هفت شهرت است سحاب سمی وسحایب
جمع سحاب بفتح است بمعنی مطلق ابر وعارض ابر که بر کنار آسمان پوشد
عوارض بفتح است مزن جمع مزنه است بمعنی ابر سفید یا ابر باران غمام وغمائم
جمع غمامه بفتح است بمعنی ابر سفیدی که آفتاب را تیره کند وغمام جمع مجموع
مجموع مطلق ابر از جهه وزن شهرت است ظل بکسر ظاء مضطع وشد لام عربیست
بمعنی مطلق سایه یا سایه پیش از زوال وبعد زوال بکسر است ظلال ظل وظلال بفتح
وسایه بعد از زوال وافیی گویند حیاء بفتح حاء حطی وتخفیف یاء حطی والف
ومقصوره نیز دوال بواو والف دگر باء اجمل وبروزن نقل نیز وسمی بفتح
زاء وسکون سین مهمله وکسر میم وشد یاء اشبه رمسمی بکسر وسکون
دال اجمل بهر دو را قرشت مطر بفتح میم وفتح حاء حطی ورا قرشت مصر
بفتح میم وفتح حاء حطی ورا قرشت هر دو شش عربیست بمعنی باران میل باران
بهاری را گویند که زمین را زنده کند رحمت لحم باء حطی بفتح رحمت
کس است وابل وبل باران تند بزرگ قطره را گویند وسمی باران بهاری
گویند وان منسوب بوسم بفتح مصدر باب ضرب بمعنی نشان کردن است

این باران بهاری زمین را بگیاه و داغ درختان میکند زهرا و سعیش فامیده اند
و مدار باران بسیار و مطر مطلق باران را گویند جمع و ثانی امطار بفتح و تشدید
مجموع مطلق باران از جهت وزن شعر است اصل ربیع اسم بهار اگر چه حریف اسم
خزان انکار شتا و صیف و شهر زمستان است و تابستان شرح ربیع بفتح
راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء تحتی و عین مهمله عربی است بمعنی فصل بهار
یعنی فصل پیدا شدن شکوفه و گیاه و آن صفة از ربع بفتح راء بمعنی باران
بهاری است حریف بفتح حاء مهمله و کسر راء قرشت و یاء تحتی و فاء خرقشت
بمعنی فصل خزان یعنی فصل پاییز و برگ ریزان و آن صفة از خرف بفتح خاء و فتح
خزان بکسر و فتح از باب نصر بمعنی میوه از درخت بگیرد راست شتا بکسر شین
قرشت و تخفیف تاء قرشت و الف ممدوده و صیف بفتح صاد مهمله مفتوحه و سکون یاء
تحتی و فاء الف و شین قرشت است شتا عربی است بمعنی فصل زمستان یعنی فصل سرمای
سرما بمعنی اشتیه بفتح است زمستان بفتح زاء و کسر میم و فاء بهی و مرکب از زم
بمعنی سرما و از ستان بمعنی بسیاری چیزها است صیف عربی است بمعنی فصل
تابستان یعنی فصل بسیاری گرما بمعنی صیاف بفتح است تابستان بکسر تاء قرشت
و سین و مرکب از تاب بمعنی حرارت و گرما و از ستان بمعنی فراوانی است
اصل عدد بفتح عین و شمردن چیزی را و خود شمرده شده ثانی عدل بسیار
حصیر و سجی جمع زندان شرح عدد بفتح عین مهمله و فتح دال ابجد و تشدید دال
دعاری نیز و حصیر بفتح حاء مهمله و تخت و سکون صاد مهمله مفتوحه و میم و بر وزن امیر نیز
جهان عربی است بمعنی شمردن و عدد و عدد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث
مساوی است و گاهی تثنیه و جمع و مؤنث آورده میشود جمع عدل بفتح عین و فتح دال
جمع عدلی اجادی بفتح و جمع شادی عدادی بضم است و بضم و صفة آن عدد
بفتح و عدد بضمتین و تشدید دال و عدد بکسر و عدد و عدد بضم و عدد بضم

وقصر از باب نصر

وقصر از باب نصر بمعنی بیدار کردن و از خواب برگرفتن است جمع حصر بضم
بفتحتین است و گاهی در آن تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث مساوی است جمع حصر بضم
بفتح حاء و فتح صاد مهمله و همان بفتحتین است و هر دو صفة از حصر بضم است
از باب نصر بمعنی غلبه کردن بر کسی بحصر مزاست حصار بکسر حاء مهمله و تخفیف
ذال معجمه و راء قرشت و خوف بفتح خاء معجمه و سکون واو و فاء هر دو عربی
و مطلق است از باب مفاعله و ثانی از باب علم بمعنی ترسیدن جمع خوف بضم بر وزن
غرف است و ثانی بفتح و کسر واو و تخفیف ثانی و فاء و دنگل بکسر دال و سکون
کاف و لام هر دو عربی است بمعنی بند از گل مطلق بند و ثانی بند محکم یا بند از
آتش را گویند جمع ثانی اکبال بفتح است حصیر بفتح حاء مهمله و کسر صاد مهمله
و یاء تحتی و راء قرشت و سجی بکسر سین مهمله و سکون جیم و نون هر دو
عربی است بمعنی زندان جمع حصیر حصر بضمتین و حصرة بفتح از دل و کل است
و آن صفة از حصر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی باز داشتن است و چون
زندان باز دارنده و منع کننده محبوس است از سفر و غیره لهذا حصیر نیز
نامیده اند جمع سجی سجون بضم و اسکان بفتح است و آن صفة از سجی بفتح از باب
نصر بمعنی در زندان است اصل ابی سرکش و بطی کاهل طری تازه حزن چیده
خزی رسوا دنی ناکس ضری لغر نحی تابان شرح ابی بفتح همزه و کسر باء ابجد
نشد یاء تحتی عربی است بمعنی سرکش و بدی و خشی و آن صفة بمعنی فاعل از اباء و
اباءة بکسر از باب منع و ضرب بمعنی سر باز زدن است از چیزی و تخلف از
و هفت لغت بید نیز از جهت وزن شعر است بطی بفتح باء ابجد و کسر طاء مهمله
و تشدید یاء تحتی عربی است بمعنی کاهل و آن صفة بمعنی فاعل از بطو و بطوء و بطاء
بکسر و ضم از باب حسن بمعنی درنگی کردن است طری بفتح طاء مهمله و کسر راء
قرشت و تشدید یاء تحتی عربی است بمعنی چیز تازه و آن صفة بمعنی فاعل از طراوة

وطواء وطراوة بفتح از باب حسن و علم بمعنی تازه شدن است حنی بفتح جیم و کسر نون
و تشدید یاء حطی عربی است بمعنی میوه چیدن و آن صفة مبنی مفعول از حنین بفتح از باب
ضرب بمعنی باد از درخت باز کردن است حنوی بفتح خاء نخل و کسر زای و
تشدید یاء حطی عربی است بمعنی خرد و ریز و آن صفة مبنی مفعول از حنوی
بکسر از باب علم بمعنی ریز شدن است دنی بفتح دال الجبل و کسر نون و تشدید یاء
حطی عربی است بمعنی نزدیک و آن صفة مبنی فاعل از دنا است بکسر از باب منع بمعنی
نزدیک شدن است ضنی بفتح ضاد ضنظ و کسر نون و تشدید یاء حطی عربی است بمعنی
لاغری که بسبب بیماری بهم رسیده باشد پس تفسیر شعر مطلق نه عدد از جهت ضرورت
شعری است و آن صفة مبنی فاعل از ضنی بفتح و قصر از باب علم بمعنی نزار شدن است
طی بفتح یاء الجبل و کسر طاء و تشدید یاء حطی عربی است بمعنی چوب و نیکو روی و
نفیس و شکی بتابان بمعنی تابنده و درخشنده مجاز است و آن صفة مبنی فاعل از
طهاء بفتح دو از باب حسن و علم و نصر و منع بمعنی نیکو روی و زیبا شدن است
تابان فارسی و مرکب از تاب بمعنی فروغ و برق و از آن مفید معنی فاعلیت است
اصل سوغ غرث و طوی جمع مصدرها نعت آنری ا یکی سغبان دوم
غرثان سیم ظمیان دیگر جوعان شرح سغب بفتح سین سعفص و فتح غین ضنظ و
باء الجبل و سغاب و سغبه بفتح و سغوبه بضم نیز عربی و غرث بفتح غین ضنظ و
فتح راء قرشت و ثاء نخل و طوی بکسر طاء حطی و تخفیف یاء و الف مقصوره منقلبه
از یاء رجوع بضم جیم و واو و عین سعفص هر هفت عربی و مصدر است بمعنی گرسنه
اول از باب علم و رابع از باب نصر و اسقاط واو عطف از غرث و سکون راء از جهت وزن
شعر است و نعت آنری بمعنی صفة مشبهه از مصدرها از سغب و غباء بفتح
وزن صاحب یکشف است یعنی یکی گرسنه و یکی سیر بفتح و قصر و جمع سغاب
بکسر است و از غرث غرثان بفتح است یعنی یکی گرسنه جمعش غرثی بضم اول و فتح

وقصر و غرثات

وقصر و غرثات بکسر و مؤنثش غرثی بفتح و قصر و جمعش غرثات بکسر است و از طوی
ظمیان بفتح ظاء و تشدید یاء و نون و طاء ظاء و الف و کسر قرشین و واو است برای مذکر
و ظمیا بفتح ظاء و تشدید یاء و الف مقصوره و ظاء بر وزن هاویه است برای مؤنث
و از جوع جوعان بفتح و جائع بکسر همزه است برای مذکر و جوعی بفتح و قصر و
جائعه بکسر همزه است برای مؤنث جمعش جوعاء بکسر و جوع بر وزن رکع است
وی بفتح واو و فا و سین و اسم اشاره بمعنی او و در اشاره با فسان مستعمل است کسی
ایراد شود و ایز مقام در الفاظ آن خالی از تکلفی نباشد اصل کلمه عشق و صلف
لاغر و سنه سلاو انین ناله ا حذر جائع فزع خائف قلق هائب و اقتر سیاه
شرح کلف بفتح کاف و فتح لام و فاء عربی و مصدر باب علم است بمعنی عشق
یعنی عاشق و شیفته شدن و عشق بکسر و بفتحتین نیز عربی و مصدر باب
علم است بمعنی شهوت تفسیر آن شده صلف بفتح صاد سعفص و فتح لام و فاء
عربی و مصدر باب نصر و علم است بمعنی لاغر شدن سنه بفتح سین سعفص
و فتح نون و تاء معوضه از واو و یاء از ها عربی است بمعنی سال جمعش
سنون بکسر و سنوات و سنهات بفتحتین است انین بفتح همزه و کسر نون
و یاء حطی و نون دیگر و آن بفتح همزه و تشدید نون و انان بفتح همزه و تخفیف
نون نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی ناله کردن یعنی نالیدن حذر بفتح
حاء حطی و کسر ذال ترسیدن و پرهیز کردن عشق و صلف و ضر و انان
بکسر و جائع بجاء نخل و کسر شین قرشت و عین سعفص و فزع بفتح فا و کسر
زای و عین سعفص و خائف بخاء نخل و کسر همزه منقلبه از واو و یاء و فاء و
قلق بفتح قاف و کسر لام و قاف دیگر و هائب بهاء و کسر همزه منقلبه از یاء
و باء الجبل و هیوب بفتح و هیاب و هیبت بفتح هاء و تشدید یاء و هیبان
بکسر و فتح باء نیز و وجل بفتح واو و کسر جیم و لام و بر وزن احمد نیز هر هفت

عربی است خاشع بمعنی فروتنی کننده و قانت بمعنی فرمانبردار و باقی بمعنی
ترسان یعنی ترسنده این تفسیر خاشع و قلق بر ترسان محمول است و اسقاط حرف
عطف از جمیع از جهت وزن شعر است جمیع جمع جزع بر وزن وجل و جزع بفتح و سکون
و نون نقش خاشعه و جمع خاشعات و جمع خائف خوف و خیف بر وزن سکر و
قتب و خائفون و نون نقش خائفه و جمع خائفات و جمع وجل و جال بکسر و جاء
و نون نقش وجله و جلة و واجلة است و هفت صفت مشتبه است ثانی از خشوع بفتح
از باب منع بمعنی فروتنی کردن و خاص از قلق بفتحتین از باب نصر بمعنی بی
آرام شدن و ثالث از فزع بفتحتین و فزع بفتح و کسر از باب منع و نصر و اول و رابع
و سادس و سابع از جزع بفتحتین و جزع بکسر و خوف و رجا از بفتح و جزع بکسر
همیشه و همها بفتح و وجل بفتحتین و موجل بر وزن مقعد از باب علم بمعنی
ترسیدن و ترسان فارسی مرکب از ترس بمعنی خوف و لذا آن مفید بمعنی فاعلیت است
اصل تقی منقی پرهیزکار و خیفری نیکو سفن سوهان کلمه تیره
خیره مس رجیزان شرح تقی بفتح تاء قرشت و کسر قاف و تشدید یاء حطی منقی
بضم میم و فتح نون و تشدید قاف و یاء حطی هر دو عربی است بمعنی
پرهیزکار جمع تقی اتقیا بفتح و مد و تقوا بضم تاء و فتح قاف و مد و جمع
منقی منقون است و هر دو صفت است اول از تقوی بفتح و تقی اسم مصدر
باب ضرب و ثانی از اتقاء مصدر باب افتعال است بمعنی حذر و پرهیز کردن
عیفری بفتح عین مهمله و سکون یاء آخر و فتح فاء و کسر راء قرشت و تشدید
یاء حطی عربی است بمعنی چیز نیکو و خوب سفن بفتح سین مهمله و فتح فاء
و نون و بر وزن منبر نیز عربی است بمعنی سوهان اول صفت ثانی است
از سفن بفتحتین از باب ضرب بمعنی تراشیدن است کلمه بفتح کاف و کسر کاف
و لام و یاء قرشت و بر وزن امیر و احمد نیز عربی است بمعنی چیز تیره و تار

و همچنان

و همچنان اذکاره و کدر و کدوره بضمتین و کدر و کدوره بضم از باب نصر و علم و حسن
بمعنی تیره شدن است خیره بفتح خاء نخل و کسر یاء آخر و راء قرشت و بر وزن
احمر نیز عربی است بمعنی غضو و حیره یعنی مست و در خواب رفته و آن صفت از خیره بفتحتین
از باب علم بمعنی مست و در خواب شدن اعضا است سدر بفتح سین مهمله
و کسر دال آخر و راء قرشت و ساد نیز عربی است بمعنی حیران یعنی سرگشته
و آن صفت از سدر بفتح و از سدار بفتحتین از باب علم بمعنی سرگشته شدن است
و حیران بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و رای بکسر همزه نیز عربی و صفت از حیره
و حیر بفتح و حیران بفتحتین از باب علم و نون نقش حیراء بفتح و مد است سنایی
شهرت تفسیر بان شد اصل وتد مبح درد صب بیخ دالم درد و هوی و نوش
اقط بینو دوا دارو تیز بد خو مژن کریان شرح وتد بفتح واو و فتح و کسر و
سکون تاء قرشت و دال آخر عربی است بمعنی میخ چوبی و از آن مفید بمعنی فاعلیت است
صفت از وتد بفتح و تده بر وزن عدة از باب ضرب بمعنی میخ در حالی کوفتن است
وصب بفتح واو و فتح صاد مهمله و باء آخر عربی است بمعنی رنج یعنی بیماری
جمعش اوصاب بفتحتین است و آن صفت از وصب بفتحتین است از باب علم بمعنی
بیمار شدن است الم بفتح همزه و فتح لام و میم و الیم بفتح نیز عربی است بمعنی
درد جمعش آلام بهمزه و الف است و آن صفت از الم بفتحتین از باب علم بمعنی درد
شدن است جوی بفتح جیم و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یاء عربی است
بمعنی سوزش اندرون از عشق پس نفس پرش مطلق سوزش از جهت و زن تمرات
و آن صفت از جوی بفتح و قصر از باب علم بمعنی تباه شدن دل از عشق است اقط
بفتح همزه و کسر قاف و طاء حطی و بر وزن بغل و قفل و مثل و فرس و عضد و ابل
نیز عربی است بمعنی پنیر یعنی کشک که بنزی فروت گویند جمعش اقطان
کبش است پینو بکسر یاء عجمی و یاء معروف و ضم نون و واو فارسی است و فتح کاف

دال الجبر بتخفیف دار و الف ممدوده عربی است بمعنی دارو یعنی الجبر زخم علاج مرض
بکار برده شود و تصرفش از جهت وزن شعر است و آن صفت از دوی بفتح و تصرف از
باب علم بمعنی بیمار و کینه ور شدن دل است تش بفتح تا، فرشت و کسر همزه و قاف
عربی است بمعنی بدخو یعنی شدید الخشم و آن صفت از تا، ش تفضیل از باب علم بمعنی
سخت خشم گرفته است مش بفتح میم و کسر همزه و قاف عربی است بمعنی کردان
یعنی کوبه کننده و آن صفت از ماش تفضیل از باب علم بمعنی کوبیدن است اصل
خصو با زه شبیم سرد و سخن کرم و رخش غمگین فرح شادی و مسرت است و
جز آن فرح شادان ش خصو بفتح خا، سخن و کسر صاد مسعفص و راء فرشت و
با زه بباء الجبر و کسر زاء فرشت و دال الجبر و بر وزن بغاله صبور و شراب معمول انیز
و شبیم بفتح شین فرشت و کسر باء الجبر و میم هر سه عربی است بمعنی سرد از آن
ثالث مطلق چیز سرد را گویند و ثانی بلغات آب سرد را گویند و اسقاط حرف
عطف از بارد و شبیم از جهت وزن شعر است و هر سه صفت است خصو از جهت
تفضیل از باب نصر و با زه از جهت وزن شعر از باب نصر و حسن و شبیم از شبیم تفضیل
از باب علم بمعنی سرد شدن سخن بفتح سین مسعفص و کسر خا سخن تر و با، حطی و
نون عربی است بمعنی چیز کم و آن صفت بمعنی فاعل از سخن تر و سخن رخشین و سخن
و سخن تر بضم و سخا تر و سخن تفضیل از باب نصر و علم و حسن بمعنی گرم شدن است
حوین بفتح حا، حطی و کسر واو و یا، حطی و نون عربی است بمعنی عکس یعنی بر دهکس
و آن صفت از حون بضم از باب علم بمعنی اندوهگین شدن است تمکین مرکب از تم
عربی و از کین فارسی بکسر کاف عجمی بمعنی متصف بودن بچیزی است فرح بفتح فا،
و فتح را، فرشت و حا، حطی و عربی و مصدر باب علم است بمعنی شادی یعنی شاد
شدن و با، شادی مفید معنی حاصل مصدر و تش از جهت وزن شعر است
مسرور بفتح میم و سکون سین مسعفص و ضم راء فرشت و واو و راء دیگر و مکان

بفتح میم و سکون

و سکون ذال تخت و جذل بر وزن کتف نیز و فرح بفتح فا، و کسر راء فرشت و حا، حطی
و فروح بر وزن صبور و مفروح و فرحان بفتح نیز هر هفت عربی است بمعنی شادمان
یعنی شاد و خوشحال الجمع مسرور و مسرورون و مؤنثش مسرورة و جمعش مسرورات
و مؤنث جذلان جذلی بفتح و مذ و جمع فرح فرحی بفتح و تصغیر و مؤنثش فرحة
و فرحانة بفتح است و هر هشت صفت است از آن سرور بضم سین و شدن راء
سری بر وزن بشری و نشره و مسرة از باب نصر بمعنی شادی کردن و با، فرح
و فرح تفضیل از باب علم بمعنی شاد شدن شادان فارسی و مرکب از شاد و ان
آن مفید معنی فاعلیت است اصل صفر جوزدی کبر پیری قلز کانی سیخ ماش
ذنب دنب و لعب بازی طاجین خوب ویران ش صفر بکسر صاد مسعفص
و فتح غین صفغ و راء فرشت و صفاره بفتح و صفر تفضیل و صفران بضم نیز
عربی مصدر باب حسن علم است بمعنی جوزدی یعنی کوچک شدن و با،
جوزدی و پیری و بازی مفید معنی حاصل مصدر است کبر بکسر کاف
و فتح با، الجبر و راء فرشت و بر وزن فعل و کباره بفتح عربی و مصدر
باب حسن است بمعنی پیری یعنی بزرگ شدن قلز بکسر قاف و کسر لام و شد
زای و بر وزن مثل نیز عربی است بمعنی کانی یعنی مذوب یعنی کان از جواهر
زمین مطلقا جمع قلزات است سیخ بفتح سین مسعفص و کسر و سکون
میم و جیم و بر وزن امیر نیز عربی است بمعنی زشت و ناز یبا جمع سیاج
بکسر و تغییر شین با جوش مجاز است و آن صفت از سیاجه بفتح از باب حسن بمعنی
ناز یبا شدن است ذنب بفتح ذال تخت و فتح نون و با، الجبر عربی است بمعنی
دنب حیوانات جمعش از باب بفتح است دنب بضم دال بی نقطه و سکون
نون و با، یک نقطه مخفف دنبال و فارسی است لعب بفتح لام و کسر
و فتح عین مسعفص و با، الجبر و لعب بکسر نیز و الجمان بفتح همزه و فتح جیم

والعبان بضم همزه وضم عین والعبه بر وزن همزه وتلعبه بکسر تاء وکسر عین و
تلعاب وتلعابه بکسر وفتح تاء نیز هر یازده عربی است بمعنی بازی وهمکی
صفة از لعب بکسر وفتح ولعب بفتح لام وکسر عین از باب علم بمعنی بازی
کردن است لحب بفتح حاء حطی وفتح لام وباء الجد عربی ومصدر باب نصرت
بمعنی جستن یعنی پیدا کردن غرب بفتح غاء تحتی وکسر را قرشت وباء الجد
عربیست بمعنی جای ویران همیشه خوب بر وزن فراست وآن صفة از خراب
بفتح از باب علم بمعنی ویران شدنست اصل عنا رنج ومشقت جلا نفی و
کباکن ا حنف میل وجفر شیر وصباح است عنجی افتان رجع عنا بفتح عین
سعفص وتخفیف نون والف ممدوده عربی است بمعنی رنج وآن صفة از عناء
بفتح ومد از باب علم بمعنی رنجور شدن وقصر آن وقصر سنا وجلا از جهة
وزن شعر است سنا بفتح سین سعفص وتخفیف نون والف ممدوده عربی
ومصدر باب نصر است بمعنی رفعت یعنی بزرگوار وعالیقدر شدن وسناء
مقصوره وممدوده بمعنی روشنی نیز آمده وگذشت در اصل اذا از نطفه
دزدیم ورفت بکسر تاء قرشت نیز عربی ومصدر باب حسن است بنابر شهرت
تفسیر بان شد جلا بفتح جیم وتخفیف لام والف ممدوده عربی ومصدر باب
نصرت بمعنی نفی یعنی از خانه ومان بیرون شدن وبیرون کردن ونفی
بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی راندن شدن وراندن ومنت
کردن عباست معنوی تفسیر بان شد نکا بضم با الجد بتخفیف کاف و
الف ممدوده ومقصوره نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی کوبیدن
ادل کوبیدن بازار واشدن وتاوی بیرون آمدن اشد بر رسیدن جمع
بفتح جیم وفتح نون وفاء رجعوف بضم نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی
میل یعنی جور کردن وهیل بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی مدکرد

بنابر شهرت

بنابر شهرت تفسیر بان شد حضن بفتح خاء تحتی وفتح فاء وراء قرشت وخفاره
بفتح نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی شرمگین شدن صباح بکسر وضم صاد
سعفص وتخفیف باء حطی وحاء حطی وصبح وصیح بفتح وصبحان بفتحتین نیز وخب
بفتح صاد سعفص وفتح خاء تحتی وباء الجد هر دو عربی ومصدر است اول از
باب نصر وثانی از باب علم بمعنی افتان یعنی آواز کردن بلند اصل عربی و
عیل وعاب وغیضه وابک وشری بیشه ا زبد کفک وسنین قحط ومطاع
دشت وهراب انبان رجع عجز بفتح عین سعفص وکسر را قرشت وباء حطی
ونون وعربیه نیز وعبا بکسر عین ضظغ وباء حطی وکلام وغاب بعین ضظغ
والف وباء الجد وغیضه بفتح عین ضظغ وسکون باء حطی وضاد ضظغ وباء
وابک بفتح همزه وسکون باء حطی وکاف وشری بفتح شین قرشت وتخفیف
قرشت والف مقصوره وممدوده نیز واجمه بفتح همزه وسکون جیم وهیر باء
نیز هر هشت عربی است بمعنی بیشه یعنی جنگل ونیستان عرین وعرینه جمع
شیر وکرک وکفتار ومار وشری جمع جنگل وراه بیرون شدن واقعه در سلکه
مرضی است از جد وباقی مطلق جنگل اگوسند جمع عرین عرون بضمتین وجمع
غیل غیول بضم وغیال بفتح وجمع غیضه غیاض بکسر وغیاض بفتح وجمع شری
اشراء بفتح ومد وجمع اجمه اجم بضم وبضمتین وفتحتین واجام بضم همزه والف
اجمات بفتحتین است وعبل بمعنی نیز حمل وشری مقصوره بمعنی کثیر یعنی
جرشتهای چین با غبار دشت واضطراب نیز آمده وهر دو میاکین در اصل
از قطعه سی ونهم بیشه اکبر باء یکنقطه فارسی است زبد بفتح زای وفتح باء
الجد ودال الجد عربی است بمعنی کفک یعنی کف آب ودریا بون وغیره جمعش
ازباد بفتح است کفک بفتح کاف وسکون فاء وکاف عجمی فارسی است سنین
بکسر سین سعفص وکسر نون وباء حطی ونون دیگر وسنون بکسر نیز عربی وجمع

سنة بفتحتین است یعنی سال القحط یعنی تنگی و تقصیر جمع عمره از جهت وزن شعر است
و قحط بفتح نیز عربی است و بنابر شهرت تقریبا شده مطا بفتح میم و تخفیف
طا و حطی و الف مقصوره عربی است بمعنی پشت جمعش احطا بفتح و مثالست جرب
بکسر جیم و تخفیف راء قرشت و الف و با الجمل عربی است بمعنی انتیان جمعش جرب
بضمتین و بفتح و الجرب بفتح همزه و کسر را است اما تنوین مهمه و فیفا فلاة
و سبب بیند اجر بلد و در بیابانست و لو به حره سنگستان ترجمه تنوین بفتح تا
قرشت و ضم نون و واو و تا و تنوین نیز مهمه بفتح هود و میم و سکون ها
اول و تا و فیفا بفتح هود و تا و سکون یا حطی و الف مقصوره و همزه
فیفاء نیز و فلاة بفتح فا و تخفیف لام و الف و تا و سبب بفتح هره و سین
سعفص و سکون با الجمل و با و یکی دیگر بفتح با الجمل و سکون یا حطی و دال
الجمل و الف ممدوده و ریب و بفتح با الجمل و سکون دال الجمل و واو و با و یا نیز و در
بفتح دال الجمل و تشدید تحتیف واو و دو بیت بین تخفیف یا نیز هود و زه
عربی است بمعنی بیابان تنوین بیابان بی آب و انیس را گویند اگرچه در آن گیاه باشد
و فیفا و فلاة بیابان بی آب را گویند جمع تنوین تا تانیث و جمع فیفا افیاف بفتح و
فیوف بفتح و فیان بکسر و جمع فلاة فلاء بکسر و مد و فلوات بفتحتین و فلی بر وزن
حلی و جمع جمعش افلاء بفتح و مثالست مهمه و سبب بیابان دور را گویند جمع
مهمه مهامه سبب بیا بفتح است بیدا بیابانی را گویند که رونده در
آن هلاک شود جمعش بید بکسر و ضمش از جهت وزن شعر است لو به نصب
و سکون واو و با الجمل و تا و حرث و لا به نیز و حره بفتح حا حطی و شد راء
قرشت و تا و حرث هوشه عربی است بمعنی سنگستان یعنی صحرای پر سنگ که سنگهای
سیاه باشد جمع لوبه و لوب و جمع حره حر بفتح حا و شد را و حرات
بکسر و حرات بفتح و حرتین بکسر تین و حرین بکسر همزه و فتح ها و شد را عکس ده

واسقاط

واسقاط و تعطف از آن از جهت ضرورت شعر است سکتان بکسر کاف عجمی
فارسی و مرکب از سنگ و ستان بمعنی بسیاری چیزها است ملحق رمص
چون عبره بمعنی واشک و زفک و پشک و آنکه کور را چه مارن نرمه بینی و
براجم بند انگشتان ترجمه رمص بفتح راء قرشت و فتح میم و صاد سعفص بمعنی
بفتح عین ضظغ و ضغ و سکون میم و صاد سعفص نیز و عبره بفتح عین سعفص و
سکون با الجمل و راء قرشت و تا و بعبر بفتح با الجمل و سکون و فتح عین
سعفص و راء قرشت الف و شین قرشت است رمص و غمص عربی است بمعنی زفک
یعنی چرک چشم اول چرک خشک چشم و ثانی چرک تر چشم را گویند و پشکان
از باب علم مستعمل است زفک بفتح زای عجمی و کاف عجمی و فاء عبره عربی است بمعنی
اشک چشم پیش از چریان و بعد از چریان جمعش عبر بر وزن عنب و عبرات
بفتحتین و فعلش از باب نصر مستعمل بعبر عربی است بمعنی چیزی پشک یعنی
پشکل شتر و گاو و گوسفند و آهو و امثال آن و اصل مش بعرة و جمعش بعار بفتح
و فعلش از باب منع مستعمل است پشک بفتح و کسر با عجمی و کاف عجمی فارسی است
آنکه بفتح همزه و سکون کاف و فتح میم و ها عربی است بمعنی مرد کور مادرزاد
یا مطلق کور جمعش کمه بفتح و ضم فلش کمها بفتح و مثالست و آل صفر مشهور
از آنکه بفتحتین از باب علم بمعنی کور مادرزاد یا کور شدن است مارن بمیم و الف
و کسر راء قرشت و نون عربی است بمعنی نرمه بینی جمعش موارن است و آن
صفر از آن است بفتح و مرونه و مرون بفتح از باب نصر بمعنی نرم شدن است
براجم بفتح با الجمل و تخفیف را قرشت و کسر جیم و میم عربی و جمع برجمه بضم
با و ضم جیم است بمعنی بند انگشتها و ایراد الف و نون در انگشتها بند های
و الف از جهت رعایت قافیه است ملحق لغز اجیه جستان دان بنیم مطوه
افسانه ا فله دود له کرده کولیست و مجس صولجان چرکان ترجمه لغز بفتح

لام و فتح عین ضخطع و زای بی نون قفل و عنق و جمیزه و لغیزی
بضم لام و فتح و شد عین و سکون یاء حطی و فتح زای و الف
مقصوره و العوق بضم همزه و ضم عین بی نقطه و لجیه بضم همزه و سکون
حاء حطی و کسر جیم و شد یاء حطی و اجوه بضم همزه و سکون جاء
و ضم جیم و شد واو و تاء نیز هر نه عربیست بمعنی چستان که بتازی
ناعجه گویند جمع چستان لغت اول الفاء بفتح و جمع اجیه صاحب
بفتح است چستان بکسر جیم عجمی مخفف چیست ان فارسیست
سلم بفتح سین سعفص و فتح میم و راء قرشت و اسطوانت
بضم همزه و سکون سین سعفص و ضم طاء حطی و واو و فتح نون و
قرشت و تاء و اسطوخودس و اسطار و اسطارن و اسطیر و
اسطیر بکسر نون هر همه عربیست بمعنی افسانه از اول افسانه نیز
باطل را گویند فعلش از باب نصر مستعمل است و ثانی افسانه باطل
جمعش جمیع لغات اساطیر بفتح است قل بفتح قاف و تخفیف
لام و تاء ممدوده معوضه ان و ابو بی و نون الی نیز عربیست بمعنی دودله
بفتح جنبش که باصفهانی که باصفهانی دل گویند جمعش قلان بضم
و کسر قاف و ضم لام و فعلش از باب نصر مستعمل است دودله بضم
دال بی نقطه و واو معروف و فتح دال ثانی و حلقهای هاون نیز
و سکون دال ثانی از جهت وزن شعر است که در نظر کان تخفیف
راء قرشت و تاء ممدوده معوضه ان و او عربیست بمعنی کوی چوگان
بران زنند و مطلق چیز گرد را گویند جمعش کرین بضم و کسر کاف
و قصر و کرات بضم است کوی بضم کاف عجمی فارسیست
بکسر میم و سکون حاء حطی و فتح جیم و نون مجنبه با تا نیز و

وصولجان

وصولجان بفتح صاد سعفص و فتح لام و تخفیف جیم اول عربی و ثانی
چوگان فارسیست بمعنی چوب بلند سر کج که بچوگان زنند جمع ثانی
صوالجه بفتح است چوگان بفتح جیم عجمی فارسیست ملحق
فرین و جون و دو بی غن چه فرند نام گوساله چی باشد بفتح و عیناء
و عین گاو تدی بستان نرج فرین بفتح فاء و کسر راء قرشت
و یاء حطی و راء دیگر و بی و نون غراب و صبور و زبور و هدهد
و علاوبط نیز و جوند بفتح جیم و سکون واو و کسر و فتح دال
نخل و راء قرشت و بی و نون فوفل و جوذر بفتح جیم و سکون واو
و فتح ذال و راء نیز نخز بفتح باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح
عین سعفص و زای و بی و نون قنفذ و عصفور و حرباء نیز
و فرند بفتح فاء و سکون راء قرشت و فتح قاف و دال ابجد هر
یاء و ده عربیست بمعنی گوساله بغن گوساله نر صحرائی را
گویند جمعش براغن بفتح و مؤنثش بغن نیست و باقی مطلق گاو
ساله صحرائی را گویند جمعش فرین فرا و بضم است و نعجه
بفتح نون و سکون عین سعفص و فتح جیم و تاء و عیناء بفتح
عین سعفص و سکون یاء حطی و نون و الف ممدوده و عین بکسر
عین سعفص و یاء حطی و نون هر سه عربیست بمعنی گاو صحرائی
نعجه و عیناء گاو ماده صحرائی و عین مطلق گاو صحرائی را
گویند جمع نعجه نعاج بکسر و نعجات بفتحتین است و
نعجه بمعنی میش ماده نیز آمده و میاید در ملحق اول از قطعه
سی و هفتم تدی بفتح تاء تخذ و تخفیف دال ابجد و الف مقصوره
منقلبه از یاء تدی بفتح و کسر تاء و سکون دال نیز عربیست

بمعنی بیتان نرن یا مرد و زن مطلقا و آن مؤنث نیز مستعمل و جمعش
وجعش اند بفتح و شذی بضم و کسر اول و کسر ثانی و شذ ثالث است
اصل القطعة التلفون الخبر الجزء المتمم السالم صحیح الرجز
بفتح راء قرشت و فتح جیم و زای صفت مشبهه بمعنی مفعول
از رجز بفتح از باب نصر بمعنی باضطراب و سرعت خواندن است
یعنی قطعه مرام در بحر رجز مثمن سالم و آن بحریست که هر مصرع
عش که هر مصراعش از تقطیع چهار مستفعلن حاصل شود چنانکه
ناظمی گفته نظم ای ماه روی مکتبی ای دلبر شیرین دهان
خورشید رویان را شهی ذکر لبت ورد زبان مستفعلن
مستفعل مستفعل مستفعلن این است تقطیع رجز
بخوان چه بلبل هر زمان در چه تسمه و این بحر رجز مثمن
سالم آنست که رجز بمعنی باضطراب و سرعت خوانده شده هست
و چون عربان آنرا اشتغالی که در معرکها و جنگها در مقام
مفاخرت خود و افواد میخواندند در بحر رجز و در اوقات کلال
آن مضطرب و حرکات سریع میباشد لهذا رجز نیز نامیده
اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا
مثمن نیز نامیده اند و چون تغییری بهیچ یک از ارکان ثمانیه راه
نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است طور
جبل مستفعل طور دو علم مستفعلن کوه هست مستفعلن
سینا مستفعلن و درین قطعه نه بیت اصل و دو بیت ملحق
است اصل طور جبل طور دو علم مستفعلن کوه هست مستفعلن
پاسبان طرح عسل ای ضرب شهد بیت و مجان رایگان طرح

طور بضم

طور بضم طاء حطی و واو و راء قرشت و جبل بفتح جیم و فتح باء ابجد و لام و طور
بفتح طاء حطی و سکون واو و دال ابجد و علم بفتح عین سعفص و فتح لام و میم
هر چهار عربیست بمعنی طور مطلق کوه و جبل کوه بن راء طولانی را گویند
جمع جبل اجبل بفتح اول و ضم ثالث و جبال بکسر باء جبال بفتح است طور کوه بزرگ
طولانی یا مطلق کوه بزرگ را گویند جمعش اطوار بفتح و طوره بفتحاتست و علم
کوه طولانی یا مطلق کوه را گویند جمعش اعلام و علام بفتح و اسقاط واو عطف
از طور از جهت وزن شعر است حارس بحاء حطی و الف و راء قرشت
و سین سعفص عربیست بمعنی پاسبان یعنی نگاه دارنده جمعش حرس بفتحتین
و احراس بفتح و حرّاس بفتح حاء و شد راء است و آن صفت از حرس بفتح
و حراسه بکسر از باب نصر بمعنی نگاه داشتن بیست طرح بکسر
و فتح حاء حطی و سکون راء قرشت و میم و عسل بفتح عین
سعفص و فتح سین سعفص و لام و آن ری بفتح همزه و سکون
راء قرشت و باء حطی و ضرب بفتح صاد ضطع و فتح و سکون راء
قرشت و باء ابجد هر چهار عربیست بمعنی شهد یعنی انگبین یا
موم و صاف آن شهد گویند عسل مؤنث مستعمل و جمعش
اعسال بفتح و عسل بضمتین و بضم و عسول بضم و عسلان بضمتین
و شهد بفتح و ضم شین قرشت و سکون هاء و واو دال ابجد
نیز جمعش بکسر است بنا بر شهرت تفسیر بآن شده و
اسقاط حرف عطف از ابیات از جهت ضرورت شعر است مجان
بفتح میم و شد جیم و الف و نون عربیست بمعنی رایگان یعنی
دهنده و یا قیمت شده و مفت رایگان بمعنی براه بی نقطه در تایین
و بکاف عجمی رایگان است و در اصل رایگان بوده است هاء تبعیه

ملیشه بدل کرده بصورت یاء نوشته اند اصل میزان ترازو
حمل بار و تو خبرداری بود ا فلک سفینه جان یه کشتی شراعش
بادبان ش میزان بکسر میم و یاء حطی و زای و الف و نون عربیست
بمعنی جعبه و ای زین بفتح ست و آن اسم آلت ان و زن بفتح زنیست
ان باد ضرب بمعنی سنجیدن ست حمل بکسر حاء حطی و سکون میم کاهی
بمعنی بار بر پشت یا بر سر باشد جمعش احمال بفتح است و بفتح ها بر پشت
کردن و در شکم زن و در پشت جمعش بمعنی اول احمال بکسر و احمال بفتح و
بمعنی ثانی احمال بفتح و حمول بضم و حمال بکسر ست و قر بکسر و سکون
قاف و راء قرشت عربیست بمعنی یک خر بار کاهی بر پشت یا بر سر
نهند و اغلب در بار شتر مستعمل ست جمعش ان قار بفتح است قلب
بضم فاء و سکون لام و کاف و سفینه بفتح سین سعفص و کسر فاء
و یاء حطی و نون و تاء و حاء بی نقطه و الف و نون قرشت و یاء حطی و
تا هر سه عربیست بمعنی کشتی اول مذکر نیز مستعمل در ان واحد و
جمع مسالک و جمع سفینه سفائن و سفین بفتح سفر بضمتین ست
و ان صفت بمعنی فاعل ان سفر بفتح از باب نصر بمعنی تراشیدن ست
و چون کشتی تراشیده و روی آب ست لهذا سفینه شش نامیدند جایان
کشتی روان کویند جمعش جوار بفتح و جاریات اسقاط حرف عطف
از ان از جهت وزن شعر ست بمعنی کشتی نیز آمده و گذشت در سلحوا
از قطع بهم شراع بکسر شین قرشت و تخفیف راء قرشت و عین سعفص
عربیست بمعنی بادبان کشتی جمعش شرع بر وزن عنب و عنق و اشرعه
بفتح اول و کسر ثالث ست و شین در شراعش ضمیر غایب راجع بکشتی
و بمعنی آن ه ا و مرکب از باد و زبان بمعنی دارنده و محافظت اصل

لوح

لوح و سکاک جو هو ملان پر خالی تری ا شاهج بلند قله سر بمعراج و
سلم نردبان ش لوح بضم و فتح لام و سکون واو و حاء حطی و سکان بضم
سین سعفص و تخفیف کاف و الف و کاف و سکاکه با تاء نیز و جو
بفتح جیم و شد واو هر پنج عربیست بمعنی هوا یعنی میان آسمان و زمین
و جمع جو بفتح جیم و شد جوا و بکسر جمع سکین سکاکات بفتح
و هواء محدوده نیز عربیست بنا بر شهر تفسیر یا ن شده ملا بفتح میم
و سکون لام و همزه و الف و نون عربیست ظرف بر جمعش ملان و تنوین
ملانی بفتح و قصر ملاته بفتح ست و آن صفت از ملاة ان ملاة بکسر
از باب علم بمعنی پر شدن و تفسیر کنند شراح بمعنی پر کردن از باب اشتاه
خالی بخاء تحتانی و کسر لام و یاء حطی عربیست بمعنی ظرف تهی و آن
صفت از خلو بضمتین و شد واو و خلاء بفتح و ملا از باب نصر بمعنی
خالی شدن ست تهی بکسر تاء دو نقطه و یا لانی سیت شاخ نیستان قرشت
و کسر هم و خاء تحتانی عربیست بمعنی کوه بلند جمعش شمخ بر وزن کرم
و سامخات و آن صفت از شمخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی بلند شدن ست
قله بکسر و شد لام و تاء عربیست بمعنی سر کوه جمعش قلل بر وزن
رطب و [illegible] بکسر و ضم و قصر ست معراج بکسر میم و سکون عین
سعفص و راء قرشت و الف و جیم و بی و نون منبر نیز و سلم بضم سین
سعفص و شد لام و میم و هر سه عربیست بمعنی نردبان جمع
اول معارج و معاریج بفتح و آن اسم آلت از عروج بضم و معرج
بفتح از باب نصر بمعنی بالا رفتن ست و ثانی کاهی مذکر مستعمل
و جمعش سلالم و سلالیم بفتح ست اصل جسم بجسد شخص و طال
حوا بجسمان بدن ا تو ذات هستی کون بودن روح نفس و جمع جسم

حال شرح جسم بکسر جیم و سکون سین سعفص و میم و جسمان بضم
نیز و جسد بفتح جیم و فتح سین سعفص و دال ابجد و جساد بکسر جیم
و تخفیف سین نیز و شخص بفتح شین قرشت و سکون خاء تخذ و
صاد سعفص و طلل بفتح طاء حطی و فتح لام اول و طلالة بفتح نیز و جو باء
حاء حطی و سکون واو و باء ابجد و الف حمد و ده و جثمان بضم جیم
و سکون ثاء تخذ و میم و الف و نون و بدن بفتح باء ابجد و فتح دال ابجد
و نون هر دو عربیست بمعنی تن یعنی کالبد جسم و جسمان تن انسان
و سائر انواع خلقه مختلفه را گویند جمع اول اجسام بفتح و جسوم
بضم ست جسد و جساد تن انسان و جن و ملائکه را گویند جمع اول
اجساد بفتح و جسود بضم ست شخص سواد انسان و غیر انسان را گو
یند که از دور دیده شود جمعش اشخص بفتح اول و ضم ثالث و شخوص
بضم و اشخاص بفتح ست طلل و طلالة هر چیز را گویند جمع اول اطلال
بفتح و طلول بضم ست حو باء و بدن تن انسان را گویند جمع اول اجواء
و ات بفتح و جمع ثانی ابدان بفتح باء اسقاط حرف عطف از شخص و حو باء
از جثه و نه شعریست ذات بذال تخذ و الف و تاء قرشت عربیست بمعنی
هستی هر چیزی کون بفتح کاف و سکون واو و نون و کینونة بفتح اول
و ضم ثالث نیز عربی و مصدر باب نصرست بمعنی بودن روح بضم رای قرشت
و واو و حاء حطی و نفس بفتح نون و سکون فاء و سین سعفص و مهجه
بضم میم و سکون هاء و جیم و تاء هر سه عربیست بمعنی جان یعنی روح
حیوانی اول مؤنث مستعمل و جمعش ارواح بفتح و جمع نفس و نفوس
و جمع مهجه مهج بر وزن رطبست اصل شود و قط و حیطل و هر سه
کربه کلب سگ ا بعوث کلب و نمل و ذره موچه عالم جهان شرح

شوه

شوه بفتح شین سعفص و شد نون مفتوحه و سکون واو و باء
قرشت و سیاه بر وزن زمان نیز و قط بکسر قاف و شد طاء حطی و
خیطل بفتح خاء تخذ و سکون یاء حطی و فتح طاء حطی و لام و هر
بکسر هاء و شد راء قرشت و ضیون بفتح ضاد ضغط و سکون
یاء حطی و فتح واو و نون نیز هر شش عربیست یعنی عربیه شوه
و سنا و قط و خیطل گربه و هر ضیون که به نر را گویند شوه و
سنای بفتح و جمع قط و قطات بکسر و قطط بر وزن قرده و جمع خیطل
خیاطل بفتح و جمع هر قرهر و بر وزن عنب و مؤنثش هره و جمعش هر
بر وزن قرده و جمع ضیون ضیاون بفتح ست کلب بفتح اول و ضم ثالث نیز
اکالب بفتح و کلاب و کلابات بکسر ست بر عوث نظر باء ابجد و سکون
راء قرشت و ضم عین ضغط و واو و ثاء تخذ هر سه عربیست بمعنی کلب جمعش
باعیث بفتح ست نمل بفتح نون و سکون و ضم میم و لام و ذره بفتح
ذال تخذ و شد راء قرشت و ثاء و حاء هر سه عربیست بمعنی مورچه و
حد نمل نمله و جمعش انمال بفتح و جمع ذره ذر بفتح اول و شد ثانیست
عالم بعین سعفص و فتح و لام و میم و علم بفتح نیز عربیست بمعنی جهان
یعنی ما سوی الله تعالی جمعش عالمون بفتح لام و عوالم بکسر لام ست
اصل قلت کمی راحت خوشی شرت بدی ملکت شاهی ا سودیه
جلت قوی کلت پری دیدت کان شرح قلت بکسر قاف و شد لام
مفتوحه و تا مصدر ثلثه و قل بضم اول و شد ثانی نیز عربی و مصدر
باب ضرب ست بمعنی کمی یعنی کم شد و باء کمی و خوشی و غیره مفید
معنی حاصل مصدر ست راحت بر وزن قرشت و حاء حطی و تاء مصدر
و شرات بکسر شین عربی و مصدر باب ضرب و نصر ست بمعنی خوشی یعنی

خوشوقت شدن شرب بکسر شین قرشت و شد راء قرشت و تاء مصدریه
شراب بفتح نیز عربی و مصدر باب نصر و ضرب است بمعنی بدی یعنی بد
شدن مملکت بفتح و فتح لام و فتح کاف و تاء مصدریه و ملک بحرکات ای و سکون
لام و مملکه بفتح و ضم لام نیز عربیست و مصدر باب ضرب است بمعنی شاهی یعنی
پادشاه شدن و سکون لام از جهلت وزن شعر است سوء بفتح سین
سعفص و سکون واو و دال نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی بدی
یعنی بد دانستن سیر بفتح سین بی نقطه و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه
در پائین فارسیست جگر بکسر جیم و شد دال ابجد و تاء مصدریه عربی
و مصدر باب ضرب است بمعنی نوشدن کفلت بکسر کاف
و شد طاء ضاد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر است بمعنی بدی
یعنی بد شدن معده از طعام دیبت بکسر دال قرشت و یاء حطی و فتح تاء
ابجد و تاء مصدریه و دیب بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی
کمان یعنی بکمان افکندن و بکمان افتادن اصله لادغ کران با
لغ رسان اکل خوردن را فع جران طائی بران ماضی بران جای
روان ساعی دوان شرح لادغ بکسر دال ابجد و عین ضاد معجمه
کران یعنی کی تن و آن صفت از لدغ بفتح از باب منع بمعنی کی نیش زدن
و گزیدن و زنبور است و لفظ آن در کران در رسان و غیر معید معنی
فاعلیست بالغ بباء ابجد و کسر لام و غین ضاد عربی بمعنی رسانده
یعنی رساننده و آن صفت از بلوغ بضم از باب نصر بمعنی رسیدنست اکل
بهمزه و الف و کسر کاف و لام و اکل بر وزن امیر نیز عربی بمعنی خوردن یعنی
خوردن جمعش آکل بفتحات و آن صفت از اکل بفتحتین و سکون همزه
از باب نصر بمعنی خوردنست را فع براء قرشت و کسر فاء قرشت و غین

سعفص

عرب است بمعنی جران یعنی جرنده جمعش رتاع بکسر و رتیع بر وزن عتق و رکیع و
رتوع بضم است و آن صفت از رتع بفتح و رتوع بضم و رتاع بکسر از باب منع بمعنی
چراکردن است طائر بفتح طاء حطی و کسر همزه منقلبه از یاء و راء قرشت عربی است
بمعنی پران یعنی پرنده جمع طیر بفتح و آن صفت از طیر بفتح و طیران بفتحتین و طیرورة
بفتح از باب ضرب بمعنی پریدن است ماضی بکسر ضاد ضاد و یاء حطی عربیست بمعنی
بران یعنی برنده و آن صفت از مضاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی بریدنست ساعی
بجیم و کسر راء قرشت و یاء حطی عربی است بمعنی دوان یعنی رونده و آن صفت از
جری بفتح و جریان بفتحتین و جریه بکسر از باب ضرب بمعنی رفتن است سعفص
بسین سعفص و کسر عین سعفص و یاء حطی عربی است بمعنی بدان یعنی
دونده و آن صفت از سعی بفتح از باب منع بمعنی دویدن و کار کردن است اصله
جمع و فریق و قوم و فرقه است و معشر نیز طالق نیله شکوی کلمه عجمه کلمه عجمی
شان شرح جمع بفتح جیم و سکون میم و عین سعفص و بر وزن امیر نیز فریق
بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و قاف و قوم بفتح قاف و سکون واو
میم و فرقه بکسر فاء و سکون راء قرشت و قاف و تاء و امت بضم همزه
میم مفتوحه و تاء و معشر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح شین قرشت
و راء قرشت هر هفت عربی است بمعنی قبیله یعنی گروه و فرقه بکسر فاء و تخفیف
همزه مفتوحه و تاء مدوره معوضه از یاء عین الفعل نیز عربی است بمعنی گروه
نفس یاء شده جمع و جمع و فریق و فرقه گروه آدمیان و فرقه گروه کمتر از
فریق و آن بیند جمع از اجموع بضم و جمع فریق افراد بفتح و مد و افرقه بفتح و
فرو بضم و جمع فرقه فرق بر وزن عنب و جمعش افراق بفتح و جمع جمعش
اجاء بفتح است و فرقه عین معنی گذشت در طی نجم از تحفه حیاء
قوم گروه مردان و زنان با مردان تنها گویند و از زنان نیز مستعمل است

اقوام بفتح وجمع جمعش اقاوم واقاویم واناثم بفتح است اقنه ومعشوقه وکروه از هر
حیوانی را گویند جمع از اقوام بروزن رطب وجمع معشر بفتح وجمع نفنه نفاث و
نفون بکسر است طالق بطاء حطی وکسر لام وقاف وطالقه نابا نیز عربی است بمعنی بله
یعنی زن رها شده از خدمت کلاه جمع از اول طالق بروزن رکع وجمع طالقه طوالق بفتح از اد
کرد رابع است وآن صفة از طلاق بفتح از باب نصر وحسن بمعنی رها شدن زن از شوهر
کلاه است بله بفتح باء دو نقطه در پایین وتخفیف لام مفتوحه وخطای هاء فارسی است
شکوی بفتح شین فرشت وسکون کاف دو واو والف مقصوره وشکوی خصوصیت شکایة
وشکایة بفتح وشکیه بروزن خنیه وشکایه بکسر نیز عربی ومصدر باب نصر است
بمعنی گله کردن کله بکسر کاف عجمی وتخفیف لام مفتوحه وخفای هاء فارسی است بهم بفتح
هاء وسکون جیم وفتح میم وتاء عربی است بمعنی کله شتر از چهل تا هو چه بالا
تر یا مابین هفتاد وصد کله بفتح کاف عجمی وتخفیف وتشدید لام مفتوحه وخفای هاء
فارسی است رنجی براه فرشت وکسر جیم سعفص وبیاء حطی عربی است بمعنی شبان یعنی
چوپان جمعش رعاة ورعیان بفتم وکسر است وآن صفة از رعی بفتح از باب منع بمعنی
چرانیدن وچریدن است اصل نجی وضلالت بکسر هاء بعضو بضرورت دشمنی تلقاء
جهت قرآن نبی تبیان بیان آیت نشان شرح نجی بفتح جیم سعفص وضاد ضظغ وشد با حطی د
غوایه بفتح نیز وضلالت بفتح وفتح ضاد ضظغ وتخفیف لام والف لام دیگر وتاء
وضلال بفتح وضم ضاد وشد لام وضلضله بفتح واضلوله بفتح وضاد بکسر وضلال
بفتحتین نیز عربی ومصدر است نجی وغوایه از باب ضرب وضلالة بلغاتها از باب ضرب
وعلم بمعنی گمراهی یعنی گمراه شدن گمراهی مخفف بکسر هاء ویاء آن ویاء دشمنی مفید حاصل
مصدر است بعضو بضم با الجد وسکون جیم سعفص وضاد ضظغ وبغاته بفتح نیز عربی است
بفتح جیم سعفص وتخفیف با الجد وفتح واو وتاء رعد بفتح رعد وبضمتین رعد
داد وعداء بکسر وعدل وعدوان بفتم وکسر وعدوی بضم وقصر نیز عربی ومصدر است

بعض بفتاء

بعض وبغاته از باب حسن ونصر وعلم وعداوة اسم مصدر است وباقی مصدر از باب
نصر بمعنی دشمنی بعضو دشمن شدن تلقاء بکسر تاء فرشت وسکون لام وقاف والف
ممدوده عربی واسم مصدر باب علم است بمعنی جهت یعنی برابر قصر شدن جهت روز
شعر است وجهت بجیم بکسر جیم نیز عربی وجمعش جهات بکسر است بنا بر مشهور تفسیر
بآن شده قرآن بفتح قاف وسکون راء فرشت وهمزه والف ونون عربی است بمعنی نبی
یعنی کتابی که حق سبحانه وتعالی بر پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه فرو فرستاده وآن
صفة مشبهه بمعنی مقروء از قرء بفتح وقراءة وقراءة بکسر وقرآن بفتم از باب نصر
ومنع بمعنی خواندن راست نبی بکسر ونم نون وکسر تخفیف باء عجمی ویاء در نقطه در
پایین فارسی است تبیان بکسر ونم تاء فرشت وسکون باء الجد ویاء حطی والف ونون
عربی واسم مصدر باب ضرب است بمعنی بیان یعنی هویدا شدن وبیان بفتح نیز عربی
ومصدر باب ضرب است بمعنی هویدا شدن بنا بر مشهور تفسیر بآن شده است همزه
والف منقلبه از واو وفتح یا حطی وتاء عربی است بمعنی نشان وعلامت جمعش آیات
وآی بهمزه والف وجمع جمعش آیاء بهمزه والف ومد است ملحق صالح نکو طالح تبه
کفه بله مرهن دبه مقول زنان گفته زنان عادتیر بیان خرابی زبان شرح
صالح بصاد سعفص وکسر لام وحاء حطی وبروزن مثل وامیر نیز عربی است بمعنی
نکوکار جمعش صالحون وصلحاء ومؤنثش صالحه وجمعش صالحات است وآن صفة از
صلاح بفتح وصلوح بضم از باب منع وحسن بمعنی نیکوکار شدن است نکو بکسر کاف
مخفف نیکو وفارسی است طالح بطاء حطی وکسر لام وحاء حطی عربی است بمعنی
شخص تبه یعنی بدکار وآن صفة از طالح بفتح از باب نصر بمعنی بدکار شدن است
تبه بفتح تاء دو نقطه در بالا وتخفیف باء یک نقطه مخفف تباه وفارسی است کفه
بکسر وفتح کاف وشد فاء وتاء عربی است بمعنی پله ترازو وجمعش کفف بروزن
غنب وکفاف بکسر است بله بفتح باء عجمی وتخفیف وتشدید لام فارسی است مرهن

بضم میم وسکون واو الجبد وضم هاء ونون عربی است بمعنی دبه یعنی ظرف روغن
جمعش مداهن بفتح است وآن اسم آلت روغن بکار بردن وشاذ است ودبه بفتح دال
الجبد وشد باء الجبد دتا، نیز عربی است بتخفیف از جهة وزن شعر جمعش دبب باب
بکسر است بنابر شهرت تفسیر آن شده مقول بکسر میم وسکون قاف وفتح واو لام
عربی است بمعنی زبان وآن اسم آلت از قول بفتح از باب نصر بمعنی گفتن است کسوه
بکسر وضم نون وسکون سین سعفص وواو دتا، تانیث ودتا، دلنوان وشنون
بکسر نیز هر نیز عربیست وجمع راه بفتح است بمعنی زنان عاتب بعین سعفص وکسر
همزه منقلبه از یا وشین قرشت عربیست بمعنی زیان یعنی زیست وزندگانی کشنده
جمعش عایشون وهو تانیث عایشه وجمعش عایشات است وآن صفة از عیش ومعاش
ومعیشه ومعیشه وعیشه بفتح وعیشه بکسر از باب ضرب بمعنی زیست است
زیان بفتح زای بتخفیف یاء ودو نقطه در پایین تازی وسی ومرکب از زی بمعنی زندگانی
واز آن مفید بمعنی تاعلیت است خران بضم خاء تحتی وسکون سین سعفص وراء
قرشت والف ونون وبروزن بغل وفرس ودفل وحتر وخساره وخسار بفتح نیز هر
هفت عربی ومصدر باب ضرب وعلم است بمعنی زیان کردن زیان بکسر زای
فارسی است ملحق ردط ورتق وسدس وعدل وفتق بکشادن لا تبتش بزده
مخور نفع است ضد سود وزیان شرح ردط بفتح دال قرشت وسکون باء الجبد
حطی ورتق بفتح راء قرشت وسکون تاء قرشت وقاف وسد بفتح سین سعفص
وشد دال الجبد هر سه عربی ومصدر است از باب نصر وضرب بمعنی بستن چیزها
بریسمان وتالی از باب نصر بمعنی مطلق بستن وقالت از باب نصر بمعنی بستن رخنه
دیوار وامثال آن پس تفسیر از او ثالث نیز مطلق بستن وفتح تاء ثانی واسقاط
حروف عطف از ثالث از جهة ضرورت شعر است عدل بفتح عین حطی وشد دال
وفتق بفتح فاء وسکون تاء قرشت وقاف هر دو عربی است ومصدر باب نصر است

بمعنی کشادن

بمعنی کشادن چیزها وفتح فاء از جهت وزن شعر است وحل مصدر باب ضرب بمعنی
روا وجایز بودن نیز آمده وکلمه در اصل اول از قطعه یازدهم لا تبتش بلا ناهید وفتح
تاء قرشت وسکون باء الجبد وفتح تاء قرشت وکسر همزه وسکون سین سعفص بصیغه نهی حاضر
عربیست بمعنی اندوه مخور وآن مرکب از حرف نهی جازم فعل مضارع بمعنی نه واز تبتش فعل
از ابتاس از فعل مضارع از باب افعال بمعنی اندوهگین شدن است اندوه مخور بفتح همزه وفاء
سین ومرکب از اندوه مخفف اندوه واز مخلوط است نفع بفتح نون وسکون فاء وعین سعفص وضم
بفتح وضم ضاد منقطع وشد لام قرشت لف ونشر مرتب است نفع عربی ومصدر باب منع است
بمعنی سود کردن ضرر عربی ومصدر باب نصر است بمعنی زیان کردن عمل القطعة الحادیة عشر
والثلاثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المقصور شرح یعنی قطعه سی ویکم در
بحر مضارع اخرب مثمن مکفوف مقصور است وآن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول
فاعلات مفاعیلن فاع لات حاصل شود چنانچه ناظم گفته نظم ای سپهر که هست دلت چه
خاره سخت ا دل در هوای لعل تو خون بست تخت تخت ا مفعول فاعلات مفاعیلن فاع
لات ا ای بهر زمان مضارع وخون ا بخسته تخت ا وفی اعتقیقت این بحر از فروع مضارع
چه اصلش در فارسی هر مصراعی دو مفاعیلن عیلن فاعلاتن است ووجه تسمیه این بحر مضا
رع مثمن اخرب مکفوف مقصور آنست که مضارع بمعنی مشابهت دانسته است وچون این
بحر مشابهت دارد بهزج مسرح در اشتمال رکن دوم وهر یک بودند مفرق چه اصل بحر مسرح
مستفعلن مفعول دو بار ورکن دوم که در این بحر فاعلاتن ودر بحر مسرح مفعولات
هم تا هست هر یک مشتمل است بر دو مفرق که در اول فاع ودر ثانی ه هست لهذا
مضارع عشر نامیده اند وچون هر بیشتر از ارکان ثمانیه حاصل میشود لهذا مثمن
نامیده اند وچون در صدر او ابتدا حرف کرده حذف هم مفاعیلن است با کف که حذف نون
نون مفاعیلن است یکی جمع وفاعیل مفعول که هم در آن است نقل شده لهذا اخرب نا
میده اند چه اخرب نزد عرب ضیان جمع شدن حزم با کف است در یک رکن وچون از فاعلاتن

و مفاعلین حشو نون ساکن لفظ نون که بسبب خفیف است حذف شده لهذا مکفوف شده تا میلاده
الله چه کف نون عروضیان حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ نون که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش
که تاء متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وتد است نقل شده لهذا مقصور شده تا میلاده الله چه
قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن سبب و اسکان ما قبل آنست و تقطیعش چنین است میزاب
مفعولن نادمان فاعلات ندامتش عیل حد درخت فاعلان در این قطعه بیتش بیت اصل است
اصل میزاب نادمان وند انو شجر درخت چون ملتجی پناه و ملک شد سر بر تخت شرح میزاب
بکسر میم و باء منقلب از همزه و ذای دال و باء ابجد عربیت بمعنی نادمان جمعش میازیب بفتح است
و الف اسم آلت از ذوب بضم از باب ضرب بمعنی جاری شدن است نادمان بفتح نون و میم تخفیف دال
ابجد و الف مقصوره عربیت بمعنی ندم و ندمی جمعش الداء بفتح و مد و الف بر بفتح است شجر بفتح و
کسر شین قرشت و تخفیف جیم مفتوحه و راء قرشت و شجر ابو وزن صخر او و شجر باء حطی بر
وزن عنب بنون عربیت بمعنی درخت یعنی نبات ساق دار مطلق واحدش شجرة و جمع شجره اشجار
بفتح است ملتجی بضم میم و سکون لام و فتح تاء قرشت و جیم عربیت بمعنی جای پناه و الف اسم مکان
از التجاء از باب افتعال بمعنی پنهان باز دادن است ملک بفتح میم و کسر و سکون لام و کاف
و در فرس صاحب و امیر و نیز عربیت بمعنی شهر یعنی پاره شاه جمعش ملوک بضم و اهمال کاف بفتح
و مکاف بضم میم و فتح لام و مد و ملاک بضم میم و شد لام و ملاک بر وزن رکع است سر بر بفتح
سعفص و کسر راء قرشت و باء حطی و راء دیگر عربیت بمعنی تخت جمعش اسرة بفتح همزه و کسر
شین قرشت و شد راء و سر بر بضم تین است اصل کل و جمیع فاطمه و جمله دان هم منظر است و
نصف نیمه جزء است لعنی تخت شرح کل بضم کاف و شد لام جمیع بفتح جیم و کسر میم و یاء حطی
و فتح باء ابجد و عین سعفص و فاطمه بفاء و کسر طاء حطی و فتح باء ابجد و تاء و جمله بضم
جیم و سکون میم و فتح لام و تاء جمله عربیت بمعنی جمله کل بر مذکر و مؤنث هر دو داخل

منظر

مینو و کل و بعض هر دو و هر الف کلام مستعمل است و جمله جزء هر چیز را گویند و فاطمه
مستعمل منثور مذکور در مال حال بس گفته منثور و بجیشود فاطمه و جمیع و فاطمه هر دو
صفت اول از فطم بفتح و قطوب بضم از باب ضرب و ثانی از جمع بفتح از باب منع هر دو
بمعنی فراهم آوردن نظر بفتح نشین قرشت و سکون طاء حطی و راء قرشت و نصف بمرکات
نون و سکون و سعفص و فاء هر دو عربیت بمعنی نیمه چیزی جمع منظر یعنی جانب چیزی
نیز آمده و کنایت در ملحق هفدهم از قطعه بحر جزء بضم و فتح جیم و سکون رای
و همزه و بعضی بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و ضاد ضطغ هر دو عربیت بمعنی
تخت یعنی پاره از چیزی جمع جزء اجزاء و فتح و جمیع بمعنی ابعاض بفتح است تخت بفتح
لام و سکون خاء یا نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست اصل فتحین سیراب
و قوم فتلد سر و باد رنگ دریا کرو و قرع تو او مندید سخت شرح فتحین بفتح
فاء و سکون یاء حطی و فتح جیم و نون عربی باء و تانیث بمعنی سیراب بستانی دیه
مصافات و بوند است معروف که بوکش سبز و میزه و بدبو و مسقط جنین و تخم
باء است و بفارسی رس نیز گویند سیراب بضم سین بی نقطه و تخفیف حال بی نقطه
فارسی و معربش سیراب بفتح سین بی نقطه و فال مخلوط است قوم بضم قاف و واو و میم
و فتلد بفتح فاء و فتح تاء دو نقطه و دال ابجد لغت نشر هر تست قوم عربیت بمعنی سر فتلد
عربیت بمعنی باد رنگ یعنی خاد کوچک و واحدش فتلدة است باد رنگ بباء یک نقطه و سکون
بی نقطه و کاف عربی و سی شاخ ساتی است دریا بضم دال ابجد و مندید باء ابجد و الف
و الف ممدوده و دید بفتح دال و مندید باء و تاء نیز عربیت بمعنی کدوی روی و آن
نوعی از قرع است و اصلش دباء و قصرش از جهت وزن شعر است قرع بفتح قاف و سکون
راء قرشت و عین سعفص عربیت بمعنی کدوی نر بمعنی کدوی سبز که بفارسی کدو
تنبک قباق گویند و احدش قرعة است و بضم هر دو فارسی و اسم اشاره هر دو در اشاره با
نسان مستعمل است پس ایرادش در اینمقام بدل لفظ آن خالی از تکلفی نباشد

شدید و فتح شین فرشت و کسر دال و یا حطی و دال دیگر عربیست بمعنی سخت یعنی
مرد شجاع و پر قوت یا بخیل و بیهمت و مو نشین شدیده است و ان صفت به
معنی فاعل از شد بفتح شین و شد دال از باب نصر بمعنی حمله بردن و حکم بسیاری
و قبل دو معنی تفسیر و شی به سخت صحیح است چه مرد شجاع و پر قوت یا بخیل و
بیهمت کار و است سیکبر شد سخت بفتح سین بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء
دو نقطه دو بالا مشترک در میان دو معنی مذکور و تا در سیست اصل قثا
خیار و سالی چقندر و هر زکوره نعناع بود نه است و اقاث و متاع رخت
شرح قثا بکسر و ضم قاف و مثلثه و ثاء مخفف و الف ممدوده عربیست بمعنی خیار
و دانکه مشهور است بخیار شمبر واحد ش قثاءه و قثریش از جهة و ذی
است و خیار بکسر خاء مخفف و تخفیف یاء حطی و راء فرشت از لغات مشترکه
میان عرب و عجم است سالق بکسر سین مهمله و سکون لام و قاف عربیست
بمعنی چقندر و چقندر بضم جیم عجمی و ضم غین با نقطه و سکون نون و ضم دال
بی نقطه و راء بی نقطه فارسیست جزو بفتح و کسر جیم و فتح زای و دال فرشت
معرب گزر فارسیست بمعنی زردک واحد ش جزوه است نعناع بفتح هر
دو نون و سکون عین مهمله و الف و عین دیگر و فتح نون بمعنی
وهد هد نیز عربیست بمعنی بود نه اقاث بفتح همزه و تخفیف قاف و مثلثه
و الف و تاء دیگر و متاع بفتح میم و تخفیف تاء فرشت و الف و عین مهمله
هر سه عربیست بمعنی رخت یعنی اسباب و ما یحتاج و اقاث مطلق مال را
نیز گویند و در اینوقت واحد ش اقاثه و جمع متاع امتعه بفتح اول و
کسر ثالث است رخت بفتح راء بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه
در بالا فارسیست اصل خذمه قریب و صبو تنکیب و جمال زیبا ذی
لباس کسوت و چون جد و خط است شرح خذمه بضم خاء مخفف و

و سکون

و سکون دال ابجد و فتح عین مهمله و تاء عربیست بمعنی قریب یعنی نزدیک و ان
صفت از خذع بفتح از باب منع بمعنی فریب داد زیست صبر بفتح صاد
مهمله و سکون باء ابجد و راء فرشت عربیست بمعنی تنکیب یعنی آرام و ان صفت
از صبر بفتح از باب ضرب بمعنی تنکیبا ذکر دن است تنکیب بکسر شین با نقطه و
کسر کاف و یاء دو نقطه در پائین و باء یک نقطه فارسیست جمال بفتح جیم
و تخفیف میم و الف و لام عربیست بمعنی زیب یعنی خوبی در خلق خلق و ان
صفت از جمال بفتح از باب حسن بمعنی خوب شدن در خلق و خلق است ذی
بکسر ذال و تشدید یاء حطی و لباس بکسر لام و تخفیف باء ابجد و الف و سین
مهمله و لبوس بفتح لام و ضم باء و لبس بکسر ملبس و پوشیدن مقعد و منبر نیز
هر هفت عربیست بمعنی نشستن یعنی انچه پوشیده شود جمع ذی از باب فتح کسوت
و مد و ثانی بمعنی از لباس لبس بضم از باب علم بمعنی پوشیدن است و کسوة
بکسر و ضم کاف و سکون سین مهمله و واو و تاء بیضه عربیست و جمعش کسی بضم
و کسر کاف و قصر و مثلث از باب علم مستعمل است بنا بی تشریف تفسیر یافته شده
جد بفتح جیم و تشدید دال ابجد و خط بفتح خاء حطی و تشدید طاء مهمله هر دو
عربیست بمعنی بخت یعنی دولت و بزرگی جمع ثانی احظ بفتح همزه و ضم حاء
و تشدید ظاء و احاظ بفتح همزه و تخفیف ظاء و حظاظ بکسر و
تشدید و حظوظ و حظوظ بفتح است و هر چه و صفت اول از باب نصر بمعنی
بنک بخت شدن و دولتی شدن و از باب ضرب بمعنی دیدن و چشم کسی نوک
شدن و ثانی از باب علم بمعنی بهره مند و دولتی شدن و بخت بفتح باء ابجد
و سکون خاء مخفف و تاء فرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است اصل
ماه شب چهارده بدر است هر منزل هالهست و دایره سایه ی و ماهتاب
فخت شرح بدر بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و راء فرشت و با در

بکسر دال نامی عربیست یعنی ماه شب چهاردهم هاله بهاء وفتح لام وهاء وهاده
بدال ابجد وفتح راء قرشت وهاء هرده عربیست یعنی خرمنش یعنی خرمن و
سران ماه مظلما بن تخصیص بعضی شراح بخرمن ماه شب چهارده از باب استشباه
ست جمع هاله ها لاست خرمن بکسر خاء با نقطه وسکون راء بی نقطه فارسی
وحرف ثانی ساکن در آن ضمیر غائب راجع بماه و یعنی آن والحاقش از جهت
مزدوج شعریست ج بفتح فاء وضم وتخفیف یاء حطی وبفتح وسکون یاء
حطی وهمزه نیز عربیست یعنی سایه بعد از زوال یعنی افیاء بفتح ومد وفیوء
بفتح ومد وتقصیرش بمطلق سایه از جهت وزن شعریست نخت بفتح نون
وسکون خاء نخل فاء قرشت عربیست یعنی ماهتاب اصل القطعة الثانیة
والثلثون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف الحذوف شرح یعنی قطعه سی ودوم
در بحر خفیف مسدس محذوف قرشت واو بحریست که هر مصراعش
از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم
ای خطت وشک شک فاتاری اصل بحر خفیف اگر داری فاعلاتن مفاعلن
فعلن اگوئی چون بلبلان گلزاری او وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
دهم ودرین قطعه نه بیت اصل ویک بیت ملحق ست اصل سکر سیئ وصحو
هشیاری نصر وعون ومظاهرت یاری شرح سکر بضم سین بعضی وسکون
وضم کاف وراء قرشت وبفتح وفتحتین وسکاری بفتحتین نیز عربی و
مصدر باب علم ست یعنی مست یعنی مست شدن وباء مستی وهشیاری
وباری مفید حاصل مصدر ست نحو بفتح صاد بعضی وسکون حاء
حطی وواو عربی ومصدر باب نصر وعلم ست یعنی هشیاری یعنی هشیار
شدن از مستی نصر بفتح نون وسکون صاد بعضی وراء قرشت ونصر
نصور بضم نون وعون بفتح عین بعضی وسکون واو ونون ومعانة

ومعونة

ومعونه بفتح ومعونة ومعون بفتح میم وسکون عین وفتح واو نیز ومظاهرة
بضم میم وتخفیف ظاء ضطع والف وفتح حاء ورای قرشت وتاء مصدریه هر هفت
عربیست نصر مصدر باب نصر وعون بلغانة اسم مصدر باب افعال ومظاهرة
هرچه مصدر باب مفاعله یعنی یاری کردن اصل مبهوم ومنتفی ومنبی محکم مظلم
اوواج ومدلهم تاری شرح مبهم بضم میم وسکون باء ابجد وفتح راء قرشت و
میم ومنتفی بضم میم وسکون تاء قرشت وفتح فاء ومون ومنبی بفتح
میم وکسر باء قرشت وفتح فاء وخوف وباء حطی ونون هر سه عربیست
یعنی چیز محکم یعنی سخت واستوار اول وثانی یعنی استوار کرده شده و
ثالث یعنی استوار شده وهر سه صفت است مبهوم ومنتفی از ابهام وانتفا
بکسر او باب افعال یعنی استوار کردن ومنبی از منانه بفتح او باب حسن
یعنی استوار شدن ومحکم بضم میم وسکون حاء حطی نیز عربی وصفت از
احکام بکسر او باب افعال یعنی استوار کردنست بنا ومتمرت نیز بان
شده مظلم بضم میم وسکون ظاء ضطع وکسر لام ومیم وواج بدال ابجد و
الف زائده وجیم وباء محذوف شعریه ومدلهم بضم میم وسکون دال
ابجد وفتح لام وکسر هاء ونون میم مدغمه هر سه عربیست یعنی تاری
یعنی چیز تاریک اول وثالث مطلق چیز تاریک وثانی شب تاریک
واگویند وهر سه صفت ست مظلم از اظلام بکسر او باب افعال یعنی تا
ریک شدن وواج از دجو بفتح ودجو بفتحتین وشد واو از باب
نصر یعنی تاریک شدن شب ومدلهم از ادلهام بکسر از باب افعال
بشد لام یعنی بسیار تاریک شدن وتاری فارسیست ومخفف تاریک
ست اصل دل وله هواه وهوه خواری وهن بفتح واو وسکون
هاء ونون ووهی بفتح واو وسکون هاء وباء حطی وونی

بفتح واو وسکون نون ویاء حطی و وتی بضم واو وکسر نون وتشدید یاء حطی و وتینه
بکسر و وتاء بکسر و مدنین هر هفت عربی و مصدر است وهن از باب ضرب علم و حسن
و وهی از باب ضرب وعلم و وهن بلغاته از باب ضرب بمعنی سستی یعنی سست شدن
واول بمعنی سست کردن ذلی امده ذل بضم ذال نخل و تشدید لام و ذله بکسر ذال
نخل و تشدید لام وتاء مصدریه و ذلالة بضم و فتح و مذله بفتحتین و تشدید لام و نون
وهوان بفتح هاء و تخفیف واو والف و نون وهون بضم هاء و واو و نون
ومهانة بفتح نون هر هفت عربی و مصدر است اول ذله و ذلالة و مذله از باب
ضرب وهوان وهون ومهانة از باب نصر بمعنی خواری یعنی خوار و خفیف شدن
واسقاط واو عطف از هوان از جهة وزن شعر است و یاء خواری مضیف بمعنی حاصل
مصدریست اصل ابتدال ضرعاست وضع استکانة تضرع و زاری شرح ابتدال بکسر
همزه وسکون باء ابجد وکسر تاء قرشت وضرعاست بفتح ضاد معجمه و تخفیف راء
قرشت و فتح عین سعفص وتاء مصدریه وضرع بفتح ضاد معجمه و فتح راء قرشت و فتح
عین سعفص وتاء مصدریه وضرع بفتح ضاد معجمه و فتح راء قرشت و عین سعفص
واستکانة بکسر همزه وسکون سین سعفص وکسر تاء قرشت و تاء دائره مشعره و تضرع
بفتح تاء قرشت و فتح ضاد معجمه و ضم و تشدید راء قرشت و عین سعفص هر پنج
عربی و مصدر است اول از باب انفعال بمعنی بجد و جهد و اخلاص دعا کردن
و ثانی ثالث از باب منع و علم و حسن و رابع از باب استفعال و خامس از باب تفعل
بمعنی زاری یعنی خود را خفیف و خوار و فرو تن کردن و الحاق تاء در استکانة
واسقاط واو عطف از تضرع و ابدال تضرع زاری از جهة وزن شعر است زاری
بزای فارسی و الف و راء اطلاق است یکی مراد فرحت و خواری و دیگری
مرادف کریه و نالة و بنجا بمعنی اول مراد و یاء ان مفید معنی حاصل مصدر
و تفسیر ابتهال نیز زاری بمعنی خواری مجاز است اصل قسم و حلفه و یمین

سوگند

سوگند ذمی و اهل ذمه و ذهادی شرح قسم بفتح قاف و فتح سین سعفص و میم و مقسم
بضم اول و کسر ثالث نیز و حلفه بفتح حاء حطی و سکون لام و فتح فاء و تاء و یمین
بفتح یاء حطی و کسر میم و یاء حطی و نون هر سه عربیست اول و ثالث بمعنی سوگند
و ثانی بمعنی یک سوگند پس تفسیر ثانی نیز بطلق سوگند از جهة ضرورت
شعر است و یمین مؤنث مستعمل و جمعش ایمن و ایمان بفتح است ذمی بکسر ذال معجمه
و کسر میم و تشدید یاء منسوب عربی و منسوب باهل ذمه است و اهل ذمه بکسر ذال معجمه
و تشدید میم و تاء عربیست بمعنی ذهادی یعنی منسوب باهل امان و ایشان کفاری باشند
که از مسلمانان امان خواسته اند ذهادی بکسر ذال و سکون نون و هاء و الف
و کسر دال بی نقطه و یاء نسبت فارسیست اصل یاس و حرمان قنوط نومیدی چون
تعطل بطالة بیکاری شرح یاس بفتح یاء حطی و سکون همزه و سین سعفص و حرمان
بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و میم و الف و نون و حرم بفتح و حرم و حرمه و
و حرم و حرمه و حرمه بفتح حاء و کسر راء نیز و قنوت بضم قاف و ضم نون و واو
و طاء حطی بفتحتین و قناط بفتح نون هر یازده عربی و مصدر است یاس و قنوت
از باب نصر و ضرب و حسب و حسن و قناط از باب علم بمعنی نومید شدن و
نومید شدن و حرمان بلغاته از باب ضرب و علم بمعنی نومید و منع کردن است
واسقاط واو عطف از قنوط از جهة وزن شعر و یاء نومیدی و بیکاری مفید
معنی حاصل مصدر است تعطل بفتح تاء قرشت و فتح عین سعفص و ضم و تشدید
طاء حطی و لام و بطالة بفتح باء ابجد و تخفیف طاء حطی و فتح لام و تاء مصدریه
هر دو عربی و مصدر است اول از باب تفعل و ثانی از باب نصر بمعنی بی
کاری یعنی بیکار شدن اصل قرد بجا قضاعه سکلانی هر فه بیشه جز اسرا و اری کتبی
شرح قرد بفتح قاف و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی کاکی بمعنی
میمون جمعش اقراد بفتح و قرود بضم و قروم بکسر اول و فتح ثانی و قرده

بفتح اول وکسر ثانی است کنی بفتح کاف وکسر ونشد یای عجمی ویاء معروف فارسیست
قضاعه بضم قاف وتخفیف ضاد ضظع وفتح عین سعفص وفاء عربیست بمعنی سکالی
بمعنی سنگ آبی سکالیه بضم سین بی نقطه وسکون تحتی ولام وکسر یاء بکنقطه ویاء
معروف فارسیست حرفه بکسر حاء حطی وسکون راء قرشت وفتح فاء مصدر به
عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی کسب وکار کردن پیشه بکسر یای عجمی ویاء مجهول
واخفای هاء فارسیست جواء بفتح جیم وتخفیف رای والف ممدوده بافتح
حاء حطی وتخفیف راء قرشت والف مقصوره هر دو عربی ومصدر باب ضرب
است بمعنی سزاوار بنا بر اول بمعنی یاد افتر دادن عمل نیکو بدی وقصر شی از جهة
وزن شعر است وبنا بر ثانی بمعنی لایق شدن بچیزی وتفسیر هر دو لغت بسزاوار
صحیح است چه سزاوار بفتح سین بی نقطه مشتمل در میان دو معنی مذکور وفارسی
ویاء ان مفید معنی حاصل مصدر است اصل ضرب وجلد است وعصو هر دو زدن بتازیانه
وتازیانه وهندوی مادی ح ضرب بفتح ضاد ضظع وسکون راء قرشت وباء
ابجد وجلد بفتح جیم وسکون لام ودال ابجد وعصو بفتح عین سعفص وسکون
صاد سعفص وواو وهر دو بفتح هاء وسکون راء قرشت وواو وهر چهار عربی
ومصدر است اول از باب ضرب بمعنی زدن مطلق وثانی از باب ضرب بمعنی زدن
بتازیانه وثالث ورابع از باب نصر بمعنی زدن بعصا او دماق بضم همزه وواو
اشباع وسکون راء قرشت ومیم والف وقاف لفظ ترکیست بمعنی زدن
مادی بمیم والف وکسر راء قرشت ویاء حطی لفظ هندوی است بمعنی زدن
بمعنی زدن را بزبان ترکی او دماق وبزبان هندی مادی گویند اصل دب ودفع
است وجوبه سکونیه اقذف ودمی است او نشم وسب خواری ح ذب بفتح ذال
نخل ونشد باء ابجد عربی ومصدر باب نصر است بمعنی دفع بمعنی دور کردن
ودفع بفتح دال ابجد وسکون فاء وعین سعفص یای عربی ومصدر باب منع است

نبا بر شهرت

نبا بر شهرت تفسیر بان شده جزیه بکسر جیم وسکون زای وفتح یاء حطی وفاء عربی
گونیه فارسیست بمعنی مالی که بطریق سر شمار از اهل ذمه گرفته میشود جمع جزی
بکسر وقصر وجزی بکسر اول وسکون ثانی وجواء بکسر ومد است سرگونیه بفتح سین
بی نقطه وسکون راء بی نقطه وفتح کاف عجمی وکسر نون وفتح یاء دو نقطه در پایین و
اخفای هاء فارسیست ومرکبست قذف بفتح قاف وسکون ذال نخل وفاء
ودمی بفتح دال قرشت وسکون میم ویاء حطی ونشم بفتح نون قرشت ومیم
ونشمه بفتح هر دو میم وسکون نون وفتح وضم فاء اول یا نیز وسب بفتح سین
سعفص ونشد باء ابجد هر فتح عربی ومصدر است اول از باب ضرب بمعنی سنگسار
کردن وثانی از باب ضرب بمعنی الاختن چوبی وثالث از باب نصر وضرب و
رابع وخامس از باب نصر بمعنی دشنام دادن وچون سنگسار کردن ودشنام
دادن نیکی وانداختن چوبی مستلزم خواری وخفت کردن ان کس وانچیز است لهذا
تفسیر بلازم شده بجای ملزوم خواری بفتح خاء با نقطه وواو معدوله فارسی
وبر حسب اصل لغت بمعنی ذلیل وخوار کردن واستعمالش در اینمقام بمعنی ذلیل و
خوار کردانیدن از جهة ضرورت شعری ویاء ان مفید معنی حاصل مصدر است
ملحی عرق خوبیست وعرق نیکوئی اسک ومشک وبراوه بیوادی ح عرق خو
بیست وعرق نیکوئی بفتح عین سعفص وسکون راء قرشت وفاء عربیست بمعنی
مطلق خوبی خواه خوش خواه بد لکن اغلب در خوبی خوش مستعمل است عرق
بضم عین سعفص وسکون راء قرشت وفاء عربیست مصدر است بمعنی
نیکو شدن بمعنی کرم وبخشش کردن مسک بکسر میم وسکون سین سعفص وکاف
معرب مشک فارسیست بمعنی بوی خوش معروف وان مذکر ومؤنث هر
ومذکر ومؤنث هر دو وفرد غیر او مستعمل است پاره امتی مسکه وجمع
مسک وموزن عنب است مشک بضم میم وسکون شین با نقطه وکاف عجمی فارسی

فارسی است بواو بفتح باء ابجد و تخفیف راء قرشت والف وفتح همزه وتاء مثنی
مصدر ویه و بواء بفتح همزه و بوو بضم همزه نیز عربی و مصدر واب علم است
یعنی بیاوی یعنی بیاو همزه و باء بیاوی مفید معنی حاصل مصدر است اصل القطعة
الثالثة والثلثون فی بحر الجثث المثمن المجنون المقصور فی معرفة اوزان الفلزات
یعنی قطعه سی و سیم در بحر جثث مثمن مجنون مقصور در دانستن اوزان
فلزات نه کانه است بحساب فارسی وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم زهی رخ تو زده طعنه
بر مه وده و چهار ا دجوده جنیم تو از خار بیقرار قرار ا مفاعلن فعلاتن مفاعلن
فعلاتن ا بگوی بجثث و این قطعه را بکن تکرار و وجه تسمیه این بحر که نشت
در قطعه دویم و دویم قطعه دو بیت است اصل زروی جثه هفتاد و یک درم
سیماب ا چار و شش است زاو زیر سی و هشت نیمار ا ذهب صد است و سی است نحاس
و نه آهن چل ا برنج مس چل و پنج است و نقره پنج و چار ا ح بدانکه مراد از این قطعه
فرق میانه خالص و مغشوش از فلزات ضد نه کانه است فلز در لغة هر گوهری
را گویند از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی را گویند که هر یک از کان
مخصوص بیرون بخصوص باشد اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یعنی بالفعل قا
بل گداز و چکش گیر باشد یا بالقوة یعنی باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش
گیر گردد قسم اول یعنی چکش گیر بالفعل هشت نوع است که از هفت معدن
حاصل میشود نشش نای از آنجمله که طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و
روی نوشیان که هر یک از معدن مخصوص و دو نای دیگر که مس و روی
است هر دو از یک معدن و در وزن مختلف اند مس از گداز جسم معدن
حاصل میشود یعنی بعضی از آن مایل بزردی کی و آنکه سرخی میباشد و

از نحاس

و از نحاس مراد همان جوهریست فردوی از معدن بدون گداز متکون میگردد
بجهة خود روی آن را روی و مس و بست گویند و آن مس زرد شفافیست
شبیه به برنج مصنوع که از تافتن آتش و کوفتن چکش سیاه نمیگردد و از
صفر و طالیقون همان جوهر مراد است و این انواع ثمانیه را بجهة آنکه فی
الحقیقه از هفت معدن حاصل نمیشوند اهل صناعة معادن سبعه گویند و قسم
ثانی یعنی منطرق بالقوة که باعمال مخصوصه قابل گداز و چکش گیر میگردد یک
نوع است که سیماب است پس فلزات نه نوعی باشند و معادن منطرقات
هفت و آن یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی باشند و چون اشیاء عظیم
در اصناف فلزات و اسامی آنها واقع شده و تا حال احدی بجهة عدم استقصا
ذکر آنها ننموده و لهذا اولا اسامی هر یک بترتیب شعری مذکور و ثانیا
اوزان آنها بتفصیل مسطور میگردد روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول
فارسیست یعنی مس زرد معدنی و بفارسی مس دست نیز و بعربی صفر
و بیونانی طالیقون گویند سیماب بکسر سین بی نقطه فارسیست جیوه نیز
و بعربی زیبق و اکسیریان فرار گویند ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه
و هر دو زای و توسیط یاء دو نقطه در پایین فارسیست و بعربی قلع
رصاص ابیض و اکسیریان شتری و سادس گویند ذهب بفتح ذال معجمه
و فتح هاء و باء ابجد عربیست و بفارسی زر و طلا و اکسیریان شمس و رابع
گویند سرب بضم سین بی نقطه و ضم و سکون باء یک نقطه فارسیست و بعربی
اسرب و انک و رصاص اسود و بیونانی قسقتیم و اکسیریان زحل و سابع
گویند آهن بهمزه و الف و فتح هاء و نون فارسیست و بعربی حدید
و اکسیریان مریخ و خامس گویند برنج بکسر باء یک نقطه و کسر راء بی
نقطه و نون و جیم فارسیست و اسم اصطلاحی صفر مصنوع از مس سرخ

وغیر از روی نوتیای معدنی نیست و در اینجا مراد از بیخ روی نوتیای مسیط
معدنی نیست که بعربی شبه و اکسیر بان عطارد و ثانی گویند چه بیخ از مرکبات
نه از فلزات بسیطه مس بکسر میم و سین بی فارسیست و بعربی نحاس و اکسیر بان
زهره و ثالث گویند نقره بضم نون و سکون و کسر قاف و فتح راء بی نقطه
و اخفای هاء فارسیست و بفارسی سیم نیز و بعربی فضه و جبین و اکسیر بان
قمر و اول گویند یعنی قالب و پیمانه که در آن هفتاد و یکدرم از سیماب یعنی
جیوه در آید در همان قالب و پیمانه از روی یعنی مس زر و معدنی چهل و
شش درم در آید و در همان قالب و پیمانه از ارزیز یعنی قلعی سی و هشت
درم در آید و در همان قالب و پیمانه از ذهب یعنی طلا بیست و دو درم در آید و
در همان قالب و پیمانه از نقره پنجاه و نه درم در آید اصل الفقرة الرابعة
والثلثون فی جدا ول المثمن المقصود فی معرفة اوزان الفلزات بحساب ابجد
شرح یعنی قطعه سی و چهارم در جدول مثمن مقصود و در دانستن اوزان
فلزات نه گانه است بحساب ابجد که آن اعداد جمل نیز گویند و آن بحریست
که آن بحریست که هر مصراعی از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلاتن حاصل
شود چنانکه رفیع الفدری گفته قطعه ابکه باشد قطرات در ملک دانش باد
شاه کوه بینش همت والای تو همسنگ کاه فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن خیزد و در جدول این قطعه بر خوان همچو کاه و وجه تسمیه این
بحر که نشت در قطعه ششم و درین قطعه نیز دو بیت اصل نه فلز مسوده
الجم را چون زر گیتی اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه زر
لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل فضه نه آهن یکمسی و شبه مه
روی ماه قلعی زر دهنج رای فارسی ذهب نیست یعنی طلا زیبق بکسر زاء
و یای حطی و فتح و کسر باء ابجد و قاف عربیست یعنی سیماب یعنی

جیوه

جیوه اسرب بضم همزه و سکون سین بی نقطه و ضم راء قرشت و تخفیف و تشدید باء
ابجد عربیست یعنی رصاص اسود یعنی قرشم اردو نیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه
و هر دو زای و توسیط یاء دو نقطه در بالای فارسی رصاص ابیض است یعنی
قلعی فضه بکسر فاء و تشدید ضاد ضظه و فاء عربیست یعنی نقره آهن بضم همزه و الف
و فتح هاء و نون فارسی حدید است مس بکسر میم فارسی نحاس است یعنی مس سرخ
شبه بفتح شین قرشت و فتح باء ابجد و هاء عربیست یعنی روی نوتیای معدنی
روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول و یاء دو نقطه در بالای فارسی صفر عربی
و طالیقون یونانیست یعنی مس زرد معدنی یعنی نه گانه مسا
در جدول چون همگاه بوکتی اختلاف وزن دارد هر یکی بی شبه زر یعنی طلا
در قالب و پیمانه که بحسب وزن لکن باشد یعنی صد درم باشد چه لام سی و
کاف بیست و نون پنجاه است زیبق یعنی جیوه در همان قالب و پیمانه الم باشد
یعنی هفتاد و یکدرم باشد چه الف یک و لام سی و میم چهل است و اسرب
یعنی قرشم در همان قالب و پیمانه دهن باشد یعنی پنجاه و نه درم باشد چه دال
چهار و هاء پنج و نون پنجاه است و ارزیز یعنی قلعی در همان قالب و پیمانه
حل باشد یعنی سی و هشت درم باشد چه حاء هشت و لام سی است و فضه
یعنی نقره در همان قالب و پیمانه نه باشد یعنی پنجاه و چهار درم باشد چه
نون پنجاه و دال چهار است و آهن در همان قالب و پیمانه یکه باشد یعنی
چهل درم باشد چه دو یاء بیست و کاف بیست است و مس یعنی مس سرخ
و شبه یعنی روی نوتیای معدنی در همان قالب و پیمانه مه باشد یعنی
چهل و پنج درم باشد چه میم چهل و هاء پنج است و روی یعنی مس زرد
معدنی در همان قالب و پیمانه ماه باشد یعنی چهل و شش درم باشد چه
میم چهل و الف یک و هاء پنج است اصل الفقرة الخامسة والثلثون فی جد

الهزج المثمن السالم شرح یعنی قطعه سه و پنج در بحر هزج مثمن سالم است و آن
بحریست که هر مصراعش از قطع چهار مفاعیلن بانون حاصل شود چنانکه ناظم
گفته نظم ذهی دل بوده از کالا ددیت بعنانی شده دیوانه ز نجیر زلفت
عقل سودائی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بجوان ابی قطعه در بحر هزج
ای نمود بینائی و وجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه بیست و دویم و در بیان
قطعه چهار بیت اصل و تتمه بیت ملحق است اصل و قوت و حدس و علم و شعر و
فقه و فهم و دانائی عمار حلقه اینو هی حده چون وحده تنهائی شرح و قوت
بضم واو و ضم قاف و واو و فاء و حدس بفتح حاء حطی و سکون دال ابجد و سین
سعفص و علم بکسر عین سعفص و سکون لام و میم و شعر بکسر شین قرشت و سکون
سین سعفص و کسر راء قرشت و بفتحتین و شعور بحرکات ثلثه و سکون ثانی و فاء
و شعری بکسر و ضم اول و قصر و شعور و شعوره بضم و شعوره بفتح و شعو
بفتح و مد نیز و فقه بکسر فاء و سکون قاف و هاء و فهم بفتح فاء و سکون
و فتح هاء و میم و فهامه بکسر و فتح و فهامیه بضم هر نوزده مصدر و مصدر
است و قوت از باب ضرب بمعنی ایستادن و حدس از باب ضرب و نصر بمعنی رای
و گمان خود سخن گفتن و کار کردن و علم از باب علم و شعر بلغاته از باب نصر
و حسن و فقه از باب حسن و علم و فهم بلغاته از باب علم بمعنی دانائی یعنی
دانستن پس تفسیر و قوت و حدس نیز بدانائی مجاز و از باب تفسیر بلازم
است و دانائی و تنهائی مفید معنی حاصل مصدر است عمار بضم و فتح
عین ضلع و تخفیف میم و راء قرشت و بزون فرس و رحمه نیز و حاصل
حفله بفتح حاء حطی و سکون فاء و لام و تاء زائده تقریب هر پنج عمار
و مصدر باب نصر است بمعنی اینو هی یعنی بی و بسیار شده و وحده وحده
بکسر حاء حطی و تخفیف دال ابجد و تاء مصدریه و وحده بفتح واو و

سکون

و سکون حاء حطی و دال ابجد و تاء مصدریه و وحد و وحاده بفتح و وحده
و وحوه بضم نیز هر شش مصدر و مصدر باب علم است بمعنی تنهائی یعنی تنها شدن
اصل عساره سکنت چون بوس و فقر و عیله دو و بیشی مخانیم و مکائل کیلها
قبلوله شرح عساره بفتح عین سعفص و تخفیف سین سعفص و راء قرشت
و تاء مصدریه و بوس بضم نیز و سکنت بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح کاف
و نون و تاء مصدریه و بوء بس بضم باء ابجد و سکون همزه و بوء بسین بضم و قصر
و بیسین بکسر و قصر نیز و فقر بفتح و ضم فاء و سکون قاف و راء قرشت و عیله
بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و عیل و عیله مصدریه و عیل بی تاء و عیول
بضم و عیل بفتح میم و کسر عین نیز هر چهار عرجی و مصدر است عساره و بوس
و فقر از باب حسن و سکنت از باب نصر و بوس بلغاته از باب ضرب یعنی
دو و بیشی یعنی دو و بیش شدن و بی عیال شدن و اسقاط و عطف از مسکنه از جهله
و زن شعر است و یاء دو و بیشی و بی دانائی مفید معنی حاصل مصدر است مخا
یم بفتح میم و تخفیف خاء تحتانی و کسر تاء قرشت و یاء حطی و میم و مکائل
بفتح میم و تخفیف کاف و کسر همزه و لام و بوزن مخانیم نیز و اصوع بفتح
همزه و سکون صاد سعفص و ضم واو و عین سعفص و صوع بفتح همزه
و سکون صاد و ضم همزه و اصوع بفتح و صوع بضم و صیعان بکسر نیز هر
هشت عربیست اول جمع مختوم بفتح و ثانی و ثالث جمع مکیال بکسر و باقی جمع
صاع بمعنی کیلها یعنی پیمانها و کیل بفتح کاف و سکون یاء حطی و لام
نیز هر دو تفسیر بان بنا بر شهرت و تبدیل شراح تفسیر مخانیم و همچنین
عساره را بتوضیم یافت شد ناسی از عدم استقصاست قبلوله بفتح قاف
و سکون یاء حطی و ضم لام و واو و لام و تاء مصدریه و قیله بفتح نیز
عرجی و مصدر باب ضرب است بمعنی پرانی یعنی غلط کردن و ضعیف عقل

شدن بی دانی موکب اند فارسی و از رای عربی و بمعنی عقل و اعتقاد و جمعش اراء به
همزه و الف و مد و اراء بفتح و مد و رای بفتح و رب بضم و کسر راء و تشدید یاء و رای
و بر وزن تیغ و قلب همزه امثی بالف از جهة دعایه قافیه و یاء اخر مثی مفید معنی
حاصل مصدر است اصل قوه ضعف و ضعفینه احسنه و حقد و حق کینه قسیمه فا
ره ناقه طاقه و قدرت توانائی خرج قوه بکسر تاء قوتیت و تخفیف راء قوتیت
و تاء مصدریه و وزن بفتح و کسر بین و ضعف بکسر ضاد ضظع و سکون عین ضظع
و نون و ضعینه بفتح ضاد و کسر عین ضظع و یاء حطی و نون و تاء مصدریه
و احسنه بکسر همزه و سکون قاف و دال ابجد و بر وزن فرس و حقیده بر وزن
سفینه نیز و حنق بفتح حاء حطی و فتح و کسر نون و قاف هر دو زاده عربی و
مصدر است قوه و قوت از باب ضرب و ضغن و ضغینه از باب علم بمعنی کینه
و رشد و احسنه از باب علم بمعنی کینه کردن جمع قوه قوات بکسر و جمع ضغن اضغان
هم و ضغینه ضغائن بفتح و جمع احسنه احن بر وزن عنب و جمع حقد احقاد و حقائد
بفتح و حقود بضم و جمع حنق حناق بکسر و اسقاط واو بعطف از ضغن و احسنه و قاده
از جهة وزن شعر است قسیمه بفتح قاف و کسر سین مفتوح و یاء حطی و میم و تاء
و قسیم بر وزن کفیل و قاده بفتح الف و راء و قوتیت و تاء و قاده بفتح قاف
و سکون همزه نیز هر چهار عربیست اول و ثانی بمعنی بوی جان و ثالث و رابع
بمعنی ناقه مثل طاقه بطاء حطی و قاف و تاء مصدریه و قدرت بضم قاف
و سکون دال ابجد و راء قوتیت و تاء مصدریه و قدرو قدره بفتح و مقدرة
بضم و حرکات دال و مقدار بکسر و قدوره و قدور بضم و قدرت بکسر و قدار
هر پانزده عربیست اول اسم مصدر باب افعال و قدرت بفتاء مصدر
ضرب و علم بمعنی توانائی بمعنی توانا و صاحب قوت شدن قوتا
بضم تاء دو نقطه دو بالا فارسی و یاء ابدال مفید معنی حاصل مصدر است

الانعمت

الانعمت ضرر رحمت طاعت نعمت رحمت کنان و کنی عطا بوشش فضیحت فضح
رسوائی شرح الا بفتح و کسر همزه و تخفیف لام و الف مقصوره و الی بفتح و کسر همزه
و سکون لام و یاء حطی و الو بفتح همزه و سکون واو نیز عربیست بمعنی نعمت
بمعنی و سعت و مالاری جمعش الاء بهمزه و الف و مد و فعلش از باب نصر مستعمل
است و نعمت بکسر نون و سکون عین سعفص نیز عربی و فعلش از باب علم و نصر
و ضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده ضرر بفتح ضاد ضظع و فتح راء
قرشت و راء دیگر عربیست بمعنی رحمت بمعنی تنگی و پریشانی و فعلش از باب
نصر مستعمل است و رحمت بفتح رای و سکون حاء حطی و میم و تاء زائده منقوله
باب نصر و فعلش از باب منع مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده بلا به
فتح باء ابجد و تخفیف لام و الف ممدوده عربیست هم بمعنی نعمت و هم بمعنی
رحمت و قرشت از جهة وزن شعر و فعلش از باب نصر مستعمل است کنان بکسر
کاف و تخفیف نون اول و کن بکسر کاف و تشدید نون و کنه نیز باتاء نیز دو عطا بکسر
عین ضظع و تخفیف طاء حطی و الف ممدوده هر چهار عربیست بمعنی پوشش هم
چیزی جمع کنان اکنه بفتح همزه و کسر کاف و تشدید نون و جمع کن اکنان بفتح و
فعلشان از باب نصر مستعمل است و جمع عطاء اعطیه بفتح اول و کسر ثالث و فعلش
از باب ضرب مستعمل و قرشت و اسقاط واو عطفش از جهة وزن شعر است
فضیحة بفتح فاء و کسر ضاد ضظع و یاء حطی و حاء حطی و تاء و فضوح و
فضوحه بضم و فضاحه بفتح و فضاح بکسر نیز و فضح بفتح فاء و سکون ضاد
ضظع و حاء حطی هر شش عربیست مع اول اسم مصدر و فضح مصدر باب منع
بمعنی رسوائی بمعنی رسوا کردن و یاء رسوائی مفید معنی حاصل مصدر است
اصل رطب خرما و تنوان خوشه عرجون چوب ان خوشه نخیل و لینه
خرما نیز چو سلا سبخ خرما شرح رطب بضم راء قرشت و فتح طاء حطی

وباء ابجد و مهموز بفتح میم و سکون عین مهمله و واو هر دو عربیست بمعنی خرمائی
ذ واحد اول رطبة و جمعش اذطاب بفتح است و جنس خشک او تمر گویند بفتح
تاء قرشت و سکون میم و واو قرشت واحد تمره و جمع تمور و تمرات بفتحتین و
جمع تمر تمور و تمران بضم است فنو بکسر و ضم فاء و سکون نون و واو و قنا به
کسر و فتح فاء و مد نیز عربیست بمعنی ان خوشه یعنی خوشه خرما جمع اول قنوان
و قنیان بحرکات فاء و جمع ثانی اقناء بفتح و مد است ان خوشه بهمزه و الف مرکب
از اداة اسم اشاره بخرما و از خوشه و فارسیست مرجوه بضم عین مهمله و
سکون واو قرشت و ضم جیم و واو و نون و هاء بر وزن کتاب نیز هر دو
عربیست بمعنی چوب ان خوشه یعنی چوب خوشه خرما جمع اول جمع اول مرجان
بفتح و جمع ثانی اهن بضمتین است و ان خوشه نیز مرکب و فارسیست
نخل بفتح نون و کسر خاء نخل و لام و بر وزن بغل نیز و لینه بکسر لام و یاء
حطی و نون و تاء هر دو عربیست بمعنی درخت خرما اول ملک نیز مستعمل
و جمع ثانی لین بکسر و جمع جمعش دان بکسر است سلاء بضم سین مهمله و تشدید
لام و الف ممدوده عربیست بمعنی بیخ خرمائی یعنی خار درخت خرما که خرما
ذ یعنی خرما از و نشر بجهة الوده نشدن دست بمشتری دهد واحد نش سلاء
و قصرش ادجهة و وزن شعر است ملحم جنین است و ولد بچه چو منه و بغل اولاد
امل گذشته از سه ده کمل و شبیه هست بر بائی فرخ جنین بفتح جیم و
کسر نون و یاء حطی و نون دیگر و ولد بفتح واو و فتح و سکون لام و دال
ابجد و بر وزن قفل و مثل نیز هر دو عربیست بمعنی بچه اول بچه را گویند
که در شکم باشد جمعش احنه بفتح اول و کسر ثانی و اجنی بفتح اول و ضم
ثالث و ان صفة از جن بفتح و تشدید از باب نصر بمعنی در پرده شدن نسبت
ثانی بچه و انبله شده را گویند و ان واحد و جمع هر دو مستعمل و گاهی

جمع آورده

جمع آورده میشود و اولاد بفتح و ولدة والدة بکسر و ولد بضم ثالث و آن صفة
از جن بفتح و تشدید از باب نصر بمعنی در پرده از اولاد و ولادة بکسر و مولد بر
وزن مجلس از باب ضرب بمعنی زاده شدن نسل بفتح نون و سکون سین مهمله
و لام و مهمله بر وزن سفینه نیز و نجل بفتح نون و سکون جیم و لام هر سه عربی
ست بمعنی زاده شده فرزند جمع اول انسال بفتح و جمع ثانی نجول بضم و هر سه
صفت از نسل و نجل بفتح از باب نصر بمعنی زاده شدن است زاد بزای و دال بی نقطه
فارسیست کهل بفتح کاف و سکون هاء و لام عربیست بمعنی مردی که سنش
از سی و بالای و چهار سال گذشته باشد تا پنجاه و یک سال یا مطلق مرد بی
جمعش کهلون بفتح اول و ضم ثالث و کهلون بضم و کهل بکسر و کهل بر وزن
رکع و مؤنثش کهله و جمعش کهلات بسکون و فتح ها است شبیه بفتح شین
قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء و تاء مصدریه و شباب بفتح شین
و مصدر باب ضرب است بمعنی برنائی یعنی جوان و بالیده شدن کودک و نائی
بفتح باء بی نقطه فارسی و یاء ان هر دو معنی حاصل مصدر است ملحق سنام و کره
و جبله بر وزن مریکه نام کوهانه ان فتوة شد جوان مردی بصارت هست
بنات فرخ سنام بفتح سین مهمله و تخفیف نون و الف و میم و کنزه بفتح و
کسر کاف و سکون نون قرشت و زاء قرشت و بر وزن فرس و کنزه بفتح نیز و
جبله بفتح و ضم جیم و سکون باء ابجد و لام و تاء و مریکه بفتح میم و فتح عین مهمله
و کسر راء بی نقطه و یاء حطی و کاف و تاء هر هشت عربیست بمعنی کوهانه
شتر کنی کوهان بلند و باقی مطلق کوهانرا گویند جمع اول اسنمه بفتح
اول و کسر ثالث و جمع جبله عربکه عرک بضمتین فتوة بضم فاء و ضم
فاء قرشت و تشدید واو و تاء مصدریه مرید و اسم مصدر باب تفعل و
تفاعل است بمعنی جوان مردی یعنی کرم و بخشش کردن بصادت بفتح و

وکسر با ابجد و تخفیف صاد مفتوح و راء قرشت و تاء مصدریه و دهر بفتح دال
بی عربی و مصدر با یحسن و علم است یعنی بینائی یعنی بینا چشم و بینا حل شد
و یاء بینائی مفید معنی حاصل مصدر است اصل القطعة السادسة والثلثون فی
بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف شرح یعنی قطعه سی و ششم در بحر مضارع
مثمن اخرب محذوف و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلاتن
مفعول فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته تتمه او منک تو در ده و صفحه
قرا خواهد ذلل خود دل بیاوتی مثلا مفعول فاعلاتن مفعولن فاعلن بحر
مضارع آمده ابن بحر بوکهر و فی الحقیقه ابن بحر او فروع مضارع است چه اصل
نش دو فادسی هر مصراع دو مفاعیلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این
بحر بمضارع مثمن اخرب محذوف اینست که مضارع یعنی مشابهت دارنده است
و چون این بحر مشابهت دارد ببحر مضرع حد اشتمال رکن دویم هر یک بوزن
مذوق چه اصل بحر مضرع مفعولات است دو بار و رکن دویم که در
این بحر فاعلاتن و در بحر مضرع مفعولات بضم تاء است هر یک مشتمل است
و وزن مذوق که در اول فاع و در ثانی لات است لهذا مضارع یعنی نامیده
اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده مثمن نامیده اند و
چون در صدر و ابتداء و حشو ثالث و سابع خرم که حذف میم مفاعیلن
است با کف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع و حیل بمفعول که هم وزن
است نقل شده لهذا اخرب نامیده اند چه خرب نوعی از ضیان اجماع
خرم با لف است در یک رکن و چون از عروض و ضرب لفظ که سبب خفیف
ساقط و فاعلاتن بفاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوف نامیده
اند چه حذف نوعی از ضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش
چنین است از میل مفعول مفتوح فاعلاتن تنگ د مفعول دان دکه نا

فاعلن

فاعلن وه دین قطعه نشش بیت اصل و یک بیت ملحوق است اصل ازمیل و شفر و عذا
متکره دان ذکا بمولاد انیت ضدش و اسکاف کفشگر شرح ازمیل بکسر همزه و
سکون زای و کسر میم و یاء حطی و لام و مفتوح بفتح و ضم شین قرشت و سکون فاء
و راء قرشت و واو و تاء و عذا بکسر میم و سکون هاء حطی و ذال مخذ و الف مقصو
منقلبه از واو هر سه عربیست یعنی متکره یعنی متفرد خفاف و محاف و سراج و
امثالهم جمع اول از امیل بفتح و جمع ثانی متفار بکسر و جمع ثالث محاف بفتح و ان اسم
الت از حذو بفتح و حذاء بکسر و حذاء ثیاب نعم یعنی موبدن و برابر کردن متکره
بکسر نون و سکون شین با نقطه و کسر کاف عجمی و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه
فارسیست ذکر بفتح ذال مخذ و فتح کاف و راء قرشت و بروزن امیر نیز عربی
است بمعنی مولاد مصنوعی و مدنی مطلقا مولاد بضم میم عجمی و واو و لام و دال
بی نقطه فارسی و معربش فولاد بدال مخذ است انیت بفتح همزه و کسر نون و یاء
حطی و تاء مخذ عربیست یعنی ضد یعنی دم اهن و ضدش مرکبا و ضد مرکب
یعنی مخالف و از حرف شین ساکن فارسی ضمیر غایب واحد مذکر و بمعنی آنست
اسکاف بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و کاف و فاء و اسکف بفتح همزه و فتح
کاف و اسکوف بضم همزه و ضم کاف و بروزن بنداد و سکف بروزن صیغه یعنی
هر سه عربیست یعنی کفشگر یعنی کفش دوز کفشگر موکب از کفش و از کف بفتح
کاف عجمی یعنی دوزنده و فارسی و اسقاط واو عطف از اینجا دو وزن
شعر است اصل خنزیر خوک و جس بجیم هلب کاسمون شمان و فقش
کفش و مثا چون مثا جنس شرح خنزیر بکسر خاء مخذ و سکون نون و کسر زای
و یاء حطی و راء قرشت عربیست یعنی خوک جشی خاز بر بفتح است خوک
بکاف عجمی فارسیست و جس بکسر راء قرشت و سکون جیم و سین بی نقطه
بروزن فرس و کفش و قدر بفتح قاف و سکون و فتح دال مخذ و راء قرشت

وبر وزن فرس نیز هر هفت عربیست یعنی چین بخس یعنی پلید و هر هفت
صفت است رجس بلغاته از رجس بکسر از باب علم و نذر بلغاته از نذر بفتحتین
از باب علم و نصر و نذر لغه بفتح و ضم از باب حسن یعنی پلید شدن و نجس بفتح
نون و فتح و سکون و کسر و ضم جیم و بر وزن نذر نیز عربی و هفتش از باب علم
و حسن منقول است بنا بر شهرت تفسیر بان شده هلب بضم هاء و سکون لام
و باء ابجد عربیست یعنی کاموی یعنی موی خوک کاموی بکاف و میم بی
نقطه مرکب از کا و مو یعنی خوک و از موی فارسیست سنجان بفتح ناء قرشت
و سکون سین سعفص و حاء تحتی و الف و نون و ضمتی بفتح ناء و سکون سین
و فتح حاء و ضمتین بفتح ناء و سکون سین و کسر حاء و یاء حطی نیز و فشتی بفتح
فاء و سکون فاء و شین قرشت تند اول عربیست یعنی چکه چمونان ساختن
بفتح و ثالث معرب کفتو او سیست پس تغییر سنجان بین بکشتی مجاز و تند
بل بعض از شراح تفسیر انرا بتوقیم یافت تند ناشی از تمیم استقصا است تنا
بفتح نون و فتح ناء تحتی و الف مقصوره منقلبه از واو و تا بفتح نون و فتح
باء ابجد و همزه هر دو عربیست اول مصدر باب افعال یعنی خبر دادن جمعی
انباء بفتح و مد است و خبر بفتح خاء تحتی و فتح باء ابجد و راء قرشت نیز
عربی و اسم مصدر باب افعال و جمعش اخبار بفتح و جمع جمعش اخاریب بفتح ع
ست بنا بر شهرت تفسیر بان تند اصل بنکه ایست و فتح و هران کسی اندرو
ان حطی مهمل دهاشتر و تفلیس و دب و ابو نیز بنکه بفتح و کسر شین قرشت
و سکون کاف و راء قرشت و جیم بفتح باء و سکون راء قرشت و جیم و
هر بکسر جاء حطی و تخفیف راء قرشت و تحتی و حاء حطی و حره بکسر حاء حطی
و تخفیف راء و ناء مدوده معوضه از حاء حطی نیز هر دو عربیست یعنی
ان یعنی مورث اول و فالث مورث زن و ثانی مورث مرد و تو اکوید

مطلق

مطلق جمع فرج و روج بضم و جمع حرا احراج بفتح و حرون بکسر حاء و الف است ان
بهره و الف فارسیه و اسم اشاره بمورث مفرد است کبش بفتح کاف و سکون باء
و نون عربیست یعنی گوشت اندرون فرج زن جمع کیون بضم و حدانی گوشت
از جهة وزن شعر و ان اشاره بفتح است مهبل بفتح میم و سکون هاء و کسر باء
ابجد و لام عربیست یعنی دهان بچه دانی یا بیخ ان یا سلک ذکر از ان یا مکان بچه
از ان بیرون آمدن مرجع ضمیر غایب که تنین ساکن است از جهة ضرورت شعر
زب تنبلی بفتح قاف و سکون هاء و فتح باء ابجد و کسر لام و میم سعفص
و زب بضم زای و تشدید باء ابجد و ابر بفتح همزه و سکون باء حطی و راء قرشت و ذکر بفتح
دال تحتی و فتح کاف و راء قرشت و عرق بفتح عین سعفص و واو و فاء و قضیب بفتح قاف
و کسر ضاد ضفه و یا حطی و یا ابجد نیز هر شش عربیست یعنی زبی آله متناسل
زب مطلق آلت یا آلت انسان و باقی مطلق آلت را گویند جمع زب ازب بفتح اول اول
و ضم ثانی و تشدید ثالث و ارباب بفتح و زبیه بفتحات و جمع ابو بضم و آباء بهمزه و الف و آبی
همزه و الف و الف و ضم باء جمع ذکر ذکره بر وزن عنبر و سل آکیر بفتح است نر بفتح نون و راء
بی نقطه نار سیست تحل حصیه خایه عانه دهار است و سنداف شفره مغاک
بی نقطه سینه و دهلیز نار سیست ح حصیه بضم و کسر حاء تحتی و سکون صاد
سعفص و یا حطی و فاء و حفی بضم حاء بدون ناء عربیست یعنی خایه تثنیه
انثی خصیان و جمعش حصی بضم و قصر است عانه بیای سعفص و نون
و ناء نا بینیم عربیست موی دهار پس تفسیرش به دهار مجاز است شره بضم شین
سعفص و تند راء قرشت و ناء عربیست یعنی ناف جمعش سرر بر وزن
رطب و سرات بضم سین و تند راء است نغره بضم ذاء تحتی و سکون غین منقطع
و راء قرشت و ناء عربیست یعنی گودی بالای سینه که میان
موجبی که جزیست مغاک بفتح میم و تخفیف غین با نقطه و کاف فارسی است

عربیست یعنی تند مشک اول بندی و اکویند که خبث دابان از جای حرکت دهند
و ثانی و ثالث بل و اکویند که بان سرجیک و تند نلشتن بفتح تنین قرشت
و تند نون و تشدید با ناء نیز عربیست یعنی مشک کهنه و کوچک جمعش شان
بکسر صوام بفتح صاد سعفص و تند راء قرشت و میم عربیست یعنی چرم که یعنی
چرم سازان مبالغه صارم از صرم بفتح از باب ضرب یعنی بریدن و قطع
کرد دست چرم کو بفتح جیم عجمی فارسی و مرکب از چرم و از کر یعنی سازنده ست
اصل القطعة السابعة و الثمانون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف
المقصور ح یعنی قطعه سی و هفتم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور
ست و ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلان
حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم ای جان مار ناوک چشم تو کشته کیشی
سینه دل ز دست بلای غم تو ریش مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلان اما این
بحر کلا تند مضارع و سارش تو در دحویش و وجه تسمیه این بحر که شش
در قطعه میم لم و در بین قطعه سه بیت اصل و سه بیت ملحق است اصل عقرب چه
کوزه است و حمه زهرش ابو نیش جعبه حصیر و نضد و همچون کنانه کیش ح
عقرب بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء قرشت و باء ابجد عربیست یعنی
یعنی جنسی کژدم و ان مؤنث نیز مستعمل و جمعش عقارب بفتح و مد کژدم
بضم اول و ضم ثالث و تخفیف و تشدید راء و نیش عقرب بفتح و سکون
بفتح و مد است کژدم بفتح کاف عربی و سکون زاء عجمی فارسی و مرکب از کژ
یعنی کج و از دم است حمه بضم حاء حطی است و تخفیف میم و ناء مدوره
معوضه از یاء یا واو عربیست بمعنی زهر عقرب و مار و غیرها جمعش حمات
بضم و حمی بضم و قصر است و حرف شین ساکن در زهر نیش ضمیر غایب راجع
بعقرب و یعنی ان و فارسی و اخافش از جهة وزن شعر است ابوه بکسر همزه
و سکون باء ابجد و راء قرشت و ناء عربیست یعنی نیش عقرب و

دنبور

دنبور و میر ها و یعنی سوزن نیز آمده و گذشت در ملحق چهارم از قطعه میم
حصیر بفتح میم و سکون یای معجمه و باء ابجد و ناء و جفیر بفتح جیم و کسر فا و یاء
حطی و راء قرشت و وقصه بفتح واو و سکون فاء و ضاد منقطه و ناء و کنانه بکسر
کاف و تخفیف نون و الف و نون دیگر و ناء هر چهار عربیست یعنی کیش یعنی
و کش بوست پی حوب یا جعبه بوست و ثالث و کشوجی و اکویند جمع وقصه
و وقاص بکسر است کیش بکسر کاف فارسیست اصل اعصار کرد باد چو نکبا شمال بالا جنوب
تند و صابس دبور و پیش ح اعصار بکسر همزه و سکون عین سعفص و صاد مهمله
و راء قرشت عربیست یعنی گرد باد سوی بادی از چهار جانب بیکدفعه و بلند شود از
زمین مانند عمودی بجانب آسمان نکبا بفتح نون و سکون کاف و باء ابجد و الف
ممدوده عربیست یعنی باد یکه بوزد از غیر جوانب اربعه اینه جمع
بکسر نهمین و قصرش از وزن شعر است شمال بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف
میم و الف و لام و شمل بفتح شین و سکون یا حطی و فتح میم و لام و شامل بفتح
شین و سکون همزه و فتح میم و لام و شمل بفتح شین و فتح و سکون میم و لام و شمال
بفتح شین و سکون میم و لام و شمال بفتح شین و سکون میم و فتح همزه و تخفیف
و تشدید لام و شومل بر وزن جوهر و شمول بر وزن صبور و شمیل بر وزن امیر
نیز آمده عربیست یعنی باد بالا یعنی بادیکه میوزد از جانب دست کسی که رو
بقبله باشد در ولایت خراسان جمعش شمالات بکسر است و چون مصنف خراسانی و
قبله بلاد خود است بنقطه مغرب و دست راست مستقبل ان بلاد بجانب قطب
شمالیست که بلاد مرتفع است لهذا باد ایجاد بلاد بالا گفته پس باد شمال باد جانب
قطب شمالی باشد جنوب بفتح جیم و ضم نون و باء ابجد عربیست یعنی باد ضد شمال
یعنی که میوزد از جانب جنوب هان کسی یعنی باد جانب قطب جنوبی جمعش
جنائب بفتح است و ضل بکسر خاء ضفه و تند دال ابجد نیز عربیست و بمعنی

جهة

اول ملحق بکسر ضاد و فتح ضاد و فتح کاف

دماغه بفتح دال و فرشت سنی میم و عین سعفص و تاء مربعست بمعنی تارک
سر و آن بلندی پیش سر است که در بعضی طفولیة نرم و متحرک است تا رسیده و
نقطه در دال و ذال بنقطه مخفف تارک و فارسیست **اصل** کابوس بکاف و ضم باء ابجد و سین سعفص و ضاغوط بضاد ضغط و حاء حطی و نیدلان بکسر نون و یاء حطی و حرکات دال ابجد و لام و الف و نون زائده و بفتح نون و سکون یاء و ضم دال نیز و جاثوم بجیم و ضم ثاء مثلثه و میم و جثام بودن عذاب نیز هر هفت عربیست بمعنی بختن و آن چیزیست که میافتد در شب بر سر آدمی که مقاومت نمیتواند بسبب آن حرکت اطرا کوبند که
مقدمه سرع است سکاچه بضم سین بی نقطه و تخفیف کاف و فتح جیم عجمی فارسیست
مثلث بضم میم و فتح نون و مثلث دال ابجد و ذال و هنالک بفتح هاء و تشدید نون و تاء قرشت و کاف عربی دو است اول بمعنی پرده در بیاض ظاهر کنند عیوب مرجم و رسوا کنند پس تفسیر هر دو به پرده دراجه و زن نیز است اول صفت از شدید از باب تفعیل و ثانی مبالغه هاتک اسم فاعل از هتک بفتح از باب ضرب بمعنی پرده دریدن و عیوب کسی را ظاهر کردن پس پرده در بیاض مرکب از پرده و از هر بفتح دال بنقطه و فارسیست **اصل** منهاج و منهج و حدو و فصد و آمد است در دو شریعه و عین و مورد انجوی **شرح** منهاج بکسر و سکون نون و فتح هاء و جیم و منهج بفتح میم و سکون نون و فتح هاء و جیم و لهج بفتح نون و سکون هاء و جیم نیز و حدد بفتح حاء و فتح دال ابجد و دال دیگر و فصد بفتح فاء و سکون صاد سعفص و دال ابجد هر پنج عربیست بمعنی راه راست جمع اول مناهج و جمع ثانی مناهج است و فصد مصدر باب ضرب بمعنی آهنگ کردن نیز آمده و کذشت در ملحق میم از قطعه هفتم و ده بکسر

واو و سکون

واو و سکون راء قرشت و دال ابجد و شربه بفتح شین قرشت و کسر راء قرشت و باء حطی و باء عربی سعفص و فاء و عطن بفتح عین سعفص و فتح طاء حطی و نون و معطن بفتح میم و سکون عین سعفص و کسر طاء نیز هر دو مورد بفتح میم و سکون واو و کسر راء قرشت و دال ابجد هر پنج عربیست بمعنی آبخور یعنی جائی که کنار نهر و آبشخور رود و جائیکه مردمان و جانوران از آنجا آب خورند و رود و شربه و مورد آبخور مردمان و مطلق جانوران و عطن و معطن آبخور شتر و گوسفند را گویند جمع و مرد او راه بفتح و جمع مورد موارد بفتح و جمع عطن اعطان بفتح و جمع معطن معاطن بفتح است آبخور بهمزه و الف و سکون باء یکنقطه و فتح خاء بانقطه و واو معدوله و راء بنقطه فارسیست **ملحق** زرنب و خیک و نخی مشک چون زرنب عطر بنده است مشک کهنه باشد و هرام جوم **شرح** زرنب بکسر زای و سکون راء قرشت و نون و باء عربی بعضی خیک ابیا مطلق خیک جمعش از قاق بفتح و زقاق بکسر زای و تخفیف قاف و زقان بضم زای و تشدید قاف نیز است نخی بکسر و فتح نون و سکون حاء حطی و یاء حطی و بی و نون عربی و قریه بکسر قاف و سکون راء قرشت و نیم عربیست بمعنی جرم که بمعنی جرم سازد آن مبالغه صادم از جرم بفتح از باب ضرب بمعنی بریدن و قطع کردن نیست جوم بفتح جیم عجمی فارسی است و مرکب از جرم و او که بمعنی سازنده است اصل او و باء ابجد هر دو عربیست بمعنی مشک بمعنی خیک و اول مطلق خیک یا خیک روغن و اگر بیند جمعش اخاء بفتح و مد است و نخی بر وزن حلی و کساء بکسر و مد است و ثانی خیک و نیز و آبی گویند جمعش قربان بکسر و تشدید نون و فتح اول و کسر ثانی و قرب بر وزن عنب است مشک بفتح میم و سکون شین بانقطه و کاف عجمی فارسیست عصام بکسر عین سعفص و تخفیف صاد سعفص و میم و واو و کاف بکسر واو و تخفیف کاف و الف مملوده منقلبه از یاء و شنان بکسر شین قرشت و تخفیف نون و قاف نیز هر سه

مخالف است مثالی مشهور تقریب بان مثله صبا بفتح صاد بعض و تخفیف باء ابجد و الف
مقصوره عربیست یعنی باد پس پشت هان کس یعنی باد جانب نقطه مشرق اشتدال تشبیه
اش صبوان و صبیان بفتحتین و جمعش صبوان بفتحتین و اصباء بفتح و مذاست دمبور
بفتح دال ابجد و ضم باء ابجد و واو قرشت عربیست یعنی باد پیش یعنی بادی که میوزد
از پیش روی هان کس یعنی باد جانب نقطه مغرب اعتدال اسل تحریب و صداع و فواد در
کباد هست اود سر و دل و جگر و جرح بفتح و بیش جمی بضم جاء حطی و تشدید میم و
الف مقصوره منقلبه از یاء عربیست یعنی جمش جماد بضم جاء و تشدید میم مفتوحه است جمع
صداع بضم صاد بعض و تخفیف دال ابجد و عین بعض و فواد بضم فاء و تخفیف
و الف و دال ابجد و قلاب بضم قاف و تخفیف لام و باء ابجد و دمان بضم دال قرشت و تشدید
میم و الف و نون یعنی و کباد بضم کاف و تخفیف باء ابجد و دال ابجد الف و تشدید است
صداع عربیست یعنی درد سر و فواد و قلاب و دمان هر سه عربیست بمعنی درد دل است
کباد عربیست یعنی درد جگر و انکار بعض از شراح فواد را بمعنی درد دل نا شی از ورم
استقصا است و فواد بمعنی اصل دل نیز آمده و کذا شد در اصل چهارم از قطعه
هشتم جرح بضم جیم و سکون راء قرشت و حاء حطی و فرح بفتح و ضم فاء و سکون
راء قرشت و حاء حطی هر دو عربیست یعنی و بیش یعنی زخم اول غیر قتل و قاتل
زخم دمل و مانند آنرا گویند که از بدن بیرون و جرک از آن آید جرح جرح جروح
بضم و اجراح بفتح و جمع فرح فروح بضم است و بیش بکسر راء بی نقطه و باء موحده
و نیش با نقطه فارسیست ظهق ظهر است پشت و بطن شکم فرو بوستی الیه مثال
دنبه شتر مرغ و بجه میش ظهر بفتح ظاء ضطع و سکون هاء و راء قرشت
عربیست یعنی پشت و آن مذکر مستعمل و جمعش اظهر بفتح اول و ضم ثالث و ظهور
و ظهران بضم است بطن بفتح باء ابجد و سکون طاء حطی و نون عربیست یعنی
شکم و آن مذکر مستعمل جمعش ابطن بفتح اول و ضم ثالث و ظهران بضم است

و ظهور

بطن

بطن بفتح باء ابجد و بطون و بطنان بضم است زر بفتح زاء و سکون راء قرشت و
واو عربیست یعنی پوستین جمعش فراء بکسر و مذاست الیه عربیست بفتح همزه و سکون
کاف و فتح یاء حطی و فاء و نعامه بفتح نون و تخفیف عین بعض و فتح میم و تاء و
هدن الف و شتر مرغ است الیه عربیست یعنی دنبه گوسفند و بی گوشت سر پا
امنان جمعش الیات بفتح و الایا بفتح و فصراست نعامه عربیست یعنی شتر مرغ و آن
مذکر یعنی مستعمل و اسم جنس تمام بفتح است نجه بفتح نون و سکون عین بعض
و جیم و تاء و ضانه بضاد ضطع و کسر همزه و فتح نون و تاء تانیث یعنی عربیست یعنی
میش ماده یعنی گوسفند ماده جمع اول نعاج بکسر و نجات بفتحتین است و جمع ثانی
ضوانی بفتح و مذکر یش ضانی بکسر و جمعش ضیان بفتح و بفتحتین و ضیان بر وزن
امیر است و نعجه یعنی ماده گاو صحرائی نیز آمده و کذا شد در ملحق سیم از قطعه بیست
و هشتم ملحق مسرد در فتح و زرغب کخت و صوم جوم با شکل عوامر بشم و میو
شرحه آن سر پیش شرح مسرد بکسر میم و سکون سین بعض و فتح راء قرشت و دال
ابجد عربیست یعنی در فتح جمعش مسارد بفتح است و آن اسم آلت از مرد بفتح
از باب نصر یعنی سوراخ که دست در فتح بکسر دال بی نقطه و فتح راء و سکون
فاء و ثانی با نقطه فارسیست زرغب بفتح زای و سکون راء قرشت و فتح عین
ضطع و باء ابجد عربیست یعنی کمخت یعنی سامری و کمخت بکسر کاف و باء حطی
و ضم میم و سکون خاء تخلی و تاء قرشت یعنی عربیست با و مشهد هشتی با
شده صوم بفتح صاد بعض و سکون واو قرشت و میم معرب جوم فارسیست
عوا بفتح و کسر عین ضطع و تخفیف واو قرشت و الف ممدوده منقلبه از واو
عربیست یعنی سر پشم ماهی فوحا بفتح فاء تخلی و سکون واو قرشت و طاء حطی
و حوطه بکسر حاء و سکون واو و کسر طاء حطی و فتح همزه و تاء یعنی عربیست
یعنی سر پیش میو [illegible] عاقاد و حفافاد بکاد بوند سر پیش بکسر سین

بوه از جهت ضرورت متعربست اهو بوه بفتح واللف وفتح باء یک نقطه وتخفیف
واء بی‌نقطه فارسیه ومرکب از اهو واز بوه است اصل ثقبه سوراخ است ومنجل
داس وبیوم کودیر کلبتان ماشه است وکلاوب انبر ومنتار آرد ثقب بضم ثاء
مثلثه وسکون قاف وباء ابجد وثاء عربیست بمعنی سوراخ نافذ مطلقا یعنی سوراخی
که عقبتی باز باشد جمعش ثقب بر وزن قفل ودر طبا است وان صفت از ثقب
بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردنست منجل بکسر میم وسکون نون وفتح جیم
وکلام عربیست یعنی داس بدرو دندانه محصول داد روند جمعش مناجل بفتح وان اسم
الت نجل از باب نصر بمعنی درو بدرو زست داس بدال بی‌نقطه وسین بی‌نقطه فا
رسیست بیوم بفتح باء ابجد وسکون یاء حطی وفتح واء قرشت ومیم عربیست بمعنی
کودیر یعنی عمود آهنی که بران دیوار ودر بیاس کنند وجمع مدوز بهای خیمه را
سوراخ کنند تا طناب از ان گذرد یا کودیر بعاد که از آهن دو سر بین کوبند
کودیر بکسر کاف تجی وسکون واء بی‌نقطه ودال بی‌نقطه وضم یاء یکنقطه وواء بی‌نقطه
فارسیست کلبتان بفتح کاف وسکون لام وفتح باء ابجد وتخفیف تاء قرشت ونون
عربیست بمعنی ماشه یعنی آلتی بود که آهنگران باز آهن گرم واز کوره ودکلا
کان دندان بر آورند ماشه بشین با نقطه واخفاء هاء فارسیست کلوب بفتح کاف
وتشدید لام مفتوحه وواء ابجد وکلاب بضم کاف وتشدید لام وباء ابجد نیز عربیست
بمعنی آنبی سرکجی که خبازان وطباخان باآن از تنور ودیگ نان وگوشت را بر
آورند نزد مبدانی ومعنی مهماز بمعنی آهنی که داسبان بحکم بندند نزد فیروز
آبادی وجوهری جمعش کلاب بفتح است منتار بکسر میم وسکون نون وتاء
قرشت وواء قرشت عربیست بمعنی آرد جمعش منانیر بفتح است وان اسم آلت
آرتش بفتح وکسر تاء از باب نصر بمعنی بوید نست آرد بفتح همزه وتخفیف واو
تشدید واو بی‌نقطه واخفاء هاء فارسیست اصل بنج وفانی وبفتح هم و

مهماز
بکسر میم وسکون هاء ومیم
بکسر واو وبر وزن مفعل
نیز عربیست وجمعش مهامیز
ومهامیز بفتح ست

وهم بیراست ودال خبر بون مثلث عمود دره بیس وشهیر وشیخ
بفتح شین قرشت وسکون یاء حطی وخاء تخذ وشیخون بضم خاء نیز وفانی
بفاء وکسر نون وباء حطی وبفتح بفتح یاء حطی وفاء ونون وهم بکسر هاء وشد
میم وهمه با تاء نیز وهرم بفتح هاء وکسر راء قرشت ومیم عربیست بمعنی مرد پیر
بشیخ مطلقا مرد پیر با از پنجاه وهفتاد تا آخر عمر تا هشتاد سال را گویند جمعش شیوخ
وبضم وکسر واو شیاخ بفتح وشیخه بکسر شین وفتح یاء وشیخه بکسر شین وسکون
یاء وشیخا بکسر وشیخه بفتح میم وکسر شین وسکون یاء ومشیوخاء بفتح ومد
ومشیخاء بواو ومشایخ بفتح میم وکسر یاء ومونثش شیخه است وکلمه دو اصل
دویم از نقطه نهم بسی مکمل باشد فانی وبفتح وهم وهمه مرد بسیار پیر وگویند
مونثش فانی فانیه وجمع هم وهمه اهرام بفتح ومونثش نیز وجمعش هرامات بکسر
وهرایم بفتح هاء وکسر راء وهرمه است هرم مرد بسیار پیر را گویند جمعش هرمون بفتح
هاء وکسر راء وهرمی بفتح ومونثش هرمه وجمعش هرمان وهرمی بفتح وقصر
است حبین بون بفتح حاء حطی وسکون باء حطی وفتح دال وضم باء ابجد ونون
وشقله بفتح شین قرشت وسکون هاء وکلام وتاء تانیث وعجوز بفتح عین
سعفص وضم جیم وزای ودر بیس بفتح هاء ودال ابجد وسکون راء قرشت
وکسر باء ابجد ویاء حطی وسین سعفص وشهیه بفتح شین قرشت وسکون
هاء وفتح تاء ابجد وواء قرشت وتهیه بفتح تین وفتح نون وسکون هاء و
فتح باء ابجد ودال قرشت وتاء تانیث نیز هر هفت بیست بمعنی زال یعنی
زن پیر عجوز بدون تاء مستعمل وجمعش عجز بضمتین وعجاز بفتح عین و
کسر همزه واسقاط حرف از ان واز شقله از همزه وزن بشواست دال بزای
فارسیست اصل علو بالا سفل بیخ دیل دامن قصر کوشک جذم وبنیان
واساس اصل است شرفه کنگره اصل علو بکاف عین سعفص وسکون لام

وتخفیف واو وعلاوه بضم عین وتخفیف لام وعالیه نیز هر سه عربیست بمعنی بالای
چیزی وان صفت اوعلو بضمتین وتشدید واو از باب نصر بمعنی بلند شدن است
سفل بضم وکسر سین سعفص وسکون فاء ولام وسفول وسفالة بضم وسفالة
بکسر وسفال بفتح سین عربی ومصدر باب حسن وکرم وشرف بمعنی پستی بمعنی پست ودرون
شدن ذیل بفتح ذال معجمه وسکون یاء حطی ولام عربیست بمعنی دامن یعنی آخر هر چیزی
جمعش اذیال واذیل وذیول بضم است وبمعنی دامن جامه نیز آمده وگذشت
در اصل اول از قطعه چهارم قصر وسکون صاد سعفص وراء قرشت عربیست بمعنی
کوشک یعنی خانه یا خانه از سنگ جمعش قصور بضم است جذام بکسر وفتح جیم وسکون
ذال معجمه ومیم ودنیان بضم دال ابجد وسکون نون ویاء حطی ونون واساس
بفتح همزه تخفیف سین سعفص وسین دیگر واس بفتح همزه وفتح سین اول واس
بحرکات همزه ومثل سین نیز هر سه عربیست بمعنی اصل چیزی یعنی بیخ وبنیان هر
چیزی جمع جذم اجذام بفتح وحذوم بضم وجمع آس اساس بکسر است واصل
بصاد سعفص نیز عربی وجمعش اصول بضم واصل بهمزه والف وضم صاد ومعلل
از باب حسن مستول است بنا وشهرت تفسیر بان شده وگذشت در اصل هشتم از
قطعه سیم وحکمه نباشند زیرا که در اینجا تفسیر اساس واقع شده است مشرفه
بضم شین قرشت وسکون راء قرشت وفاء عربیست بمعنی کنگره یعنی بارویی
قصر جمعش شرف بروزن رطبت کنگره بضم کاف عربی وسکون وضم کاف
عجمی وتخفیف راء بی نقطه واخفای راء فارسیست اصل مقدم العین است ماقی
نوف وموق وماق ماق بکسر چشم ومؤخر شی دنبال وهاذل سخره مقدم
العین بضم میم وسکون قاف وکسر دال ابجد ومیم وفتح عین سعفص ویاء
حطی ونون ومقدم العین بضم میم وفتح قاف وتشدید دال مفتوحه ومیم
نیز وماقی بکسر قاف ویاء حطی وموق بضم میم وسکون همزه وقاف و

موق

وموق بضم میم وسکون واو وقاف وماق بفتح میم وسکون همزه وقاف و
ماق بروزن مال وموق بضم میم وسکون واو وکسر قاف وهمزه وماق بروزن
ناوی وامق بضم همزه وسکون میم وقاف ومقیه بضم میم وسکون قاف ویاء حطی
وفاء تانیث نیز هر دو آرده عربیست بمعنی کج چشم از طرف بینی جمع اول مقادیم
وجمع ماقی آماقی همزه والف وامق بفتح همزه وسکون میم وهمزه والف وموق
بفتح میم وتخفیف واو وماق بفتح میم وهمزه والف است موخر بضم میم وسکون
همزه وکسر خاء وفتح راء وتاء تانیث ونعوه بفتح همزه وکسر خاء وفتح راء وفاء
تانیث نیز عربیست بمعنی دنبال چشم از طرف گوش واسقاط ضمیر غایب راجع
بچشم که هر شیئی ساکن است بموخر نه بدنبال از جهت ضرورت شعر است
هازل بهاء وکسر زای ولام عربیست بمعنی مرد مسخره یعنی بیهوده گو جمعش ها
زلون وتثنیش هازلان وجمعش هازلات است وان صفت از هزل بفتح از
باب ضرب وعلم ضرب بیهوده گفتن است ومسخره بروزن موحله نیز عربیست
بنا وشهرت تفسیر بان شده اصل جوز گوز ولوز بادام است وجمعه جاوز
چون سطر یا است پالوده سمن میوه نبع جوز بفتح جیم وسکون واو
وزای معجمه گوز فارسیست بمعنی گردکان جمعش جوزات بفتح است گوز بفتح
کاف عجمی وسکون واو وزای فارسیست لوز بفتح لام وسکون واو وزای
عربیست بمعنی جنسی بادام واحدش جوزه است مجه جیم نیز سعفص ومثل
جیم وفاء عربیست بمعنی خایه دیو یعنی خاکینه باگو گو جمعش فجج بروزن رطب
است خایه زیر بغل با نقطه وفتح یاء دو نقطه در پایین وکسر راء بی نقطه
وهاء دو نقطه در پایین وزای فارسیست سرطاط بکسر سین سعفص وکسر
راء قرشت وسکون طاء حطی وراء دیگر وطای دیگر وسرطا بفتح نون
وسریط بروزن زیر نیز عربیست بمعنی پالوده پالوده بیاء عجمی وضم لام

و واو معروف و فتح دال بی‌نقطه و اخفای هاء فارسیست و مقربش فالوذج بفاء
و ذال نخذ است مسمن بضم میم و فتح سین سعفص و سکون میم و نون عربیست
بمعنی و وردة بمعنی جیو اینکه در دیر و او بمعنی جای خنک نیست جای و قریه بنده
باشد و وردة بفتح یاء تحتی و سکون راء بی‌نقطه و فتح واو و تخفیف راء بی‌نقطه
و هاء مثبت فارسی و مرکب از دیر و مخفف بود و او بمعنی جای خنک و از هاء
نسبت است **ملحق** هست منظر روی و مرکب و سجنجل آینه هست مشط نیشی
و موسی دان و محلق استره **شرح** منظر بفتح میم و سکون نون و فتح ظاء مضطر و
و راء قرشت و منظره با تاء تانیث نیز و مرآت بفتح میم و سکون راء قرشت
و همزه و الف و تاء تانیث نیز هر سه عربیست بمعنی روی جمع اول مناظر بفتح و
جمع مرآت مرایا و مرائی بفتح و هر سه اسم مکان است اول و ثانی از نظر و نظران
بفتحتین و منظر و منظره بفتح از باب ضرب و علم و ثالث از رؤیة بضم از باب سمع
بمعنی دیدن مرآت بکسر میم و سکون راء قرشت و همزه و الف و تاء و سجنجل بفتح
سین سعفص و فتح هر دو جیم و سکون نون و لام اول عربی و ثانی معرب سجنجل
و موسی است بمعنی آینه جمع اول مرایا و مرائی بفتح و جمع ثانی سجاجل بفتح است و
اول اسم آلت از رؤیة بضم از باب منع بمعنی دیدن است مشط بکسر میم و سکون
نیشی قرشت و فتح راء قرشت و طاء حطی و بر وزن مفتاح و مبضع بکسر میم و
سکون باء ابجد و ضاد معجمه و عین سعفص نیز هر سه عربیست بمعنی نیشتر
نیشتر فصاد جمع مشط مشاوط بفتح و جمع مبضع مباضع بفتح و هر سه اسم آلت
است اول و ثانی از مشط بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نیشتر زدن فصاد
و ثالث از بضع بفتح از باب منع بمعنی شکافتن و پاره کردن موسی بضم
میم و واو و فتح سین سعفص و الف مقصوره و محلق بکسر میم و سکون حاء
حطی و فتح لام و قاف هر دو عربیست بمعنی استره بمعنی تیغ حلاق جمع آلت

موابی

موابی بفتح و جمع ثانی محالق بفتح است و اول یا فعل از موسی بفتح میم مصدر میمی
بمعنی تراشیدن موی و در این وقت غیر منون و مؤنث نیز مستعمل و یا مفعل
بضم از السیا بکسر و مد از باب افعال بمعنی موی سر تراشیدن و در این وقت نیز
بضم منون نیز مستعمل است و ثانی اسم آلت از حلق بفتح از باب ضرب بمعنی
موی تراشیدن است استره بضم همزه و سکون سین بی‌نقطه و ضم تاء دو نقطه
دو بالا و راء بی‌نقطه و اخفای هاء فارسیست **ملحق** پس نفت لوالج دان و
دفت فحش و جماع روث سرگین است لیکن فرث دان سرگین دره **شرح** نفت
بفتح نون و فاء قرشت و فتح فاء و تاء تخذ عربیست بمعنی اعمال الحج یعنی افعال که محرم
در وقتی که محل شود بجای آورد مانند ناخن و شارب گرفتن و موی سر
و دهان تراشیدن و حجره انداختن و قربانی کردن و امثال آن دفت بفتح دال
قرشت و فتح فاء و تاء تخذ عربیست هم بمعنی فحش بمعنی دشنام دهم بمعنی جماع
و فحش از باب نصر و علم و حسن و افعال مستعمل است و فحش بضم و جماع بکسر نیز
عربیست بنابر شهرت نفسیر باز شده روث بفتح راء قرشت و سکون واو و تاء
تخذ و اروان بفتح نیز عربی و جمع روثه بفتح است بمعنی سرگین سرگین بفتح
سین بی‌نقطه و کسر کاف تحتی فارسیه و معربش سرجین بکسر سین و کسر قاف
فرث بفتح فاء و سکون راء قرشت و تاء تخذ عربیست بمعنی سرگین دره بمعنی
سرگینی که در شکنبه باشد جمعش فروث بضم است سرگین دره بفتح دال بی
نقطه و تخفیف و تشدید راء بی‌نقطه و اخفای هاء فارسیه و مرکب از سرگین
و از دره بمعنی شکنبه است **ملحق** پس فراء عربی ناعل دان و مسحل کوبنده
آن بیدانه ماده جنس و تولب خر کوچک **شرح** فراء بفتح فاء و تخفیف راء قرشت
و الف ممدوده و بی‌وزن فرس نیز و عاجز بفتح عین سعفص و سکون جیم حطی
و راء قرشت و ناعل بنون و کسر عین سعفص و لام و مسحل بکسر میم و سکون سین

سعفص و فتح حا حطی و لام و جمو و بفتح یا حطی و سکون حا حطی و ضم میم و
واو و را قرشت نیز هر نشی عربیست یعنی کودن یعنی خوزه نشی جمع اول
فواء بکسر و مد و اقوام بفتح و مد و ثانی کاهی هر هر ز اهل ایاز مستقر و جمعش بمار
بفتح و عیار بکسر و عبور بضم و عیوره بناء و معبوار بفتح و مد و جمع جمعش عیارة
بکسر و جمع رابع مساحل بفتح است کوهر بفتح کان عجمی فارسی و مرکب از کوه
بمعنی خود نشی و از زاست کان بفتح و کسر جیم و تخفیف زا و قرشت و نون کاهی
با فا نا بیت نیز و بیدانه بفتح یا ابجد و سکون یا حطی و دال ابجد و فتح نون
و تاء زائده مشعر بهر و عربیست یعنی ماده حوا اول ماده خر اهلی و ثانی ماده
خر دشتی و اکوبند جمع اتان اتن بضم همزه و الف و ضم تاء و انی مفتاحش ما انوناء بفتح
و مد و جمع بیدانات بفتح است جمعش بفتح تاء جیم و سکون حا حطی و شینی قر
شت و مقلوب بفتح تاء قرشت و سکون واو و فتح لام و یاء ابجد هر دو عربیست به
معنی خر کوه اول و خر کرم نر و ثانی مطلق خر کوه را اکوبند جمع جمعش جمانش بکسر جیم و
فتح حا و جمحان بکسر و نون نشی جمعه است طحن بر دغه قرطاط بشما کنده بالان
دان کاف اسود افاداست و علاوه دعلیقه تو بر مسی بر دغه بفتح با ابجد و سکون
را قرشت و فتح ذال ابجد و فتح عین سعفص و تاء دبر دغه بدال ابجد نیز و قرطاط
بضم و کسر تاء و سکون را قرشت و هر دو حا حطی و قرطان بتبدیل طا و ثانی
نون نیز هر چهار عربیست یعنی بشما کنده یعنی تکلتو اول تکلتوی رجل و جهاز نشی
و ثانی تکلتوی زین اسب را اکوبند جمع اول بواو مفتح است بشما کنده بفتح یای
تحتی و سکون نون و دال بنقطه فارسیست اکاف بکسر همزه و تخفیف کاف و فاء و
و کاف بکسر ضم و واو نیز عربیست یعنی بالان خر داستر جمع اول اکف بفتحتین است
نقود بکسر نون و سکون قاف و فتح واو و دال ابجد و قیاد بکسر نیز هر دو عربیست
یعنی افسار جمعش مقاود بفتح است و ان اسم آلت از قود و مقاده و قیدوده بفتح
و قیاد بکسر از باب نصر یعنی کشیدن زاست محلات بکسر میم و سکون حاء تحتی و لام

وفاء

وفاء و علیقه بفتح عین سعفص و کسر لام و یاء حطی و قاف و تاء هر دو عربیست
یعنی توبره که بستور کنند اول اسم آلت از حلی بفتح از باب نصر یعنی کیاه
تر خرد و بدن و ثانی صفت از علق بفتحتین از باب علم یعنی دوا و یمتی با از علو
بضم و علق بکسر و فتحتین و علاقه بفتح از باب علم یعنی دوست شاش است و
چون توبره دوست داشته شده ستور است باعتبار علق لهذا علیقه اشی
نا بیل و جمع القطعة الناسعة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف المقصور
الاخرب یعنی قطعه سی و نهم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است
ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل
شود چنانکه دفع الفقر ز کفه نظم ای خط بدو و مهر دخت دود مشعله با
روی تو برابر نور است بسمله مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان هر کسو که بدل
خط نور افروز حق قلاه ووجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه سی ام و بدن
بن قطعه هفت بیت اصل و چهار بیت ملحق است اصل خارج برون جدیج و دخلوه
جیحله داخل درون طبق فرضوضاست مغلله اصل خارج بجاء تحتی و کسر واو قبه
و جیم عربیست یعنی برون و بیرون شونده را نیز کویند و معنی ثانی
صفت از خرج بضم و فتح بفتح از باب نصر یعنی برون آمد زاست برون بکسر
برون باء یکنقطه مخفف بیرون و فارسیست جدل بفتح جیم و فتح میم و دال ابجد
عربیست یعنی نج ز حلوه بضم ذای و سکون حاء حطی و ضم لام و واو و فتح
تاء و تاء عربیست یعنی چهار یعنی پشته نی که کودکان از بالای ان بپایین
خیزند یا اثار خیزیدن کودکان از پشته به پایین و معنی ثانی تفسیرش به
جیحله مجاز است جمعش زحالف و زحالیف بفتح و فعلش از باب فعلله مستعمل است
جیحله بفتح هر دو جیم و سکون یای تحتی و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست
داخل بدال ابجد و کسر خاء تحتی و لام عربیست یعنی درون چیزی و درون

آینده را باین گویند و بمعنی ثانی صفت از دخول بضم و مدخل بفتح از باب نصر یعنی
درون آمدنست طبق بفتح طا و حطی و فتح با ابجد و قاف عربیست یعنی ته یعنی خوا
بچه که در آن چیز خورند جمعش اطباق بفتح و طاق بکسر است ته بفتح تا و دو نقطه در
بالا و اظهار هاء فارسیست صوصا بفتح هر دو صاد و ضاد خطی و سکون واو و الف
ممدوده و خاصا بفتح هر دو صاد و سکون الف و همزه و الف ممدوده باین معنی
ست یعنی مشغله یعنی آواز مردمان با یکدیگر در شغل حرب و جدال و قصرش از
جهت وزن شعر و فعلش از باب فعلله مستعمل است و مشغله بتین فوقیست و غین
ضطی و وزن مدخل باین عربیست بنا بر شهرت تفسیر باین شد ع امر دابوغه هدل
وانه و بطیخ خربزه چون کمک و کاک و قرص کلچه باقلا ع دابغه بدال ابجد و
ضم با ابجد و غین ضطی با قاف و مد و فتح یکسر فاء و شد جیم باین هر دو عربیست به
معنی هندوانه بطیخ بفتح و کسر با ابجد و شد طا حطی و یا حطی و خاء تحتی و طبخ
بکسر طا حطی و شد با ابجد و یا حطی و خاء تحتی باین هر دو عربیست یعنی خربزه
واحد اول بطیخه خربزه بفتح خاء با نقطه و سکون را بی نقطه و کسر با یک نقطه و
زای با نقطه و اخفای هاء فارسی و معربش ضربه بکسر ضاد و اسقاط هاست کمک
بفتح کاف و سکون میم باین مسفص و کافه یکسر معرب کاک فارسیست یعنی نان تنک
و تیر دار خشک شبیه بلوتی که از گندم شود کالی بضم کاف فارسی
ست و قرص بضم قاف و سکون را قرشت و صاد سفص و قرصه با فا بضم عربیست
یعنی کلچه یعنی نان رو عنی جمع اول قرصه بر وزن فرده و اقراص بفتح و جمع ثانی
قرص بضم اول و فتح و ضم ثانی است کراع بکسر لام و تخفیف با ابجد و همزه عربیست
یعنی فله یعنی اول شتر حیوان نو زائیده که بتازی اغوز گویند فله بفتح و ضم فاء
و تخفیف و شد بدو لام و اخفای هاء فارسیست ع فنفله حبه خاربشت و سکون فا
سنگ پشت ضب سوسمار و ضفدع و جعز و دلق دله ع فنفل بضم فاء و

سکون

و سکون نون و ضم و فتح فاء و دال تحتی و شین بفتح باین فوقیست و سکون یاء حطی
و فتح هاء و میم باین هر دو عربیست یعنی خار پشت و جمع اول قنافذ بفتح و مؤنث
ش قنفذه و فتح دال است سلحفات بضم و کسر سین سفص و فتح لام و سکون حاء
حطی و فاء و تاء مدوده و سلحفاء بالف ممدوده و مقصوره باین هر هم عربیست
یعنی سنگ پشت و زوماده که بفارسی کشف و لاک پشت باین و بتازی شباغ گو
یند ضب بفتح ضاد ضطی و شد با ابجد عربیست یعنی سوسمار و جمعش اضب بفتح
اول و ضم ثانی و شد ثالث و ضبان بکسر و ضبان بضم و ضبه بفتحتان و مؤنثش ضبه
است ضبه سوسمار ماده و باین بی نقطه فارسیست ضفدع بکسر ضاد ضطی و سکون
فاء و کسر و فتح دال ابجد و غین سفص و بر وزن جندب و درهم باین عربیست
جعز بفتح و فتح نر و ماده یعنی که بتازی قرباغه گویند واحد ش ضفدعه و جمع
ش ضفادع بفتح است جعز بفتح جیم عجمی و سکون عین با نقطه و زاء بی نقطه فارسی
ست دلق بفتح دال ابجد و فتح لام و تخفیف قاف معرب دله است یعنی گوزه
صحرائی که باصفهانی موسوم گویند دله بفتح دال بی نقطه و تخفیف لام و اخفای
هاء فارسیست ع جبهه جکاد فرق و دماغ معرب ام الدماغ جان و وی جمع
کله ع جبهه بفتح جیم و سکون باء ابجد و هاء و فاء عربیست یعنی جکاد یعنی مو
ضع سجود از پیشانی یا مسکوی میان دو ابرو و ناصیه یعنی تارستگاه موی
سر جمعش جباه بکسر است جکاد بفتح جیم عجمی و تخفیف کاف و دال بی نقطه فارسی
ست مفرق بفتح میم و سکون فاء و راء قرشت و قاف و مفرق بر وزن مجلس
باین غیر قیاس عربیست یعنی فرق یعنی میان سرهای جدا شدن موی جمعش
مفارق بفتح است و اما اسم مکان از فرق بفتح از باب نصر یعنی جدا کرد
میان دو چیز است و فرق بفتح فاء و سکون را قرشت و قاف باین عربیست
بنا بر شهرت تفسیر باین شده دماغ بکسر دال ابجد و تخفیف میم و غین ضطی

عربیست بمعنی مغز سر جمعش ادمغه بفتح اول و کسر ثالث است مغ بفتح میم و سکون
غین با نقطه و ذال فارسیست ام الدماغ بضم همزه و تشدید میم مضمومه و تشدید دال
مکسوره عربیست بمعنی جای وی بمعنی جای مغز سر و آن پوست نازکیست که مغز
سر در آن قرار دارد دی بفتح واو و سکون یاء دو نقطه دو پایین فارسیست و
اسم اشاره بمعنی او و در اشاره بانسان مستعمل است پس ابرادش در ابهم بدل
لفظ ان خلق از کلفه بنا شد حجم بضم هر دو جیم و سکون میم اول و تخفیف میم
ثانی و تاء عربیست بمعنی کله یعنی کاسه سر جمعش حجم است کله بفتح کاف و تخفیف
و تشدید لام و اخفای هاء فارسیست اصر طلق و مخاض و درد زه و بغل شیر
حمل آمده زه و شیر حلدی بنقطه آبله ع طلق بفتح طاء حطی و سکون لام و قاف
و مخاض بفتح میم و تخفیف خاء تخذ و صلد ضلع هر دو عربیست بمعنی درد زه یعنی
درد زایدن قذه بکسر ذال و هاء فارسیست غیل بکسر غین ضلعی و سکون یاء حطی
و لام عربیست بمعنی شیری حمل بمعنی شیری که مادر طفل دهد و حال آنکه او ستان
باشد و بمعنی بینه نیز آمده و اگر تشت در اصل چهارم و هم از قطعه بیست و نهم حمل بکسر
حاء بکسر حاء حطی و سکون میم و لام نیز عربیست بنا بی تشدید تفسیر بان شده اند
بضم همزه و سکون دال ابجد و راء قرشت و تاء مصدریه و بر وزن منفعه بیوند و
اسم مصدر باب علم است بمعنی غربتدن یعنی دیه خانه شدن و متخصص دیه را اد
بفتحتین و ماد و دیه بر وزن منصور گویند جمعش ادد بضم است غربیم غین با نقطه
و تخفیف راء بی نقطه فارسیست نری بفتح نون قرشت و تخفیف راء قرشت و الف
مقصوره وجدی بضم و فتح جیم و تخفیف دال ابجد و کسر داء قرشت و تشدید یاء حطی
و نقطه بفتح و کسر نون و سکون تاء و طاء حطی و تاء و بر وزن فرجه نیز هر شتری
نری بمعنی دم جو نشهای بهمن با خوارش و اضطرابیست که انرا کهیر نیز گویند و رهنی
مقصوره و مدوده بمعنی بسته و دلیل و تیر واقعه در سلی که موضع است از بغداد

آمده

آمده گذشت در اصل چهارم از قطعه بیست و نهم و جدری و نقط بمعنی آبله پس تفسیر
اول نیز بآبله از جهت بودن آنست دوی از ان اصر وضع ان بچه که اخیر طهرش
بود علوق یعنی آنکه و از کون بیاید بقابله ع وضع بضم واو و سکون ضاد و عین
نیز ضرع و مصدر باب منع است بمعنی آبستن شدن زن در اخر پاک شدن از
حیض پس تفسیر بچه مجاز است بتی بفتح یاء حطی و سکون تاء قرشت و نون
است بمعنی ان بچه که از درون بیاید بمعنی آنچه بمعنی خلاف وضع طبیعی که پاهایش
پیش از دستها پیش از وجه بیرون آید یا از کونه بیاء یکنقطه و ذال معجمه و ضم کاف
عجمی و فتح نون و اخفای هاء فارسیست در قابله بقاف و کسر باء ابجد و تخفیف لام
و تاء ثانیست نیز عربی و صفت از قبالة بکسر از باب علم بمعنی کسی و جمعش قبا
ل بفتح است بنا بر هدایت قافیه تفسیر بان شده اصر مطبوخ بجنه معروفه کفکیر
و هو جوشی آنقدر دیگ پایه و لخچ یا تله ع مطبوخ بفتح میم و سکون طاء حطی
و ضم باء ابجد و واو و خاء تخذ عربیست بمعنی پخته است جبر بجنه و آن صفت
از طبخ بفتح از باب ضرب و منع بمعنی پخته است معرفه بکسر میم و سکون غین ضلع
و فتح راء قرشت و تخفیف فاء و تاء دائره عربیست بمعنی کفکیر جمعش معارف بفتح
است و ان اسم الت از عرف بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی پختن بکفکیر و آوردن
و آب بدست و دانستن است کفکیر بفتح کاف و سکون فاء و کسر کاف عجمی و یاء مجهول
و راء قرشت و فوار بضم فاء و ضم همزه و فواران بفتحتین نیز بر وزن عرج و مصدر
باب نصر است بمعنی جوشیدن بمعنی جوشیدن دیگ و آب چشمه جوشی بضم جیم و
واو مجهول و نون با نقطه فارسیست انقیه بضم و کسر همزه و سکون نون و تحتانی
و کسر تاء تخذ و کسر قاء و تشدید یاء حطی و تاء عربیست بمعنی دیگ پایه سنگی
که دیگ را بر سر آن گذارند جمعش اقانی بفتح اول و تشدید و تخفیف یاء
است و آنچه انرا منصب گویند بکسر میم و سکون نون و فتح صاد سعفص

وبا ابجد دیک پایه بکاف عجمی و یاء عجمی فارسیست طجن بکسر طاء حطی و سکون جاء
وکسر جیم و یاء حطی و نون قرشت معرب یا ئیله است یعنی تیان یعنی دیک سر کتاب
یا دیک سنگ جهش طاجیر بفتح است با ئیله بیاء عجمی و کسر زاء دو نقطه در بالا
و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست مس ملاح ناخدا و دقل نیز کشتی دان عذاف
بیل کشتی و مرد بود و حلم مرح ملاح بفتح میم و شد لام و حاء حطی عربیست یعنی نا
خدا یعنی صاحب کشتی و ناخدا بنون و جیم و حاء با نقطه و دال بی نقطه فارسیست و دقل
بفتح دال ابجد و فتح قاف و لام و دو قل بفتح دال و سکون واو و تخفیف قاف و لام
نیز مرد بمعنی نیز گفته یعنی تیر چوبی که در میان کشتی نصب کنند و بادبانها را بآنها
و بندند عذاف بکسر میم و سکون جیم و دال ابجد و عذاف بانا و عذاف و عذاف
بادال نیز عربیست بمعنی بیل کشتی و آن چوبیست که بر سر آن تخته پهنی مثل نصب
کنند و دو دو پهلوی کشتی بندند و چون آنرا حرکت دهند آب بعقب رفته کشتی
حرکت کند پس بنا بر این دور نیست که بجای بیل لفظ بال باشد و آن اسم آلت
از جذف بفتح از باب ضرب بمعنی بریدن و شتافتن است مرد نی بجیم و راء قرشت
و کسر دال ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی حله یعنی چوب بلندی که بآن رانده
میشود گفته جهش مرادی بفتح اول و شد یاء و تخفیفش از جهد و زن شد است
حله بفتح و ضم حاء با نقطه و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست مش بسط است
و زبر و رقم خط و سفرچه کتاب تفتیش و بحث کاوش و تفحص و مسئله مرح سطر
بفتح سین سمفص و سکون و فتح طاء حطی و راء قرشت و زبر بفتح زای و سکون
باء ابجد و راء قرشت و رقم بفتح راء قرشت و سکون قاف و میم و کتب بفتح کاف
و سکون تاء قرشت و باء ابجد و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء نیز هر نبشتنی
و مصدر باب نصر است یعنی خط یعنی نوشتن و خط بفتح خاء تحتی و شد طاء
حطی نیز عربی و مصدر باب نصر جهش خطوط و تخفیفش از جهد و زن شد است

بنابر

بنابر شهرت تفسیر بان شده سفر بکسر سین سمفص و سکون فاء و راء قرشت عربیست
یعنی کتاب یعنی نوشته شده یا جزئی از اجزاء تورات جهش اسفار بفتح است و
کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء قرشت و باء ابجد نیز عربی و جهش کتب بضمتین و
بضم است بنا و شهرت تفسیر بان شده تفتیش بفتح تاء قرشت و سکون فاء و کسر
تاء قرشت و یاء حطی و طا نیز قرشت و بحث بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی
و ثاء مثلثه و تفحص بفتح فاء و سکون حاء حطی و صاد سمفص و مسئله بفتح میم
و سکون سین سمفص و فتح همزه و الف و لام و ساله بفتح سین و همزه و
ساله سین و الف و سال بفتح تاء قرشت و سکون سین و همزه و الف نیز
هر هشت مرح و مصدر است اول از باب تفعیل و باقی از باب منع یعنی کاوش
یعنی جستجو و پرسیدن جمع بحث ابحاث بفتح و جمع مسئله مسائل بفتح است کا
وش کاف فارسیست مش ممات زنده باشند و منقار اسکنه منقب منه بشرک
چه بود دام و فخ تله مرح ممات بکسر میم و سکون نون و حاء و تاء و بود زن
منو نیز عربیست یعنی زنده بازان جهش مماتت بفتح است و آن اسم آلت
از نحت بفتح است از باب ضرب و نصر و علم یعنی تراشیدن سنگ زنده بفتح زاء
قرشت فارسیست منقار بکسر میم و سکون نون و قاف و راء قرشت و بود زن
منو نیز عربیست یعنی اسکنه بازان جهش منافیر و منافر بفتح است و آن
اسم آلت از نقر بفتح از باب نصر یعنی چوب کند زاست اسکنه بکسر همزه و
سکون سین بی نقطه و کاف فارسیست منقب بکسر میم و سکون نون و فتح
قاف و باء ابجد عربیست یعنی منه بازان جهش مثاقب بفتح است
و آن اسم آلت از ثقب بفتح از باب نصر یعنی سوراخ کردن است منه بفتح
میم و تخفیف نون دو نقطه در بالا و اخفای هاء فارسیست شرک بفتح
شین قرشت و فتح راء قرشت و کاف عربیست یعنی دام صیادان جهش

شرك بمعنی بین و شاذ است دال بدال بی نقطه فارسیست فج بفتح فاء و تشدید جاء تحتانی عربی
بمعنی تلّه که بان شکار کنند جمعش فجاج بکسر و تخفیف جیم و تخفیفش از جهة وزن شعر
ست تلّه بفتح تاء دو نقطه دو بالا و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست طحن متطاب
شانه فصحیح لکین مشاه اعصا مرط و کسا کلیم جو سیاره قافله مح مشط بحرکات میم و
سکون شین فرشت و طاء حطی و بمرور زکف و عنق و عنق و عنبر نامی عربیست بمعنی
شانه موی جمعش امشاط بفتح و مشاط بکسر است قصر بحرکات فاء و تشدید صاد سعفص عربیست
بمعنی نکین انگشتری جمعش فصوص بضم و تخفیفش از جهة وزن شعر است مشاه بکسر و
فتح میم و سکون نون و فتح سین سعفص و فتح همزه و تاء و کاهی بحذف همزه دو هر دو
لغة نیز عربیست بمعنی عصا جمعش مشاه بفتح اول و تخفیف یاء است و ان اسم است از
نشا بفتح از باب منع بمعنی راندن بعصا است و عصا بفتح عین سعفص و تخفیف صاد
سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو نیز عربی و مؤنث مستعمل و جمعش اعصی بفتح
و اعصا بفتح و مد و عصی بضم و کسر اول و شد آخر است بیاء و شهرت تفسیر بان شده
مرط بکسر میم و سکون راء فرشت و طاء حطی و کسا بکسر کاف و تخفیف سین سعفص
و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی کلیم یعنی پوشش اول پوشش را کویند که از
پشم یا خز بافته و بسا باشد که زنان بر سر افکنند جمعش مرط بضم است و قاف مطلق
پوشش را کویند جمعش اکسیه بفتح است کلیم بکسر کاف مح فارسیست سیاره بفتح سین
سعفص و تشدید یاء حطی و فتح راء فرشت و تاء عربیست بمعنی قافله بفتح قاف و کسر فاء
نیز عربی و صفت از قفول بضم از باب نصر و ضرب بمعنی باز کردیدن است نیاز
شهرت تفسیر بان شده اصب القطعة اللحمة فی بحر المجتث الممثن المخبون المحذوف
لس یعنی قطعه در بحر مجتث مثمن محذوف است و ان بحریست که هر مصرعی از
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدری کفته

نظم

نظم بر بحر مجتث مجنون اکر شوی دانا بکن بناظم ان ازره نیاز دعا مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلن ابوزن قطعه محذوف شو چنین کویا و وجه تسمیه این بحر کذ
نشت در قطعه بحر و درین قطعه دوازده بیت است مر اریکه تخت و
اناء بادان چو ظرف وعاء جوی دلیر و هرض حیث کمرض کالا حر اریکه بفتح
همزه و کسر راء فرشت و یاء حطی و فتح کاف و تاء وحدت عربیست بمعنی تخت
اراسته در جمله مرسل یا مطلق تخت جمعش اریک و اراتک بفتح است اناء
بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده و ظرف بفتح ظاء حطی و سکون راء فرشت
و وعاء بکسر همزه و ضم واو و تخفیف عین سعفص و الف ممدوده و اعاء بکسر همزه
و مد نیز هر سه عربیست بمعنی بادان یعنی جای باد جمع اول انیة بهمزه و الف
و ثانی بتشدید جمع ثانی ظرف بضم و جمع وعاء اوعیه و اوعاة بفتح و هر اناء و وعاء
از جهة وزن شعر است بادان بباء یک نقطه و راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسی
و مرکب از باد و از دان مفید معنی ظرفیه است جوی بفتح جیم و کسر واو فرشت
و یاء حطی و همزه عربیست بمعنی مرو دلیر بمعنی شجاع جمعش اجواء بفتح و مد
است و ان صفة از جوءة بر وزن جوعه و تنبه و کراهة و کراهیة و جوانة
بکسر جیم و فتح یاء حطی از باب حسن بمعنی دلیر شدن و حذف همزه اش از جهة
وزن شعر است مرض بفتح میم و فتح و سکون راء فرشت و ضاد مضلع عربیست
بمعنی کالا یعنی متاع و ما یحتاج و هر مالی سوای زر و سیم و انیز کویند جمع
سن اعراض بفتح است کالا بکاف فارسیست ثمن فتیب جامه نو دان و جامه
داعیه نو رک بوده جنا و کلیم خرد عیا مح فتیب بفتح فاء و کسر تحتانی فر
نشت و یاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی مطلق چیز نو جمعش فتت بتشدید
و تخصیصش بجامه نو بمعنی رطوب پوشش نو از جهة ضرورت شعری
ست و ان صفت از فتابه بفتح از باب حسن بمعنی نو شدن است عبیه بفتح

عین سعفص و سکون یاء حطی و باء ابجد و تاء عربیست بمعنی جامه دان یعنی جامه
که در آن جامه کذارند مانند صدوق و مضربش و امثال آن جمعش عیب بر وزن
جنب و عیاب بکسر و عیبات بفتح است جامه دان فارسی و مرکب از جامه و از
دان مفید معنی ظرفیت است عناء بکسر عاء و تخفیف یاء ابجد و الف ممدوده عربیست
بمعنی زنک بوده یعنی خیمه مربت از و بر یعنی از پشم شتر و خرکوش یا از مطلق
پشم یا از موی بز زنک بوده مرکب از بوزنک فارسی و از بوده عربی بضم یاء ابجد
و سکون راء قرشت و فتح دال ابجد و تاء بمعنی خیمه است عبا بفتح عین سعفص
و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده و عباء بتاء نیز عربیست بمعنی کلیم خز یعنی پوشش
کوهکی که اکثر اعراب بدوش کیرند جمعش اعبیه بفتح اول و کسر ثالث
و قصرش اعبه بر وزن شعر است عمبر آب کوارنده هاء ازرق صاف عمد عمد
کم و بیش و خفاره دان دریا عمبر بفتح نون و کسر میم و باء حطی و راء قرشت
و بر وزن کف نیز عربیست بمعنی آب کوارنده یعنی رود هفتم خواه عنبر بن باشد
و خواه عمبر بن کوارنده بضم کاف عجمی فارسیست ازرق بفتح هزه و سکون زای
و راء قرشت و قاف عربیست بمعنی هر چیز صاف یعنی پاک پس تخصیصش باب صفات
از جهت وزن شعر است و بمعنی خیز کبود نیز آمده و کذا نیست در اصل دویم از
قطعه ششم و آن صفت ازرق بفتحتین و زرقه بضم از باب علم بمعنی صاف شدن
و کبود شدن زاییت و صاف بصاد سعفص نیز عربیست بتاء و شهرت تفسیر بآن
شده عمد بفتح تاء تخت و فتح و سکون میم و دال ابجد و بر وزن کتاب نیز و عمدق
بفتح دال ابجد و بر وزن کتاب نیز و عمدق و قاف لف و نشر مرتب است عمد
عربیست بمعنی آب کم یعنی آنکه که ماده نداشته باشد عمدق عربیست بمعنی آب پیش
یعنی بسیاری خفاره بضم خاء تخت و تخفیف صاد ضطع و فتح راء قرشت
عربیست بمعنی دریا و آن مرفه عبر [illegible] مستعمل است عمد بر چوکوانی

بدشت

بدشت و تمطره بل عمیق ژرف بود نهر جوی و پول عطا شرح عدبی بفتح عین ضطع
و کسر دال ابجد و باء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی پاره آبی که باران در کوهها
لها و اکیرها کذاشته باشند جمعش غدر بر وزن رطب و غدران بضم و تفسیر
بکوابی بدشت مجاز است و این صفت بمعنی قال از غدر بفتح و غدران بفتحتین از باب
نصر و علم و ضرب بمعنی بیوفائی کردن است و چون آب متروک از باران در حین
احتیاج بیوفائی و ناترسائی کننده است اهل احتیاج را لهذا غدر پوشش نامیده اند کو
آبی بدشت فارسی و مرکب از کو بفتح کاف عجمی بمعنی کودال و از آب و از دشت بمعنی
صحراست غطره بفتح غاء و سکون نون و فتح طاء حطی و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی
پیله آن که دند جمعش غناطر بفتح است پل بضم پای عجمی فارسیست عمیق بفتح عین
سعفص و کسر میم و یاء حطی و قاف عربیست بمعنی ژرف بمعنی کود جمعش عمق بضمتین
و بر وزن عیب و عمایق بفتح عین و کسر همزه و عماق بکسر است و این صفت از عماق بفتح
و عمق بضم از باب حسن و علم بمعنی دور و دراز شدن است ژرف بفتح زای عجمی و
سکون راء بی نقطه فارسیست نهر بفتح نون و سکون و فتح هاء و راء قرشت عربیست
بمعنی جوی بمعنی مجرای آب جمعش انهار بفتح و نهر و نهور بضمتین و انهر بفتح اول و
ضم ثالث نوا بفتح نون و سکون واو و کلام عربی و مصدر باب نصر است بمعنی
عطا بمعنی عطا دادن و بخشش کردن و عطا بفتح عین سعفص و تخفیف طاء
حطی و الف مقصوره و کاهی ممدوده نیز عربیست بتاء و شهرت تفسیر بآن
شده حباب کوپله باشد قوله آب معین نقیض و آکل و دقیق و شطی و نیز
جو رستاد شرح حباب بفتح حاء حطی و تخفیف باء ابجد و باء دیکر و معلول
بفتح لام حطی و سکون عین سعفص و ضم کاف و واو و کلام دیکر نیز هر دو عربی
ست بمعنی کوپله یعنی بی دهان میان خالی که بر روی آب ایستد کوپله بضم کاف
و واو معروف و فتح باء عجمی و فتح کاف و اخفای هاء فارسیست قرح بفتح قاف

وتخفیف راء قرشت وحاء حطی و بروزن امیر عربیست بمعنی آب خالص نه مخلوط
بچیزی جمعش اوجه بفتح است همین بفتح میم و کسر عین مهمله و یاء حطی و نون
عربیست بمعنی نقیض داکد یعنی آب روان و آن صفت از معین بفتح از باب ضرب بمعنی روان
شدن آبست داکد بواء قرشت و کسر کاف و دال ابجد عربیست بمعنی آب ایستاده جمعش
رواکد بفتح است و آن صفت از رکود بضم از باب نصر بمعنی ایستادن آبست ربق بکسر
راء قرشت و سکون باء ابجد و قاف و منطق بفتح میم قرشت و سکون باء ابجد و قاف
و فتح طاء حطی و نون و دنتاء بکسر راء قرشت و تخفیف مثنی قرشت و الف ممدوده
و نون تاء بکسر تاء قرشت و سکون راء و مثنی قرشت و الف ممدوده نیز هر چهار عربی
ست بمعنی رسن یعنی ریسمان اول ریسمانی را گویند که در آن حلقها باشند و در گردن
یا دست بره و در غالب بندند جمعش ربق بر وزن عنب و ارباق بفتح و رباق بکسر
و فعلش از باب نصر و ضرب مستعمل است و ثانی و ثالث مطلق ریسمان را گویند و
رابع ریسمان بلند یا مطلق ریسمان را گویند جمع مثنی انطان بفتح و جمع دنتاء
از شبه بفتح اول و کسر ثالث و قصر تا از جهة وزن نیز است و رسن بفتح راء قرشت
و فتح سین مهمله و نون نیز عربی و جمعش ارسان و ارسن بفتح اول و فعلش از
باب افعال و نصر و ضرب مستعمل است بنا بر مشهور تفسیر بان شده ملحق سنان چو سنگ
فسان و کحاف سنگ تنک و خام سنگ سو نبله سنگ استخی امتخ سنان بکسر
سین مهمله و تخفیف نون عربیست بمعنی فسان بمعنی سنگی که بآن کارد و شمشیر و
امثال آنرا تیز کنند فسان بکسر فاء و تخفیف حاء بخدّ و فاء عربی و جمع لحفه بفتح
لام و سکون حاء است بمعنی سنگ تنک بمعنی سنگ دره که از دلاباد بدخشا
نست و آن سنگ سفید تنکیست که در و فارسی سنگ کاشنا اشتهار دارد و تفسیر
جمع عفر از جهة ضرورت شعر است تنک بفتح تاء دو نقطه در بالا و خم نون
و کاف فارسیست و خام بضم راء قرشت و تخفیف حاء بخدّ و میم عربیست بمعنی

سنگ

مرمر پس تفسیر تنک به سنگ بمعنی تختان بمعنی نوم در غایت لغزندگی مجاز از باب تفسیر
بلازم است سو بفتح سین و ضم سین بی نقطه و واو فارسیست نبله بضم نون و سکون
باء ابجد و فتح لام و تاء عربیست بمعنی سنگ استخی بمعنی سنگی که بآن مخ بکوبند و عاطل
و بادرا پاک کنند جمعش نبل بر وزن رطب است و استخا بسین مهمله و فاء قرشت و نون
و جیم و الف ممدوده مخ و مصدر باب استفعال بمعنی پاک کردن مغز یا شستن
با آبست مخ بکوبانیدن و شهرت تفسیر بان شده ملحق منقف چو پاشنه سنگ است
و سنگ کل سنجل که سنگ سرمه و طاحونه آنرا است و طاحن منقف بکسر میم و فتح ثانی
قرشت و فاء و بروزن مثل و مثاوره و کلمه نیز عربی و جمع منقفه بکسر میم و سکون
ثانی و بروزن مشقه بمعنی پاشنه سنگ یا دو تفسیر جمع بمفرد از جهة وزن
نیز است سجیل بکسر سین مهمله و تحتانی و جیم مکسوره و یاء حطی و لام موجب سنگ گل
پاره است بمعنی کلوخ یا سنگ مطبوخ یا آتش جهنم و مکتوب یا اسامی اصحاب فیل
اغل بکسر همزه و سکون غین و کسر جیم و دال ابجد و حاء بفتح راء قرشت و تخفیف
حاء حطی و الف مقصوره منقلبه از واو یا یا و لا لفظه بکسر فاء و فتح طاء مضغه و تاء
نیز لغت و نشه عربیست اغد عربیست بمعنی سنگ سرمه جمعش اغاد بفتح است
دحاء و لا لفظه هر دو عربیست بمعنی سنگ طاحونه بمعنی سنگ آسیا اول مؤنث مستعمل
و تثنیه دحوان و رحیان بفتحتین و جمعش ارحا بفتح و ارحاء بفتح و مد و ارحی
بفتح اول و تثنیه ارحیان بضم و کسر اول و تثنیه آخر و ارحیه بفتح اول و کسر ثالث
و نادر است و طاحونه بطاء حطی و ضم حاء حطی و ضم نون عربی و جمعش طواحین
بفتح است بنا بر شهرت تفسیر بان شده ملحق عصیر بفتح عین مهمله و کسر
صاد مهمله و یاء حطی و راء قرشت و بروزن مفعول نیز عربیست بمعنی
شیره انگور و آن صفت بمعنی مفعول از نصر بفتح از باب ضرب بمعنی فشردن
و نیز کشیدن مأمون بمیم و ضم عین مهمله و واو و نون عربیست هم

یعنی دکوله مال و هم بمعنی درخت بیوت یعنی مطلق اسباب و ما یحتاج که در خانه کرده میشود
مانند تخته و تیر و دیگ و امثال آن و دکوله نیز مرسل و بمعنی دکان بفتحتان است
و مشهور تفسیر بان نشده درخت بیوت مرکب از درخت فارسی و از بیوت بضم جمع
بیت بفتح عربیست سیاه بفتح سین سعفص و تخفیف یاء حطی و تاء سعفص
عربیست بمعنی کاه کل صعود بفتح صاد سعفص و ضم عین سعفص و دال ابجد
ست بمعنی سر بالا جمعی صعد بفتحتین و صعائد بفتح اول و کسر ثانی است و آن
صفت از صعود بفتحتین از باب علم بمعنی بالا برنده ست طحن مقبره تاوه ملاط
است کل میان دو خشت امام چه دوزه و شمشه داده دان بنا طرح نفیر بفتح نون
و کسر فاء و یاء حطی و راء عربیست بمعنی ناوه یعنی ظرف چوبی کاکنی و غیره و
آن صفت مفعول از نفر بفتح از باب نصر بمعنی چوب کنده ست ناو بمعنی
فارسیست ملاط بکسر میم و تخفیف لام و طاء حطی عربیست بمعنی بدگاه میان
دو خشت که آنرا آهک گویند و آن فعال از ملط بفتح و ملوط بضم از باب نصر
و حسن بمعنی اندود و میان خشت گود نیست امام بکسر همزه و تخفیف میم عربی
ست هم بمعنی دوزه یعنی دو سماد کاه بنایان که بان راستی ابنیه و املا حصه و بنا
کنند و آنرا دوم نیز گویند و هم بمعنی شمشه بنایان دوزه بفتح داء بنقطه و فتح
زای نحو و معرب بین و اخفای هاء فارسیست داده بداء و فتح دال و تاء عربی
است بمعنی دنیس بنایان جفتی را داده است پس تفسیر بدین مطلق بنا از جهت ضرورت
شعر بیست و بناء بفتح باء ابجد و نون و الف ممدوده تاء عربی و جمعش بناون
و فعلش ضرب مستعمل است بناء و شهرت تفسیر بان از جهت ضرورت شعر مقصور
شده طحن نوشق بانک مار و خوار بانک قنفذ صهیل بانک فرس حرص است با
نک قطا طرح نهیق بفتح نون و کسر هاء و یاء حطی و قاف و بر وزن غراب
عربیست بمعنی حمار یعنی آواز خر و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است با

بانک

بانک مار مرکب از بانک فارسی و از خوار عربیست خوار بضم خاء نخله و تخفیف واو و
راء قرشت عربیست بمعنی بانک نفیر بی آواز اژدها و کوسفند و آهو و تیر و فعلش از
باب نصر مستعمل است بانک نفیر مرکب از بانک فارسی و از نفیر عربیست صهیل بفتح صاد سعفص
و کسر هاء و یاء حطی و کسر و وزن غراب نیز عربیست بمعنی بانک فرس بمعنی آواز اسب
و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانک فرس نیز مرکب از فارسی و عربیست
صرصر بفتح هر دو صاد سعفص و سکون راء قرشت و راء دیگر و راء عربیست بمعنی
بانک قطار یعنی آواز مرغانی که بفارسی سنک اشکنک و بترکی ماقوی قوالکوسی
و فعلش از باب نفاله مستعمل است و قطا بفتح قاف و تخفیف طاء حطی و الف مقصور
عربی و جمع قطاة است و بانک قطاة است و بانک قطا نیز مرکب از فارسی و عربی
طحن نعیب بانک کلاغ و طنین چه بانک مگس نباح بانک سگ و بانک گرگ چیست
مولسرح نعیب بفتح نون و کسر عین سعفص و یاء حطی و باء ابجد و بر وزن بغل و غرب
و نعاب بفتح نون قرشت و سکون نون و نعبان بفتحتین عربیست بمعنی آواز کلاغ
و امثال آن و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است طنین بفتح طاء حطی و کسر نون
و یاء حطی و نون دیگر عربیست بمعنی آواز مگس و طنت و فعلش از باب نصر مستعمل
ست نباح بضم نون و تخفیف باء ابجد و حاء حطی و بر وزن بغل و امیر و کتاب
و نتاح بفتح تاء قرشت و سکون نون نیز عربیست بمعنی آواز سگ و آهو و نر و
مادر و فعلش از باب منع و ضرب مستعمل است عواء بضم عین سعفص و تخفیف واو
و الف ممدوده و نبی بفتح عین و تشدید یاء دعوة بفتحتین و واو و تاء دعویة بفتح
عین و کسر واو و تشدید یاء حطی و تاء نیز عربیست بمعنی آواز گرگ و قصرش
از جهت وزن شعر است و فعلش از باب ضرب مستعمل است طحن هدیل بانک
کبوتر صریر بانک فلم صیاح بانک دیه و عوعه است بانک آوی طرح هدیل
بفتح هاء و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت و بر وزن بغل و هدیل بلام نیز

عربیست بمعنی آواز کردن و فعلش از باب ضرب مستعمل است هرر بفتح صاد مسمفص
وکسر راء قرشت وبیاء حطی و راء دیگر عربیست بمعنی بانگ قم بمعنی آواز برهم
خوردن قم خاموش و فعلش از باب ضرب مستعمل است و بانگ قم مرکب از فارسی و عربیست
صیاح بضم صاد صطی و تخفیف یاء ابجد و حاء حطی عربیست بمعنی آواز و وباء و
فعلش از باب منع مستعمل است دمومه بفتح هر دو واو و سکون عین سمفص و فتح
عین همیک و تاء دومواه بفتح نیز عربیست بمعنی بادی بمعنی آواز شغال و کرک و سگ
و فعلش از باب فعلله مستعمل است وادی بفتح هر دو و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه
از یاء نیز عربیست و تخفیف این از همزه و الف منقلبه از همزه است و حذف این و الف
منقلبه از همزه و فتح همزه از جهة وزن شعر بیت اصل القطعة الاربعون فی مقدار
الثمن المحذوف شرح یعنی قطعه چهل در بحر متقارب مثمن محذوف است و آن بحریست
که مصراعش از تقطیع هشت فعولن باشد و یک فعل بسکون لام حاصل شود چنانکه فتح
القدیر گفته نظم زهی بدر علوم ادب معتبر بر بحر سخن نظم بطبعت گهر فعولن فعولن
فعولن فعولن فعل تو ابن بحر دلکش تقارب شمر و وجه تسمیه این بحر به متقارب مثمن
محذوف است که متقارب بیکدیگر نزدیک شوند است و چون اوتاد و اسباب این
بحر بهم نزدیک شده است چه هر وتدی را سببی در پی است لهذا متقارب نامیده
اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون
از عروض و ضرب لفظ فعولن که سبب خفیف است ساقط و فعولن بفعل که هم وزن آن
است نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف عروض و ضرب از اسقاط
سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است و چنین فعولن تخفیف
فعولن بود مخ فعولن مصرعی و در بیت قطعه دو بیت اصل و یک بیت
تخفیف است اصل و چیز و تخفیف بود مختصر اسوی چن نعم آری الا مکه وچنبه بفتح و
کسر جیم و یاء حطی و ذال و تخفیف بضم میم و فتح لام و تشدید خاء نخد و صاد مسمفص

هر دو

هر دو بیت اول بمعنی مختصر یعنی سخن کوتاه و ثانی سخن انگلیس تفسیر ملخص به
مختصر بوده است و اول صفت بمعنی فاعل از وجز بفتح دو جاذه بفتح ذال وجود بضم
از باب حسن و ضرب بمعنی کوتاه شدن سخن و ثانی اسم مفعول او تلخیص از باب تفعیل
بمعنی هر بد او خالص کردنست و مختصر بضم میم و سکون خاء نخد و فتح تاء قرشت
و فتح صاد سمفص و راء قرشت نیز مرجع و اسم مفعول از اختصار از باب افتعال
بمعنی کوتاه کردن سخن است بنابر شهرت تفسیر بیان شده سوی یکدیگر و ضم سین سمفص
و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از واو و بر وزن سماء نیز عربیست بمعنی
جز بمعنی غیر و بمعنی عدل مانند فابتدالهم علی سواء و بمعنی وسط چیزی مانند
و سواء الجحیم و بمعنی یکسان مانند سواء علیهم ءانذرتهم و فقودک نیز آمده است و آن
بجیم معانی اسم و مسموم بر ظرفیه و مضاف بمبتدا است کل استثنا کرده شود بآن
مانند جاءنی القوم سواء زید و معرب بحسب عامل است در غیر استثنا جن بضم جیم
و زاء قادسیست بهم بفتح نون و کسر عین سمفص و نعام بر وزن سحاب و نجم بفتح
نون و فتح جاء حطی و میم بین هر چهار عربیست بمعنی آدمی و آن حرف تصدیق
است و بمعنی اقول یعنی چهار پای اهلی بین آمده و میآید در اصل چهل و یک قطعه
چهل و یک الا کسر همزه و مثل لام و الف مقصوره عربیست بمعنی مگر و آن حرف ا
استثنا است و بمعنی اگر نه بین آمده است و در بین وقت مرکب از حرف و حرف نفی
است اصل کاف و کاه و کای و کی بمعنی که اند و خبر اصل کای بفتح کاف و فتح
همزه و تشدید یاء حطی مکسوره منونه و کاه بر وزن جاه و کای بر وزن بای و کا
بر وزن بد و کای بر وزن فتح هر بیع عربیست بمعنی که جنوبه بمعنی بسیار
است و نیز بنی منصوب است در اغلب اوقات مانند کای رجلا عندی و کا هی
مجرور بمن حرف جر نیز میآید مانند کای من قریة اهلکناها و آن اسم
مبنی و از جمله کنایات و صدر طلب و مرفوع بر ابتدائیه است و تفصیل که

خبریه و استفهامیه گذشت و در اصل دویم از قطعه تمام ملخص ایا و هیا و ای و یا و اجویا
ایجها ای بود ای بسر شرح ایا بفتح همزه و تخفیف یاء حطی و الف مقصوره و ای بفتح
همزه و سکون یاء حطی و یا بیا حطی و الف مقصوره و ایجها بمفتوحه و یا ایجها بیا
حطی و الف و فتح همزه و ضم و مد یاء حطی و هاء تنبیه هر شش عربیست یعنی ای
یعنی در وقت طلب کردن کسی گفته میشود و هر شش عربیست یعنی ای یعنی در
وقت و حرف ندا است لکن ایا و هیا از برای ندای منادای بعید و ای و ا از برای ندای
منادای قریب و هی از برای ندای منادای بعید مستعمل است ای بکسر همزه و سکون یاء دو
نقطه در پایین فارسیست ملخص القطعة الملحقة فی الحقیقة المتاس المجبور الجذاذ
فی انواع اللغات شرح انواع بفتح همزه و سکون عین مهمله عربی و جمع نوع بفتح اللغات
بفتح لام و تخفیف غین صفیه و تاء عربی و جمع لغة بضم لام و فتح غین و تاء مفعوله
از لو یا یا است یعنی اوازی که تفسیر میکند مان هر قومی از قوم حدود خود یعنی قطعه
ملحقه در بحر خفیف مسدس مجبور محذوف در بیان نوعهای لغتهای عرب است و ان
عربیست که مصنف بخش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن حاصل شود چنانکه در فتح القدیر
گفته لغز ای تو از جمله علوم استاد فا بلرا هر کمال و استعداد فاعلاتن مفاعلن فعلن از
من این قطعه را مکیر او شاد و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دهم و در این قطعه
هشت بیت و در انها ده نوع از انواع لغة عرب مذکور است اول نوع عمدای لغة و من
بشنو اولا اصل است همچو عماد شرح عماد بکسر عین مهمله و تخفیف میم و دال ابجد
عربی و جمع عمادة است یعنی بنای بلند و ان مؤنث نیز مستعمل است یعنی نوع اول از
انواع لغة عرب لغة اصل است و ان لغتیست که در اصل لغة عربی یعنی در قدیم مو
ضوع بوده باشد و چنان نباشد که تازه بهم رسیده باشد یا ماخوذ از غیر لغة عرب
باشد چون زاو که یعنی بناهای بلند است ملخص پس مولد چو صفدع و طاجن
باز تسخار ملخص ای استاد شرح مولد بضم میم و فتح واو و تشدید لام و دال ابجد بصیغه

اسم

اسم مفعول باب تفعیل است التولید اصل چیزی پیدا کردن صفدع بکسر صاد و ضاد
و سکون فاء و کسر و فتح دال و عین مهمله و نون و زدن جعفر و جندب و دردم
ست و طاجن بطاء حطی و کسر جیم و نون است شیطان بفتح شین و سکون یاء
مهمله و فتح طاء تحتانی و الف و نون ست طجن بفتح طاء حطی و سکون یاء حطی
و فتح جیم و نون و تبدیل شراح یاء حطی را بلام و تعویض شجش بزای قیم یا
شد ناشی از تحریف کتابت یعنی نوع دویم از انواع لغة عرب لغة مولد است
یعنی پیدا کرده شده و ان لغتیست که در اصل لغة عرب یعنی در قدیم موضوع نبوده
باشد بلکه تازه در میان عرب بهم رسیده و اما از لغة اصلی ماخوذ باشد چون
صفدع که بمعنی وزغ است و طاجن و طجن که هر دو بمعنی تابه است و شیطان که
بمعنی چکه است ملخص و از عرب شناس صبح و دلق بلق و فقش و بهج است
بیاء شرح عرب بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید راء قرشت و یاء ابجد بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است التعریب عرب کردن کلمه که عرب بنامند صبح بفتح
صاد مهمله و سکون نون و جیم است دلق بفتح دال ابجد و فتح لام و قاف است
بلق بفتح یاء حطی و سکون لام و فتح میم و قاف است فقش بفتح فاء و سکون
قاف و شین قرشت است بهج بفتح باء ابجد و سکون هاء و فتح واو قرشت و جیم
یعنی نوع سیم از انواع لغة عرب لغة معرب است یعنی کرده شده است و ان لغة
عجمی الاصل است که عرب در ان باعتبار تغییر حروف و حرکات اعرابیه و دخول
الف و لام و امثال ان از تصرفات استعمال و از جنس کلام خود کرده باشند چون
صبح که معرب چنگ فارسیست یعنی ساز و دلق که معرب دله فارسیست بمعنی
کوبه محلی و بلق که معرب بله فارسیست یعنی قبا و فقش که معرب کفش فارسی
ست و بهج که معرب بنهوه فارسی یعنی ناسره است یعنی سیم و زر بد و ناسره
و امثال یعنی از الفاظ معرب یا جمیع لغة بیاد است ملخص و زنجم یعنی رکنوة

وفرق عدل وبعض و دوام استعداد شرح بیع بضم بیم و فتح عین سعفص و تشدید
جیم و میم بصیغهٔ اسم مفعول باب تفعیل است النجم عجی کردن کلمه که عجمی نباشد سجی
بفتح سین سعفص و کسر جاء غذو تشدید یاء حطی و صفت مشبهه از سجاوة باب نصر
و علم و حسن است کسوه بکسر و ضم کاف و سکون سین سعفص و فتح واو و ناء
سبت فرق بفتح فاء و سکون راء قرشت و فاء مصدر باب نصر است عدل بفتح
عین سعفص و سکون دال ابجد و لام مصدر باب ضرب است بعض بضم باء ابجد و
سکون عین صطغ و ضاد ضظغ مصدر باب حسن و نصر و علم است دوام بفتح دال
ابجد و تخفیف واو مصدر باب نصر است استعداد بکسر همزه و سکون سین سعفص
و کسر تاء قرشت و سکون عین سعفص و همزه و دال ابجد مصدر باب استفعال است
یعنی نوع چهارم از انواع لغة عرب لغت سج است یعنی کرده شده و آن لغة عربی
الاصل است که عجم آنرا استعمال و از جنس کلام خود کرده باشند چون سجی که بمعنی
بخشده است و کسوت که بمعنی جامه است یعنی دخون بوشیدن و فرق که بمعنی
جدا کردن میان دو چیز است و عدل که بمعنی داد است و بعض که بمعنی دشمنیست
و دوام که بمعنی همیشه گی است و استعداد که بمعنی آماده شدنست مثال
بدل و شفه و فردوس و فاء فرق ظن بیع و حقیقه از اصول شرح بیا بفتح موحده
و فتح باء ابجد و لام است شفه بفتح و کسر فاء قرشت و تشدید فاء مصدر باب
ضرب است فرق بفتح فاء و کسر دال ابجد و فتح فاء و راء قرشت مصدر باب علم است
و دیعه بفتح واو و کسر دال ابجد و یاء حطی و فتح عین سعفص و تاء اسم
مصدر باب افعال است ظن بفتح ظاء و سکون نون و سکون همزه و باء مصدر
باب منع است قرو بفتح و ضم قاف و سکون راء قرشت و همزه اسم مصدر باب
افعال و جمعش بمعنی طهر فروء بضم و بمعنی حیض آن و جمع قرء و قروء است ظن
بفتح ظاء ضظغ و تشدید نون مصدر باب نصر و جمعش ظنون بضم است بیع بفتح

باء ابجد

باء ابجد و سکون یاء حطی و عین سعفص مصدر باب ضرب است حقیقه بضم و کسر
حاء غذو و سکون قاف و یاء حطی و فاء مصدر باب علم است اضداد بفتح همزه و سکون
ضاد ضظغ و همزه و دال ابجد جمع ضد بکسر ضاد و تشدید دال است یعنی مخالف و تخفیف
شفه و اسقاط حرفی عطف از دفر و ودیعه از جهة و دن شرح است یعنی نوع
پنجم از انواع لغة عرب لغة اضداد است و آن لغتیست که موضوع شده باشد از
برای دو معنی مخالف یکدیگر چون تبل که بمعنی خرد و بزرگ است و شفه که بمعنی
زیادتی و نقصانست و دفر که بمعنی بوی خوش بوی ناخوش است و ودیعه
که بمعنی امانت بکسی دادن و از کسی گرفتن است و ظن که بمعنی دور کردن و دور شدن
است و ظن که بمعنی گمان کردن و یقین دانستن است و بیع که بمعنی خریدن و فروختن
است و حقیقه که بمعنی بیان کردن و انکار کردن است مثال مشترک جاریه است و عین
و رجا سواد و جنان و قلب و فرو شرح مشترک بضم میم و سکون شین قرشت
و فتح تاء قرشت و راء و کاف بصیغهٔ اسم مفعول باب افتعال است یا یکدیگر بکسر اشارت
کردن جاریه بجیم و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و تاء است عین بفتح و کسر عین
سعفص بمعنی چشم و فتح چشمهٔ آفتاب و مؤنث سقاات رجاء بفتح راء قرشت و
تخفیف جیم و الف مقصوره و ممدوده است سواد بضم سین و فتح واو قرشت و کسر
دال و فاء بصیغهٔ اسم فاعل باب تفاعل است الهوادف بیاء دم پشت تلبن و جنان
بفتح جیم و تخفیف نون است قلب بفتح قاف و سکون لام و یاء ابجد است سواد
بضم فاء و تخفیف همزه و دال ابجد و مدکو سفعل است یعنی نوع ششم از انواع لغة
مشترک است یعنی شریک کرده شده و آن لغتی است که زیاده از یکمعنی داشته باشد
و از برای هر یک از آن معانی یک لفظ موضوع شده باشد چون حاریه که مشترک
است میانه کنیز و کشتی و غیره و عین که مشترک است میانه چشم و چشمه و آفتاب
و غیره و رجا که مشترک است میانه امید و گمان و غیره و نوع هفتم از انواع لغة

عرب لغة متولد است یعنی بپای دهشتم شوند و آن لغتی است که از برای معنی آن لغتی دیگر
موضوع شده باشد و آن دو لغت را متولد از آن دو دانند و هر یک از آن دو را مادر دیگری گویند
چنان و قدح فولاد که هر یک از برای یک معنی موضوع است که دارا است یلحق مختلف دو معنا
عرب و عجم اجزاء وجود و طالس و طشت اما شرح مختلف بضم میم و سکون خاء معجمه
و فتح لام و تاء بصیغه اسم مفعول از باب افتعال است الاختلاف یا یکدیگر خلاف کردن
عرب بضم عین مهمله و سکون راء قرشت و باء ابجد و نون فرس و موت مستعمل
است و اسم جنس عجم بفتح عین مهمله و فتح جیم و میم و یای نون فعل اسم جنس است
جدد بفتح و کسر جیم و فتح دال و دال قرشت است جوز بفتح جیم و سکون واو و زای
است طالس بطاء حطی و سین مهمله است طشت بفتح طاء حطی و سکون شین معجمه
و تاء مبدله از سین مهمله و یای طسی بفتح طاء و تشدید سین و طسه بفتح و کسر طاء
و تشدید سین و تاء تنیث و جفنی طوسی بضم و طاس بکسر و طسی بفتح و طسات بکسر
و فتح طاء حطی و تشدید سین آن تاء قرشت یعنی نوع هشتم از انواع لغت عرب لغت مختلف
یعنی خلاف کرده شده و آن لغتی است که در اصل از لغت عرب و عجم بنوعی از تغییر
و خلاف کرده شده است چنان که عربی اصل است چون تغییر یعنی گردانیده شده
فارسی گویند بکاف عجمی مستعمل است دطاس یعنی ظرف آبخوری که در فارسی گویند بکاف
عجمی مستعمل است دطاس بتاء دو نقطه در بالا مستعمل است و طشت بمعنی ظرف معروف
که در فارسی بتاء دو نقطه در بالا و تنین با نقطه مستعمل است یلحق بسل و بود در حقیقت
دانا اری و قرآن مجاز دان بسلو شرح عسل بفتح عین مهمله و فتح سین مهمله و
لام است و بود بفتح باء ابجد و سکون واو قرشت و دال ابجد است و میاید در اصل و بیم
از قطعه آینده حقیقه بفتح حاء حطی و کسر قاف و تا است اری بفتح همزه و سکون راء
و یاء است قرآن بضم قاف و تشدید راء قرشت است و میاید در اصل و بیم از قطعه مجاز
بفتح میم و تخفیف جیم و زای است بسلو بفتح سین مهمله و تخفیف دال ابجد و دال

دیگر

دیگر یعنی نوع نهم از انواع لغت عرب لغت حقیقه است و آن لغتی است که اسمی باشد
در معنی اصلی خود یعنی در معنی که بحسب اصل وضع از برای آن معنی موضوع شده چون
عسل و بود که در اصل لغت اول از برای انگبین و ثانی از برای سرما موضوع و هر یک
در معنی خود بر مستعمل است و نوع دهم از انواع لغت عرب لغت مجاز است و آن
لغتیست که بجهت مناسبتی استعمال شده باشد در غیر معنی اصلی خود که بحسب اصل وضع
از برای آن معنی موضوع شده چون آری که در اصل لغت مصدر باب ضرب و بمعنی
انگبین کردن مکسی موضوع شده و حال در انگبین مستعمل میشود بطریق مجاز و
قرآن که در اصل لغت مصدر باب نصر بمعنی سرد کردن و سرد کنانی موضوع شده و
حال در سرما مستعمل میشود بطریق مجاز بسلو بمعنی این دو لفظ بر اسمی مجاز
دان اصل القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف شرح
یعنی قطعه چهل و یکم در بحر خفیف مسدس محذوف است و آن بحریست که هر مصراعش از
تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلان مثل میشود چنانکه ناظم گفته نظم ای قد تسرد رخ گل رعنا
کاز روی تو در عرق و صبا فاعلاتن مفاعلن فعلان و بحر خفیف دان این را و وجه
تسمیه از بحر کردنست دو قطعه دهم و دوازدهم قطعه شش بیت اصل و چهار بیت
ملحق است اصل فرخ و رحله بقله الحمقا حرفه دان فرد و منفرد تنها شرح فرخ
بفتح هر دو فا و سکون راء و خاء و رحله بکسر راء قرشت و سکون جیم و لام و تاء
و بقله الحمقا بفتح باء و سکون قاف و لام و تاء و حرف و فتح حاء و سکون
میم و قاف و الف ممدوده و بقله اللبنة بفتح لام و کسر و تشدید باء حطی و نون و
تاء و بقله النبلة که بضم نبم و تخفیف باء ابجد و فتح راء و کاف و تاء و نبی اول مثل
پر بهمن نار میت یعنی حرفه و جهاد باقی عربیست بمعنی حرفه با فتح و رحله بمعنی
حرفه و مته باقی بمعنی کاسه و اسقاط حرف عطف از بقله الحمقا از جمله وزن
عربیست حرفه بضم حاء با نقطه فارسیست و فرد بفتح فاء و سکون راء و دال ابجد

و بر وزن صاحب و فرس و کتف و عضد و عنق و حران و امیر و قبول نیز مفرد بضم میم
و سکون نون و فتح فاء و کسر راء و دال ابجد هر دو عربی است یعنی جبن تنها یعنی مخفی جمع
اول اوراء بکسر ثانی منفرد و نه هر چه صفت است اول بلغانه از دو بفتح از باب نصر و
منفرد از انفراد باب انفعال یعنی تنها شدن مهمان است روز دهر کما نهر و است
و بود و زیر ما شرح مهمان بفتح هر دو میم و سکون عین و تخفیف عین دیگر و الف و
نون رانده و دف بکسر دال ابجد و سکون و فتح فاء و هرزه و دفاره بکسر و تاء نیز و حرو بفتح
حاء حطی و تشدید راء قرشت و حرو و بضم و حراوة بفتح نیز هر هفت عربیست یعنی کرما
مهمان و دف بلغانه کرما و سخت را گویند و جمع دف ادفا بفتح و مد و فعلش از باب علم
و حسن منقول است و حر بلغانه مطلق کرما را گویند جمعش حرور و بضم و احرار بفتح و فعل
از باب علم و نصر ضرب منقول است زمهریر بفتح زای و سکون میم و فتح هاء و کسر راء و یاء
حطی و راء قرشت و دال ابجد و قر بضم قاف و تشدید راء قرشت هر سه عربیست یعنی سرما
اول سرمای سخت را گویند جمعش زمهریرات و فعلش از باب افعلال منقول است و ثانی
و ثالث مطلق سرما را گویند فعل ثانی از باب نصر و حسن و فعل ثالث از باب نصر منقول است
ابجد ورد گلاب و هندبا کسی ادرج و طیب و عبق بود شرح ورد بفتح واو و سکون
راء قرشت و دال عربیست یعنی گل سرخ مستانی جمعش ورود بضم و ورداد بکسر واو و راء بفتح
و فعلش از باب حسن منقول است هندبا بکسر هاء و سکون نون و فتح دال ابجد و تخفیف
باء ابجد و الف مقصوره و هندبا بکسر دال و قصر و کاهی بمد و هندب بکسر هاء و سکون
نون و فتح دال و باء نیز عربیست یعنی جنسی کاسنی بوستانی و بوی واحدش هندباة
بفتح دال کسی بفتح کاف و سکون سین بی نقطه و کسر نون و یاء دو نقطه مد با نیز
مخفف کاسنی فارسیست ادرج بفتح همزه و کسر راء قرشت و جیم و طیب بفتح طاء حطی
و کسر یاء و باء ابجد و عبق بفتح عین سه نقطه و کسر باء ابجد و قاف هر سه عربیست یعنی
بویا یعنی چیز خوشبوی و هر سه صفت است اول از ادرج بفتح ادرج و ادرج و ادرجه

بفتح

بفتح از باب علم و ثانی از طاب مرحمه بفتح طاء و الف و طیب و طابه بکسر و تطیب بفتح
تاء از باب ضرب و ثالث از عبق بفتح و عباقه و عباقه بفتحتین از باب علم یعنی خوش
بوی شدن بویا بضم باء بکنقطه و واو مجهول و یاء و الف فارسیست اصل نم و وحشی
چارپای سبع درد و حیانه دشت و درنده شرح نم بفتح نون و فتح عین سه نقطه و
میم کاهی بسکون عین نیز و وحشی بفتح واو و سکون حاء حطی و شین قرشت و وحشی
نیز هر سه عربیست یعنی جنس چارپای اهلی را گویند و اغلب در شتر و گوسفند با
شتر تنها مستعمل و جمعش انعام بفتح و جمع جمعش انا عیم بفتح است و نعم بفتح نون و
کسر و فتح عین هر سه تصدیق یعنی آری نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه چهلم
و وحشی مطلق چهارپای درنده را گویند جمعش وحوش و وحشان بضم و واحدش
وحشی بفتح واو و کسر شین و تشدید یا است سبع بفتح سین سه نقطه و ضم و فتح و سکون
باء ابجد و عین سه نقطه عربیست یعنی جنس درنده یعنی حیوان درنده جمعش اسباع بفتح
اول و ضم ثالث و سباع بکسر است دو بفتح دال بی نقطه و دال دیگر واو است
حیانه بفتح حاء حطی و تشدید یاء و نون و تاء و حیات بیتاء و صحراء بفتح صاد سه نقطه و
سکون حاء حطی و راء و الف ممدوده نیز هر سه عربیست یعنی دشت یعنی بیابان
جمع اول حیانات است و صحراء غیر منصرف منقول و جمعش صحاری بفتحات صاد و حاء
و راء و الف مقصوره و صحاری بکسر راء و تخفیف یاء و صحراوات بفتح است و دشت
بفتح دال و سکون شین و تاء قرشت و دشت بسین سه نقطه نیز از لغات مشترکه
میان عرب و عجم است دلو بدال ابجد و الف و راء و دوارة با تا نیز عربیست یعنی
سرا یعنی خانه با عرصه و توابع و آن کاهی مذکر منقول و جمعش دلاء بفتح همزه
اولی و ضم همزه ثانیه و ادلو و بضم واو و ادلو بهمزه و الف و ضم دال و دیار
و دیارة و دیارات و دیوان بکسر و دووان بضم دال و سکون واو و دلو
و ادوه بفتح است سرا بفتح سین بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه و الف مخفف

سرای و فارسیست اصل نجر است و ورک چو ورد ف سرین مثل کفو است و شد و ند
همتا ع نجر بفتح عین و ضم جیم و ذای و بی وزن مثل نیز و ورد ف بکسر راء قرشت
و سکون دال و تاء و کفل بفتح کاف و فتح فاء و لام نیز هر سه عربیست یعنی سرین
یعنی نشتگاه انسان اکفل و ساعری حیوان نجر و ورک سرین مرد و زن و مجنبه
سرین زن تنها را گویند و اول مؤنث نیز مستعمل و جمعش نجاز بفتح است و ثانی مؤنث
مستعمل و جمعش اوراک بفتح است و ورد ف و کفل سرین مطلق انسان و حیوان گویند
جمع اول ردافه بکسر و جمع ثانی اکفال بفتح است سرین بضم سین بی نقطه و کسر راء
و یاء معروف و نون و سرون بضم سین و ضم راء و واو معروف و نون نیز
فارسیست و مشترک در میان انسان و حیوان و تخصیص بعض شراح اول را بانسان
و ثانی را بحیوان از باب انتباه است مثل بکسر میم و سکون تاء تخذ و لام
و بی وزن فرس و امیر نیز و کفو بضم و فتح و کسر کاف و سکون فاء و همزه و
کفو بضم کاف و سکون فاء و واو و کفی و بی وزن هدی و کفاء بکسر و مد و کفی
بفتح کاف و کسر فاء و سکون یاء و همزه و کفیه با یاء و کفوء بضمتین کاف و فاء و
و سکون واو و همزه نیز و شبه بکسر شین قرشت و سکون باء و هاء و بی وزن فرس
و امیر نیز و ند بکسر نون و شد دال ابجد و ندید و ندیده نیز هر یا نزده عربیست
یعنی همتا یعنی مانند جمع مثل امثال بفتح و جمع کفو اکفاء بفتح و مد و جمع شبه اشباه بفتح
و مشابهه بفتحتین و کسر باء و جمع ند اند بفتح و جمع ندید ندد و ندیده بضم نون و فتح هر دو
دال و مد و جمع ندیده ندائد بفتحتین و کسر همزه است همتا بفتح هاء و سکون میم و تاء
دو نقطه در بالا و الف فارسیست اصل ناس و انسی انانس آدمیان بدر و مادر
آدم حوا ع ناس بفتح نون و الف و سین سعفص و انس بکسر همزه و سکون نون و سین
سعفص و انسان بکسر نیز و اناس بضم همزه و تخفیف نون و الف و سین و شین بفتح
باء و فتح نیز و راء قرشت نیز هر پنج عربیست یعنی آدمیان ناس و اناس جمع

انسیست

انسانست و انس و انسان و بشر جنس آدمیان را گویند از مذکر و مؤنث واحد انس
انسی بکسر اول و شد اخر و انسی بفتحتین همزه و نون و کسر سین و شد یاء و جمع انسی
و انسیه اناسی بفتح اول و تخفیف و تشدید اخر و اناسیه بتخفیف یاء و اناس
بهمزه و الف است و در انسان و بشر واحد و جمع مساوی است و کاهی ثانی تثنیه
و جمع آورده میشود به بشران بفتحتین و ابشار بفتح اهم بهمزه و الف منقلبه از
همزه و فتح دال ابجد و میم و حوا بفتح حاء و شد واو و الف ممدوده لف و نشر
مرتب است اول عربیست یعنی پدر اصل یعنی حضرت آدم ابو البشر و علیه السلام
و ثانی عربیست یعنی مادر اصل آدمیان و قصر نیز از جهت وزن شعر است ملخص
صحیحه کاهو و سعد او نیش مینویسند دوخ را خلفا اصل فسی بفتح خاء و شد
سین عربیست یعنی کاهو سعد بفتح سین و سکون عین سعفص و فتح فاء و راء قرشت
و صاد صاد سعفص نیز عربیست یعنی او نیش یعنی گیاه معروف که بنی کلکیک
او نی گویند او نیش بفتح همزه و الف و کسر واو و یاء مجهول و فتح نیش و سکون
نون فارسیست حلقاء بفتح حاء و سکون لام و فاء و الف ممدوده و بی وزن فرس
نیز عربیست یعنی دوخ یعنی علفی که در میان آب روید و از آن حصیر بافند
و باصفهانی نیز گویند و قصر نیز از جهت وزن شعر است و واحد او حلفاة بفتح
و واحد ثانی حلفه بفتح و کسر و فتح لام است دوخ بضم دال بی نقطه و واو معروف
و خاء فارسیست اصل مورد انس و قوشه دان حمامی حلقه شمیله دکان هست کا حلبه
ی ناس بضم و الف و سین عربیست یعنی درخت مورد واحد نیز مورد است مورد
بضم میم و واو مجهول و راء و دال بی نقطه فارسیست حمامی بضم حاء حطی و شد میم
و ضاد عربیست یعنی قوشه یعنی دیوانی قوشه بضم قاء و دو نقطه از فوق و واو
و فتح شین با نقطه و اخفای هاء فارسیست حلبه بضم حاء و سکون لام و فتح باء
شمیله یعنی مشعله که بروی نان افتاده شمیله بفتح شین و سکون میم و فتح

کتابخانه مجلس سنا
۲۷۴/۴
۲۵۱

و کسر لام و یاء و دال بی نقطه فارسیست کاه بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تاء و کاهو
بفتح همزه و سکون کاف و ضم میم و همزه نیز هندی و جمع مکو بفتح کاف و سکون میم و همزه است
یعنی کاه یعنی کلیک و بی وزن سفید نیز و تصغیر جمع بهمزه از جهت مرورت شعر است
کاه بضم کاف و تخفیف میم و الف مقصوره فارسیست ملخص قنو بسر است و طلع بر ترتیب
خوشه نموده متکون نخل ع قنو بکسر و ضم قاف و سکون نون و واو و قنا بکسر و فتح قاف
و مد نیز و کبا فتنه بکسر کاف و تخفیف باء و فتح ثاء و ذاء ثانیه و عدق بکسر عین و سکون
ذال و قاف نیز و بسر بضم باء و سکون عین و راء قرشت و طلع بفتح طاء و سکون لام و
عین سعفص لف و نشر مرتب است یعنی اول عربیست یعنی خوشه خرما جمع قنو قنوان و قنان
بکسر کاف و جمع قناء اقناء بفتح و مد و جمع عدق اعداق بفتح و عذق بضم است هر سه عربیست
یعنی نموده خرما واحدش بسره بسکون و ضم سین است طلع عربیست یعنی متکون خرما
واحدش طلعه است متکون بی نقطه و ضم کاف فارسیست ملخص مرزنی بفتح صاد و سکون
راء قرشت و فتح صاد دیگر و تخفیف راء قرشت و کسر نون و شد یاء عربیست شتر بدر
یعنی مرزاسای و صاد عربی جهت مصراعات و تفسیرش بطلق شتر از جهت مرورت
شعر است کنز بفتح کاف و فتح نون و واو قرشت و بی وزن بنز و مثل و دمه نیز عربیست یعنی
کوهان شتر ثعلبان بضم ثاء مثلثه و سکون عین و ضم لام و تخفیف باء
و الف و نون و ثعلب بفتح نیز هر دو عربیست است یعنی دو باء
جمع ثانی ثعالب بفتح اول و کسر رابع است و ثعال
بفتح ثاء قرشت و تخفیف عین و فتح لام عربیست یعنی بیاوان از فعل امر از ثعالی
از باب تفاعل بمعنی بیامدن و سکون لام مثل از جهت وزن شعر است تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب من ید حقیر الفقیر
مذنب العاصی محمد حسین قزانچائی
فی سنه ۱۲۲۵

۳۰۱

جهل چهار تومان سه هزار و پانصد

تصریف در اصل تصریف بود
واحد بود خاستیم که جمع بنا
کنیم نون که علامت جمع است
مخاطبه مؤنث بود در آخر
در آوردیم تصریف بنی
نون اول
نون آخر
واحد جمع می شد
نون آخر
نون اول
تصریف